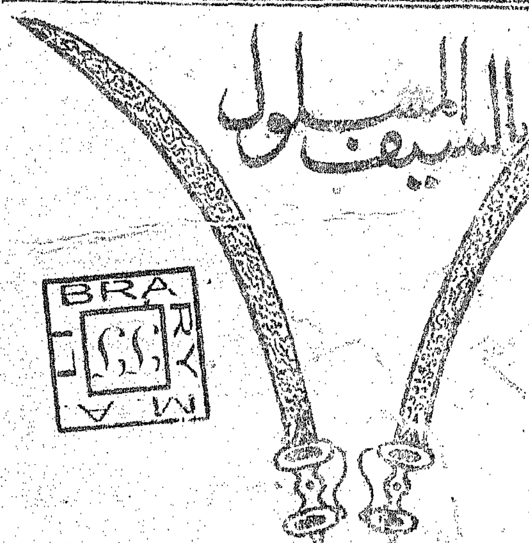
[illegible]

[illegible]

[illegible] هذا الكتاب تصانيف عمدة العلماء المتأخرين سند الفقهاء

[illegible] طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه مسمى

بالسيف المسلول



على الذين فرقوا دينهم وكانوا شيعا [illegible]

ماه ذي قعده ۱۲۹۹ [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الارض والسماء وظهر بجوده فوق ظهور الاشیاء حتی اقرب الاذکیاء والاغبیاء وبطن کنهه واحتجب
عن عیون العقلاء حتی عجز عن درک ادراکه الصدیقون والانبیاء المتصف بصفات الکمال وحسنی الاسماء المنزه عن قول
اهل الاهواء والصلوة والسلام علی امام الاتقیاء وقائد الغر المحجلین الاصفیاء محمد هادی الناس الی الجنات بعد
تبلیغ رسالات الاعلی الذی خشی الرحمن ولم یخش احدا غیره من الانس والجان وعلی آله واصحابه اهل البر والاحسان
وعلی الذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان اما بعد میگوید فقیر محمد ثناء الله
عثمانی نقشبندی مجددی غفر الله له ولاسلافه که اول از فرائض که انسان بدان مکلف شده تصحیح عقاید
علی ما بینه [illegible] من رب العالمین واقتدوا [illegible] خاتم النبیین محمد سید المرسلین و چون بنا بر فساد اهواء
و زیغ قلوب در دین محمدی فرقهای متعدده مدعی اسلام پیدا شدند مجسمه و جبریه و قدریه و روافض و خوارج
و مرجئه و امثالهم علماء اهل حق برای دفع شکوک و شبهات شان و تاسیس یقین مبین در [illegible] آن کتب و رسائل
تصنیف نموده جزاهم الله خیر الجزاء اما چون از فرقهای زائغه [illegible] جهال [illegible] الناس
[illegible] الارض [illegible] الاشقیاء [illegible] من الفضائل
[illegible] فرقه اهل حق اهل سنت و جماعت باقی ماندند [illegible]
[illegible] در این وقت [illegible] پیدا کرده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

الزام خصم بآیات قرآنی استدلال کرده میشود یا بروایات کتب معتبرهٔ روافض مثل کافی تصنیف محمد
بن یعقوب الکلینی و تهذیب و استبصار تصنیف ابی جعفر محمد بن حسن الطوسی و فقه من لا یحضره الفقیه لمحمد بن علی
بن بابویه القمی و استبصار ابن مطهر الحلی و جامع عباسی و غیر آن و تفسیر منسوب بسوی ابی محمد الحسن العسکری و مانند
آن تا روافض را دران مجال انکار نباشد و در اکثر مسائل عقائد مثل حدوث عالم و اثبات صانع و توحید باری
تعالی و تنزیه او از صفات نقصان مثل جسمیة و مانند آن چون اثنا عشریه دران با اهل حق نزاع ندارند و نیز ادله
عقلیه و نقلیه آن در کتب کلام بشرح و بسط مذکور است و بجهة ظهور دلائل آن مسائل در رنگ بدیهیات نزد علما
و عام مقرر است لهذا در آن مسائل بنابر اختصار چندان گفتگو نکرده شده و بر ذات آن مسائل و خلافی که بعضی
از فرقهای روافض در آن داشتند اکتفا نموده شد مگر جائیکه مقدمهٔ لطیفه بر خاطر ریخته آنرا نوشته شد و درین باب
عالم اجل و عارف اکمل فرید الدهر وحید العصر ابو النصر نصیر الدین محمد المشتهر بخواجه نصر الله الحسینی المکی المدنی
اصلا الکابلی وطنا کتابی نوشته است در غایت حسن و جمال و براعت کمال آن بزرگ کتب روافض را
از تفسیر و حدیث و عقاید و فقه و تاریخ بسیار ملاحظه فرموده و عمر عزیز خود در آن صرف نموده اکثر ادله در کتاب خود
جهة ابطال مذهب خصم و اثبات مذهب خود از کتب معتبره عند الروافض آورده است این فقیر هم بحکم وللارض
من کاس الکرام نصیب روایات کتب روافض را ازان کتاب اخذ نموده و المسئول من الله العصمة و السداد و چون
این کتاب بحمد الله تعالی بقسمی شده که اگر از شیعه و روافض کسی انصاف داشته باشد حکم کند که روافض را اصلا جای
دم زدن نگذاشته لهذا نام این کتاب السیف المسلول للسنة العلیا علی الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا نهاده
شد و این کتاب را تقسیم کرده شد بر مقدمه و هفت مقاله و خاتمه مقدمه در بیان فرقهای روافض مقاله اولی
در ابطال مذهب روافض و اثبات مذهب اهل سنت و جماعة بر وجه اجمال مقاله دوم در بیان عقائد اهل سنت
و جماعة و ابطال مسایل خلافیه روافض بر وجه تفصیل مقاله سیوم در بحث امامت که آنرا روافض از اصول عقائد میشمارند
و اهل سنة آنرا از فروع میدانند مقاله چهارم در جواب مطاعن خلفا و غیره صحابه کرام و مطاعن نزد قوم با جیب
اهل سنت مقاله پنجم در فضیلت و در آن که جمیع صحابه بخوبی یاد باید کرد و در کف اللسان عما شجر فیما بینهم
نفس مزید مقاله ششم در ذکر خرافات روافض و ابطال آن و ذکر بعضی مسائل فروعیه آنها

مقاله هفتم در ذکر بعضی مسائل فروع که اهل السنة و جماعة بدان متمیز اند خاتمه در ذکر خیر ائمه اهل بیت و غوث
الثقلین و نعوت و شمائل محمد سید البشر علیه السلام مقدمه در بیان فرقه‌های رفض بدانکه فرقه‌های روافض چهار اند
یکی غلاة دوم کیسانیه سیوم زیدیه چهارم امامیه پس غلاة بیست و چند فرقه شده اند یکی سبائیه منسوب
بعبد الله بن سبا یمانی صنعانی که یهودی بود منافق در زی مسلمانان درآمده اول بنا رفض نهاده
و ملت اسلام را برهم زدن خواسته میگویند که علی خدا است و ابن ملجم شیطانی را بر صورت علی کشته و علی در ابر است
رعد آواز وست و برق دره او دوم مفضلیه اصحاب مفضل صیرفی میگویند که خدا در ائمه حلول کرده است و منقطع
نمیشود سیوم سریعیه اصحاب سریع میگویند که خدا در پنج کس حلول کرده نبی و عباس و علی و جعفر و عقیل چهارم بزیعیه اصحاب
بزیع بن یونس که جعفر بن محمد را خدا گویند و میگویند که وحی بسوی ائمه می آید پنجم کاملیه اصحاب کامل که خدا را
بمکانیه موصوف و ارواح را بتناسخ قائل اند و میگویند که روح خدا در آدم پس در شیث و همچنین در انبیا درآمد
و میگویند که صحابه کافر شدند بترک بیعت علی و علی کافر شد بترک حق خود ششم مغیریه اصحاب مغیرة بن سعید
عجلی که خدا را جسم بصورة مردی میگویند بسر او تاج هفتم جناحیه قائل اند تناسخ ارواح را و میگویند که خدا
روح است در آدم پس در شیث و همچنین در انبیا و ائمه و علی و سه پسر او حسن و حسین و محمد پس در عبد الله بن
معاویة بن عبد الله بن جعفر ذی الجناحین حلول کرده و او را بعد محمد بن حنفیه امام پنجم میدانند و انکار معاد و
استحلال محارم میکنند هشتم بیانیه اصحاب بیان بن سمعان میگویند که خدا در علی حلول کرده پس در محمد بن علی پس
در پسرش ابی هاشم بن محمد پس در بیان نهم منصوریه اصحاب ابی منصور عجلی و آنها را عجلیه نیز گویند بقدم عالم
و ابدیت آن قائل اند و احکام را انکار و جنت و نار را تاویل میکنند و محمد باقر را امام میگویند پس ابی منصور را
دهم امویه اصحاب موی میگویند که علی شریک محمد بود در نبوة یازدهم مفوضه میگویند که خدا دنیا را پیدا کرده
به محمد صلی الله علیه و سلم سپرده و هرچه هست بروی مباح کرده و بعضی میگویند که به علی تفویض نموده
و بعضی گویند بهر دو دوازدهم خطابیه اصحاب ابی الخطاب محمد بن ابی زینب الاجدع الاسدی میگویند که علی خدای بزرگ
است و جعفر صادق خدای خورد و ائمه پیران خدای اند و ابو الخطاب نبی هست و ابو الخطاب یاران خود را
بشهادت زور بر مخالفان خود امر کرده سیزدهم از جمله خطابیه یک فرقه معمریه است اصحاب معمر میگویند که جعفر صادق را

نبی ملت پیغمبر ابو الخطاب و بعد قتل او معمر و احکام شرع مفوض است بسوی نبی و معمر احکام را ساقط کرده چهار دهم
غرابیه میگویند که محمد و علی باهم مشابه بودند چون دو غراب جبرئیل وحی به علی آورده بود بغلط به محمد رسانید
پانزدهم ذبابیه میگویند که علی خداست و محمد نبی است و این هردو مشابه بودند چون دو مگس شانزدهم ذمیه
که نبی صلی الله علیه وسلم را مذمت میکنند و میگویند که علی خداست محمد را فرستاده بود تا خلق را بسوی او خواند
محمد بسوی خود خواند و یک فرقه از ذمیه اثنینیه است که از مذمت رجوع کرده اند و محمد را شریک علی ساخته اند هردو را
خدا میگویند هفدهم خمسیه میگویند که خدا پنج اند محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و اینها یکی اند و روح خدا در اینها
حلول کرده هیچ یکی را بر دیگری فضیلت نیست و بعضی از اینها از فاطمه تانیث مذمت میکنند یعنی علی [illegible] الا
الوهیت یا آنکه او را دختر محمد و زن علی و مادر حسن و حسین میگویند هژدهم نصیریه اصحاب نصیر نوزدهم اسحاقیه
اصحاب اسحق این هردو میگویند که خدا در علی و اولاد او حلول کرده است بیستم علبائیه اصحاب علباء بن ذراع
اوسی و قیل الاسدی میگویند که علی خداست و فضل است از محمد و محمد با وی بیعت کرده بیست یکم رزامیه اصحاب
رزام میگویند که امام بعد علی ابن ابی طالب محمد بن علی است پس ابو هاشم پسرش علی ابن عبدالله بن عباس
بوصیت ابی هاشم او را پسر او و لا داو [illegible] منصور پسر حلول کرده خدا در ابی مسلم صاحب دعوة و او کشته نشده و محارم
را حلال میدانند و فرائض را ترک کرده اند بیست دوم مقنعیه اصحاب مقنع میگویند که خدا چهار اند علی و حسن و حسین
و مقنع بیست سوم تناسخیه میگویند که خدا در هر عصر در زمین فرود می آید و در ابر و در دنیا [illegible]
امتحان میروند و این فرقه را ربیعیه نیز گویند اما کیسانیه که منسوب اند به کیسان مولی حسن مثنی یا [illegible]
خود را بوی منسوب میکنند و کیسان شاگردی محمد بن حنفیه کرده و کیسانیه شش فرقه اند یکی کربیه اصحاب ابی
کریب ضریر میگویند که امام بعد علی پسرش محمد بن حنفیه است و صاحب الزمان است نمرده و در کوهی با چهل کس
از یاران خود درآمده و نزد او دو چشمه است از شهد و آب روان شده دوم اسحاقیه اصحاب اسحاق بن عمر میگویند
که امام بعد محمد بن حنفیه ابو الهاشم است پسر او و لا داو بوصیت الاباء للابناء و میگویند که خدا در علی و اولاد او
حلول کرده سیوم حربیه اصحاب عبدالله بن حرب کندی که او را بعد ابی الهاشم علی ابن عبدالله بن عباس است
پسر پسر وی محمد پسر پسرش ابراهیم صاحب ابی مسلم المروزی پسر پسرش چهارم طیاریه میگویند که امام بعد

ابی الہاشم عبد اللہ بن معاویہ بن عبد اللہ بن جعفر طیار است ششم مختاریہ اصحاب مختار بن ابی عبیدہ
ثقفی میگویند که امام بعد علی حسن است پس حسین پس محمد بن حنفیہ اما زیدیہ که خود را نسبت میکنند به زید بن علی
ابن الحسین شش فرقہ اند یکی فرقہ اولی که عقائد شان در اصول و فروع موافق اہل سنت و جماعت است مگر آنکه
آنہا علی رضی اللہ عنہ را افضل صحابہ میگویند و میگویند که خلافت حق علی بود او بطوع و رغبت خود بخلفاء
ثلاثہ داده و جمیع صحابہ را بنیکی یاد می کنند دوم جارودیہ اصحاب ابی الجارود زیاد ابن ابی زیاد میگویند که امام
بعد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم علی است رضی اللہ عنہ بالنص علیہ وصفا لا تسمیة و تکفیر صحابہ میکنند
بجهت ترک اقتدا علی و امام بعد علی حسن است پس حسین پس امامت شوری است در میان اولاد حسنین
هر که خروج بسیف کند و عالم و شجاع بود امام است زید را امام میگویند و پسرش یحیی را امام میگویند و در امام منتظر
اختلاف دارند بعضی میگویند که منتظر محمد بن عبد اللہ بن حسین بن حسن است که دعوی امامت کرده بود
و در عہد منصور کشته شده زیدیه میگویند که او زنده است کشته نشده و بعضی گویند که محمد بن قاسم بن حسین صاحب
کوفه که در ایام خلافت معتصم کشته شده و آنہا انکار قتل او میکنند سوم جریریه و آنہا را سلیمانیه نیز گویند اصحاب
سلیمان بن جریر امامت را شوری در تمام خلق میگویند و منعقد میشود امامت نزد شان به دو مرد از خیار مسلمین و میگویند
که ابوبکر و عمر امام اند اگرچه امت خطا کرده که با وجود علی با آنہا بیعت نموده و تکفیر عثمان و طلحه و زبیر و عائشه میکنند
چهارم بتریه که آنہا را تومیه نیز گویند اصحاب بتر تومی و هو المغیرة بن سعید الملقب بالابتر میگویند که بیعت با ابی بکر
و عمر خطا نیست چرا که علی ترک کرد امامت را برای شان و توقف میکنند در عثمان و علی را امام میگویند در وقت
بیعت او پنجم نعیمیه اصحاب نعیم بن یمان مثل بتریه اند مگر آنہا تکفیر عثمان میکنند نه غیر او از صحابه ششم دکینیه
اصحاب فضیل بن دکین مثل جارودیه میگویند مگر آنکه تکفیر طلحه و زبیر و عائشه میکنند نه غیر شان از صحابه
هفتم خشبیه اصحاب خلف بن عبد الصمد میگویند امامت شوری است در اولاد فاطمه و هر که سوای اولاد فاطمه
خلیفه شود بروی خروج واجب است آنہا بر بادشاهی خروج کرده بودند و سلاح شان نبود مگر خشب
لہذا آنہا را خشبیه گفته شده هشتم یعقوبیه اصحاب یعقوب قائل اند برجعت و انکار امامت ابی بکر و عمر و تبرا از آنہا
میکنند نهم صباحیه اصحاب صباح بن عالم میگویند که امامت شوری است در اولاد فاطمه هر که خروج بسیف کند و عالم

و شجاع باشد امام است اما امامیه که نصب امام بر خدا واجب میگویند و میگویند زمانه خالی نمی ماند از امامی
از اولاد فاطمه بیست و پنج فرقه اند از انجمله یک فرقه اسمعیلیه سیزده فرقه شده پس مجموع سی و هفت فرقه شده اند
یکی حسنیه میگویند که امام بعد علی مرتضی حسن مجتبی است پسر حسن مثنی المسمی بالرضا پسر پسرش عبد الله
هر دو برادر در ایام خلافت منصور دوانقی خروج کردند و خلقی کثیر با آنها جمع گشته پسر کشته شدند دوم
نفسیه میگویند که نفس زکی کشته نشده ظاهر خواهد شد سیوم حکمیه اصحاب هشام بن حکم میگویند که امام علی مرتضی است
پس حسن پس حسین پس علی بن الحسین پس محمد باقر پس جعفر صادق و میگویند که خدا جسمی است که طول و
عرض و عمق او مساوی است چهارم سالمیه اصحاب هشام بن سالم جوالیقی در امامت مانند حکمیه اند و خدا را بر صورت انسان
میگویند همچنین است عقیده فرقه پنجم شیطانیه که انها را نعمانیه نیز گویند اصحاب محمد بن نعمان الصیرفی ملقب بشیطان
الطاق ششم میثمیه اصحاب میثمی در امامت همچنان میگویند و خدا را جسم صاحب اعضا می گویند هفتم زراریه
اصحاب زرارة بن اعین در امامت مثل حکمیه اند لیکن مجسمه نیستند و صفات خدا را حادث میگویند هشتم یونسیه
اصحاب یونس بن عبد الرحمن القمی میگویند که خدا بر عرش است و فرشتگان حامل عرش اند نهم بدائیه
که قائل اند به بدا یعنی میگویند که خدا چیزی میکند پس بخاطرش چیزی دیگر میگذرد آن می کند دهم مفوضه
میگویند که حق تعالی پیدا کردن دنیا به محمد صلی الله علیه و سلم سپرده و بعضی میگویند که به علی رضی الله عنه
سپرده و بعضی میگویند که بهر دو سپرده و این فرقه ها از غلاة امامیه اند و متفق اند بر شش امام مذکورین یازدهم
باقریه میگویند که امام بعد علی بن الحسین باقر است و او مرده منتظر الخروج است دوازدهم حاضریه میگویند
که امام بعد باقر پسرش زکریا است زنده است در کوه حاضر سیزدهم ناووسیه اصحاب عبد الله بن ناووس
بصری میگویند که امام بعد باقر جعفر صادق است زنده است منتظر چهاردهم عماریه اصحاب عمار میگویند که امام
بعد جعفر پسرش محمد است پانزدهم اسمعیلیه میگویند که امام بعد جعفر پسرش اسمعیل است پس اسمعیلیه سیزده
فرقه شدند یکی مبارکیه اصحاب مبارک میگویند که اسمعیل زنده و مهدی موعود است دوم باطنیه میگویند
که اسمعیل مرد امام بعد او اولاد او است میگویند که علم باطن کتاب واجب است نه بر ظاهر او سیوم قرمطیه
اصحاب حمدان بن قرمط و بعضی میگویند که قرمط دهی است از دهات واسط میگویند که امام بعد جعفر محمد

بن اسمعیل بن جعفر الصادق است بسبب نص جعفر و محمد زنده است نمرده و باباحته محرمات میگویند چهارم
شمطیه اصحاب یحیی بن ابی الشمط میگویند که امامت بعد جعفر صادق در پسران اوست اسمعیل و محمد و موسی و عبد الله
و افطحی ثم فی اولادهم پنجم میمونیه اصحاب عبد الله بن میمون می گویند عمل بظواهر آیات حرام است و منکر
معاد اند ششم خلفیه اصحاب خلف میگویند که آنچه در کتاب و سنت از صلوٰة و زکوٰة و صوم و حج وغیره وارد شده
محمول است بر معنی لغوی و انکار قیامت و جنت و نار میکنند هفتم برقعیه اصحاب محمد بن علی البرقعی انکار معاد و انکار
شرائع و تاویل نصوص و انکار نبوة بعضی پیغمبران میکنند و بوجوب لعن بعضی انبیاء قایل اند لعنة الله علی
اعداء الانبیاء هشتم جنابیه اصحاب ابو طاهر جنابی انکار معاد و احکام میکنند و میگویند که هر که احکام عمل کند قتل او
واجبست و این هر چهار فرقه قایل بامامت اسمعیل بن جعفر اند نهم سبعیه میگویند که رسل هفت اند آدم و نوح
و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و مهدی و در میان هر دو رسل هفت کس اند که شریعت آنها قایم میکنند
و ضرور است که در هر عصر یکی از آن ها باشد و اسمعیل بن جعفر یکی از آنها است دهم مهدویه میگویند که امام بعد جعفر
اسمعیل است ثم ابنه محمد المکتوم ثم ابنه احمد الوفی ثم ابنه قاسم التقی ثم ابنه عبد الله الرضی ثم ابنه ابو القاسم عبد الله ثم ابنه محمد الذی
سمی نفسه بالمهدی ثم ابنه احمد القائم بامر الله ثم ابنه اسمعیل المنصور بقوة الله ثم ابنه معد المعز لدین الله ثم ابنه
ابو منصور نزار العزیز بالله ثم ابنه ابو علی منصور الحاکم بامر الله ثم ابنه ابو الحسن علی الظاهر لدین الله
ثم ابنه معد المستنصر بالله و چون نوبت امامت بمهدی رسید در بلاد مغرب غالب آمد و سلطنت کرد و جماعت
لا تحصی متابعت او کردند پس در بلاد افریقیه غالب آمد و سلطنت در اولاد او مدتی ماند و بعضی از اولاد
او بر مصر هم و بعضی بر شام هم مسلط شدند و بعضی اهل یمن مذهب شان را اختیار کردند یازدهم نزاریه که آنرا حمیریه
و صباحیه نیز گویند عالم را قدیم و ارواح را متناسخ میگویند و انکار معاد و جنت و نار می کنند و میگویند که امام
بعد مستنصر پسرش نزار است که مستنصر اول نص بر امامت او کرده بود و کوتاه ثانیا او را هجر کرده پسر دوم
نبود و مستعلی را امام کرده میگویند که معتبر نص اول است و نص ثانی بعد نص اول جائز نیست و امام بعد نزار
پسرش مهدی است پسرش پسرش حسن دوازدهم مستعلیه میگویند که امام بعد نزار پسرش هادی پسر پسرش
حسن است و میگویند که امام مکلف بشرائع نیست و رهنما امام را که تکالیف شرعی ساقط کند و از خرافات

وازخرافات ایشان است که میگویند حسن بن صباح حمیری چون بمصر در آمد بعضی زنان نزار را دریافت
با وی پسری صغیر از اولاد نزار بود یعنی هادی پس وی را پرورش کرد و درین قصه طویل می آرند و اہل
تاریخ میگویند که هادی پسر نزار نبود بلکه پسر دیگری بود ششم مستعلیہ میگویند که امام بعد مستنصر پسرش مستعلی باللہ ابو القاسم احمد است
که مستنصر بعد عجز نزار ثانیا او را خلیفه ساخت و نص ثانی ناسخ نص اول است و چون مستعلی را بعد موت پدر
مرحوم بیعت کردند نزار برادر خود را معہ ہر دو پسر صغیر و کبیر سخت در قید شدید کرد تا که ہمه در قید مردند و نزار ہیچ
اولاد عقب نگذاشته و امام نزد مستعلیہ بعد مستعلی باللہ پسرش منصور الآمر باحکام اللہ است ثم ابنه ابو میمون
عبد الحمید الحافظ لدین اللہ ثم ابنه ابو منصور محمد الظافر بامر اللہ ثم ابنه ابو القاسم علی الفائز بنصر اللہ ثم ابنه
ابو عبد اللہ محمد العاضد لدین اللہ و چون نوبت بوی رسید بعضی امرای پادشاہان شام بروی غالب آمده او را
حبس کردند تا که در حبس مرد و از اولاد و مهدی کسی نماند که دعوی امامت کند این ہمه فرقه ہای اسمعیلیہ اند که میگویند
که بعد جعفر صادق امام اسمعیل بن جعفر است ہفتم از فرقه ہای امامیہ فطحیہ است که آنرا افطحیہ و عمائیہ نیز گویند اصحاب
عبد اللہ بن عمی میگویند که امام بعد جعفر صادق عبد اللہ بن جعفر است و او مرد و اولاد نگذاشت لیکن بعد از
رجوع خواہد کرد ہشتم اسحاقیہ میگویند که امام بعد جعفر صادق پسرش اسحاق است که مثل پدر بود در علم و تقوی
و سفیان بن عیینه و غیره ثقات محدثین اہل سنت از وی روایت حدیث کرده اند نہم اصحاب ابی یعفور میگویند
صدور گناه از انبیاء و رسل جائز است نوزدہم قطعیہ بستم موسویہ بیست یکم ممطوریه بیست و دوم رجعیه این چہار فرقه میگویند
که امام بعد جعفر صادق موسی کاظم است لیکن قطعیه میگویند که موسی قطعا مرده و موسویه در موت و توقف دارند و ممطوریه
میگویند که نمرده است و نخواہد مرد تا که مالک تمام زمین شود و ہو المهدی و رجعیه میگویند که مرده است لیکن باز رجوع خواہد کرد
بیست و سیوم احمدیه که امام بعد موسی احمد بن موسی بن جعفر را میگویند که امام بعد موسی پسرش علی بن موسی رضا است
ثم ابنه محمد التقی ثم ابنه علی النقی ثم ابنه الحسن العسکری ثم اخیه جعفر بن علی النقی و اولاد نگذاشته بیست و پنجم
اثنا عشریه میگویند که امام بعد حسن عسکری پسرش محمد بن الحسن است و او زنده است منتظر مهدی موعود است
و از خوف دشمنان مختفی شده بعد زمانی ظاہر خواہد شد مقاله اولی در ابطال مذہب رفض و اثبات مذہب
اہل سنت و جماعت بر وجه اجمال براہین اول بآیات قرآنی مثل قوله تعالی ان الذین امنوا وعملوا

وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله واولئك
هم الفایزون یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات لهم فیها نعیم مقیم خلدین فیها ابدا
ان الله عنده اجر عظیم ٥ وقوله تعالی لكن الرسول والذین امنوا معه جاهدوا باموالهم
وانفسهم واولئك لهم الخیرات واولئك هم المفلحون اعد الله لهم جنات وقوله تعالی
حبب الیكم الایمان وزینه فی قلوبكم وكره الیكم الكفر والفسوق والعصیان اولئك هم الراشدون
وقوله تعالی والذین امنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله والذین اووا ونصروا
اولئك هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق كریم وقوله تعالی فانزل الله سكینته علی رسوله وعلی
المؤمنین والزمهم كلمة التقوی وكانوا احق بها واهلها وقوله تعالی للفقراء المهاجرین الذین
اخرجوا من دیارهم واموالهم یبتغون فضلا من الله ورضوانا وینصرون الله ورسوله اولئك
هم الصدقون والذین تبوؤا الدار والایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم ولا یجدون
فی صدورهم حاجة مما اوتوا ویؤثرون علی انفسهم ولو كان بهم خصاصة وقوله تعالی هو الذی
یصلی علیكم وملئكته لیخرجكم من الظلمات الی النور وقوله تعالی الذین هاجروا واخرجوا
من دیارهم واوذوا فی سبیلی وقاتلوا وقتلوا لاكفرن عنهم سیاتهم وقوله تعالی فیه رجال یحبون
ان یتطهروا والله یحب المطهرین وقوله تعالی ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم
بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا فی التورىة والانجیل
والقران ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعكم الذی بایعتم به وذلك هو الفوز العظیم التائبون
العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الامرون بالمعروف والناهون
عن المنكر والحافظون لحدود الله وبشر المؤمنین وقوله تعالی اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا
وان الله علی نصرهم لقدیر الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله وقوله تعالی محمد
رسول الله والذین معه اشداء علی الكفار رحماء بینهم تریهم ركعا سجدا یبتغون فضلا من الله
ورضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذلك مثلهم فی التورىة ومثلهم فی الانجیل كزرع

اخرج شطأه فآزره فاستغلظ فاستوى على سوقه يعجب الزراع ليغيظ بهم الكفار
وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظيما وقوله تعالى وجاهدوا في الله
حق جهاده هو اجتباكم وما جعل عليكم في الدين من حرج ملة ابيكم ابراهيم هو سماكم
المسلمين من قبل وفي هذا ليكون الرسول شهيدا عليكم وتكونوا شهداء على الناس فاقيموا الصلوة
وآتوا الزكوة واعتصموا بالله هو مولاكم فنعم المولى ونعم النصير وقوله تعالى كنتم خير امة اخرجت
للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنكر وتؤمنون بالله وقوله تعالى لكن الرسول والذين
آمنوا معه جاهدوا باموالهم وانفسهم اینهمه آیات و دیگر آیات دلالت دارند برآنکه صحابه از مهاجرین
و انصار بهترین امتها اند و بتحقیق عند الله مومنان اند نه منافق چنانچه روافض ملعونان خیال میکنند آنها
بجان و مال خود در راه خدا جهاد کردند حق جهاد و ایمان و اعمال صالحه محبوب و لباس شان است و کفر و عصیان
مکروه است نزد آنها کلمه تقوی از لوازم وجود آنها حق تعالی ساخته و آنها احق اند بتقوی و اهل تقوی اند
آنها صادقان اند در ایمان و اقوال گناهان شان را حق تعالی آمرزیده و جان و مال ایشان را حق سبحانه
عوض بهشت خرید فرموده آنها بصفات حمیده از توبه و عبادة و حمد و نماز و امر معروف و نهی منکر و نگاهداشت
حدود حق تعالی موصوف اند حق تعالی همه آنها را وعده بهشت کرده پس روافض ملعون که تهمت ارتداد
بآنها می کنند محال و باطل است و الا جهل حقتعالی از عواقب امور لازم آید باز حق تعالی میفرماید
قوله تعالى والذين اتبعوهم باحسان رضي الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات الآية
وقوله تعالى والذين جاؤا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان
ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤف رحيم وقوله تعالى ومن يتبع غير سبيل
المؤمنين نوله ما تولى ونصله جهنم وساءت مصيرا این آیات و مانند این دلالت دارند برآنکه
هرکه محبت صحابه کند و بنیکوئی و دعای مغفرة کند برای آنها و در دل کینه و عداوت از طرف آنها ندارد حق تعالی
از آنها راضی است و آنها از خدا راضی اند و بهشت برای آنها مهیا و هرکه پیروی کند سوای راه آنها او را بدوزخ
رساند و شک نیست که اهل سنت و جماعت براه صحابه میروند و آنها را به نیکوئی یاد می کنند و دعای مغفرة

برای آنها میخواهند و روافض تکفیر صحابه میکنند و مطاعن آنها میشمارند و از ذکر خیر آنها غیظ و غضب میخورند
و بدروغ و افترا از امیر المؤمنین علی و از جعفر صادق روایت می کنند که صحابه بعد وفات نبی صلی الله
علیه وسلم همه کس مرتد شدند مگر چهار کس چنانچه روایت کرده سلیم ابن قیس در کتاب وفات نبی صلی الله علیه وسلم
که صحابه همه بعد پیغمبر صلعم مرتد شدند مگر چهار کس و در روایتی از صادق روایت کرده اند مگر شش کس و بنا بر همین عقاید
فاسده سب و لعن صحابه میکنند و رای سوای راه آنها برآورده اند پس ما بین ایات اهل حق اهل سنت باشند و روافض
بر باطل و قوله تعالی لیغیظ بهم الکفار بر روافض وارد **برهان ثانی** آنکه حق تعالی میفرماید وعد الله
الذین آمنوا منکم و عملوا الصلحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین
من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی
لا یشرکون بی شیئا یعنی حق تعالی وعده کرده است مسلمانان صالحان را از شما یعنی از صحابه که آنها را یعنی یکی را
از آنها خلیفه سازد و قوة دهد دین آنها را که حق تعالی آن دین را برای آنها قبول کرده است و خوف آنها را از کفار
دور کرده امن دهد تا عبادة خدا کنند بتوحید این آیة دلیل است بر آنکه مذهب اهل سنت و جماعة حق است و دین
ایشان مرضی و مقبول الهی که حقتعالی خلفاء راشدین را از صحابه در زمین خلیفه کرده و آنقدر قوة و شوکت داد
که کفار را از جزیرهٔ عرب بدر کردند و ملک کسری و قیصر بر هم زدند و خزائن عرب و عجم را برای مسلمانان قسمت نمودند
و دین مرضی الهی را در چهار سوی عالم منتشر ساختند و کفار را بقتل و اسر و اخذ جزیه ذلیل کردند و از اهل سنة خلاف
صالح خلفاء راشدین تا الآن در هفت اقلیم غالب و منتصر اند و بر کتاب و سنت مروی صحابه کرام عمل میکنند و اگر مذهب
روافض حق باشد خلف وعده الهی لازم آید چه بر اعتقاد فاسد شان علی و اشیاع او قوة بر اظهار دین حق نیافتند
و همیشه از اهل باطل بر جان و مال و اهل و عیال خود خائف ماندند و قرآن تحریف کرده خلفاء را تا تمام عمر بخوف اعدا
در نماز و غیره میخواندند تا آنکه در ایام خلافت خود هم امیر المؤمنین بر اظهار دین خود و خواندن قرآن خود قدرة نیافتند
چنانچه مرتضی که از اکابر علماء شیعه است در کتاب تنزیه الانبیاء و الائمه بدان تصریح کرده و دیگر ائمه بنوبت خلافت
نرسیدند و دین حق را پوشیده بیاران خود میگفتند و در ظاهر بر دروغ چسپیده ها میگفتند که در اعتقاد آنها اصل
کفر است و اگر روافض دعوی بدلیل کنند که انجاز این وعده موقوف بر ظهور مهدی است گفته شود که کلمه منکم

در قوله تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم از آن آیی است نیز اگر بعد دوازده صد سال
یا هفتصد سال یا بیست سال یا چهل سال دین حق قوة یابد کدام جای امتنان است و اینقدر قلیل نسبت با همه مدتهای
طویل حکم عدم دارد کما لا یخفی علی اولی الالباب و منشأ این احتجاج است **برهان ثالث** که حق تعالی
وعده کرده است بغالب داشتن دین حق را بر دیگر ادیان قوله تعالی لیظهره علی الدین کله ولو کره الکافرون
وقوله تعالی حقا علینا نصر المؤمنین وقوله تعالی انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا
ویوم یقوم الاشهاد وقوله تعالی ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی
الصالحون وقوله تعالی ولینصرن الله من ینصره الا ان حزب الله هم المفلحون این چنین آیات قرآن
بسیار اند و شک نیست که غالب بر جمیع ادیان اکثر اوقات و اکثر آفاق و ظاهر و باهر بر جمیع فرق اهل اسلام
اهل سنت و جماعت است اگر این مذهب حق نبودی و مذهبی دیگر حق بودی خلف در وعده الهی لازم آمدی خصوص در
که صاحب زبان باعتقاد ایشان هنوز از خوف اعدا مختفی است قدرت ظهور ندارد تا بقدرة اظهار دین چه رسد **برهان**
رابع با حادیث نبوی صلی الله علیه و سلم که امامیه هم بدان اعتراف دارند حدیث ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ستفترق امتی علی ثلث وسبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة قالوا من هم یا رسول
الله قال هم الذین هم علی ما انا علیه واصحابی رواه احمد وابو داود والترمذی وغیرهم باسانیدهم الصحیحة
فقیر با حادیث مرویه کتب اهل سنت استدلال نمیکند و اگر نه از احادیث مرویه اهل سنت صدها و هزارها است که اثبات
حقیت مذهب اهل سنت و جماعت میکند و ابطال مذهب روافض مینماید اما با این حدیث و امثال این حدیث از آن جهت استدلال می
کند که روافض هم با این حدیث قائل اند لیکن از خاتمه این حدیث انکار دارند و میگویند که آنحضرت صلعم در جواب سائل ما انا
علیه واصحابی نفرموده بلکه ما انا علیه واهل بیتی فرموده و موید این روایة اهل بیتی است حدیث
ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل اهل بیتی مثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن
تخلف عنها هلک رواه الحاکم ورواه احمد والبزار فی صحیحه عن ابن عباس وابن الزبیر وحدیث
زید بن ارقم عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی وفی روایة
انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله وعترتی رواه الترمذی اهل سنت میگویند

پس در هر دو روایت تعارض نیست بلکه ما انا علیه و اصحابی و ما انا علیه و اهل بیتی مآل هر دو یکی است چه اهلبیت
هم داخل اصحاب اند فاطمه و پسران او حسن و حسین و رقیه و ام کلثوم و زینب اولاد پیغمبر صلعم و عائشه و زینب و حفصه و سایر
ازواج پیغمبر صلعم و عباس و علی و جعفر و عقیل و پسران عباس رضی الله عنهم هم از اهلبیت اند و هم از اصحاب اند و تابعان
بسبیل ایشان اهل سنت و جماعت اند نه روافض که منکر و لاعن و طاعن تمام دختران اند سوای فاطمه و تمام
ازواج پیغمبر اند صلعم و اخراج و نقض اهل بیت را بر علی و فاطمه قصر میکنند عرفا و لغة و شرعا باطلست نیز آنچه ظاهر
میکنند که علی و فاطمه را دینی سوای دین دیگر صحابه بود باطل است و خلاف خبر اهل تواتر و آنچه میگویند که علی
و فاطمه و اولاد شان اگرچه در ظاهر موافق جماعت چیزی گفتند و در باطن مارا پوشیده چیزی دیگر گفته اند همینی خلاف
درایت و روایت است رضی در نهج البلاغة از امیر المؤمنین در کلامی طویل آورده قال الزموا السواد الاعظم
فان ید الله علی الجماعة و ایاکم و الفرقة فان الشاذ من الناس للشیطان کما ان الشاذة من الغنم للذئب
و شیعه اجماع دارند بر آنکه آنچه در نهج البلاغة است همه صحیح و متواتر است و نیز رضی در نهج البلاغة و غیره از
امیر المؤمنین روایت کرده که امیر المؤمنین کتابی بمعاویه بن ابی سفیان نوشته الا ان للناس جماعة ید الله
علیها و غضب الله علی من خالفها فنفسک نفسک قبل حلول کذا و همچنین در شرح نهج البلاغة امامیه روا
یت کرده اند و نیز در نهج البلاغة و شروح آن آورده که امیر المؤمنین بمعاویه نوشته ما کنت الا رجلا من المهاجرین اوردت
کما اوردوا و اصدرت کما اصدروا و ما کان الله لیجمعهم علی الضلال و موید است روایة ما انا
علیه و اصحابی را حدیث عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اصحابی کالنجوم بایهم
اقتدیتم اهتدیتم رواه البیهقی و روی ابن عدی فی الکامل بایهم اخذتم قال البیهقی و متنه
مشهور و قد رواه باسانید متنوعة یرتقی بها الی درجة الحسن و این حدیث را اکثر علمای امامیه هم روا
یت کرده اند صدوق تلمیذ محمد بن بابویه قمی که از کبار علما و افاضل است اعتراف کرده که این حدیث صحیح است و کتابی علحده
تصنیف کرده در معنی قوله صلی الله علیه و سلم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و در تاویل این حدیث
لغویات بسیار گفته غرضکه این حدیث باتفاق فریقین صحیح است و نیز موید این حدیث است آنچه بیهقی در مدخل
از ابن عباس و دار قطنی در فضائل صحابه و ابن عبد البر از جابر و عبد بن حمید در مسند خود و دارمی و ابن ماجه

و عبد رقی و رجمع بین الصحیحین و ابن عساکر و حاکم از عمر بن الخطاب روایت کردند و حاکم تصحیح آن کرده قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سألت ربی عن اختلاف اصحابی من بعدی فاوحی الله یا محمد
ان اصحابک عندی کالنجوم بعضها اقوی من بعض وفی روایة اضوء من بعض ولکل نور فمن اخذ
بشیء مما هم علیه من اختلافهم فهو عندی علی هدی و نیز بیهقی در مدخل از ابن عباس روایت کرده انه
قال اختلاف اصحابی رحمة بر این حدیث اسحق موصلی و عمر بن بحر الجاحظ اعتراض کرده اند که اگر اختلاف
رحمة باشد هر آینه اتفاق عذاب باشد خواجه نصر الله رحمة الله علیه در جواب این اعتراض گفته که این اعتراض
از سوء فهم معترض ناشی است چرا که چون اختلاف رحمة باشد اتفاق بطریق اولی رحمة است لیکن چون در
اختلاف مظنه خطا بود لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای دفع توهم حال اختلاف بیان فرموده و حال اتفاق
جانب دیگر بیان فرموده که لا یجمع امتی علی الضلال و فقیر در جواب این اعتراض میگوید که معنی اختلاف اصحابی
رحمة آنست که در اختلاف اصحاب توسعت و رخصت است بهر که از صحابه تقلید و اقتدا نماید جائز باشد چنانچه
اصحابی کالنجوم بر آن دلالة دارد پس رحمة که آمده است از توسعت و رخصت و این توسعت در اجماع و اتفاق نیست بلکه
در آن تضییق و وجوب [illegible] است بر احتراز [illegible] از [illegible] اتفاق بروند و الا [illegible] مورد قوله تعالی
و نصله جهنم و ساءت مصیرا گردند [illegible] احادیث آنست که اتباع صحابه باید کرد اگر همه بر یک
اتفاق دارند از انحراف احتراز کرد و اگر با هم اختلاف دارند بیکی از آن اقوال عمل باید نمود چون بحدیث
لا یجتمع امتی علی الضلالة [illegible] اصحابی کالنجوم [illegible] کردند [illegible] را از اعتراف
[illegible] اصحابی [illegible] روایة [illegible] مثل بل هی مثل
[illegible] صحابه
[illegible] پیغمبر علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وتکذیب اینها میکنند چنانچه زیدیه از محمد باقر و اولاد امجاد شان انکار دارند و اثنا عشریه زید بن علی بن الحسین
و پسرش یحیی را و ابراهیم بن موسی و جعفر بن موسی را که علما و اتقیا و صاحب ظاهر و باطن بودند تکفیر و تفسیق
میکنند و جعفر بن موسی را جعفر کذاب نام نهاده اند و همچنین جعفر بن علی برادر حسن عسکری را تکذیب
می کنند و حسن بن حسن مثنی و پسرش عبد الله و پسرش محمد ملقب بنفس زکیه و ابراهیم بن عبد الله و زکریا
ابن محمد الباقر و محمد بن عبد الله بن الحسین بن الحسن و محمد بن قاسم بن الحسین و یحیی بن عمر از احفاد زید بن علی
بن الحسین بن الحسن و شیخ عبد القادر جیلانی و جماعه کثیر را از علما و اولیا و شهرفا و سادات کافر میدانند
ویخلد فی النار میگویند و جماعه از امامیه اینها را در اعراف میگویند و برقلیل اند اینها که آن جماعه اهلبیت
را گمراه در عقیده دانسته قایل اند با آنکه بعد مکث طویل از دوزخ به بهشت برده شوند اینست حال شان با اولاد فاطمه
و با دیگر اهل بیت از ازواج و اولاد و عشیره پیغمبر صلعم حال محبت آنها ظاهر است پس دعوی محبت اینها با عترت
باطل است و همچنین آنچه دعوی اتباع آنها می کنند و میگویند که ما اخذ دین از ائمه اهلبیت کرده ایم دروغ
و باطل است و بطلان این ظاهر سازیم ان شاء الله تعالی و اهل سنت که دعوی محبت و اتباع صحابه میکنند
ظاهر است لانزاع فیه و همچنین محبت و اتباع ایشان را با تمام اهلبیت است امامیه خود معترف اند که مجتهدین
اهل سنت اخذ علم کرده اند از ائمه اهل بیت امام ابوحنیفه اخذ کرده علم از امام جعفر صادق و امام مالک هم از امام جعفر
اخذ کرده و هم از ربیعه و او از عکرمه و او از ابن عباس و او از علی ابن ابی طالب و شافعی از مالک اخذ کرده
که سلسله روایت او با اهل بیت میرسد و محمد بن حسن از ابوحنیفه و احمد بن حنبل از شافعی غرضکه اسناد اینهمه
با ائمه اهلبیت میرسد کذا ذکر ابن المطهر الحلی فی النهج و فی المنهج و نیز ابوحنیفه از امام باقر روایت کرده و از
زید بن علی و باقر و صادق هر دو ابوحنیفه را اجازه اجتهاد داده اند مرویست از ابی اویس که گفت شنیدم ربیع
ابن یونس را که گفت داخل شد ابوحنیفه بر خلیفه ابوجعفر منصور پرسید منصور که نعمان از که علم آموختی گفت
از اصحاب علی ابن ابی طالب و از اصحاب ابن عباس نعم منصور گفت محکم گرفتی کار خود را و مرویست که ابو
حنیفه در مسجد حرام نشسته بود گرد وی انبوه عام بود و جواب مسایل میفرمود جعفر صادق آمد و بر سرش ایستاد چون ابو
حنیفه خبردار شد که صادق ایستاده است برخاست و گفت یا ابن رسول الله اگر از پیشتر خبردار میشدم نشسته

و ابو المحاسن او را حیران نمود امام پرسید که آیا بهمه چیز مردم را جواب میدهی ابو حنیفه گفت چنین است پس امام صادق گفت
حسن بن علی بن شعبه و از ابی بختری روایت کرده که جعفر صادق چون ابو حنیفه را دید گفت گویا
می بینم من سوی تو فرزندم میشنیدی سخن پدر العبد که هست شدت و باشی تو جای قرار بر طریق وفتی و یاد درس
هر غروه بتو راه یابند متحیران چون در مانند در راه نمائی آنها را همی واضح چون حیران شوند پس باشد
ترا از خدا مدد و توفیق تا که راه روند بیان بتو راه و دعوی آنکه ابو حنیفه با وجود اخذ علم از ائمه اهلبیت
از انها مخالفه کرده دعوی است بی دلیل اگر ابو حنیفه مخالفت صادق میکرد و صادق او را تحسین و ترجیح [illegible]
و ابو یوسف و محمد بن حسن برای زیارت موسی کاظم میرفتند چنانچه صاحب فصول از امامیه گفته که وقتیکه هارون
رشید کاظم را قید کرد اینها نیز او را بجا نیاوردند **بیان خامس** آثار مرویه از ائمه اهلبیت که در کتب شیعه
وارد شده است و دلالت دارند بر حقیقت مذهب اهل سنت و بطلان مذهب روافض بعضی از آنها ما روی
عن امیر المؤمنین انه کتب الی معاویة فی جواب کتابه بعد ذکر ابی بکر وعمر ولعمری ان مکانهما فی
الاسلام عظیم وان المصاب بهما لجرح فی الاسلام شدید یرحمهما الله وجزاهما باحسن ما عملا اورده
شارحو نهج البلاغة الثانی انه قال امیر المؤمنین الزموا السواد الاعظم فان ید الله علی الجماعة الحدیث
وقد مر من نهج البلاغة الثالث ما روی عن امیر المؤمنین انه کتب الی معاویة انما الشوری
للمهاجرین والانصار فان اجتمعوا علی رجل وسموه اماما کان ذلک لله رضا فان خرج منهم
خارج بطعن او بدعة ردوه الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین
وولاه الله ما تولی واصلاه جهنم وساءت مصیرا کذا فی نهج البلاغة الرابع ما صح عن امیر المؤمنین
انه کتب الی معاویة الا ان للناس جماعة ید الله علیها وغضب الله علی من خالفها الحدیث وقد مر
الخامس ما کتب ایضا الی معاویة ما کنت الا رجلا من المهاجرین اوردت کما اوردوا واصدرت
کما اصدروا وما کان الله لیجمعهم علی الضلال کذا فی شرح نهج البلاغة وقد اورد الرضی
بعضه السادس ما روی عن علی بن الحسین فی الصحیفة الکاملة انه کان یقول فی دعائه لاتباع الرسل
بعد دعائه لاصحاب محمد صلی الله علیه وسلم خاصة اللهم وصل علی التابعین لهم باحسان

الذين يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان خبر جزيل الذين قصدوا
سمتهم ونحوا نحوهم ومضوا في اثارهم والايتمام بهداية منارهم مكانفين مؤلفين لهم يدينون
بدينهم على شاكلتهم السابع ما روى صاحب الفصول من الامامية الاثنا عشرية عن ابي جعفر محمد
بن علي الباقر انه قال لجماعة خاضوا في ابي بكر وعمر وعثمان انا اشهد انكم لستم من الذين قال
الله فيهم والذين جاؤا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان
الاية الثامن ما في التفسير المنسوب الى الامام ابي محمد الحسن العسكري رضي الله عنه رواه الائمة
ان الله تعالى قال لموسى يا موسى اما علمت ان فضل صحابة محمد على جميع صحابة المرسلين كفضل
آل محمد على آل جميع المرسلين التاسع ما في التفسير المذكور ايضا ان آدم قال الهي محمد وآله الطيبين وخيار
اصحابه المنتجبين ان تغفر لي قال الله تعالى قد قبلت توبتك ثم اوحى اليه كلاما في فضل سيد المرسلين
وآله الطيبين واصحابه المنتجبين واخبره ان الله تعالى يفيض على كل واحد من محبي محمد وآل محمد واصحاب
محمد ما لو قسمت على كل عدد خلق الله من اول الدهر الى اخره وكانوا كفارا لكفاهم ولاداهم الى عاقبة محمودة
ولو احب رجل من الكفار وجميعهم رجلا من آل محمد واصحاب الخيرة لكافاه الله عز وجل عن ذلك
بان يختم له بالتوبة والايمان ثم يدخله الجنة ولو ان رجلا ممن يبغض آل محمد واصحابه الخيرين او واحدا
منهم يعذبه الله عذابا لو قسم على مثل خلق الله لاهلكهم جميعا العاشر ما رواه صاحب كتاب السواد والبياض
من الامامية عن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق انه قال في تفسير قوله تعالى رضي الله
عنهم ورضوا عنه رضي الله عنهم بما سبق لهم من العناية والتوفيق ورضوا عنه بما من عليهم بمتابعتهم
رسوله وقبولهم ما جاء به الحادي عشر ما رواه علي ابن عيسى الاربيلي من عظماء الشيعة الامامية
الاثنا عشرية عن الصادق عن ابيه عن جده علي ابن ابي طالب انه قال قد سمى ابا بكر رسول الله والمهاجرون
والانصار صديقا ومن لم يصدقه فلا صدق الله قوله في الدنيا والاخرة وقد التزم الاربيلي في كتابه
كشف الغمة في معرفة الائمة ايراد ما اتفق عليه الفريقان من الاخبار والاثار الثاني عشر ما روى عن علي ابن الحسين
في الصحيفة الكاملة انه دعا لهم وصلى عليهم ومدحهم بانهم احسنوا الصحبة وانهم فارقوا الازواج

والاودوا فى اظهار كلمته وانهم منطوين على محبته الثالث عشر ما روى عن امير المؤمنين انه
مدح المهاجرين والانصار بان احب اللقاء اليهم لقاء ربهم فانهم كانوا على ثقة بالوعد الالهى الصادق
وكمال يقين بما هم عليه الرابع عشر ما ذكره الرضى فى نهج البلاغة قول امير المؤمنين لقد رأيت اصحاب
محمد صلى الله عليه وسلم فما ارى احدا يشبههم لقد كانوا يصبحون شعثا غبرا قد باتوا سجدا وقياما يراوحون
بين جباههم وخدودهم ويقفون على مثل الجمر من ذكر معادهم كأن بين اعينهم ركب المعزى من طول
سجودهم اذا ذكر الله هملت اعينهم حتى تبل جيوبهم ومادوا كما يميد الشجر يوم الريح العاصف خوفا من
العقاب ورجاء للثواب الخامس عشر ما روى عن امير المؤمنين انه كتب كتابا الى اهل مصر وذكر فيه انه
نهض فى الاحداث التى وقعت من العرب فى خلافة ابى بكر من رجوعهم عن الاسلام وطمعهم فى
دين محمد الى غاية زهوق الباطل واستقرار الدين وانشاعه بانتشاره ذكره الرضى فى نهج البلاغة وغيره
السادس عشر انه لما مات ابو بكر قام على على باب البيت وهو مسجى فيه وقال كنت والله يعسوبا للمؤمنين
وكنت كالجبل لا تحركه العواصف ولا تزيله كذا فى نهج البلاغة وروى الحافظ ابو سعيد بن سمان وغيره
عن محمد بن عقيل بن ابى طالب انه لما قبض ابو بكر الصديق وسجى عليه ارتجت المدينة بالبكاء كيوم قبض رسول
الله صلى الله عليه وسلم فجاء على باكيا مسترجعا وهو يقول اليوم انقطعت خلافة النبوة فوقف على باب البيت الذى
فيه ابو بكر مسجى فقال رحمك الله ابا بكر كنت الف رسول الله صلى الله عليه وسلم وانيسه وذكر الحديث بطوله فى
فضائل ابى بكر ومناقبه السابع عشر ما نقل على بن عيسى اربيلى فى كشف الغمة فى معرفة الائمة من الاخبار
التى اتفق عليها اهل السنة والجماعة والشيعة انه سئل الامام ابو جعفر محمد بن على الباقر عن حلية السيف هل
يجوز قال نعم يجوز قد حلى ابو بكر الصديق سيفه بالفضة قال الراوى اتقول هكذا فوثب الامام عن مكانه
فقال نعم الصديق نعم الصديق فمن لم يقل له الصديق فلا صدق الله تعالى قوله فى الدنيا والاخرة
الثامن عشر آنكه در كتب روافض مرويست از ابى جعفر محمد الباقر كه گفت امير المؤمنين والله اخذ من الناس
احب الى ان القى الله بصحيفة مثل هذا المسجى ونيز در نهج البلاغة روايت كرده از امير المؤمنين كه گفته
فلان جهاد كرد وبا كفار وقتال كرد با مرتدان تا كه انها را قتل كرد با مسلمان شدند واسلام بسبب او

شایع شد و وضع کرد جزیه را و بنا کرد مسجدها را و واقع نشد در خلافت او فتنه و مراد ابوبکر است یا عمر این همه
آثار مرویه از امیر المؤمنین و از ائمه اهلبیت که روافض بصحت آن اعتراف میکنند و ناطق اند بآنکه ابوبکر و عمر را
در اسلام مرتبه عظیم است و مصیبت بآنها مصیبتی شدید است در اسلام و ابوبکر صدیق است هر کی او را صدیق نگوید
خدا او را تصدیق نکند و امیر المؤمنین قسم خورد بخدا و گفت که آنها جهاد کردند با کفار و قتال کردند با مرتدان جزیه
نهادند و مساجد بنا کردند و اسلام بسبب آنها شایع شد و دعا کرد برای آنها که حق تعالی آنها را جزای خیر دهد و بر ثبوت
ابی بکر و عمر گریست و مناقب شان بیان نمود و قسم خورده گفت که والله کسی نیست در مردم که دوست تر باشد نزد من
از آنکه مانند وی عمل در صحیفه من نوشته باشد و با خدا ملاقات کنم از عمر و بر جنازه ابوبکر گریست و گفت امروز خلافت پیغمبر منقطع
شد و مناقب او بمبالغه بیان نمود و در حق جمیع صحابه گفت که هر کرا امام گویند عند الله همان امام است و هر که
از راه ایشان جدا شود بروی غضب خدا است و او را جهنم است پس این آثار مذهب روافض را از بیخ می کند و نیز
اهل سنت و جماعت ثابت شده مگر آنکه روافض این آثار را حمل میکنند بر تقیه و جواب این بوجوه است یکی آنکه تقیه
باطل است چنانچه بیان کنیم ان شاء الله تعالی دوم آنکه بر تقدیر تسلیم تقیه مذهب روافض آنست که محمد باقر
و جعفر صادق مامور بتقیه بودند چنانچه بیاید ان شاء الله تعالی و اینجا آثار محمد باقر هم مذکور شد سیوم آنکه قرائن
حالی و مقالی دلالت دارند بر آنکه این آثار مبنی بر تقیه نیستند چرا که تقیه عبارتست از اظهار باطل و اخفای حق
برای خوف اعدا و شک نیست که بنا بر ضرورة تقیه جایز باشد و بضرورت جمیع جایز باشد که کذب در جمیع
ادیان حرام است و قبیح است لذاته و آنچه ضرورتست مقدر است بقدر ضرورة پس در صورتیکه مثلا مسلمانی در دست
کفار گرفتار باشد و کفار او را اکراه کنند بر اجراء کلمه کفر بر زبان پس اگر اکراه بقتل یا قطع عضو شد و مکره
قادر بود بر آنچه از آن می ترساند از قتل یا قطع در آن ضرورة اگر مکره صبر کند و کلمه کفر نگوید و کشته شود ماجور
و شهید شود و عمل بعزیمت کرده باشد چنانچه خبیب رضی الله عنه در دست کفار مکه افتاده بود و کشته شد پیغمبر صلی الله
علیه وسلم او را سید شهدا فرمودند و اگر در این حالت کلمه کفر بر زبان راند مغفور است و مرخص چنانچه عمار بن یاسر
در دست کفار مبتلا شد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را معذور داشتند و اگر اکراه بقتل مانند آن نباشد بلکه باذیت
سهل ترسانیده شد یا آنکه اکراه کننده قادر بر قتل و مانند آن نباشد در آن صورة اکراه موجود نشده

و اجرای کلمهٔ کفر روا نباشد و او بیت سهل معتبر هست و در صورتیکه کسی اکراه نکرده باشد و کسی طلب نکرده باشد و مسلمانی از خود کلمهٔ کفر بر زبان راند چگونه روا باشد و انشرح صدر است بکفر حق تعالی میفرماید الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله در ما نحن فیه مثلا اگر کسی مدح خلفاء راشدین بحضور ائمه اهلبیت کرده باشد و ایشان سکوت کنند یا یک گونه تصدیق نمایند بحمل که مبنی بر تقیه باشد و اگر چنین باشد بلکه بی استدعای کسی چون امیر المؤمنین اینهمه مدح و ثنا خلفاء راشدین کنند و بر جنازه آنها چشم گریان حاضر شود و قسم بالله تعالی خورد و آرزو کند که مثل اعمال او در صحیفه من باشد و من بخدا ملاقات کنم در تجویز کدام احتمال تقیه هست و چه ضرورة داعی بر تقیه بگران در انوقت مزاحم بودند که چنین الفاظ گفتند و چه ضرر با ایشان رسید خصوصا در قسم یاد کردن که اعظم وزره است و محمد باقر در جواب کسیکه در صدیق شک کرد از جا برجست و کلمه نعم الصدیق نعم الصدیق گفت چه احتمال تقیه است این قرینه حالی دلالت دارد بر نفی تقیه و دیگر در آثار مذکوره قرائن حالی و مقالی بسیار دلالت دارند که این قول بنا بر تقیه نبود کما لا یخفی علی من له ادنی شعور **بیان سادس** آنکه ابن مطهر حلی در منهج گفته هر فرقه از هفتاد و سه ملت که عقاید او از عقاید دیگر ملتها باین وجه باشد که موافق نبود مگر اندک آن فرقه بر حقست و هر فرقه که با اهل باطل بیشتر موافقت داشته باشد مذهب او باطلست و گمان برده که مذهب امامیه حق است چرا که سوای امامیه از هفتاد و دو ملت اهل اسلام کسی بمسئله امامت قایل نشده و کسی بتکفیر صحابه و طعن و لعن ایشان زبان نکشوده اینهمه مقدمات صحیح اند لیکن استدلال ابن مطهر باین مقدمات بر حقیت مذهب امامیه باطل اینهم صحیح که هر فرقه که در اکثر مسایل عقاید با دیگر فرقهای باطل یکسان بعید داشته باشد حق هست چه بدیهی که حق ضد باطلست و ماذا بعد الحق الا الضلال و اینهم صحیح که از هفتاد و دو ملت مسلمانان بمسئله امامت کسی قایل نشده و بطعن و لعن صحابه کسی زبان دراز نکرده فی الواقع اینهمه حق و جهل مرکب و انکار بدیهیات که با پیغمبر دوستی کردن و کسانیکه تمام عمر رفاقت پیغمبر کردند و جان و مال خود را نثار نمودند و دین پیغمبر را در حیات و بعد وفات پیغمبر در عالم شایع کردند و بتواتر معنوی ثابت شده که پیغمبر را با ایشان صحبتهای محبت و یگانگت بود و یک یک حدیث بدرجه تواتر رسیده باشد و قرآن مجید از مدح و ثنای آن جماعه مملو است با نکسان دشمنی داشتن و سلوکهای پیغمبر را بر تقیه و نفاق محمول داشتن

ودر حق پیغمبر که حق تعالی او را رحمة للعالمین گفته و با تمام دین و اکمال نعمت بر وی بشارت داده گمان
برون که بجز چهار کس هیچکس پس از وی بر هدایت نمانده اینهمه حمق و انکار بدیهیات از هیچ عاقلی نیاید مگر از روافض
یا از خوارج که آنها هم بحماقتی دیگر مثل این فرقه مبتلا اند که با اهل بیت پیغمبر عداوت دارند و دعوی محبت پیغمبر میکنند
و با علی که او را پیغمبر در طفلی مثل فرزندان پرورش کرده و در جوانی دختر خود در نکاح وی داده و اولاد پیغمبر
از صلب او مانده و تمام عمر در تربیت او دریغ نکرده دشمنی میدارند و تکفیر میکنند و سب و لعن تجویز مینمایند بتکفیر
از هفتاد و دو ملت سوای خوارج باین حماقت مبتلا نیست نعوذ بالله منها اگر این امتیاز خود را امامیه با ملتهای دیگر
باطله ظاهر نمایند همچنین امتیاز در خوارج هم موجود است و نیز آنها که انکار صحابه و اتفاق بر مسئله امامت دارند
آنها هم چند فرقه اند که یکی تکفیر دیگری می کنند اسحاقیه و اسمعیلیه تکفیر اثنا عشریه میکنند و بالعکس تکفیر که یکی
از فریقین امام میدانند دیگری تکفیر او میکنند پس قول بترجیح یکی بر دیگری ترجیح است بلا مرجح و تحقیق
مقام آنست که امتیاز امامیه از دیگر ملتها فقط در مسئله امامت نزد اهل سنت از مسائل فروع است چه نصب امام
بر عباد واجب است چنانچه جهاد واجب است و امامیه در اکثر اصول عقاید با معتزله و خوارج در هر جنبه موافقت دارند
چنانچه در بحث الهیات مذکور شود ان شاء الله تعالی و مذهب اهل سنت و جماعت از همه بون بعید دارد و نکته این
سخن آنست که عقل در ادراک مسائل ذات و صفات باری تعالی و احوال قیامت کافی نیست والا احتیاج
بعثت پیغمبران نمی شد و در آراء عقلا اختلافات نمیشد چنانچه در شرایع انبیا اختلاف نیست پس چون
پیغمبران آمدند و احکام الهی آوردند بعضی چیزها را عقول ما قاصر مساعدت نکرده اهل سنت و جماعت عقل را
برکنار داشته آنچه شرع ناطق شده بود بتمام آن ایمان آوردند و نؤمن ببعض و نکفر ببعض نگفتند پس اگر
موافق عقل آمد نور علی نور و اگر موافق عقل نبود حمل بر قصور عقل خود کردند و کل من عند الله گفته تسلیم
نمودند و کیفیت و چگونگی آن مفوض بعلم الهی داشتند این راه است که اهل سنت را در تمام مسائل اعتقاد
حاصل است و این راه است که حق تعالی برین مدح میکند و میفرماید منه آیات محکمات هن ام الکتاب
واخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء
تأویله وما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون امنا به کل من عند ربنا و این راه است

که اهل سنت و جماعت بدان امتیاز دارند از دیگر ملتهای زایغه که اینها هر یک به پیروی عقل ناقص خود کتاب
و سنت را پس پشت انداختند پس کتاب و سنت اگر موافق عقول شان افتد بران راه رفتند و الا انکار کردند و متحیر
ماندند و راه گم کردند قال الله تعالی کلما اضاء لهم مشوا فیه و اذا اظلم علیهم قاموا از حال
شان خبر میدهد بعضی گفتند که موجودی که جسم نباشد و مکان و جهت نداشته باشد معقول ما نمی شود آنها خدا را
جسم گفتند و مجسمه شدند و بعضی روافض هم برین راه رفتند و بعضی گفتند که حقتعالی تکلیف کرده است عباد
را باتیان عبادات و اجتناب از معاصی و وعده و وعید کرده است بر افعال پس اگر افعال مخلوق عباد نباشند
ظلم بر عباد لازم آید و عقل قبول نمیکند که افعال عباد را خدا خالق باشد آنها قدریه و مجوس این امت شدند
و بعضی روافض باین راه هم رفتند و بعضی گفتند که ممکن صلاحیت خالقیت ندارد و اینها جبریه شدند باز غلط کردند
و گفتند پس عذاب بر معاصی عباد ظلم است و نیز انداختن خاک بیچاره را عذاب کردن عقل قبول نمیکند آنها
مرجیه شدند و بعضی روافض باین راه هم رفتند میگویند شیعه علی هر گناهی که کند او را عذاب نخواهد شد و بین الجبر
والقدر که از شرع ثابت شده کسی را از جبریه و قدریه معقول نشد و بعضی انکار صفات زایده بر ذات کردند
بمتابعت حکما و بعضی را بلکه اکثر ملتهای باطله را بودن قران غیر مخلوق و صفتی از صفات معقول نشد
که حروف و صوت است چگونه بذات حق سبحانه قایم باشد و بعضی منکر عذاب قبر شدند میگویند که مرده جماد است
عقل قبول نمیکند که معذب باشد و اکثر آنها صراط و میزان و وزن اعمال و اکثر تفاصیل معاد را معقول
نمیدانند و رویت حق تعالی را معقول نمیدانند از جمله این هفتاد و دو ملت باطله هم رسیدند پس بنا
این همه مذاهب باطله بر یک اصل است که عقل را مقدم میدانند و شرع را تابع عقل میکنند و هر کس پیروی عقل ناقص
خود کرده براه دیگر رفته و بر سر راه شیطانی بوده باد و در اصل بجهنم شده و اهل سنت و جماعت عقل را [illegible]
خود را اقرار دادند که حق تعالی میفرماید و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا و میفرماید والله یعلم و انتم
لا تعلمون و دست به پیغمبر معصوم که او را حق تعالی برای راهنمونی کوران فرستاده بود دادند
و عنان اختیار خود بوی سپردند که بر دو جهان راه رفتند و بی تشویش بمنزل مقصود که بهشت است رسیدند
بیت چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان ✿ چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان

ای برادر اهل سنت با آنکه حق تعالی منزه از تشبیه و مثال میدانند و از تجسم ابا و تحاشی میکنند و چون آیه
حق تعالی میفرماید الرحمن علی العرش استوی و ید الله فوق ایدیهم ایمان بآن می آرند و انکار
آن نمی کنند و میگویند الاستواء معلوم والکیف مجهول والایمان به واجب والبحث عن کیفیته
لا یجوز هم چنین با وجود تنزیه حق تعالی از جارحه دست ید الله قائل اند و میگویند که کیفیت این صفت معلوم
نیست مفوض است بعلم الهی برهان سلیم آنکه بتحقیق در صحت مذهب روافض نه نبوة ثابت میشود
و نه ما جاء به النبی صلی الله علیه وسلم بلکه از تمامی متواترات وثوق بر میخیزد و انکار متواترات
و سفسطه لازم می آید چرا که ما پیغمبر صلی الله علیه وسلم را نه دیده ایم و نه ابوبکر را و نه علی را و نه معجزه پیغمبر را و نه جبرئیل
را و نه قرآن بحضور ما نازل شده بلکه قرآن را یافتیم و بخبر متواتر دریافتیم که این قرآن بر محمد نامی نازل
شده بود و فصحای عرب قاطبة معارضه آن کردند و همه آنها با آن کثرت اشخاص و طول زمان بتحدی
از جانب محمد بقوله فأتوا بسورة من مثله از معارضه آن عاجز آمدند و آن محمد نامی مردی بود از قریش
امی دعوی نبوة کرد و این قرآن خواند و مردم را بسوی خدا دعوت نمود و در آن وقت کسی رفیق محمد
نبود و فوج و حشم نداشت از احاد الناس بود این سخن محمد بر وضیع و شریف اهل مکه که با دین آبائی
الفت گرفته بودند گران آمد و بر عداوت محمد برخاستند چون معجزات بر دست محمد ظاهر شدند و کلام الله
در قلوب مردم تاثیر کرد بقدر استعداد مردم بر قبول دین محمد آوردند اول کسیکه ایمان آورد ابوبکر بود
یا علی پس دیگر جماعتی مسلمان شدند مثل عمر و عثمان هم از آن جماعه بودند پس روز بروز آفتاب هدایت
الهی قوة میگرفت و ظلمت کفر رفع میشد و کفار در عداوت محمد و اصحاب محمد و برهم زدن این دین قصور
نکردند و مسلمانان که تابع محمد شده بودند در محبت و تائید دین او از جان و مال تقصیر نمودند تا وقتیکه
از هر طرف و هر جانب از بلاد دور و قری متباعده مردم بر سر که هر یک بدینی و دیگر الفت میداشت حقیت دین محمدی
دریافته و از هر جانب یدخلون فی دین الله افواجا آنگاه بخطاب الیوم اکملت لکم دینکم
مبشر شدند و آنسرور بحکم اذا فرغت فانصب والی ربک فارغب بسوی الرفیق الاعلی برواشت
بعد وفات آنسرور یاران او همچنانکه در حیات او در ترویج دین او میکوشیدند بعد وفات او

همچنان سعی‌ها کردند ابوبکر با بنی حنیفه و غیره قبایل عرب که مرتد شده بودند جهاد کرد و خمر الفتنه را بلا و کفر را بنور اسلام
منور کرد و کسری و قیصر را بر بعضر و اینهمه خبر متواتر است اگر موجب علم است پس نبوة محمد صلی الله علیه وسلم
و قرآن هم مسلم و حق محمد صلی الله علیه وسلم بر کرد اینها مسلم که اینهمه رنجها کشیده و سعی‌ها نموده و ما مردم را از
ظلمة کفر برآورده بنور اسلام مشرف کرده و راه جنت نموده و همچنین حق ابوبکر و عمر و عثمان و علی و غیره اصحاب
محمد صلی الله علیه وسلم که در دین رنجها کشیده‌اند و سعی‌ها نموده‌اند با رفیق محمد صلی الله علیه وسلم بوده‌اند بر کردن ثابت
و محقق شد لیکن برابر نیست بلکه تفاوت درجات است که حق تعالی گفته لا یستوی القاعدون من المؤمنین
غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدین
باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة وکلا وعد الله الحسنی وقال الله تعالی لا یستوی منکم
من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا
وکلا وعد الله الحسنی و مذهب روافض باطل شد و مذهب اهل سنة ثابت شد اگر این خبر متواتر موجب علم
نیست و اینهمه مردم لکهها زن و مرد و صغیر و کبیر از عرب و عجم از قبایل مختلف را که متباعد و از همدیگر بیگانه بودند و شهرها
اباء خود را گذاشته دین محمد را اختیار کرده بودند و اینها از جان و مال رنجها کشیده و دین محمد را محکم نموده تا بود
و اینهمه صحبتهای پیغمبر یافته بودند صحبت پیغمبر اینها را هیچ فایده نکرد و اینها همه بخاطر داشت ابوبکر و عمر دین
محمد را برباد دادند و قرآن منزل را انداخته قرآن عثمان را نسبت به محمد و خدا کرده بتواتر روایت کردند
و دینی دیگر سوای دین محمد از خود تراشیده و بار رسانیدند پس از کجا ثابت شود که محمد نامی در دنیا
موجود شده و معجزات ظاهر کرده و دعوی نبوت کرده اعتماد بر این خبر متواتر نماند بوجود محمد و معجزات و علم از
کجا حاصل شود بلکه از همه متواترات وثوق برخیزد و چه جایز است که بصره و بغداد و مصر در جهان موجود
نباشند مردم به [illegible] متفق شده خبر بوجود آن بلاد بار رسانیده باشند و این خود سفسطه است و دعوی کردن
بآنکه از این خبر متواتر علم بوجود و نبوة محمد صلی الله علیه وسلم حاصل میشود و علم باحسان و اسلام آنها حاصل
نمیشود این دعوی بیدلیل است که اصلا بی برهان تا مش آنکه مذهب روافض هیچ دلیلی [illegible] شرع
ثابت نمیشود پس این مذهب باطل است چراکه بر قرآن اعتماد ندارند میگویند که قرآن را اصحابه تحریف

کرده اند و آنچه متواتر است از قرآن متواتر است نه از پیغمبر صلعم و احادیث پیغمبر صلعم که بروایت صحابه مروی
شده البته نزد آنها معتبر نیست که میگویند همه آنها بعد از پیغمبر مرتد شدند مگر چهار کس و اجماع صحابه بطریق اولی
نزد شان حجت نیست پس این مذهب که آورده اند و به پیغمبر نسبت می کنند از کجا مگر آنکه آنها دعوی می کنند که
که ما دین خود را از ائمه اخذ کرده ایم این دعوی شان باطلست بوجوه یکی آنکه اول اثبات امامت باید
کرد پس تر این دعوی باید نمود و امامت فرع نبوت است و چون نبوت بخبر متواتر صحابه ثابت نشده چنانچه
ذکر کرده ایم پس امامت چگونه ثابت شود و قول جماعه اثنی عشری که صحابه و تابعین باشند چون معتبر و مفید
علم نباشد و حمل کرده میشود باتفاق شان بر کذب و دعوی عصمت که مصحح قول وی باشد ثبوت آن
محالست و دونه خرط القتاد و نیز عصمت فرع امامت است چون امامت ثابت نشد عصمت از کجا ثابت شود
دوم آنکه اگر امامت حق بودی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه پسر خود محمد بن حنفیه را از آن مطلع ساختی
و چیزیکه از اصول دین و بنای اسلام است علی و محمد را از آن غافل نگذاشتی و محمد بن علی را با علی ابن الحسین
نزاع نشدی چنانچه امامیه زعم میکنند که در امامت محمد بن حنیفه با علی ابن الحسین نزاع کرده و حجر اسود را حکم کرده
الی آخر ما افتروه و هم چنین علی ابن الحسین پسر خود زید را مطلع ساختی و زید از امامت محمد باقر انکار نمیکرد
و حالانکه کلینی در کافی از ابان روایت کرده که هشام احول گفت که مرا زید بن علی گفت که تو با من باشی
تا جهاد کنم احول گفت نی زید گفت جان خود را از من عزیز میداری احول گفت یکجان دارم حق تعالی
را در زمین حجه است یعنی امام برحق پس نسبت محمد باقر پس بودن من با تو و نبودن یکسانست زید گفت که پدر
با من آنقدر محبت داشت که لقمه سرد کرده در دهن من میداد کی گوارا داشتی که مرا در آتش دوزخ انداختی یعنی
اگر محمد باقر امام برحق بودی مرا مطلع ساختی سیوم آنکه در امامت نزد امامیه نص جلی شرط است و یقین است
که اگر امامت از اصول دین باشد شارع آنرا کی مهمل گذارد پس اگر در امامت نص بطریق احاد کافی گویند
روا نباشد که روایت احاد موجب علم نیست و بنای عقاید بران نمیتوان شد پس واجبست که نص متواتر
باید و لهذا امامیه دعوی تواتر میکنند و دعوی تواتر باطلست چرا که اگر متواتر بودی اینقدر اختلاف در امامت
ائمه واقع نمیشد تا آنکه اصحاب یک امام که هر یک دعوی اخذ علم از زبان امام میکنند با هم اختلاف دارند چنانچه

از اصحاب

از اصحاب جعفر صادق عمر بن سعید مدائنی وغیره میگویند که امام بعد جعفر پسرش عبد الله است و علی بن ابی حمزه
سالم و علی بن رباح وغیره میگویند که امام بعد جعفر موسی است و امامت بر موسی ختم شد و جماعتی گفته که امام
بعد موسی پسرش علی است همچنین در اصحاب موسی اختلاف شد احمد بن ابی بشر سراج ابی جعفر و حسین بن مهران
و محمد بن ابی نصر سکونی و عثمان بن عیسی ابو عمرو عامری و صفوان بن یحیی ابو محمد بجلی میگویند که امامت بر موسی
ختم شد و دیگر اصحاب موسی میگویند که امام بعد موسی علی است همچنین اختلاف بسیار در اصحاب امام واقع
شده و این اختلاف دلیل کذب است و موجب اضطراب دنیا در ستی است و در احادیث احاد چه جای متواتر
کما لا یخفی چهارم آنکه دعوی امامت از ائمه متعارض واقع شده مثلا محمد باقر و زید هر دو پسران علی ابن الحسین و هر دو
عالم و متقی و متصف باوصاف کمال و امامیه از هر یک دعوی امامت نقل میکنند زیدیه از زید و اثنا عشریه و باقریه
از محمد پس یکی را تصدیق کردن و دویم را تکذیب نمودن ترجیح است بلا مرجح فتعارضا و تساقطا و نیز بعضی از
اصحاب ائمه اغنیا چنانچه حسن بن علی بن وصال از اصحاب رضا و جواد منکر امامت آن هر دو بود و تکذیب میکرد
کسی را که هر دو را امام واجب الطاعة داند و اسماعه بن مهران حضرمی از اصحاب صادق و کاظم و عثمان
بن عیسی از اصحاب کاظم و رضا منکر بودند امامت رضا را پس با اینهمه تکاذب و تعارض در اقوال ائمه و اقوال
اصحاب ائمه امامت چگونه ثابت شود پنجم آنکه امامیه میگویند که ائمه از خوف اعدا مذهب خود ظاهر نمیکردند
و در ظاهر مثل اهل باطل بتقیه سخن میگفتند و قول حق پوشیده بیاران خود میگفتند بلکه در خلوت هم نمی نشنید
میگفتند للحیطان آذان یعنی دیوار هم گوش دارد رواه الکلینی عن الصادق پس قول
اینچنین کسان قابل اعتماد نباشد محتمل که آنچه پوشیده بانهانی گفتند همان باطل باشد و مقصود اضلال
آنها باشد و آنچه در ظاهر میگفتند حق میگفتند چه اضلال شرذمه قلیل بهتر است از اضلال جم غفیر یعنی
که تعارض در قول وثوق از هر دو قول می برد و لهذا اگر شاهد بعد ادای شهادت از شهادت رجوع
کند و گوید که شهادت بدروغ داده بودم هر دو قول وی قابل اعتماد نیست چرا که احتمال کذب در هر دو قول
یکسانست و لهذا اگر پیش از حکم رجوع کرد قاضی حکم نکند و بعد از حکم از رجوع شاهد قاضی فسخ حکم
نکند بلکه ضمان بر ذمه شاهد لازم گرداند ششم آنکه امامیه از ائمه استتار و امامت میکنند

که مخالف کتاب الله و احادیث متواتره است بلکه بعضی از آن کفریات است و بطلان آن ظاهر است
پس وثوق از دیگر روایت امامیه نیز رفته چنانچه کشی از محمد بن سنان آورده نقلا از امیر المؤمنین روایت می کند
انه قال فی خطبة انا آخذ العهد من الارواح فی الازل انا المنادی الست بربکم انا
منشی الانام این کفر است بلکه اشد انواع کفر است که دعوی الوهیت است و نیز ابی بصیر از صادق کلامی
روایت کرده که مشعر دعوی الوهیت او است و ازین قبیل است آنچه مفسران آن فرقه رب را بمعنی علی تفسیر میکنند
در قوله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک و در قوله تعالی انهم ملاقوا ربهم وانهم
الیه راجعون و نیز امامیه از ائمه روایت می کنند ان الله بعث الرسل والنبیین علی ولایة علی
و در تفسیر قوله تعالی لئن اشرکت لیحبطن عملک میگویند لئن اشرکت یا محمد فی الخلافة مع علی
غیره لیحبطن عملک و نیز از امیر المؤمنین روایت می کنند انا المتقدم علی غیره این نیز کفر است که مقتضی
تفضیل علی است بر انبیا بلکه بر محمد صلی الله علیه وسلم نیز و ابن بابویه در علل الشرائع از صادق روایت
کرده و دعوی تواتر آن نموده که صادق گفته محب علی لا یدخل النار این مخالف نصوص قطعیه از
کتاب و سنت متواتره است چرا که هر که محب علی نیست کافر و مخلد فی النار است نزد روافض و چون
محب علی بهیچ گناه داخل نار نشود پس فایده تحریم معاصی باقی نمی ماند همچنین خرافات مبطل شرائع است
هفتم آنکه سلسله روایت حدیث امامیه بحد تواتر البته نمی رسد چرا که امامیه خود معترف اند که ائمه از خوف
اعدا تقیه می نمودند و مذهب خود ظاهر نمیکردند کلمه حق پوشیده بیاران خود میگفتند و در عوام خلاف
آن میگفتند و بدیهی است که روایاتی که در آن تقیه و اخفا بقدر منظور باشد که در خلوت هم باندیشه گفته شود
بحد تواتر نتوان رسید چرا که اخفای خبر متواتر محال است و تواتر مستلزم شیوع و شهرت پس تواتر و تقیه
منافات است ای برادر اهل سنت که از رجال لا یحصی روایت می کنند و روایات شان علی رؤس
الاشهاد والاعلان است با اینهمه کثرت شان بجز چند حدیث از مرویات اهل سنت بدرجه تواتر نمیرسند
شهیر نیز از اهل سنت متواتر بالمعنی است که قدر مشترک را از چند حدیث متواتر میگویند و خبر سنت متواترات
و در سنت کتاب الله هست که بنای عقاید اهل سنت بر آنست روایات امامیه که سلسله اسناد شان

منحصر بائمه است و دعوی میکنند که ائمه بسر گوشی بیاران خود خفیه میگفتند و قران نزد شان محرف
شده قابل اعتماد نیست پس روایات امامیه چگونه احتمال تواتر دارد پس ادعای تواتر از امامیه نیست
مگر مثل ادعای یهود تواتر را در تائید دین موسی و قتل عیسی با انکه خود یهود معترف اند که بخت نصر تمام
یهود را کشته بود و بجز ده دوازده کس نگذاشته و چون واضح شد که سلسله اسناد امامیه با ائمه امکان
تواتر ندارد پس اساس عقاید این فرقه ضاله از بیخ بر کنده شد که اخبار احاد موجب علم و مفید قطع نیست
هشتم آنکه سلسله اسناد امامیه قابل وثوق و اعتماد نیست چرا که عقیده روافض آنست که محب علی
هر گناهی که کنند از ان سؤال نخواهد شد گو پدر خود را بکشد و با مادر خود زنا کند و برای اثبات این قول آثار
از ائمه روایت میکنند چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و قوله تعالی فیومئذ لا یسئل
عن ذنبه انس ولا جان برین قول خود حمل میکنند پس وضع حدیث برای تائید دین خود که در زعم
فاسد آنها بنابر نیت صالحه که هدایت مردم است بسوی دین حق و محبت علی البته نزد شان جائز بلکه
مستحسن باشد پس وثوق بران سلسله نماند هم آنکه سلسله اسناد روافض تا ائمه که مذکور میکنند موافق قواعد
مقرره روافض هم اکثر آن بدرجه صحه نمیرسد صحاح در کتب شان بر قلیل نص علیه صاحب الهدایة
من الامامیة و صححها ازانکه صحیح میدانند چون بر مقتضای قواعد انها سنجیده میشود ضعاف ظاهر میشوند
یا موضوع باز آنهم احادیث را معارضات اند و مرجحات آنها از نسج عنکبوت سست تر و دران خرافات
اند و علتهای دیگر امام جعفر صادق رضی الله عنه و غیره ائمه ثقات روات و قدمای مجتهدان امامیه را تکذیب
کرده اند چنانچه هشام بن حکم و هشام بن سالم و طاقی صیرفی و زرارة بن اعین و بکیر بن اعین و محمد بن مسلم
و ملک جهنی و دارم بن حکم و ریان بن الصلت را تکذیب کرده و رد کرد صادق بعض آنها را و منع کرد از
دخول بر خود ابن سکان را و تکذیب کرد زید بن علی بن الحسین هشام احول را فیما رواه عن ابیه فی الامامة
و بعضی ثقات آنها بعضی را تکذیب میکنند چنانچه هشام بن سالم جوالیقی و هشام بن حکم و صاحب الطاق
هر یک دعوی روایت میکنند از علی بن الحسین و محمد باقر و جعفر صادق و همه میگویند که ما اخذ کرده ایم ازیشان
از باقر و صادق و باز هر یکی دیگری را انکار و تکذیب و تضلیل میکنند چنانچه هشام بن حکم کتابی تصنیف کرده

در رد جوالیقی و رد صاحب الطاق لما ذکره النجاشی پس روایت کسی از اینها معتبر نباشد و نیز امیر المؤمنین
از اصحاب خود شکایت بسیار کرده که سخن من نمیشنوند و اطاعت من نمیکنند چنانچه بیاید ان شاء الله تعالی
پس روایت اینچنین مردم معتبر نیست و نیز اکثر راویان اخبار ایشان که بیشتر روایة از اینها در کتب معتبره
خود می آرند و تمسک باحادیث آنها می کنند کذاب وضاع اند منهم جعفر بن محمد بن عیسی بن شابور فزاری
ابی عبد الله کذاب است وضاع قال النجاشی کان ابو عبد الله ضعیفا فی الحدیث وقال احمد بن الحسین
یضع الحدیث وضعا ویروی عن المجاهیل وسمعت من قال کان فاسد المذهب وحالانکه ابو جعفر طوسی
شیخ طائفه فضاله وغیره از وی روایت می کنند و بهر روایت اعتماد دارند ومنهم حسن بن عباس
بن الحریش الرازی ابن علی نیز ضعیف بلکه وضاع است قال النجاشی الحسن بن عباس بن الحریش
الرازی ابن علی ضعیف جدا وضاع له کتاب فی انا انزلناه فی لیلة القدر و هو کتاب ردی الحدیث
مضطرب الالفاظ حالانکه از وی کلینی در کافی چند حدیث روایت کرده و کافی نزد آنها از صحاح
ومنهم علی بن حسان و هو وضاع قال النجاشی ضعیف جدا ذکره بعض اصحابنا فی الغلاة فاسد الاعتقاد و
له کتاب تفسیر الباطن تخلیط کله روایت کرد کلینی از وی در صحیح خود ومنهم محمد بن عیسی قال نصیر بن
صباح هو کذاب روی عنه ابو عمرو الکشی وغیره ومنهم عبد الرحمن بن کثیر الهاشمی قال النجاشی زعم
اصحابنا انه یضع الحدیث حالانکه از وی ثقات آنها مانند علی بن الحسین و ابن فضال وغیره روایت
کردند و از اینها کلینی روایت کرده و نیز از اینها محمد بن حسن طوسی و ابن بابویه اکثر احادیث روایة
کردند که بنا مذهب ایشان بر آنست و جهان هندی که از مجتهدان امامیه است زندیق بود و وضاع و مغیرة
بن سعید پیری بود در کوفه از روافض که ساحر و کذاب بود و این هر دو صادق تکذیب کرده و گفته یفترون
علینا اهل البیت ویروون عنا الاکاذیب و بعضی از راویان احادیث آنها آن کسانند
که معرفت خدا ندارند و توحید نمیکنند و در مسئله توحید بر ائمه افترا می کنند چنانچه هشام بن سالم و هشام بن حکم
و صاحب طاق خدا را جسم ثابت میکنند و به ائمه نسبت مینمایند امام ابی الحسن علی الرضا از اینها
تبری کرده و گفته ولیس القول ما قال الهشامان و با اینهمه جمیع محدثین روافض از اینها روایت

حدیث می کنند و اینها را تعدیل مینمایند غایة التعدیل و دیگر در اسناد احادیث اینها که بیشتر احادیث از اینها
مرویست ضعفا اند منهم ابراهیم بن صالح الانماطی ابو اسحق و الحسن بن سهل النوفلی و الحسن بن راشد
الطفاوی و اسمعیل بن عمر بن ابان الکلبی و اسمعیل بن یسار الهاشمی و الحسین بن احمد المنقری و جماعة
بن سعید الخثعمی و هو ضعیف فاسد و کلینی از وی روایت کرده و عثمان بن عیسی که شیخ الطائفه یعنی ابو جعفر
طوسی و غیره از وی روایت کرده و عمرو بن شمر طوسی و غیره جماعتی از وی روایت کرده اند و بر خبر او اعتماد
دارند با آنکه ضعیف است و سهل بن زیاد از وی ابو جعفر طوسی روایت کرده و محمد بن سنان از وی محمد
طوسی و غیره روایت کرده اند و بر خبر او اعتماد دارند حالانکه ضعیف است و ابراهیم بن عمر الیمانی و داود
بن کثیر الرقی که با وجود ضعف فاسد العقیده هم هست و طوسی از وی در تهذیب و استبصار و غیره
روایت کرده اند و بر خبر او اعتماد دارند و صالح بن حماد و امیة ابی خدیجه و معاویة بن میسرة و جابر
الاحمسی و خالد بن نجیح و محمد بن قیس ابی احمد و محمد بن عیسی و داود بن حصین و علی بن حمزه
و وهیب بن حفص و حسین بن یزید نوفلی و اسمعیل بن ابی زیاد سکونی و وهب بن وهب و جبیر
بن حبیب و جماعتی کثیر دیگر همه اینها ضعفا اند نجاشی و غضائری و حلی و ابن ابی داود و غیره علماء
جرح و تعدیل این فرقه ضاله بر تضعیف اینجماعت تنصیص کرده و با این همه محدثین اینها در صحاح خود احادیث
از اینها روایت میکنند و فقهای اینها باحادیث اینها حجت می آرند و دیگر در سلسله اسناد احادیث
اینها جماعتی است لا تحصی مجهول الحال مانند حسن بن ابان که حال او باتفاق علماء ایشان مجهول است
حالانکه خبر او را صحاح شمرده اند نص علیه ابن المطهر فی المنتهی و منهم المقتول فی الکدوس و القاسم
بن سلیمان و عمر بن حنظله هر دو مجهول العدالة اند و عمر بن ابان مجهول الحالست و عباس بن عمرو الفضل
بن السکن و علی بن عقبة و قیس بن سمعان و هاشم بن ابی عمار حسینی و بشر بن یسار یساری و موسی
بن جعفر و فضل بن سکره و مزید الیامی و سعید بن زید الیامی و عبد الرحمن بن ابی هاشم و بکار بن ابی
بکر و فلیح بن زید و محمد بن سهل و عبد الله بن یزید و غالب بن عثمان و ابی حبیب …ی و ابی
سعید المکاری و درکا زبن فرقد و الحسن التفلیسی و قاسم بن الخراز و صالح الخشنه و علی بن دو…

و الحسن بن علی بن ابراهیم و ابراهیم بن محمد و حسن بن علی و ابن اسحق النحوی و عثمان بن عبدالملک
و عثمان بن عبدالله و عیسی بن عمر مولی الانصاری و ربیع بن محمد المسلمی و علی بن سعد السعدی و محمد بن
یوسف بن ابراهیم و محمود بن میمون و جعفر بن سوید بن جعفر بن کلاب بهمه مجهولان اند با جماعتی کثیر
دیگر حالانکه ازین جماعه شیوخ انها روایت کرده اند مثل علی بن ابراهیم و پدرش هاشم ابراهیم و محمد بن
یعقوب کلینی و ابن بابویه و ابو جعفر طوسی که شیخ او ابو عبدالله که او را مفید گویند اینهمه مشایخ
روافض از انجماعه در کتابهای خود روایت کرده اند و عمل بران کتابها مجتهدان واجب گفته اند
نص علیه المرتضی و ابو جعفر الطوسی و جمال الدین یوسف بن المطهر الحلی و نیز از بعضی از راویان عدول
آنها آن کسانند که ائمه از انها بیزار شده و در حق آنها بد دعا کرده اند و گفته اخزاه الله چون زرارة
بن اعین و بعضی از رواة آن کسانند که روایت میکنند از امام یا غیر او و ثقات از علماء رجال آنها را
تکذیب میکنند چنانچه عبدالله بن مسکان که از ابو عبدالله جعفر صادق چند حدیث روایت کرده و محمد بن
یعقوب در کافی و ابن بابویه قمی در فقیه و ابو جعفر طوسی در تهذیب و غیر شان در کتب خود روایت
او از صادق آورده حالانکه نجاشی میگوید که ثابت نشده که از امام ابی عبدالله چیزی روایت کرده
باشد و این سخن در امامیه مشهور است و با اینهمه او در ثقات میشمارند و محمد بن عیسی از محمد بن محبوب و غیره
روایت کرده و ابو عمرو کشی گفته که نصیر بن صباح میگوید که محمد بن عیسی خورد سال است آنقدر عمر ندارد
که از محمد بن محبوب روایت کند و بعضی از رواة آنها آن کسانند که ثقات قوم در انها طعن میکنند چون
محمد بن عیسی بن عبید ابن یقطین محمد بن بابویه قمی از ابن الولید روایت کرده که بر حدیث محمد بن
عیسی اعتماد نیست و محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری قمی و نجاشی و غیره در ان طعن می کنند
و میگویند یروی عن الضعفاء ولا یبالی عمن اخذ و بعضی از رواة مدلس اند که تدلیس میکنند
حدیث را از شیخ الشیخ و نام شیخ خود حذف میکنند چون ابی عمیر و عبدالله بن مغیرة و نظیری حالانکه کلینی
از صادق منع از تدلیس روایت کرده و بعضی از رواة شان آن کسانند که تکذیب بعضی ائمه میکنند
در دعوی امامت چون حسن بن سماعة ابی محمد کندی صیرفی و از دیگر راویان بزرگ و معتبر شان

آنها

اینها باشند که امامیه اینها را فاسد المذهب میدانند چنانچه جارودیه باشند احمد بن محمد السعد الهمدانی و فطحیه
چون حسن بن علی بن فضال و عبد الله بن بکیر بن اعین شیبانی و عمرو بن سعید ابی الحسن المدائنی
و واقفیه چون حسن بن ابی سعید هاشم بن حیان المکاری ابی عبد الله و حسین بن مهران بن محمد بن ابی
نصر السکونی و احمد بن محمد بن علی بن سالم البطائنی ابی الحسن و ابی الحسن علی بن الحسین بن محمد
البطائنی الحرمی المعروف بالطاطری و صفوان بن یحیی ابی محمد البجلی و عثمان بن عیسی ابی حمزة العامری
الرواسی مولی بنی رواس و غیرشان و این مشهور است درمیان آنها و با آنکه حکم بفساد مذهب شان می کنند
ازین مذهبان شیوخ امامیه در صحاح خود روایت حدیث می کنند اثنا عشریه واجب میدانند ایمان با ائمه
اثنی عشر و این جماعه با ائمه اثنی عشر ایمان ندارند و نیز روافض قبول میکنند روایت کسی را که فاسق باشد بعمل جوارح
چنانچه ابوجعفر طوسی در عدة گفته که فسق بافعال جوارح مانع قبول روایة نیست و نیز آنها قبول می کنند
روایة کسی را که ائمه او را رد کرده اند و منع کرده از دخول بر خود و نیز از جمله رواة اینجا عه کسی است که مؤمن بودن
او معلوم نمیشود چنانچه ذکریا بن ابراهیم نصرانی که در ظاهر زی نصاری نگذاشته خود را نصرانی می گفت
طوسی وغیره از وی روایة حدیث می کنند و میگویند که پوشیده اسلام داشت و بعضی از رواة شان آنها
هستند که روایة می کنند از آنها که خود راویان مروی عنه را توثیق نمیکنند چون عبد الاعلی و فطانیه و اکثر از
رواة شان آنها هستند که در اینها نه مدح مذکور شده و نه قدح چون منذر بن خیر و امثال این بسیار اند و در تصانیف شان
و اکثر تنصیص می کنند بضعف بعضی راویان و بر حدیث آنها حکم بصحة می کنند و نیز امامیه روایت میکنند
از کتابها که نسبت می کنند آن کتب را بمشایخ خود و گمان میبرند که آن مشایخ آنچه درین کتب است از امام باقر
و امام صادق روایة کرده اند لیکن چون تقیه سخت داشتند مدت الوجود آنرا روایة نکردند بعد مردن
شان آن کتب بدست ما آمده است چنانچه کلینی از چندی از اصحاب خود از محمد بن خالد وغیره روایت
میکنند و اکثر اخبار آنها که بلفظ عن مرویست از همین قبیل است و نیز بعضی از راویان شان آن کسان اند
که بمذهب خود اقرار کرده و اقرار کرده اند بانکه ما را از افشاء این امر امام منع کرده بود و ما قرار افشا نموده یا چیزی
را که منع کرده بود و باز نمانده و آن راویان نزد شان از معتبران و ثقات اند چنانچه ابی بصیر

که از ثقات ایشان است کلینی گفته که ابوبصیر گفته که من گاهی حدیث از صادق می شنوم و از پدرش روایت
میکنم و گاهی از پدرش میشنوم و روایت از پسر میکنم و ابن بابویه از ابی بصیر روایت کرده که گفت از ابی
عبدالله پرسیدم که مسلمانان روز قیامت خدا را خواهند دید گفت آری و پیش از روز قیامت هم دیده اند
گفتم کجا دیده اند گفت روزیکه گفت الست بربکم پس ساعتی خاموش ماند پس گفت که مومنان خدا را در دنیا
هم می بینند پیش از روز قیامت مگر تو نمی بینی در آنوقت ابوبصیر گفت گفتم گردم فدای تو از تو این
سخن بگویم حدیث کنم گفت نه حدیث مکن و ابوبصیر بر منع او نرفت حدیث کرد بدان تا آنکه مشهور شد
درمیان شیعه و کلینی از محمد بن ابی نصیر روایت کرده که مرا ابوالحسن مصحفی داد و گفت که در آن منگری و لیکن
آنرا گشادم و خواندم در آن سوره لم یکن پس یافتم در آن نام هفتاد مرد از قریش و نام پدران ایشان و نیز بعضی
از رواة ایشان کسانی اند که از یک امام روایت می کنند و خود منکر امامت آن امام اند و آن رواة از رجال صحیح
میشمارند و نیز از مجتهدان و ثقات راویان ایشان شخصی است که او را علم الهدی نام نهاده اند و او از کثرت کذب
باک ندارد و آثار عمل جعلی میدانند و چند کتاب بدروغ پر کرده است و بعضی باعتراف پدران او ثابت شده
و نیز اکثرشان عمل میکنند بر مرسل چنانچه مراسیل ابی عمیر را صحیح میدانند حالانکه کلینی از ابی عبدالله روایت کرده
که هر که ارسال کند کاذب است و ابوجعفر طوسی عمل میکند بخبر فاسق هم بخبر مضطرب و عجب تر از همه حماقت
احمقان و افترا مفتریان است که چهار کس متعاقب دعوی کردند که ما سفیر مهدی صاحب الزمان ایم از نزد امام
مهدی صاحب الزمان پیام می آریم اول ابوعمرو عثمان بن سعید الثانی دویم پسرش ابوجعفر محمد بن عثمان که در
سال سه صد و بیست و هشت فوت شده سیوم ابوالقاسم بن ابوالحسن بن روح چهارم علی بن محمد که او را خاتم
السفرا میگویند و هفتاد و چهار سال مدت این مدعیان که ایشان را احمقان غیبت صغری مینامند و بعضی دیگر
کسان بی دعوی سفارت دعوی میکنند که من مهدی را دیده ام و از وی روایت میکنم چنانچه ابی هاشم
داود و ابن ابی القاسم جعفری و محمد بن علی بن بلال و احمد بن اسحق و ابراهیم بن مهزیار و محمد بن ابراهیم
وغیره و این احمقان دعوی بیدلیل ظاهر البطلان آن مفتریان را باور کرده روایت حدیث مهدی از ایشان
میکنند و نیز روایت میکنند از رقعه ها و گمان میبرند که رقعه ها بواسطه سفیران یا غیر ایشان از صاحب الزمان

نوشته بودیم صاحب الزمان با چنین جواب نوشته از انجمله رقعه علی ابن الحسین بن موسی بن بابویه
القمی است او رقعه بخط صاحب الزمان ظاهر کرده و در جواب سوال خود و گفته ابو القاسم بن ابی الحسین
بن روح یعنی مهتر سیوم رقعه بدست علی بن جعفر بن اسود و بصاحب الزمان فرستاده بود و صاحب الزمان
اینجواب نوشته و از انجمله رقعه محمد بن عبد الله بن جعفر بن حسین بن جامع بن مالک حمیری ابو جعفر قمی نجاشی
گفته که ابو جعفر قمی بصاحب الزمان نوشته بود و چند مسئله از ابواب شریعه پرسیده بود و گفت که احمد بن
حسین گفته و دیدم این مسایل را نوشته در اصل و جواب آن نوشته بین السطور آن اجوبه احمد بن حسین
طوسی در کتاب الغیبه و کتاب الاحتجاج نوشته یعنی کتب صحاح که بنا را آن بدین خرافات باشد و از انجمله است رقاع
ابی العباس جعفر بن عبد الله بن جعفر حمیری قمی شیخ قمیان و رئیس روافض ابو العباس مذکور کتابی
در رقاع جمع کرده و آنرا قرب الاسناد الی صاحب الامر نام نهاده و از انجمله رقاع برادرش احمد و برادرش
حسین اینها همه گمان میبرند که با صاحب الامر مینویسیم و صاحب الامر جواب مسایل ما می نویسد چنانچه نجاشی
وغیره ذکر کرده اند و از انجمله رقاع علی بن سلیمان بن حسین بن الجهیم بن بکیر بن اعین ابو الحسن الرازی هم
دعوی مکاتبه میکرد و در رقاع ظاهر مینمود نجاشی گفته او را با صاحب الامر اتصالی بود و از ان جمله دیگر رقاع اند
از قدمای این فرقه ضاله و از همین قبیل است خرافاتی که محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی بخط حجة
صاحب الزمان ظاهر کرده و این احمقان گمان میبرند که محمد بن عیسی یک مسئله یا چند مسئله از مشکلات
مینوشت و در سوراخ درختی که بیرون شهر قم بود می نهاد و یک شبانه روز آنجا میگذاشت روز دیگر بر می آورد
و جواب مسایل بر پشت آن نوشته می یافت ازین معنی یقین دارند که آن خط صاحب الزمان است که منحوت
خیال شان است و برین بنا دین شان است و از همین قبیل مخترعات احمق فریب آنست که اکابر مجتهدیهم خطوط
ائمه معصومین ظاهر کردند در جواب مسایل که شیعه از ایشان پرسیده بودند و آن خطوط را این حمقا عند التعارض
بر حدیث مروی باسناد صحیح ترجیح میدهند چنانچه ابن بابویه در یک مسئله توقیعی بخط ابی محمد حسن بن علی
بر آورده و در کتاب کلینی روایتی خلاف آن توقیع بود از امام جعفر صادق ابن بابویه گفت که برین
حدیث فتوی نمیدهم بلکه فتوی میدهم بر انچه نزد من است از خط حسن بن علی و آن اتفق بدا

که خط حسن بن علی را که می شناسد بر تقدیر شناخت الخط یشبه الخط و حال راویان این امامان
نیست و بنای مذهب شان برین خرافات است و کتب حدیث و فقه امامیه باین لغویات مشحون اند مهم
ترین کتب نزد امامیه چهار اند یکی کافی تصنیف محمد بن یعقوب الکلینی دوم تهذیب سوم استبصار
این هر دو تصنیف محمد بن حسن ابی جعفر طوسی چهارم فقه من لا یحضره الفقیه تصنیف محمد بن علی بن
بابویه قمی و گمان میبرند که عمل برین چهار کتاب واجب است و هم چنین برانچه روایه کرد آنرا امامی و جمع
کردند آنرا یاران او و باز امامیه ازین چهار کتاب کافی را ترجیح میدهند و جماعتی فقه من لا یحضره اصح میگویند
و حال این کتب آنست که به تو ظاهر کردیم که از هشام بن حکم و هشام بن سالم و صاحب طاق قائلان
تجسیم و زرارة بن اعین و بکر بن اعین و سلیمان بن جعفر و محمد بن مسلم و بنی فضال و ابن مهران
و جماعتی دیگر فاسد المذهب با اعتقاد امامیه و بعضی وضاع و کذاب باعتراف شان چون جعفر فزاری
و ابن عیاش و محمد بن عیسی و غیره و بعضی ضعفاء این بسیار اند مجاهیل بیشمار چون ابن عماره و ابن
مسکون و زید یامی و غیره و بعضی مستور الحال چون ثعلبی و قاسم خزاز و ابن فرقد و غیره و از فساق
در عمل جوارح روایت میکنند پس اینچنین کتب را صحیح گفتن و واجب العمل و المتن حمق است
و چون حال اصح کتب شان این نیست وای بر حال دیگر کتابها عجب کلامهای متناقض ازینجماعه صادر
میشود که عمل برین کتب واجب میگویند با آنکه طوسی خود گفته که بر حدیث احاد که صحیح باشد عمل واجب نیست
و ابو جعفر طوسی باین علو مرتبه خود در ان گمراهان که شیخ الطائفه است روایه می کند از ابن مسکان
از صادق و جماعتی تکذیب میکنند که ابن مسکان را از صادق روایت نیست و نیز روایه میکند طوسی
از ابن بابویه صاحب فقه مزوره و نیز از مرتضی و آنها از محمد بن نعمان و او کاذب تزویر جایز میدید است
کذب برای نصرة مذهب فائده ابن بابویه بعضی مرویات کلینی را که بزعم خود باسناد صحیح روایت کرده
چون احادیث تحریف قرآن و اسقاط آیات حکم بوضع کرده و هم چنین علی حکم بوضع کرده فائده بدانکه
فرقهای روافض کلهم عمل میکردند برانچه یاران آنها بدان روایت می کردند بی تحقیق حال رجال
اسناد و هیچ کتابی ننوشتند که در آن احوال رجال باشد از جرح و تعدیل تا وقتیکه کشی

از اثنا عشریه در صد چهارم کتابی تصنیف کرد در غایت اختصار در احوال رجال که از آن هیچ ضرورت دفع نشود
بار دوم متاخرین ابن غضایری در ضعفا کتابی تصنیف کرده و نجاشی و ابو جعفر طوسی و جمال الدین احمد بن
طاوس و ابن مطهر و تقی الدین بن داود در جرح و تعدیل کتابها تصنیف کردند و مهمل گذاشتند
بسیاری را و غافل ماندند از توجیه مدح و قدح و اختلاف بسیار کردند در ترجیح احد الخبرین الواردین فی المدح
والقدح بر وجهی که از حق تا باطل هیچ فرق ظاهر نشد و در ترجیحات شیخنا واهی گفتند و لهذا صاحب
الدرایة من الامامیة از تقلید آنها منع کرده و نیز علماء رجال در اسماء رجال تصحیفها کردند چنانچه ابی بصیر
که چون بود آنرا بباء موحده گفتند و حرام هم که براء مهمله و جیم بود آنرا بزای منقوطه و حاء مهمله خواندند و رجال
دو راوی در اسم و اسم پدر متفق بودند چنانچه محمد بن قیس مشترک گشت در چهار کس دو را ثقه میدانند یکسان
خود محمد بن قیس اسدی ابی نصیر و محمد بن قیس بجلی و یکی را ممدوح میگویند بی توثیق و آن محمد بن قیس
اسدی مولا بنی نصیر و یکی را ضعیف و آن محمد بن قیس ابی احمد ابن بابویه اکثر از محمد بن قیس روایت
میکند بی ذکر مابه الامتیاز پس در حدیث تفرقه من حیث الرجال موافق مذهب ایشان هم اعتماد نشاید
چه عدالت در راوی شرط است و چون متقدمان ایشان از احوال رجال بحث نمیکردند بر هر رطب و یابس
عمل میکردند متاخران که آمدند هر چند بتقلید اهل سنت بحث از رجال کردند لیکن هیچ حق را از باطل
امتیاز ندادند و اگر امتیاز میدادند باطل را ترک می کردند مذهب امامیه بالکل ترک میدادند ناچار عمل
کردند بر همان روایات متقدمان و حجه گرفتند که از اصحاب متقدمین ما بران عمل کرده اند و بنا
اینهمه خرافات شان بر اتباع هوا است و تحقیق آنست که بنا مذهب روافض را منافقان بقصد هدم
دین اسلام نهاده اند اول عبد الله بن سبا یهودی بود منافق در زی مسلمانان در آمده مردم را بسوی
حب اهلبیت که مرغوب اهل اسلام است کشیده و از آنجا بورطه ضلالة انداختند که افراط در شان علی است
با اثبات الوهیت چنانچه غلاة می کنند یا اثبات معنی رسالت که بلفظ امامت یا ولایة تعبیر کنند و تفریط
در شان دیگر صحابه و اهلبیت بتهمت عداوت بعد از آن دیگر منافقان در وقت زین العابدین
و محمد باقر و جعفر صادق بروی کار آمدند چون هشام بن سالم و هشام بن حکم احول و احول دوم

ملقب بشیطان الطاق و زید بن جهم الهلالی و زرارة بن اعین و حکم بن عیینه و گروهی دیگر با اینها دعوی
روایت کردند از ائمه ثلثه مذکورین با بعض اینها جماعه منافقان فرط محبت اهل بیت ظاهر کردند و پیشتر
آمد و رفت در خدمت ائمه مذکورین و دیگر ائمه تا انقضای زمان ابی محمد حسن العسکری کردند و از ان
اکابر اکاذیب در اصول و فروع و مطاعن صحابه و ازواج پیغمبر صلی الله علیه وسلم و علیهن و مدح شیعه و ذم اهل سنت
با فترا روایت کردند پس چون عقاید فاسده از اینها ظاهر شد ائمه از اینها تبری کردند چنانچه کلینی و غیره
امامیه هم از ائمه تبری از ان منافقان روایت میکنند روی الکلینی عن ابراهیم بن محمد الخزاز
و محمد بن الحسین انهما قالا دخلنا علی ابی الحسن الرضا و قلنا ان هشام بن سالم و صاحب الطاق
والمیثمی یقولون انه تعالی اجوف الی السرة والباقی صمد فخر لله ساجدا و قال سبحانک کیف
طاوعتهم انفسهم ان یشبهوک بغیرک اللهم لا اصفک الا بما وصفت به نفسک ولا اشبهک بخلقک
انت اهل لکل خیر فلا تجعلنی مع القوم الظالمین و قد روی ایضا عن الحسن بن عبد الرحمن
الحمانی قال قلت لابی الحسن موسی بن جعفر الکاظم ان هشام بن الحکم یزعم ان الله جسم
قال قاتله الله اما علم ان الجسم محدود معاذ الله وابرأ الی الله من هذا القول و روی ایضا
عن محمد الفرخ الرخجی قال کتبت الی ابی الحسن اساله عما قال هشام بن الحکم فی الجسم و هشام
بن سالم فی الصورة فکتب دع عنک حیرة الحیران واستعذ بالله من الشیطان لیس القول ما قال
الهشامان و زید بن علی ابن الحسین هشام احول را گفت ای احول حیا نمیکنی از خدا روایت میکنی از
پدر من چیزها که پدر من از ان بیزار است چون این سخن زید گفت احول گفت که زید امام نیست امام برادرش
محمد است زید گفت ای احول پدر من ترا مسایل دین اموخت و مرا نیاموخت و با من انقدر محبت داشت
که لقمه سرد کرده در دهن من می داد و مرا بر فتن دوزخ راضی شد رواه الکلینی و غیره من الامامیه
اقوال که از ان براءه ائمه از ان منافقان ظاهر شده در کتب امامیه مرویست و باز از بعض منافقان امامیه
دین خود سند میکنند و نیز در کتب شان مرویست که چون زید بن علی بن الحسین طلب خلافت کرد و جماعه کثیر با وی
جمع شدند و امیر عراقین یوسف بن عمر ثقفی با وی محاربات کرده پانزده هزار کس از اهل کوفه آمدند

و با ضلال منافقان عقاید شان و بهتان شیخین فاسد بود آن کوفیان بنا بر فساد عقاید خود باز بزید گفتند
که اگر از ابی بکر و عمر تبرا کنی ما ترا مدد و کاری میکنیم و اگر نه ترا بگذاریم زید گفت هرگز تبرا از ابی بکر و عمر نخواهم
کرد بلکه دوستی آنها خواهم داشت چراکه پدر من با آنها دوستی داشتی و ذکر شان بجز خیر نکردی سرگروه علانیه
آن کوفیان گفتند اذا نرفضك یعنی این هنگام ما ترا میگذاریم زید گفت اذهبوا فانتم الرافضة
یعنی بروید شما روافض اید پس آنهمه کوفیان از رفاقت زید برگشتند و زید با آن شدت احتیاج از آنها
تبری کرد و از آن روز آنها را روافض نام مقرر گشت و نیز از زنادقه در زمان موسی بن جعفر اسحق بن ابراهیم
ملقب به دیک الجن شاعر ظاهر شده که به اقرار و ابشت صنایع و زندقه خود و اسلام ظاهر میکرد و مذهب روافض را
تائید میکرد و روافض ورا از فقهای خود میشمارند کما ذکره محمد بن محمد بن النعمان الملقب بمفید شیخ ابی جعفر
طوسی و مرتضی بعد از آن و را ماجی که آن ایام را ایام غیبت محمد مهدی میگویند باعتی کذاب ملقب شریعی پیدا
شده که دعوی سفارت کرده بود از طرف محمد مهدی و رقعجات ظاهر نموده و بعضی زنادقه کتب در آن مذهب
تالیف نموده نسبت کردند مر وایشان آن کتب را بسوی باقر و صادق نسبت کردند تالیف آن کتب را باصحاب
مخلصین آنها افتراء علیهم واضلالا للذین بعدهم پس آن کتب را ظاهر کردند برای شیعه
و گفتند که مصنف از جهت تقیه این کتاب را ظاهر نکرده بود و از آن زنادقه بعضی خود را در زمره مخلصان
صادق شمرده کتابی در اصول و فروع برای شیعه ظاهر کردند و گفتند که این کتاب از کتب جعفر
صادق است پس شیعه آن کتاب را گرفتند آنچه در وی بود از صادق فی التحقیق روایت کردند و از جمله
اسلاف روافض که روافض مذهب خود از و گرفته زکریا بن ابراهیم نصرانی بود که در ظاهر دین نصاری
را ترک گفته با نصرانیان خود را نصرانی می گفت و شیعه خود را محبت اهل بیت قرار داده مطاعن صحابه
و امهات مومنین ذکر نموده باز در آن کذابان مرتضی نامی شخصی پیدا شد که او را علم الهدی لقب می
کنند پر از دروغ و باطل کتب تصنیف کرده بسوی نصرانی و غیره نسبت نموده و شیخ او صاحب قاموس دروغ از و
الکذب والخبث بوده نسبت نامه مذهب روافض و چون تمام روایات این گمراهان مخالف اخبار متواتره
بود که مروی متواتر از امیر المومنین علی و از فرزندان او که ائمه هدی بودند موافق جمهور صحابه روایت

میبرند و انکار آن روایات محال بود و لهذا آن اخبار را خود امامیه هم از ائمه روایت می کنند
ناچار برای حفظ مذهب خود بوجوب تقیه قایل شدند چه اگر به تقیه قایل نشوندی روافض را به بطلان
مذهب خود اعتراف لازم آید اکنون برای ابطال مذهب روافض ابطال تقیه باید کرد تا آن گمراهان
را مفری باقی نماند **فصل در ابطال تقیه** بدانکه روافض دعوی می کنند که تقیه بر پیغمبران
و ائمه واجب بود و برامته نیز واجب است و برین دعوی خود باثار سند می آرند کلینی از ابی نصیر روایت
کرده قال قال ابو عبد الله ان التقیة من دین الله قلت من دین الله قال والله من
دین الله ولقد قال یوسف علیه السلام ایتها العیر انکم لسارقون والله ما کانوا
سرقوا شیئا ولقد قال ابراهیم علیه السلام انی سقیم والله ما کان سقیما و روی ابن بابویه
فی الامالی انه سال عن ابی عبد الله هل کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتقی قال اما بعد
نزول والله یعصمک من الناس فلا و صاحب محاسن از ابی عمر روایت کرده قال قال ابو عبد الله
جعفر بن محمد الصادق یا ابا عمر تسعة اعشار الدین فی التقیة ولا دین لمن لا تقیة له همچنین آثار
در فضیلت تقیه و ایجاب آن بسیار روایت می کنند و در تفسیر قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقاکم
میگویند که اتقی مشتق است از تقیه یعنی اکرم نزد خدا آنست که بسیار تقیه کند و همچنین کلینی و غیره
از هشام بن سالم از ابی عبد الله در تفسیر قوله تعالی ویدرؤن بالحسنة السیئة می گویند که مراد
از حسنه تقیه است جواب این آثار موضوع و مفترا اند و تفضیح رجال ایشان از ابی نصیر و هشام بن
سالم وغیره بالا مذکور شده و نیز این آثار مخالف متواترات است و ماثبت بالبداهة چه که اگر پیغمبر
تقیه میکرد اینهمه مجادلات و مجاهدات با کفار نمیکرد و علی رضی الله عنه با معاویه جنگ نمیکرد و بر تقدیر
تسلیم این اثر دلالت دارد بر آنکه تقیه بعد نزول والله یعصمک من الناس منسوخ گشت
فهو حجة لنا لا علینا و دلایل بطلان تقیه بسیار اند یکی آنکه کذب در مذهب پیغمبران حرام است
خصوصا بی ضرورة پس آنرا واجب یا مستحب گفتن و کذب را تسعة اعشار الدین و کذب را دین خدا
والکذوب را اکرم عند الله دانستن کفر است دوم آنکه تقیه مخل است در وثوق بر اخبار و آنچه مخل باشد

در وثوق بر اخبار در انبیاء و در کسی که وحی ابنیا فرض کرده شود محال و اگر نه حجة الله بر خلق قایم نشود و
نمی بینی که شاعر بودن یا ساحر بودن که از ان وهم در بودن نظم قرآن از غیر خدا و بودن معجزات از قبیل
سحر پیدا می شود حالانکه کسی از شاعران مثل اقصر سوری از قرآن نتوانست آورد و کسی از ساحران مقابله
با عصای موسی نتوانست کرد تا هم این هر دو صفت را حق تعالی از پیغمبر علیه السلام بابلغ وجوه نفی کرد
و گفته و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له پس کذب به تقیه بر پیغمبران چگونه روا باشد سیوم آنکه حق تعالی
در مدح انبیا میفرماید الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون احدا الا الله و در مدح
مومنان میفرماید یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم و میفرماید کنتم خیر امة اخرجت
للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله سرور پیغمبران و قاید مومنان
بجنبه چگونه از غیر خدا بترسد و فریضه تبلیغ شرایع ترک کند سبحانک هذا بهتان عظیم چهارم آنکه در بدو
اسلام قوله تعالی یا ایها المدثر قم فانذر و قوله تعالی و انذر عشیرتک الاقربین نازل شد
و پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آن تنهائی که در ابتدای اسلام بود چه قدر رنجها و محنتها کشید که از حیطه بیان
خارج است اگر حفظ الهی شامل حال او نمی بود کفار در قتل او دریغ نکرده بودند قوله تعالی و اذ یمکر بک
الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین شاهد است
در ان وقت آنسرور علیه السلام در تبلیغ احکام واند از قصور نکرده باز چون اسلام قوة گرفت و حکم جهاد نازل
شد آنچه معارک و مغازی بعمل آورده اظهر من الشمس است اگر تقیه میکرد چرا در ابتدای اسلام رنجها می کشید
و چرا جهاد فرض میشد و بعمل می آورد پس اثبات تقیه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم از حمقا هم نتوان آمد
ان هذا الا سفاهة بینة و تفصیل قول را بتوجه که از ابوجهل و امثال او و از احزاب کفار و از هرقل عظیم الروم
و پرویز خسرو فارس تقیه نکرده و از ابی بکر و عمر تقیه میکرد قابل آن نیست که کسی عاقل بجواب آن پردازد
حاصل که پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم و همچنین انبیاء سابق نوح و ابراهیم و هود و صالح و شعیب و لوط
و موسی که قصص آنها بتفصیل و تکرار در قرآن مذکور است هیچکس از انها با وجود ضعف اسلام و قوة
کفار از غیر خدا نترسیده و در تبلیغ احکام الهی قصور نکرده و صدها سال نوح از دست کفار رنجها کشید

وسالها موسی را با فرعون و ابراهیم را با نمرود پادشاه هفت اقلیم و هود را با عاد و صالح را با ثمود و شعیب
را با اهل مدین و اصحاب ایکه و لوط را با قوم او معارضات شدیده ماند و بعضی انبیا مثل یحیی وغیره از دست
کفار شهید شدند چنانچه حق تعالی در توبیخ بنی اسرائیل میفرماید فلم تقتلون انبیاء الله من قبل
ان کنتم مؤمنین و عیسی باسمان تشریف برد و هیچکس از انها تقیه نکرد و علی با معاویه جنگیده و او را از ولایت
شام تغیر فرموده حالانکه پسرش حسن مجتبی میگفت که معاویه را تغیر مکن فانا نخاف من کیده وان کیده
لعظیم و ابن عباس میگفت که بالفعل بحال باید داشت و بعد یکماه تغیر باید کرد علی قبول نکرد و گفت وما کنت
متخذ المضلین عضدا همچنین روافض خود روایت میکنند و حسین بن علی با یزید جنگیده شهید شد
اگر اینهمه بزرگان تقیه میکردند نوبت تا باینجا نمیرسید اکنون آثار را از ائمه که بروایات امامیه آمده است و بر نفی
تقیه دلالت دارند ایراد کرده می شود اول آنکه از امیر المؤمنین مرویست انه قال انی والله لو لقیت واحدا
وهم طلاع الارض کلها ما بالیت ولا استوحشت وانی من ضلالتهم الذی هم فیه والهدی
الذی انا علیه لعلی بصیرة من نفسی ویقین من ربی وانی الی لقاء الله لمحتاج ولحسن ثواب المنتظر
راج ذکره الرضی فی نهج البلاغة پس وقتیکه علی تنها از جمیع من فی الارض باک نکند و خوف خطره
بخاطر نیارد و امیدوار ثواب حق تعالی باشد تقیه چرا کند دوم آنکه تقیه نیست مگر برای خوف بر جان یا برای
اذیتها دون قتل و خوف جان نبود چرا که کلینی روایت میکند که ائمه نمی میرند مگر باختیار خود و آنکه امیر المؤمنین
قاتل خود را و زمان موت خود را میدانست و اذیتها دون قتل برای تبلیغ احکام الهی و اجرا اجر عظیم
چندان کار نیست و امریست محمود قال الله تعالی لا یصیبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة فی سبیل
الله ولا یطؤن موطئا یغیظ الکفار ولا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح
ان الله لا یضیع اجر المحسنین ولا ینفقون نفقة صغیرة ولا کبیرة ولا یقطعون وادیا الا کتب
لهم لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون سیوم آنکه روی العیاشی عن زرارة بن اعین عن ابی بکر بن حزم قال
توضأ رجل فمسح علی خفیه فدخل المسجد فصلی فجاء علی فوطأ رقبته وقال ویلک تصلی علی غیر
وضوء فقال امرنی عمر بن الخطاب فاخذ بیده فانتهی به الیه فقال انظر ماذا یقول هذا عنک

در رفع صولت علی عمر فقهاء انا امی نبم اگر تقیه فرض میشود علی کردن آن مصلی را پامال میکرد و میگفت
لا صلی علی غیر وضوء و بر امیر المؤمنین عمر آواز بلند نمیکرد چهارم آنکه راوندی از سلمان فارسی
روایت کرده که علی را خبر رسید که عمر شیعه او را بدی یاد می کند پس در بعضی راههای باغهای
مدینه با عمر مقابل شد و در دست علی قوس بود پس گفت علی مر عمر را که با خبر رسیده که تو شیعه مرا بدی
یاد می کنی عمر جواب بخشونت داد علی کمان خود را بر زمین زد آن کمان اژدها شد و دهن گشاده بسوی
عمر رو آورد عمر گفت الله الله ای ابا الحسن چه میکنی باز اینچنین نخواهم کرد و عاجزی پیش گرفت علی
دست بسوی اژدها برد باز کمان شد عمر دهشت خورده بخانه خود رفت سلمان گفت چون شب شد
علی مرا طلبید و فرمود که پیش عمر برو مالی از طرف مشرق نزد او داده است میخواهد که پنهان کند او را بگو که
بیرون بکن و در اهل حق تقسیم کن و اگر نه ترا فضیحت خواهم کرد سلمان این پیام رسانید عمر گفت علی از کجا
دانست سلمان گفت از علی چه چیز پوشیده میماند پس عمر سلمان را گفت که علی ساحر است و من بتو
شفقت میدارم تو از علی جدا شو و با ما باش سلمان گفت نه اینچنین است علی وارث اسرار نبوة است
و تو دیدی از وی آنچه دیدی و نزد او زیاده از ینست عمر گفت برو پیش علی و بگو که سمعا و طاعة حکم تو قبول
کردم پس باز آمدم پیش علی علی پیش از گفتن من تمام قصه که در من و عمر شده بود ظاهر کرد و گفت علی
که خوف آن اژدها در دل عمر تا وقت مرگ باقی خواهد ماند لعنة الله علی الکاذبین اگر این اثر صحیح
است پس ثابت شد که علی تقیه نمیکرد و اگر نه برای یاد کردن عمر شیعه علی را بدی هفتم با عمر مجادله
نکردی و باز عمر را گفته نفرستادی که مال را تقسیم کن و اگر نه فضیحت خواهم کرد و چرا تقیه کند کسی که این
قدر قوت بر رفع دشمن داشته باشد و خوف تا وقت مرگ در دل دشمن متمکن باشد و با اینهمه روایات
قوة علی و مغلوبی عمر و غضب اکثر اقوال و افعال علی را در خلافة عمر بر تقیه حمل میکنند تا آنکه میگویند
که عمر دختر علی را بغصب گرفت و علی بنا بر تقیه دم نزد لعنة الله علی الکاذبین برای گفتن در حق شیعه
در بیت شعر شبیه آمده و کمان را اژدها کرده و برای غصب کردن دختر که ارذل الناس آن را گوارا نتواند کرد
بجوش نشد دوم نزد مثل مشهور است که دروغگو را حافظه نباشد پنجم آنکه کلینی از معاذ بن کثیر از ابی عبد الله

روایت کرده که حق تعالی نازل کرد بر پیغمبر خود کتابی و فرمود ای پیغمبر این وصیت تست بسوی نجبا پیغمبر گفت
وما النجبا یا جبرئیل یعنی نجبا کیستند ای جبرئیل جبرئیل گفته علی و اولاد او و بران کتاب مهرها بود
از زر پس داد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن کتاب را بسوی علی و امر کرد او را که یکمهر بکشاید و هر چه دران نوشته
باشد بر آن عمل کند پس فوت کرد علی آن کتاب را بسوی حسن او یکمهر کشاد و پس فوت کرد بسوی حسین او یکمهر
کشاد و در آن یافت که برآ با قومی برای شهادت پس نیست شهادة آنها را مگر با تو و نفس را برای خدا
بفروش پس همچنان کرد پس داد آن کتاب را به علی ابن الحسین پس کشاد یکمهر پس یافت در آن که سر نگون
باش و خاموشی اختیار کن و لازم گیر خانه خود را و عبادة کن پروردگار خود را تا که آید ترا الیقین یعنی موت
پس داد آن کتاب را به پسرش محمد بن علی او مهر بکشاد پس یافت در آن که روایت کن حدیث با مردم
و فتوی بده و علوم اهلبیت خود را پراگنده کن و تصدیق کن آبا صالحین خود را و مترس از کسی مگر از خدا
پس در پستی کسی بر تو غلبه نخواهند شد پس داد به پسر خود جعفر پس او یکمهر بکشاد پس یافت در آن مشکل کتاب
محمد ان حدث الناس وافتهم وانشر ولاتخافن الا الله وانشر علوم اهلبیتک وصدق ابائک
الصالحین ولاتخافن الا الله فانک فی حرز وامان پس داد به پسرش موسی و همچنین خواهد داد موسی
موسی بکسی که بعد او خواهد آمد و همچنین تا قیام مهدی و از طرفی از معاذ بن کثیر نیز از ابی عبدالله روایت کرده
در آن در خاتم پنجم برای محمد باقر نوشته بود قل الحق فی الامن والخوف ولا تخش الا الله یعنی
کلمه حق بگو در حالة امن و هم در حالة خوف و مترس از هیچ کس مگر از خدا ازین اثر ثابت میشود که تقیه محمد
باقر و جعفر صادق را جایز نبود پس حمل کردن اقوال و افعال این هر دو امام را بر تقیه چنانکه میکنند باطل
است و از اقوال و افعال این هر دو امام بطریق اهل السنة بتواتر ثابت شده و از طرق روافض هم
بصحت رسیده آنچه که مبطل مذهب روافض باشد مثل قول محمد باقر در حق ابی بکر نعم الصدیق نعم الصدیق
فمن لم یقل له الصدیق فلا صدق الله قوله و جعفر صادق فخر کرده و گفته ولدنی ابو بکر مرتین ششم
آنکه سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود در حدیث طویل آورده که چون رسول صلی الله علیه وسلم وفات
یافت و مردم با ابی بکر بیعت کردند علی فاطمه و حسن و حسین را با خود گرفته نزد یک یک از مهاجرین

والانصار و اهل بدر وغیره رفت و از آنها طلب یاری کرد و هیچ کس از آنها کسی یاری علی قبول نکرد مگر چهار کس
زبیر و سلمان و ابوذر و مقداد و نیز ابان بن عباس از کتاب سلیم بن قیس روایت کرده که چون مردم
با ابی بکر بیعت کردند ابوبکر قنفذ را نزد علی فرستاد و گفت که پیش خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر
شو چون قنفذ پیش علی رفت و این سخن گفت علی در جواب او گفت چه جلد دروغ بر رسول خدا صلعم بستند
و مرتد شدند قسم بخدا که خلیفه نکرده است رسول خدا صلعم غیر من دیگری را پس قنفذ را گفت که برو ابوبکر را
بگو که رسول خدا صلعم غیر من دیگری را خلیفه نکرده است چون علی پیش ابی بکر حاضر نشد عمر در غضب آمد و دروازه
علی را بسوخت پس فاطمه آمد و آواز کرد یا ابتاه یا رسول الله عمر شمشیر برداشت و بر چادرش زد پس علی
عمر را گرفت و او را بجنبانید و بینی و گردنش را بسود و عمر علی را گفت که با ابی بکر بیعت کن علی گفت اگر بیعت ابی بکر نکنم
عمر گفت از تن تو گردنت خواهند زد علی گفت دروغ گفتی قسم بخدا کسی این قدرت ندارد و مگر من کم هستم
در یاران و مددکاران این قصه صریح از بطلان تقیه خبر میدهد چه اگر تقیه می کرد بخانه بخانه مهاجرین و انصار
نمیرفت و بطلب ابی بکر حاضر میشد و بلا توقف بیعت می نمود و قسم خدا یاد کرده اظهار استخلاف خود
نمیکرد و با عمر کشتی نمیکرد و آخر این قصه اول دلیل است بر بطلان تقیه و تکذیب امامیه در آنکه میگویند
که علی ترک حق خود کرده بود در جهت عدم قدرت چنانچه اول قصه را آن دلالت دارد که از مهاجرین و انصار
و اهل بدر اخیار بجز چهار کس کسی با علی یاری نکرده و از آخر قصه که علی عمر را گفت که گردن زدن دروغ
گفتی قسم بخدا کسی این قدرت ندارد مگر من کم هستم در یاران و مددکاران ظاهر میشود که علی قدرت مدافعت او
آنها و قدرت گرفتن خلافت داشت چنانچه از اثری دیگر از علی رض که امامیه روایت می کنند که علی عمر را گفت
لولا عهد الی خبیبی لا اخونه لعلمت متی اضعف ناصرا واقل عددا نیز ظاهر میشود که علی قدرت
مقاومت داشت و نیز معلوم شد که علی با ابی بکر بیعت بعد ظهور حق ابی بکر کرده نه از راه تقیه فثبت المدعا
تحرفات این جماعت بعضی بعضی را تکذیب می کنند هشتم آنکه محمد بن سنان روایت کرده که امیر المومنین به عمر گفت
ای مغرور من ترا می بینم مقتول بزخم غلام ابن ام عبید که تو بروی حکم بظلم کنی و او بتوفیق ترا بکشد و بدین
سبب داخل بهشت شود و نیز محمد بن سنان وغیره روایت کردند که امیر المومنین به عمر گفت که تو دیار تو

یعنی ابوبکر برآورده شوید از همسایه رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس بر دار کشیده شوید بشاخهای
درخت خشک پس سبز شود آن درخت پس در فتنه افتند دوستان تو پس برآورده شود آتشی سوزنده که حرام
شده بود بر ابراهیم پس شما در آن انداخته شوید و شما خاکستر شوید پس آید بادی پس ببرد آن باد خاکستر را
بدریا لعنة الله علی الکذبین این آثار دلالت دارند بر بطلان تقیه چه اگر تقیه واجب می بود این سخنها
علی بعمر نمیگفت هشتم آنکه بتواتر نزد اهل سنت وجماعت و هم بروایت شیعه صحیح شده که امیر المومنین در اکثر
احکام اجتهادیه مخالفت خلفاء راشدین میکرد و با آنها مناظره مینمود پس اگر تقیه واجب می بود مناظره نمیکرد
نهم آنکه شیعه دعوی تواتر میکنند و نزد اهل سنت هم ثابت شده که علی رضی الله عنه فرمود علامت ایمان اختیار کردن
راستی است بر دروغ مفید قال فی نهج البلاغة علامة الایمان ان تؤثر الصدق حین یضرک
علی الکذب حین ینفعک و در نفی تقیه هم آنکه رضی در نهج البلاغة روایت کرده الامر بالمعروف والنهی
عن المنکر لا یقربان من اجل ولا ینقصان من رزق وافضل ذلک کلمة عدل عند امام جائر
این صریح است در نفی فضیلت تقیه اینها ادله بطلان تقیه از کتاب الله و سنت پیغمبران علیهم السلام و آثار
مرویه معتبران ملعونان آورده شده سوای این از ادله عقلی آنست که عقل مردم دانا حکم می کند به بطلان
تقیه چراکه علی و اولاد امجاد او دوستان خدا و محبوبان بارگاه بودند و بصفات کمال متصف بودند و حق
تعالی میفرماید ولله العزة ولرسوله وللمومنین ولکن المنافقین لا یعلمون و شکی نیست
که تقیه مقتضی کمال نامردی است و خوف و دروغگوئی وافتراء بر خدا و رسول خدا صلعم و ذلت و بیغیرتی دیگر
است بحدیکه کفار غصب حق آنها را بگیرند و آنها بخوف جان بلکه بخوف جان و بخوف اذیتی کمتر
از آن مزاحمت ننمایند و نتوانند کرد و تمام عمر بلکه چند پشت درین ذلت و خواری بگذرانند عقل اهل العلم
بالانصاف قبول این معنی نمیکند و نیز نظر بوجوب لطف در حق بندگان بر خدا نصب امام بر خدا واجب
میشود و نصب امام با قول بوجوب تقیه و عدم اظهار حق لغو است و سفه و لطف نیست و محال است که حق
تعالی امام قائم کند و بروی واجب کند که کلمه حق ظاهر ننماید و آنکه صدها سال خود مختفی باشد که منافی حکمة
نمی بینی که اگر کسی گوید که پادشاه شخصی را از طرف خود امیر این شهر کرده فرستاده است لیکن بوی

واجب کرده است که حکم پادشاه را مخفی نزد خود دارد و تا مدت العمر خود کسی را بر آن اطلاع ندهد و اگر
اطلاع دهد اشخاص معدوده را خفیه اطلاع دهد هیچ عاقلی این سخن را قبول نکند بلکه حکم کند بکذب گوینده
یا سفه پادشاه و چون معلوم شد که پادشاه حکیم است سفه منتفی است بیقین دانسته شود که گوینده کاذب است
و نیز در امامت نص جلی از طرف رسول و امام اول و دعوی امامت و اظهار معجزه شرط میکنند و تقیه منافی
این چیزها است و نیز تقیه بعد دعوی امامت رجوع است از دعوی امامت و دیگر محمد بن علی الباقر خود دلیل بطلان
تقیه آورده دار قطنی از محمد باقر روایت کرده که کسی از وی از شیخین سوال کرد باقر گفت که من دوست
میدارم آنها را سایل گفت مردم گمان میبرند که این تقیه است باقر گفت که ترس میباشد مگر از زندگان
از مردگان کسی نمی ترسد حقتعالی هشام بن عبد الملک را چنین و چنین کند بد دعا کرد در حق هشام بن
عبد الملک که خلیفه وقت بود یعنی اگر می ترسیدم از هشام بن عبد الملک می ترسیدم که زنده و مسلط است
نه از ابی بکر و عمر که مرده اند **مقاله ثانی** در اثبات عقاید اهل سنت و جماعت و بیان ایمان مجمل و مفصل
و ابطال مذاهب مخالفین خصوصا شمار بخصوص صنف این **فصل در ایمان مجمل** اهل حق میگویند که بداهت عقل
حکم میکند که حقایق اشیای ثابت است و علم بآن متحقق و سوفسطائیه که نفی حقایق میکنند یا شک
در آن میگویند مستوجب احراق به نیران اند نه اقامت برهان و اسباب علم یعنی اسباب ظاهری
بنظر بر جریان عادة الهی بخلق علم بعد وجود آن اسباب نه یعنی علل موجبه چنانچه حکما میگویند و نه بمعنی تولید
چنانچه معتزله بدان قایل اند چرا که تحقیق کرده میشود ان شاء الله تعالی که ممکن علت ممکن نمیتواند شد و خالق جمیع
ممکنات از جواهر و اعراض و اعیان و صفات واحد حقیقی واجب الوجود است و فاعل بالاختیار نه بایجاب
پس علم که یکی از ممکنات است که عرض و صفت باشد غیر از فعال لما یرید چیزی سبب حقیقی آن نتواند
شد اما بنظر ظاهر سه چیز اند بحکم استقرا اول حس است از حواس ظاهر که سمع و بصر و شم و ذوق و لمس باشد
و گاه باشد که بسبب بعضی موانع حس غلط کند و مفید علم نباشد چنانچه احول یکی را دو بیند و صفراوی شکر
شیرین را تلخ انگارد لیکن چون نادر است و غالباً عدم موانع قطعا دانسته میشود لهذا حس را مفید
قطع و علم یقین دارند دوم عقل است ملاحده و بعضی از روافض گویند که عقل از اسباب علم نیست

دلیل احتیاجست از استمداد او ازیرا که عقل گاهی بسبب مزاحمت وهم وخیال یا عدم رعایت شرائط برهان
خطا می‌کند لیکن چون غالبا قطع بعدم موانع دست میدهد لهذا عقل مفید قطع وعلم یقینی گفته می‌شود وانکار
افاده عقل مر علم را قریب بسفسطه است سیوم خبر است که حقتعالی آنرا وضع کرده است برای حصول
علم سامع بما فی الضمیر متکلم لیکن چون احتمال کذب متکلم عمدا یا خطا بجهت قصور فهم یا ضبط یا مانند آن مانع حصول
علم است لهذا خبر را مطلقا از اسباب علم نمی‌گویند مگر بعد علم بزوال مانع یعنی احتمال کذب و این علم بزوال
مانع گاهی قطعا بالبداهة حاصل میشود چنانچه در خبر متواتر که عبارتست از خبر جماعتی که عقل بالبداهة موافقت
آنها بر کذب محال داند از جماعتی مثل اول دیگر تا آنکه منتهی شود بواحدی حواس خمس و گاهی باستدلال چنانچه
در خبر رسول الله صلعم چون نبوة وعصمت بدلیل ثابت شد احتمال کذب عمدا وخطا بکلی قطعا برطرف گشت
پس این هر دو خبر مفید علم قطعی است و گاهی بانضمام قراین احتمال کذب ضعیف میشود و چون در بعضی صورت
به انعدام احتمال کذب قطع حاصل نتوان شد لهذا خبر مشهور و خبر مقرون بقراین را مفید علم طمانینه و مفید
ظن که قریب بیقین است گفته می‌شود و گاهی بنظر باوصاف راوی از اسلام وعقل و حفظ و عدالت
احتمال کذب ضعیف میشود لیکن قطع حاصل نمی‌شود پس خبر احاد بشرط اسلام و عقل و حفظ و عدالت
رواة مفید ظن است که قسمی از اقسام علم آن را می‌دانند و بنا عمل بران باشد و بنا اعتقادات بران نباشد
و قسم چهارم از اسباب علم الهام است اکثر متکلمین آنرا از اسباب علم نشمرده‌اند بدو وجه یکی آنکه الهام مختص
است بخواص و آنها از اسباب علم علوم بحث میکنند دوم آنکه مزاحمت وهم و خیال و کدورات نفسانی
و شیطانی مانع حصول علم است در الهام پس الهام انبیاء بعدم این موانع بدلیل عصمت آنها بالقطع
معلوم است لهذا الهام انبیاء مفید قطع است و در غیر انبیاء چون قطع بعدم موانع دست نمی‌دهد لهذا آنرا
دلیل ظنی میگویند نظر بر غالب احوال لیکن فی الجمله بودن الهام اولیاء از اسباب علم دران شکی نیست
وثابت است بکتاب و سنت و اجماع اما کتاب فقوله تعالی واوحینا الی ام موسی ان ارضعیه
فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین
مراد از وحی درین آیه الهام است چرا که نبوت مخاصه رجال است قال الله تعالی وما ارسلنا من

قبلك الا رجالا نوحي اليهم واما سنة واثار پس بسیار اند مثل ندا کردن عمر رضی الله عنه در مدینه در خطبه
یا ساریة الجبل و شنیدن ساریه آواز او را از مرحله بسیار از قبیل کشف و الهام است و بسط در مقال طول میخواهد
اما اجماع پس قول شان کرامات الاولیاء حق واز عمده کرامات شان علوم الهامی است از مغیبات امکانی
و وجوبی دیگر باید دانست که از تحقیق سابق ظاهر شد که اقوی و اعلی از اسباب علم خبر رسول الله صلعم است که هیچ جهه
احتمال خطا ندارد بجهت عصمت آن واجب با ممکن از ازل تا ابد آگاهی می بخشد پس حس است که احتمال خطا در آن
گو غالبا نیست اما مقصور است بر اشیاء محسوسه بلکه ظاهر شان پس خبر متواتر است که بنا آنهم بر حس است و لیس الخبر
کالمعاینة پس عقل چرا که اختلاف در آراء عقلا بسیار است پس الهام است که قطع بعدم موانع در آن کم
دست میدهد و غرض فقیر ازین کلام آنست که حس و عقل و الهام از معلومات بدست آید آنرا بر میزان شرع باید سنجید
پس اگر شرع آنرا قبول بکند آنرا حق باید دانست قبول باید کرد و آنچه شرع از آن ساکت باشد آنرا نیز قبول باید کرد
اما در حس و عقل چون عدم موانع دانسته شود حکم بقطع باید کرد و در الهام بظن دیگر باید دانست که در حدیث
احاد ظنیة من حیث الرواة آمده نه من حیث انه خبر الرسول صلعم و در عام مخصوص بالبعض و مانند آن ظنیة
من حیث العبارة آمده است و عام غیر مخصوص و خاص و ظاهر و نص و مفسر را که آنجا احتمالی ناشی از دلیل نیست
گو احتمال تخصیص یا احتمال نسخ یا احتمال مجاز باقیست قطعی باید دانست که ما را متواتر از نبی معصوم رسیده است
که عمل بر ظاهر کتاب میفرموده و بر احتمالات غیر ناشی از دلیل ترک عمل بر ظاهر نفرموده همین گروه هم چنین
سلف صالح کرده آمده اند دیگر باید دانست که در تفسیر قرآن و حمل آن بر ظاهر یا تاویل و صرف آن از
ظاهر اتباع سواد اعظم باید کرد چرا که حقتعالی میفرماید ومن یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی
ونصله جهنم وساءت مصیرا و پیغمبر فرمود علیکم بالسواد الاعظم و فرمود ید الله علی الجماعة
و فرمود لا یجتمع امتی علی الضلالة چنانچه سابق این احادیث مذکور شده و امامیه نیز از ائمه
هم باین معنی آثار روایت کرده اند چنانچه بالا گفت پس قوله تعالی وامسحوا برؤسکم وارجلکم
من حیث العبارة هر چند محتمل باوجه مسح هر دو احتمال برابر است لیکن موافق سواد اعظم تفسیر کرده باید دانست
که مراد الله تعالی غسل است و قوله تعالی ید الله فوق ایدیهم و قوله تعالی وهو معکم

ناضرة الی ربها ناظرة البته بر ظاهر حمل باید کرد و از ظاهر صرف نباید کرد والله اعلم و از جمله اشیاء موجوده
ثابته بعضی ممکن است چنانچه بداهة حس و عقل بدان شاهد است و بعضی واجب چرا که اگر تمامها ممکن باشند
و ممکن محتاج است بسوی علت مغایره ذات خود و مفروض آنست که اشیاء موجوده تمامها ممکن است و خارج
از جمیع موجودات چیزی نیست و نیز ممکن عبارت است از چیزی که ذات او نه وجود خود تقاضا می کند و نه عدم
خود را و آنچه وجود خود را تقاضا نخواهد کرد یقین است که توابع وجود را هم تقاضا نخواهد کرد و آن توابع لوازم
ماهیات شیئیه یا لوازم وجودات یا اعراض و احوال مفارقات یا افعال اختیاری یا اضطراری
هیچ چیز را تقاضا نخواهد کرد پس چون بوجود غیر خود را هم البته تقاضا نخواهد کرد خواه آن غیر اعیان باشند
یا اعراض یا افعال قائم بالغیر چرا که اقتضای توابع وجود خود و همچنین اقتضای وجود غیر خود فرع
اقتضای وجود خود است بالبداهة و نفیس پس ثابت شد که ممکنات الا جمله اشیاء ثابته هم در وجود
خود و هم در بقاء خود و هم در اتصاف خود بصفات و اعراض خود و هم در صدور افعال خود محتاج اند
بواجب لذاته که ذات او تقاضا کند وجود خود را هم تقاضا کند هر صفت کمال او تقاضا کند منزه را
از هر نقص و زوال چرا که وجود منشاء هر خیر و کمال است و عدم منشاء هر شر و زوال پس هرچه تقاضا
وجود خواهد کرد تقاضاء هر خیر و کمال خواهد کرد لاجرم از ازل تا ابد متصف خواهد بود بهر خیر و کمال و منزه
خواهد بود از هر نقص و زوال و هرچه تقاضاء وجود نخواهد کرد هر خیر و کمالی که در وی خواهد بود اصلی نخواهد بود
کسی گمان نبرد که ممکن چون ذات خود را تقاضا نکرد نقص و زوال را چرا تقاضا کرد که فرع تقاضای
ذات است چرا که نقص و زوال که نقایض خیر و کمال اند امور عدمیه اند از قبیل اعدام اصلی آنرا تقاضا
نمی باید لهذا حقتعالی میفرماید ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن
نفسک و چون ثابت شد که حقتعالی از هر نقص و زوال منزه است پس اقتضای او ممکن را که عبارت است
خلق است البته باختیار او خواهد بود بمعنی ان شاء فعل و ان شاء ترک نه بایجاب چنانچه حکما گفته اند چرا که ایجاب
مستلزم اضطرار است و آن نقص است و چون وجود ممکن باختیار واجب ثابت شد بعینه ثابت شد که عالم حادث است
چرا که آنچه از فاعل مختار صادر شود البته حادث است بالبداهة و صانع عالم قدیم است واحد لا شریک له

چرا که جایز است تمانع در صورت شرکت و تمانع مقتضی است عجز هر دو را یا یکی را از هر دو و آن نقص است
و منافی وجوب است پس همه معارف که مذکور شده عقل در اثبات آن کافی است و شرع آن را مؤید و ناطق
قال الله تعالی خلق السموات والارض فی ستة ایام دلالت دارد بر حدوث عالم بالزمان وقال الله تعالی
خالق کل شیء لا اله الا هو وقال الله تعالی خلقکم وما تعملون دلالت دارند بر شمول
خلق او تعالی اعیان و اعراض و افعال عباد را وقال الله تعالی لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا
دلالت دارد بر توحید و نیز عقل حکم میکند بتوسط خبر متواتر در حق گذشتگان و بتوسط حس در حق صحابه
پیغمبران که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المناف صلعم رسول خدا است آنچه پیام از
طرف خدا آورده است از امر و نهی و وعد و وعید و اخبار همه حق است چرا که بخبر متواتر معلوم شده که وقت مکه
جهل و کفر در مکه مستولی بود که کفار قریش بفرط غفلت سنگ را بخدائی می پرستیدند و در تحلیل و تحریم
اشیا و کلمات لغو و لیل میگفتند و کسی در آنجا از کتاب نبوت خبر نداشت در آن وقت محمد صلعم از همان قوم
قریش مردی امی که هیچ نخوانده بود ظاهر شد و خویش و بیگانه و دوست و دشمن همه شنیدند و اقرار میکردند
که از بدو فطرت پیش از دعوی نبوت سخن دروغ بر زبان او نرفته است و بهدایت ازلی گاهی بت را سجده
نکرده و سخنی لغو مثل دیگر قریشیان گاهی نگفته چون بچهل سال عمر رسیده دعوی نبوت کرده و برای تصدیق
این دعوی معجزات بسیار که قدر مشترک از آن بتواتر رسیده و بعضی بعینه متواتر شده است بر دست او ظاهر گشته
و مردم را از خدا ترسانیده و بتوحید امر فرموده و از عبادت غیر خدا و تحلیل و تحریم بی اذن خدا منع کرده
و کلامی متضمن اخبار غیب و قصص مبدا و معاد و انبیای سلف خوانده و گفته که این کلام رب العالمین است
اگر باور ندارید تمام جن و انس جمع شده مثل اقصر سورتی از آن بیارید پس از آن وقت تا این وقت باوجود
تحدی و کثرت اعدا در هیچ قرنی از قرون هیچ کس از فصحا و بلغا قدرت نیافته که مثل اقصر سورتی
از آن بیارد و انبیای سابق را و کتب الهی را که بر آنها نازل شده بود تصدیق نموده و چون قصص و اخبار قرآن
را علمای یهود و نصاری شنیدند بمطابقت کتب منزله سماوی اقرار کردند مگر کسی که تعصب حق پو
نموده پس از این اخبار قطعا علم حاصل شده که محمد رسول خدا است کسی که تمام عمر دروغ نگفته بود بر خدا

چونکه اکثر پیغمبران را برای ظهور این همه علوم اولین و آخرین مطابق علوم توریت و انجیل بی وحی الهی عقل
محال میدانند این است ایمان که عقل در اثبات آن کافی است و موقوف بر شرع نیست لیکن شرع آنرا مؤید
است و هفتاد و دو ملت از اهل قبله در نفس ایمان شریک اند مگر آنکه کاملیه و عجلیه و زرامیه و قرامطه و نزاریه
و معمریه و جناحیه از روافض میگویند که عالم حادث نیست و نه قابلیت عدم دارد و خطابیه و حسینیه و اشنیه
و شیعیه میگویند که صانع عالم واحد نیست چنانچه بالا گذشت و اسماعیلیه از امامیه میگویند که حقتعالی فاعل بالایجاب است
واز وی صادر نشده مگر عقل اول زیرا که الواحد لا یصدر عنه الا الواحد حالانکه امامیه از صادق
روایت کرده اند انه تعالی یرید ولا یجب علیه و این دلیل است بر آنکه حقتعالی فاعل بالاراده و اختیار است و بعض امامیه
و بکر بن اعین و سلیمان جعفری و محمد بن مسلم از عیون امامیه و غیرشان میگویند که علم و سمع و بصر او تعالی حادث اند
زرارة بن اعین و غیره گفته اند که خدا در ازل عالم نبود و نه سمیع و نه بصیر تا که پیدا کرد برای خود علم و سمع و بصر
حالانکه کلینی از ابی جعفر رض روایت کرده اند قال کان الله ولا شیء غیره ولم یزل عالما و
و جماعتی دیگر امامیه از ائمه روایت کرده اند بطرق متنوعه ان الله لم یزل عالما سمیعا بصیرا و غرابیه منکر
نبوة و رسالت محمد صلعم میگویند که خدا جبرئیل را برسالت نزد علی فرستاده بود و جبرئیل بغلط نزد محمد صلعم آمد و لعنت
میکنند آن ملعونان جبرئیل را با تمامی امامیه باتفاق در ایمان مجمل یاد میکنند ایمان علی و ائمه و این
دعوی است بی دلیل و امامیه با بعضی که روافض دعوی می کنند که متضمن معنی رسالت است بلکه موجب
افضلیت بر انبیا و رسل باطلست چنانچه ذکر کرده شود در محل آن انشاء الله تعالی و احتجاج بر آنکه اعتقاد
به علی و ائمه داخل ایمان نیست بقوله تعالی آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل
آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله اگر داخل ایمان بودی
البته در قرآن و خبر متواتر مروی گشتی و دعوی آنکه قرآن را تحریف کرده اند و آیات را انداخته اند باطل است
چنانچه مذکور کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و آنچه روافض آیات قرآنی یا مصحف فاطمه یا دیگر آثار روایت می
کنند بدرجه صحت نرسیده و تواتر نرسید چنانچه بالا گذشته قد برهان لهم بل انما حسابهم
عند ربهم فصل ایمان مفصل بعد از تصحیح ایمان اجمالی دیگر علوم و معارف نیز که تعلق دارد

ان کافی نیست و عقلا در ان خبطهای میکنند و اختلافها دارند از کلام الهی که بتوسط رسول الله صلی الله
علیه و سلم بروایه متواتره و از کلام و افعال نبوی که بتواتر بما رسیده استدلال کرده اعتقاد داریم
که صانع عالم حی است و سمیع و بصیر و قادر بر هر چه که ممکن است مرتضی و ابو جعفر طوسی شیخ طایفه امامیه و
طایفه دیگر از امامیه میگویند که حق تعالی قادر نیست بر عین مقدور عبد و ابو جعفر طوسی در تبیان در تفسیر قرآن
گفته که ان الله علی کل شیء قدیر خارج است مخرج مبالغه و علیم است بهر جزئی و کلی و از ازل و شیطانیه
میگویند که حقتعالی اشیا را پیش از وجود آن نمیداند و زراریه و طایفه دیگر از امامیه میگویند که حقتعالی
اشیا را ندانسته است مگر بعد از آنکه علم برای خود پیدا کرده و حکمیه و طایفه از اثنا عشریه چنانچه مقداد در
کنز العرفان و غیره گفته اند که حقتعالی جزئیات را نمیداند مگر بعد وقوع آن حالانکه از طرق اهل سنت
و شیعه متواتر از اهل بیت مروی گشته علمه تعالی بالاشیاء قبل کونه کعلمه تعالی بعد کونه و قرآن مجید
باخبار آینده مشحون است بلکه امامیه که مصحف فاطمه ظاهر میکنند در ان هم اخبار است باشیا قبل از وقوع
آن علی بن ابراهیم قمی از اثنا عشریه روایت میکند از منصور بن حازم که پرسیدم از ابی عبد الله یعنی
جعفر صادق رض که آیا باشد امروز چیزی که نبود در علم خدا دیروز صادق گفت نی هر که این چنین گوید او را خدا
خوار کند گفتم خبر ده مرا که آنچه شد و آنچه شدنی است تا روز قیامت مگر نبود در علم خدا دیروز گفت آری
بود در علم خدا پیش از پیدا کردن خلق و او تعالی متکلم است قال الله تعالی وکلم الله موسی
تکلیما و قرآن کلام خدا است غیر مخلوق و هم چنین توریة و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و آنچه به پیغمبران از
کتب و صحف نازل شده ایمان بهر یک از ان واجب است و کیسانیه و زیدیه و امامیه مانند معتزله گویند
که کلام او تعالی مخلوقست پیدا کرد آنرا حقتعالی در لوح محفوظ یا در جبرئیل یا در نبی و کرامیه میگویند
که کلام خدا حادث است در ذات خدا پیشتر از حدوث آن متکلم نبود و چون حمل متکلم که مشتق است بر حق
تعالی مبنی ثبوت ماخذ اشتقاق و نیز اتصاف او بصفتی که مخلوق باشد و قایم باشد بمخلوقی دیگر محال است
و بودن حقتعالی محل حوادث نیز محال است چرا که اگر صفت کمال است از ازل ثابت است و اگر صفت
نقصان است ثبوت آن محال است لاجرم حق همان است که اهل سنت گفته اند که کلام خدا

غیر مخلوق است مثل دیگر صفات از سمع و بصر و از انجا که در کلمات تقدم و تاخر که مستلزم حدوث است مشهود
میشود لهذا اکثر متکلمین بکلام نفسی قائل شده و کلام لفظی را از انجهة کلام گویند که دلالة دارد بر کلام نفسی و میگویند
که کلام الهی مسموع نیست و انچه موسی شنیده بود کلامی مخلوق دال شنیده بود چون بتوسط ملک بود
تخصیص بکلیم اسبقیت و همین است قول ابی منصور ماتریدی و حق نزد فقیر آنست که کلام لفظی هم قدیم
است و تقدم و تاخر که مشهود میشود بجهة تنگی حوصله ممکنات است و لله المثل الاعلی لایغنیه شان
عن شان و کلام الهی مسموع است هر که سامعه او را حوصله سماع دهند چنانچه ذات او مرئی است هر که باصره او را قوة
بصر دهند و این قول ابی الحسن اشعری است و در قران تحریف و زیادة و نقصان ممکن نیست و انچه در دو دفه
مصحف بتواتر رسیده همه قرآن است و انچه دران داخل نیست قران نیست اثنا عشریه و غیره امامیه میگویند
انچه در دو دفه مصحف موجود است نزد مسلمانان همه کلام خدا نیست و نه تمام قرآن منزل که مامور بالتلاوة است دران
موجود نیست بلکه در قران تحریفات بسیار شده و بسیاری از آیات و سور از ان ساقط گشته کلینی از هشام بن سالم
از ابی عبد الله صادق روایت کرده که قرآنی که جبرئیل بمحمد صلعم آورده بود هفده هزار آیة بود و کلینی از
محمد بن نصیر از صادق روایت کرده که گفت در سوره لم یکن نام هفتاد کس از قریش بود با نام پدران شان
و نیز کلینی و غیره از حکم بن عتیبه روایت کرده اند که علی بن الحسین گفته قوله تعالی و ما ارسلنا من قبلک
من رسول و لا نبی و لا محدث و گفته که علی ابن ابی طالب محدث بود و روایت کرده کلینی از برید از ابی
عبد الله که رسول آنکس است که فرشته بروی ظاهر شود و باوی سخن گوید و نبی کسی است که در خواب بیند
و محدث کسی است که آواز بشنود و صورت نه بیند و کلینی از محمد بن جهیم هلالی و غیره از ابی عبد الله روایت کرده
امة هی اربی من امة کلام خدا نیست بلکه محرف است ائمة ازکی من ائمتکم بود و ان گمراهان میگویند
که سوره ولایت را از قران ساقط کرده اند و میگویند سوره احزاب مثل سوره انعام بود آیات فضایل
اهل بیت و احکام از ان ساقط کرده اند و لفظ ویلک از قوله تعالی لا تحزن ان الله معنا ساقط کرده اند و
میگویند که قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی بود لفظ عن ولایة علی ساقط کرده اند و از
لیلة القدر خیر من الف شهر ملک بنی امیة لفظ ملک بنی امیة ساقط کرده اند و از الم نشرح لک صدرک

وعلیا قهرکه عثمان بحسد شتر اکی صهریه لفظ وعلیا صهرک ساقط کرده اند و سیعلم الذین ظلموا آل محمد
ای منقلب ینقلبون لفظ آل محمد ساقط کرده اند و لکل قوم هاد علی بود لفظ علی ساقط کرده اند و این
قول روافض باطلست بوجوه یکی آنکه حقتعالی میفرماید انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون
وچیزی را که حق تعالی حافظ باشد تحریف در ان محال است که مستلزم عجز او تعالی است دوم آنکه تبلیغ قران
بی کم و زیاده حقتعالی بر پیغمبر صلعم فرض کرده بود قال یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس پس پیغمبر صلعم الخ با بدو در تبلیغ قران
کوشش بلیغ فرموده جا بیکه خود نتوانست رسید مردم را برای تبلیغ فرستاد و وامر بتعلیم و تعلم کرد و از کسی نترسید
و همین است حال پیغمبران چنانچه حقتعالی در مدح شان میفرماید الذین یبلغون رسالات الله ویخشونه
ولا یخشون احدا الا الله و همچنین حال اتباع پیغمبر بود از صحابه و اهل بیت و ائمه هدی که حقتعالی در مدح شان میفرماید
اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم و انچه
آن گمراهان میگویند که ائمه معصومین قران را در ظاهر بنوعی میخواندند و خفیه بنوع دیگر چنانچه کلینی از سالم بن سلمه
روایت می کند که گفت وی برابی عبدالله قران خواند و من می شنیدم حروف از قران که نیست انچه
مردم می خوانند پس فرمود ابا عبدالله باش تا که بر ود استاده شوند و قتیکه بر ود استاده شوند از زبان
بخوانی کتاب خدا را بر خدا و حقتعالی آن گمراهان را لعنت کند چه قبایح در رذایل از نامردی و حق پوشی و
مانند آن بائمه نسبت می کنند و چون پیغمبر علیه السلام و مددکاران او در حیات او صلعم این قسم در تبلیغ
قران کوشش نمودند قران مجید در حیات آنحضرت صلعم در اقطاع ارض جا بیکه اسلام رسیده بود شیوع پیدا کرده
و مردم بدان تمسک می نمودند و در مساجد وغیره و در نمازها و خارج نماز همیشه میخواندند چنانچه در مسجد نبوی صلعم
بسبب کثرت قاریان قران شور میشد تا که آنحضرت صلعم امر فرمود به پست کردن آواز تا آواز بعضی بعضی را
در غلط نیندازد و چیزیکه اینچنین پراگنده شده باشد تغیر و تبدیل بدان ممکن نیست و قایل بدان شدن
انکار متواترات کردنست چنانچه کسی گوید که مکه در جهان موجود نیست حاجیان برای حج خیالات خود در دل
بسته اند سیوم آنکه اگر قول روافض صحیح باشد وثوق و اعتماد از قران بر خیزد حالانکه روافض هم

بقرآن احتجاج میکنند و حال اسانید روافض منافقانه ذکر شده که سراسر موضوع و مفتری است و بالفرض اگر مدرجه
صحت رسند احادیث آحاد مفید یقین نیست پس دین برباد رفته چهارم آنکه اگر در قرآن تحریف بودی سوای
روافض از هفتاد و دو فرقه اسلام کسی دیگر هم روایت میکرد و حال آنکه اهل جمیع فرق اسلام بر این بحث انکار
دارند و کلینی که در باب تحریف قرآن و اسقاط آیات و سور آثار از ائمه روایت کرده موضوع اند و مفتری
چنانچه ابن بابویه و حلی که از پیشوایان آن گمراهان اند هم باین حکم کرده اند و اعتراف نموده اند و او تعالی
مرید است و اراده او تعالی حادث نیست قدیم است اما شیعه هشت فرقه زیدیه میگویند که اراده خدا حادث است
قایم بذات خدا است چنانچه کرامیه میگویند و هشامیه و تابعان او از اثنا عشریه میگویند که اراده خدا قایم است
بذات خود و مخالف همین است قول بعضی معتزله مثل ابو هذیل و جبائی و ابی هاشم و بودن صفت قایم
بذات خود باطل است و در هر صورت خدا را بآن موصوف گفتن بچیزی دیگر از حوادث قایم
بذات او تعالی دعوی است بی دلیل و در هر صورت دوم خدا را محل حوادث گفتن لازم می آید و آن محال است
و اراده الهی متعلق میشود به هر چه ممکن باشد یا غرض خیر باشد یا شر کفر باشد یا اسلام طاعت باشد یا معصیت
و امر او تعالی مستلزم اراده نیست و نهی مستلزم عدم اراده نیست امر کرده است کافر را با اسلام و
طاعت و نهی کرده است از کفر و معصیت و اراده میکند با اسلام مومن و کفر کافر و بی اراده الهی هیچ چیز موجود
نمی شود چرا که نسبت قدرت بجانب هر ممکن برابر است و با ... اراده است
که تخصیص میکند موجودات را بوقت دون وقت و کیفیت دون کیفیت و کمیت دون کمیت مانند آن و آنچه
حق تعالی اراده آن چیز میکند البته واقع میشود و تخلف از مراد الهی محال است که مستلزم عجز است و آنچه خدا امر کند
لابد نیست که بوجود آن تعلق اراده بدان محال است الا عجز یا جهل لازم آید و جایز است که بدان امر کند برای
اظهار عصیان عاصی یا حکمت دیگر پس اگر خدا خواهد که شخصی را هدایت کند هیچ کس قدرت ندارد بر اضلال
آن و همچنان دیگری بر خدا غالب آید و اگر خدا خواهد که کسی را گمراه کند دیگری نتواند هدایتش کرد و اما شیعه پس
هشت فرقه زیدیه مانند معتزله میگویند که خدا اراده شر و کفر و معصیت نمیکند بلکه از بحث ... اراده
اسلام و طاعت میکند چنانچه امر میکند به اسلام و طاعت و منع میکند از کفر و معصیت ...

نمی کنند نیز میگویند که لازم نیست که هرچه خدا خواهد واقع شود بلکه حق تعالی از کفار اراده ایمان میکند و ایشان
ایمان نمی آرند و خدا اراده می کند چیزی را که میداند که واقع نخواهد شد چنانچه اسلام کافر و غیر آن و نیز ایشان فاعل
است که گمراه کند کسی را که خدا اراده هدایت او کرده و این همه مزخرفات ظاهر البطلان که مستلزم عجز و منافی
الوهیت اند و قرآن مجید ببطلان این ناطق است و لو شئنا لآتینا کل نفس هداها و لکن حق القول
منی الآیة و من یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل
صدره ضیقا حرجا لا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان
یغویکم اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم و پیغمبر صلعم فرموده من یهدی الله
فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له و میفرماید ما شاء الله کان و ما لم یشأ لا یکون و آثار
از ائمه در کتب امامیه موافق آن وارد اند بعین عبارة ما شاء الله کان و ما لم یشأ لا یکون امامیه از ائمه بطرق بسیار
روایت کرده اند و کلینی از محمد بن نصیر روایة کرده که گفت گفتم از ابی الحسن رضا که بعضی یاران ما جبر
میگویند و بعضی استطاعة فرمود که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم قال علی بن الحسین قال الله تعالی
یا ابن آدم بمشیتی کنت انت الذی تشاء و نیز کلینی و صاحب محاسن از علی بن ابراهیم هاشمی روایت کرده
که گفته که شنیدم از ابی الحسن موسی که می گفت لا یکون شیء الا ما شاء الله و اراد و روایت کرده
جماعتی از ابراهیم از دیگر ائمه بمعنی این حدیث و کلینی از سلیمان از خلد از ابی عبد الله جعفر روایت کرده
که گفت الله تعالی چون میخواهد که با بنده نیکوئی کند می نهد در دل او نکته از نور و می گشاید شنوائی
دل او و میگمارد فرشته را که محکم کند کار او را و اگر اراده می کند با بنده بدی را نکته سیاه در دل او می نهد
و شنوائی دل او را بند می کند و میگمارد شیطانی را که او را گمراه کند پس این آیه خواند فمن یرد الله ان
یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما
یصعد فی السماء و کلینی از ثابت بن سعید از صادق روایة میکند صحیحا و نیز کلینی از فتح از زید جابر
از ابی الحسن روایت میکند که آنحضرت تصریح کرده براینکه اراده بندگان اراده خدا را نمی گردانند اراده عزم باشد
یا اراده حتم و نیز کلینی از حسن از عبد الرحمن حماد از ابی الحسن موسی بن جعفر روایت کرده که می گفت که

بی اراده و بی مشیت الهی میشود و نیز کلینی وغیره از عبد الله بن سنان از ابی عبد الله روایت کرده
که گفت که امر کرد حق تعالی بچیزی و نخواست آن چیز را و خواست و امر نکرد و امر کرد ابلیس را که سجده کند
آدم را و خواست که سجده نکند اگر خدا می خواست البته سجده میکرد و منع کرد آدم را از اکل شجره و خواست
که بخورد اگر نمی خواست نمیخورد و در کلینی در کافی از ثابت بن سعید از ابی عبد الله روایت کرده که گفت ای ثابت
چیست شما را با مردم باز مانید از مردم و کسی را بخود دعوت مکنید قسم بخدا اگر اهل آسمانها و زمین جمع شوند
بر آنکه هدایت کنند بنده را که خدا اراده گمراهی آن کرده است هرگز نتوانند هدایت کردن او و اگر جمع شوند
بر گمراه کردن بنده که خدا هدایتش خواسته است نتوانند گمراه کردن او و همچنین آثار بسیار اند آنها احتجاج می
آرند بقوله تعالی وما الله یرید ظلما للعباد جواب آنست معنی این کلام آنست که خدا نمی خواهد که ظلم
کند بر بندگان این چنین اهل لغت و عربیت گفته اند و بقوله تعالی ولا یرضی لعباده الکفر جواب آنست
که رضا غیر اراده است و بآنکه اگر حقتعالی اراده کفر کند کافر در کفر مطیع باشد جواب آنست که اطاعت امتثال
امر است نه اتباع اراده و بآنکه اراده قبیح و ترک اراده حسن قبیح است محال است که از حقتعالی صادر شود و این
باطل است قبح آن ممنوع است فانه لا قبیح منه تعالی و چون ثابت شد که حقتعالی اراده کفر و معصیت
و اضلال بندگان می کند ثابت شد که اصلح بر خدا واجب نیست و نه لطف بر خدا واجب است چرا که پیدا کردن
کفر و معصیت و اراده کردن کفر و معصیت و اضلال باتفاق مسلمانان اصلح و لطف نیست چرا که لطف
عبارتست از نزدیک کردن بنده بطاعت و بعید کردن او از معصیت من غیر الجاء یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
و کیسانیه و امامیه کلهم و هشت فرقه زیدیه قائل اند بآنکه اصلح و لطف بر حقتعالی واجب است و الا بخل لازم آید و این
باطل است که الوهیت منافی وجوب است لا یسأل عما یفعل و هم یسألون پس هیچ چیز بر حق تعالی واجب نیست
امامیه و کیسانیه و هشت فرقه زیدیه اکثر چیزها بر خدا واجب گویند از انجمله تکلیف عباد باوامر و نواهی و ثواب
مطیع و عذاب عاصی و ارسال رسل و نصب امام و اختلاف کرده اند در معنی وجوب بعضی میگویند که واجب
عبارتست از آنکه تارک آن مستحق ذم باشد عقلا پس محال باشد صدور آن عقلا از حق تعالی تا نقص
لازم نیاید و بعضی میگویند که واجب عبارتست از آنکه لازم گرفته است فعل آن را بر خود بنا بر حقی که بندگان را

بر دو وجه یا ظلمست و تکلیف با وامر و نواهی نسبت بعباد اصلح نیست و لطف که عبارتست از نزدیک
کردن عبد بطاعت من غیر الجاء در حق عباد اصلح نیست بلکه اصلح الجاء است عباد را بر طاعت چنانچه با قوم
موسی علیه السلام کرده حیث قال و اذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة و ظنوا انه واقع بهم خذوا ما اتیناکم بقوة پس
وجوب تکلیف و اصلح و لطف واجب شدی ابلیس را پیدا نکردی و او را قوة و قدرت اضلال ندادی و عباد
را قدرت بر عصیان ندادی و مشیة و اراده الهی متعلق بهدایة عامه شدی حالانکه نشده قال الله تعالی
و لو شئنا لآتینا کل نفس هداها و لو شاء لهدیکم اجمعین و لو شاء ربک ما فعلوه و در
هر بلده و هر وقت نبی یا معصومی را والی کرده و قوة بر امر معروف و نهی منکر دادی و آنها استدلال میکنند
بر وجوب بآیات مذکوره مثل قوله تعالی کان حقا علینا نصر المؤمنین و قوله تعالی کتب علی نفسه
الرحمة و قوله تعالی کان علی ربک حتما مقضیا و قوله تعالی ثم ان علینا حسابهم و قوله تعالی ثم
ان علینا بیانه و میگویند که ترک جزا یعنی ثواب ندادن بطاعت ظلم است جوابش آنست که معنی حقا علینا
یا کتب علی نفسه آنست که حق تعالی وعده نصر و رحمة کرده است مؤکد که خلف وعده ان محال است و محقق است
نظر بمقتضای وعده و معنی حتما مقضیا قضاء مبرما و همچنین ثم ان علینا حسابهم برای تاکید مجازاة و تاکید محاسبه
پس وجوب بمعنی آنکه اگر ترک کند مستحق ذم باشد یا آنکه بنابر حقی است که بندگان راست بر و محال است
اما بمعنی که لازم گرفته بر خود تفضلا اگر گفته شود مضایقه ندارد و لیکن اطلاق لفظ وجوب بی ادبیست
و آنکه میگویند که ترک ثواب طاعت ظلم است باطل است چرا که ظلم عبارتست از تصرف در غیر ملک خود و حقتعالی
تصرف میکند در ملک خود پس اگر حقتعالی بمعصیت عذاب کند یا بر طاعت ثواب ندهد ظلم نباشد و از حضرت
امامیه از ائمه روایت کرده که بطریق دعا بجناب الهی دعا میکرد الهی و عزتک و جلالک و عظمتک لو انی
منذ بدعت فطرتی من اول الدهر عبدتک دوام خلود ربوبیتک بکل شعرة فی کل طرفة عین الی سرمد
الابد بحمد الخلائق و شکرهم اجمعین لکنت مقصرا فی بلوغ اداء شکر اخفی نعمة من نعمک و لو انی
کربت معادن حدید الدنیا بانیابی و حرثت ارضها باشفار عینی و بکیت من خشیتک مثل
بحور السموات و الارضین دما و صدیدا لکان ذلک قلیلا فی کثیر ما یجب من [illegible]

حقك علي وبوانك الي عذبتني بعد ذلك بعذاب الخلق اجمعين وعظمت للنار
خلقي وجسمي وملأت جهنم واطباقها مني حتى لا يكون في النار معذب غيري ولا يكون
لجهنم حطب سواي لكان بعدلك علي قليلا في كثير ما استوجبت من عقوبتك
ودر نهج البلاغة از امير المؤمنين روايت كرده كه گفت لا يامنن خير هذه الامة من عذاب الله
وخالق است ومكون حق تعالى جميع موجودات را از جواهر واعراض وخير وشر وممكن نيست كه ديگرى
خلق چيزى از اشيا را تواند كرد يا در خلق چيزى از اشيا ديگرى با وى تعالى شريك باشد يا او تفويض
كند خلق چيزى را بمخلوقى از مخلوقات مفوضه ميگويند كه محمد يا محمد وعلى هردو در خالقية دنيا با حق تعالى
شريك اند وحقتعالى پيدا كردن دنيا را بآنها سپرده وكيسانيه وهشت فرقه زيديه واماميه معتزله ميگويند كه خالق
شر ابليس وگناهكاران جن وانس اند وقول شان مثل قول مجوس است كه ميگويند كه خالق خير يزدان است
وخالق شر اهرمن ولهذا در حديث صحيح وارد شده القدرية مجوس هذه الامة وآثار ائمه از طرق اماميه
نيز بر بطلان اين مذهب دلالت دارند محمد بن يعقوب كليني از معاوية بن وهب روايت كرده از ابى عبد الله
كه حقتعالى بر موسى عليه السلام در توريت نازل كرده اني انا الله لا اله الا انا خلقت الخلق وخلقت
الخير واجريته على يدي من احب فطوبى لمن اجريته على يديه من ريده فويل لمن اجريته
على يديه ونيز از محمد بن مسلم روايت كرده كه گفت شنيدم ابو جعفر محمد بن على باقر گفت در بعض كتب
منزله نازل شده انى انا الله لا اله الا انا خلقت الخير والشر فطوبى لمن اجريت على يديه الخير
وويل على من اجريت على يديه الشر وعلى بن ابى ابراهيم هاشم ابو الحسن قمى در تفسير از عبد
المؤمن بن القاسم انصارى از ابى عبد الله روايت كرده كه گفت قال ربنا عز وجل انا الله لا اله
الا انا خالق الخير والشر سواى اين ديگر اخبار صحيحه بسيار دلالت دارند كه حقتعالى خالق است هر خير وهر
شر را پس خالق است افعال اختياريه عباد را نيز وعباد كاسب آن اند نه خالق ونه شريك در خلق
وكيسانيه وهشت فرقه زيديه واماميه كلهم ميگويند كه بنده خالق است افعال اختياريه خود را واين باطل
است قال الله تعالى والله خلقكم وما تعملون واماميه از ائمه روايت كرده اند كه افعال العباد +

مخلوقند لله تعالی کما ذکره شارح العقائد و آنچه گفته شد معنی تقدیر است لا جبر لهم علیه
و در روایت از ابی حنیفه که گفت پرسیدم از امام ابی عبدالله جعفر صادق رض ای ابن رسول الله صلعم آیا حق
تعالی سپرده است کار را بسوی بندگان امام گفت الله تعالی بزرگتر است از آنکه سپارد
ربوبیته بسوی بندگان پس گفتم آیا جبر میکند بندگان را بر آن گفت که خدا عادل تر است از آنکه جبر کند
بندگان را بر آن پس گفتم پس چگونه باشد گفت هو بین بین لا جبر و لا تفویض و لا کره و لا تسلیط و کلینی
از صادق روایت کرده که گفت لا جبر و لا تفویض ولکن امر بین امرین و روایت کرد ابراهیم بن عباس
مانند آن و نیز کلینی از ابی الحسن محمد بن الرضا مانند آن روایت کرده و روایت کرد ابراهیم بن عباس آنکه
گفت پرسیدم رضا را از وی آیا تکلیف میکند الله بندگان را آنچه طاقت ندارند فرمود هو اعدل من
ذلک پس گفت پس قادراند بندگان بر کارها چنانچه اراده کنند فرمود هو اعجز من ذلک کذا فی
فصول و در نثر الدرر فضل بن سهل علی بن موسی رضا را در مجلس مامون سوال کرد که ای ابا الحسن خلق
جبر کرده میشوند امام گفت الله اعدل ان یجبر ثم یعذب پس گفت که قدرت داده شده اند کامل
گفت حق تعالی حکیم تر است از آنکه مهمل گذارد بنده را و بسپارد او را با او و آنچه موجود می شود بقضای
الهی است و تقدیر او و در ازل همچنین حق تعالی مقدر کرده بوده و کیسانیه و بشت فرقه زیدیه و امامیه میگویند
که سائر قضا و قدر است محمد بن بابویه قمی در کتاب التوحید باسنادی که نزد ایشان صحیح است از ابی
عبدالله روایت کرده که گفت القدریة مجوس هذه الامة ارادوا ان یصفوا الله بعدله
فاخرجوه من سلطانه وفیهم نزلت هذه الایة یسحبون فی النار علی وجوههم ذوقوا مس
سقر انا کل شیء خلقناه بقدر و نیز محمد بن بابویه در حدیث معراج از ابن عباس روایت کرده که پیغمبر خدا صلعم از
حق تعالی دعا خواست و گفت الهی جمع کن امت مرا بر دوستی علی بن ابیطالب تا همه وارد شوند و جمع آیند
بر حوض من روز قیامت پس وحی کرد حق تعالی بسوی او که من قضا کرده ام در بندگان خود پیش از آنکه
پیدا کنم ایشان را و قضای من جاریست در ایشان تا هلاک کنم هر کرا خواهم و هدایت کنم هر کرا خواهم و کلینی از ابی بصیر
روایت کرده که گفت گفتم مر ابی عبدالله را که حق تعالی خواسته و اراده کرده و تقدیر کرده و قضا نموده

فرموداری نعمتم دوست هم داشته گفت لی و نیز کلینی و ابن بابویه و غیره از ائمه روایت کرده اند که حق تعالی
پیدا کرد بعضی بندگان خود را نیک بخت و بعضی بندگان را بد بخت بجهة دانستن او بدانچه عمل خواهند
کرد و نیز کلینی از منصور بن حازم از ابی عبدالله روایت کرده که گفت که حق تعالی پیدا کرد نیک بختی و بد بختی
پیش از پیدا کردن خلق پس هر که پیدا کرد نیک بخت هیچگاه او را دشمن ندارد و اگر عمل بد کند عمل او را ناخوش
دارد و او را ناخوش ندارد و اگر پیدا کرد بد بخت دوست ندارد او را هرگز گاهی و اگر عمل صالح کند عمل او را دوست دارد
و او را ناخوش دارد برای آنچه بازگشت او با آنچیز باشد پس هرگاه دوست دارد خدا چیزی را ناخوشش ندارد
گاهی و اگر ناخوش دارد کسی را دوست ندارد او را گاهی و نیز کلینی و غیره از ائمه از ابی بصیر روایت کرده
آنکه گفت بودم پیش ابی عبدالله نشسته سائلی از وی پرسید و گفت فدایت گردم از کجا بد بختی لاحق شد
اهل معصیة را تا حکم کرد برای ایشان خدا بتعالی در علم خود بعذاب عمل ایشان فرمود ابو عبدالله ای
سائل خدا عز و جل میداند که قایم نخواهد شد کسی از خلق بحقوق خداوندی و چون حکم کرد به نیکبختی و بد بختی
اهل محبة خود را قوة بر طاعة خود داد و ثقل عمل را از ایشان دور کرد و اهل معصیة را قوة معصیة داد بجهة علمی که سابق
در علم الهی رفته بود و قدرة نیافتند آنکه بیارند حالی که نجات بدهد ایشان را از عذاب الهی زیرا که علم او اولی
اولی است بحقیقة تصدیق و ثبت مشیة ما را شمار در قرآن و حق تعالی راضی نمیشود بگمراهی بندگان
خود و اما عشریه میگویند که حق تعالی راضی است از گمراهی خبیثه پس اگر رضا نزد ایشان مرادف اراده
است پس این قول منافی قول سابق است که خدا اراده شر نمیکند اگر مراد برضا آنست که اهل سنت
بدان قائلند که مستلزم امرست پس بغایت گمراهان مطیع باشند و ثواب بوند و نیز بر حق تعالی جایز
نیست محالست که ظاهر شود حق تعالی را چیزی که پیش از این بروی ظاهر نبود چنانچه در زبان تبدیل
رای میشود که این معنی مستلزم جهل و نقص است تعالی الله عن النقص و زراریه و بدائیه و سائر
و گروهی از امامیه مثل مالک جهنی و دارم بن حکم و زیاد بن الصلت و غیر ایشان گفته اند که بدا جایز است
بلکه متحقق بدلیل قوله تعالی یمحو الله ما یشاء و یثبت و روایت کرده کلینی از زراره بن اعین عن
احدهما قال ما عبد الله بشیء مثل البدا و نیز دلیل می آرند به آنکه نسخ جایز است باتفاق و بنا نسخ بر ظهور

مصطلحی است که پیش ازین ظاهر شود والا عبث لازم آید واین نقص است جواب آنست که مراد از محو و
اثبات دور کردن چیزی است و آوردن چیزی دیگر بجای آن مثل آوردن روز بعد شب و شب
بعد روز یا مراد ازان نسخ است نسخ بمعنی برحدوث مصطلحی است معلوم شد یا بنا بر اقتضای زمان چنانچه
در ابتدای اسلام ترک قتال مصلحت بود لکم دینکم ولی دین نازل شد و بعد قوت اسلام مصلحة در
قتال پیدا شد حکم شد واقتلوهم حیث ثقفتموهم و آثار که روایت می کنند مفتری و موضوع اند اثر وضع بر آن
ظاهر است نسبت جعل بسوی خدا کدام عبادت است و مراد [illegible] سبحانه اسمای حسنی هو الله الذی لا اله
الا هو الرحمن الرحیم الملک القدوس الی آخر ما ورد فی القرآن والحدیث و جایز است که او
تعالی را دیگر اسما و صفات باشند که مارا بدان علم نباشد مگر اجمالا همین قدر که بجمیع صفات کمال موصوف است
و در حدیث صحیح از رسول صلعم وارد شده اللهم انی اسئلک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک او انزلته
فی کتابک او علمته احدا من خلقک او استاثرت به فی علم الغیب عندک لیکن یارا اطلاق
اسمی یا صفتی بروی تعالی سوای آنچه شرع بدان وارد شده جایز نیست لاحتمال الخطاء و بحث در آنکه
صفات الهی زاید اند بر ذات چنانچه متکلمین میگویند و مثبا در از کلام الهی و کلام رسالت هم همین است
چرا که حمل مشتق بدون قیام مبدأ اشتقاق علماء عربیه روا ندارند و قول اشعری که میگوید لا عین ولا غیر
چون مراد از لا عین همین زاید است بر ذات و از لا غیر عدم انفکاک پس راجع است بقول سایر متکلمین یا
صفات عین ذات اند چنانچه حکما و معتزله میگویند ضرور نیست و شرع بدان تکلیف نکرده و حق سبحانه
تعالی نه جسم است و نه جوهر یعنی جزء لا یتجزی و نه عرض یعنی قایم بالغیر و نه در مکان است و نه در جهت و نه مرکب
است و متصف نمیشود باعراض محسوسه مثل رنگ یا بو یا مزه یا حرکت یا سکون یا مانند آن و نه بکیفیات
نفسانی مثل جوع و عطش و لذت و الم و مانند آن لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر و قرب
بنده بحق و معیت که از نصوص ثابت میشود قربیست و معیتی بیچون من حیث الرتبة یا محبت یا مانند آن قرب
و معیت مکانی نیست و آن قرب و معیت بوجود تجزا یکی عام است که با جمیع مخلوقات است و مدلول قوله تعالی است
نحن اقرب الیه من حبل الورید وهو معکم اینما کنتم و یکی خاص است با خواص مخلوقات که مدلول

قوله تعالی است وان الله لمع المحسنین و عند ذی العرش مکین و فی الحدیث القدسی لا یزال
عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه الحدیث و این قرب تابی در جهات غیر متناهی وارد
که مدلول کلمه لا یزال است بخلاف قرب بمعنی اول پس در هر دو قرب اشتراک لفظی است نه معنوی
والله اعلم و حکمیه و سالمیه و شیطانیه و هشامیه و غیر ایشان از امامیه میگویند خدا جسم است و قرب عبد با وی قرب
مکانی است و ایضا کلینی در کافی از ابراهیم بن محمد همدانی روایه کرده که گفت کتبت الی الرجل ان
قبلنا من موالیک قد اختلفوا فی التوحید فمنهم من یقول جسم و منهم من یقول صورة
و از سهل بن زیاد روایت کرده که گفت کتبت الی محمد سنة خمس و خمسین و مائتین قد اختلف
یا سیدی اصحابنا فی التوحید منهم من یقول جسم و منهم من یقول صورة و روی ابن بابویه
فی کتاب عن حمران بن اعین عن ابی جعفر انه قال فی تفسیر قوله تعالی ثم دنی فتدلی ادنی
الله عز و جل نبیه فلم یکن بینه و بینه الا قفص من لؤلؤ فیه فراش یتلالؤ من ذهب فاراه
صورة فقیل یا محمد اتعرف هذه الصورة قال نعم هذه صورة علی بن ابیطالب و این
باطل است و اثر وضع بر آن ظاهر است و دلالت دارد بر الوهیت علی از بعض و غیر امامیه از فرقه روافض سبائیه
و معمریه و اثنینیه و خمسیه و ذمیه و ذبابیه و مقنعیه و بیانیه و مغیریه و خطابیه و غلبائیه نیز قائل اند بجسمیت نیز میگویند
که حقتعالی بجمیع اعراض محسوسه متصف میشود و هم بجمیع کیفیات نفسانیه از حزن و فرح و خوف و الم
بلکه متصف میگویند خدا را بصفات حیوانیه از اکل و شرب و جماع و نوم و یقظه و عطاس و تثاوب
پس ببینید گمراهان مختلف شده اند هر چند قول حکمیه میگویند که حقتعالی جسم است که طول و عرض و عمق بهم
متساوی دارد و او را دستها است و روشن و درخشنده از هر جانب مراد راست رنگ و بو و مزه مماس است
بعرش روایت کرده کلینی از علی ابن حمزه که هشام بن حکم میگفت که خدا را جسم صمدی گفتن یعنی آنکه اجوف
نباشد عرشی ضرور نیست و روایت کرده کلینی از محمد بن حکم و از یونس بن ظبیان و از حسن بن عبد الرحمان
حمانی بعنوان تا بنوعهای مختلفه و سالمیه میگویند که حقتعالی جسم است بر صورت انسان او را روی و چشم و گوش
و دهن و بینی و دست و پا هر پنج حس بیگانه است کلینی از محمد بن فرج الرخجی روایت کرده که هشام بن سالم

میگفت که خدا اجوف است تا ناف و باقی صمد است و شیطانیه و میثمیه گفتند که خدا جسم است و او را صورتست
است و اعضا و تا ناف او اجوف است تا ناف و باقی صمد است چنانچه کلینی از ابن حمزه و ابن حسین روایت کرده
که میثمی میگفت که او تعالی اجوف است تا ناف و باقی صمد است چنانچه جوالیقی و صاحب الطاق گفتند و سبائیه
و معمریه و اثنینیه و جسمیه و ذمیه و ذبابیه و مقنعیه میگویند که خدا جسم است و صورت و شکم و فرج و ریش و چشم و دو نان
دارد و ذبابیه و مقنعیه میگویند که خدا جسم است بر صورت انسان تمام او هلاک خواهد شد مگر روی او و غالبائیه می
گویند که حقتعالی جسم است بر صورت مرد و او را چشم است و اعضا و فرج و ریش و حلکیه و یونسیه میگویند که
مکان او عرش است مماس عرش او ایستاده میشود و می نشیند و حرکت میکند و در همه جا و یونسیه میگویند
که خدا بر عرش است و ملائکه حامل عرش اند و او از ملائکه قوی تر است چنانچه کرکی را پاهاش می برد و ازینرو
او از پاها قوی تر است و فرقه های دیگر میگویند که خدا را مکانها مختلف اند و در تعیین جهت اختلاف دارند پس
شیطانیه و میثمیه و سالمیه میگویند که مکان او در آسمان است بی تعیین و انتقال میکند از مکانی بمکانی
و ایستاده میشود و می نشیند و حرکت میکند و سکون در امکنه مختلفه و طایفه دیگر میگویند که جهت او معین نیست
گاهی در جهت علو می باشد و گاهی در سفل چنانچه مفضلیه و سرتغیه و زرامیه و جناحیه و بیانیه و نضیریه
و اسحاقیه میگویند که سابق در آسمان بود پس در زمین فرود آمده و در بعضی مخلوقات خود حلول کرده
چنانچه گذشت و خطابیه و معمریه و بزیغیه و غلیائیه و سبائیه و ذمیه و جسمیه و اثنینیه و ذبابیه و مقنعیه میگویند
که در آسمان بود پس در زمین فرود آمد پستر باز با آسمان رفت و حالا در آسمان است و سبائیه میگویند که خدا
در ابر است رعد آواز او است و برق تازیانه او و فرود خواهد آمد باز بزمین پس پر خواهد کرد زمین را بانصاف
و عدالت و ربیعیه میگویند که در آسمان میباشد و در هنگام ربیع بر زمین فرود می آید و باز میرود لعنة
الله علی الکاذبین اینهمه مزخرفات بدیهی البطلان قابل آن نیست که کسی متصدی ابطال آن شود
بلکه قابل آن نیست که کسی ذکر آن در کتب نماید لیکن غرض فقیر از ذکر عقاید ظاهر البطلان آن ملاعنه
درین کتاب آن است که امامیه اثناعشریه اینهمه فرقه های روافض را که این عقاید باطله دارند نسبت باهل
سنت و جماعت قریبتر بحق میدانند چه اهل سنت و جماعت را مخلد فی النار میدانند نه اینها را بلکه میدانند

که هفتاد و دو ملت که بعد دخول دوزخ نجات خواهند یافت همین هفتاد و دو فرقه روافض اند نه اهل سنت
و غیرهم که آنها را مخلد فی النار میدانند بلکه چون اعتقاد دارند که محب علی از هیچ چیز سوال نکرده خواهد شد
و هرگز بر هیچ عمل عذاب نکرده خواهد شد والبته این فرقه ها که عقاید شان مذکور شده محب علی اند بلکه
مفرط در محبت علی پس اثنا عشریه گویا اینهمه را ناجی میدانند و مستحق عذاب نمیدانند و نیز اثنا عشریه در کتب
صحاح خود ازین مردم که این اعتقاد دارند یعنی هشام بن حکم و هشام بن سالم و صاحب الطاق و میثمی و غیرهم
روایات حدیث می کنند و آنها را اصحاب ائمه معصومین و رجال صحیح میدانند پس اثنا عشریه گو این اعتقاد
بتصریح نمیگویند لیکن گویا ازین عقاید چندان انکار هم ندارند چنانچه در اهل سنت حنفی مذهبان در مسایل
فقه احکام شافعی را یا در مسائل کلام ماتریدیان احکام ابو الحسن اشعری را گو نسبت بخطا می کنند لیکن
چندان انکار ندارند پس حال اثنا عشریه مثل حال آنها باشد یا قریب آن فان الرضا بالکفر کفر
اکنون چند اثر از ائمه که بطریق امامیه صحیح شده و بر صحت مذهب اهل حق و بطلان قول ان گمراهان مجسمه
دلالت دارند ایراد نماییم در نهج البلاغه از امیر المؤمنین روایة کرده که در بعضی خطبه های گفته انه تعالی
لا یوصف بشیء من الاجزاء ولا بالجوارح والاعضاء ولا بعرض من الاعراض ولا
بیارض ولا یقال له حد و نهایة ولا انقطاع و غایة ولا ان الاشیاء تحویه فتقله او
تهویه او ان شیئا یحمله فیمیله او یعدله و کلینی از ابراهیم بن محمد خزاز و محمد بن حسین روایت کرده
هر دو گفتند که بر علی ابی الحسن الرضا داخل شدیم و گفتیم که هشام بن سالم و صاحب الطاق و میثمی میگویند
که حق تعالی اجوف است تا ناف و باقی صمد است امام رضا در سجده بر زمین افتاد و برای خدا سجده کرد پس گفت
پاکی تراست چگونه رغبت کردند دلهای شان که ترا تشبیه میکنند بغیر تو الهی من وصف نمیکنم ترا مگر بدانچه وصف
کردی تو نفس خود را و مشابهت نمیدهم ترا بخلق تو اهل هر خیر هستی پس مگردان مرا با قوم ظالمان و نیز روایت
کرده کلینی از حسن بن عبد الرحمن حمانی که گفت ابی الحسن موسی بن جعفر کاظم را گفتم که هشام بن حکم میگمارد
که حق تعالی جسم است امام گفت قاتله الله آیا نمیداند که جسم محدود می باشد معاذ الله و بیزاری میکنم بسوی خدا
ازین قول و نیز کلینی از محمد بن فرج رخجی روایت کرده که گفت نوشتم بسوی ابی الحسن می پرسیدم از وی

از انچه هشام بن حکم و هشام بن سالم در صورة گفته پس جواب نوشت ابو الحسن که بگذار از نفس خود حیرت متحیران و طلب پناه کن بخدا از شیطان نیست سخن حق انچه میگویند هر دو هشام و از امیر المومنین مرویست که گفت نیست حق تعالی در مکان که جاینه باشد بروی انتقال و نیز گفت تقدیر نمیکنند اورا او هام بحدود و حرکات و نیز گفت مشغول نمیکند اورا حالی از حالی یعنی دیگر و تغیر نمیدهد اورا زمان و محیط نمیشود اورا مکان کذا فی نهج البلاغة و نیز مرویست که حق تعالی حد کرده نمیشود و یکجا و کلینی قدس سره از محمد بن حکیم روایت کرده که گفت نزد ابی ابراهیم قول هشام جوالیقی را حکایت کردم که خدا را صورة میگوید و قول هشام بن حکم را روایت کردم که خدا را جسم می گوید پس گفت حق تعالی بهیچ چیز مشابه نیست کدام فحش و زبونی بدتر باشد از قول کسی که وصف کند خالق اشیا را بجسم یا صورة یا به تحدید یا اعضا یا بمشابهت به مخلوق او تعالی عن ذلك علوا کبیرا **فائده** استوا او تعالی بر عرش و همچنین ید و وجه و ساق و قدم که قرآن یا حدیث بدان ناطق است قال الله تعالی الرحمن علی العرش استوی و ید الله فوق ایدیهم و یبقی وجه ربك و یوم یکشف عن ساق بخبر متواتر و اجماع سلف با رسیده که این الفاظ بر معانی ظاهری خود محمول نیست پس متاخرین براه تاویل میروند که مراد از استوا استیلا است و از ید قدرت و از وجه ذات و همچنین لیکن مختار نزد فقیر قول متقدمین است که میگویند لا یعلم تاویله الا الله و سلف درین مقام گفته اند الاستواء معلوم و الکیف مجهول و الایمان به واجب و السوال عنه بدعة بمراد الهی ایمان آورده سکوت از تاویل آن اولی است و اگر موافق کشف و الهام اولیا را مثه عالم مثال ثابت کرده شود اکثر ایات و احادیث نبوی را که از قبیل متشابهات اند محمل بهم میرسد و جایز نیست که حق تعالی متصف شود بلذة عقلی و گروهی از اثنا عشریه مانند نصیر طوسی و صاحب یاقوت گفته که حقتعالی متصف میشود بلذة عقلی که از تصور کمالات خود فرح میشود و این باطلست اگر اینچنین باشد پس از عدم امتثال کفار او امر اورا باید که متالم شود و جایز نیست که حقتعالی حلول کند در غیر خود و متحد شود با غیر بیانیه و خطابیه و مفضلیه و حریثیه و رزامیه و نصیریه و اسحاقیه میگویند که حق تعالی در غیر خود و اتحاد او بغیر خود و بعضی صوفیه است از اهل سنت و جماعت این محض افترا و حمق است و عدم اطلاع بر مدعا ایشان قاتلهم الله انی یوفکون بلکه توحید و اتحاد که صوفیه وجودیه بدان قائل اند معنیش آنست که حق تعالی در خارج

موجود است نه غیر او و از ممکنات هیچ موجود نیست مگر در مرتبهٔ وهم قال الشیخ الاکبر رض الاعیان ما شمت
رائحة الوجود وجود ممکن که بعد عدم در مرتبهٔ وهم صورت بسته از آن در وحدت وجود حقیقی او تعالی تغیر
نیاید و هو الآن کما کان و این توحید که عبارت از نفی وجود ممکنات است خواه شهودی باشد که بسبب غلبه
محبت محبوب حقیقی غیر محبوب از نظر عاشق مختفی گشته بجز واجد حقیقی در نظرش هیچ نمانده گو در حقیقت وجود غیر
منتفی نگشته یا وجودی که در حقیقت غیر او تعالی موجود نباشد هیچگاه از حلول و اتحاد او تعالی با غیر خود خبری
دهد و فنا و بقا و اضمحلال ذات و صفات صوفی در ذات و صفات او تعالی که میگویند اینهمه در مراتب علم
میگویند نه در خارج و تحقیق امر آنست که چون بسبب ریاضات و مجاهدات و صحبت شیخ کامل مکمل بلکه بمحض
فضل الهی صوفی بحالتی میرسد که او را آگاهی دائمی بحق و نسیان از وجود و توابع وجود خود دست میدهد
از آن زمان اینچنین علوم و معارف در غلبهٔ عشق و محبت منکشف می شود و از آن زمان او را حق تعالی قدرتی غیر قدرت
سابق و علومی غیر علوم سابق و مانند آن که موجب خرق عادت باشد کرامت میفرماید چنانچه از صحابه و اولیای
امت بدرجه تواتر رسیده که انکار آن نتوان کرد پس از آن مصداق حدیث صحیح قدسی می شود و لایزال
عبدی یتقرب الیّ بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی
یبصر به و یده التی یبطش بها و رجله التی یمشی بها و این حدیث محمول است بر مثل قوله تعالی خلقته
بیدی و نفخت فیه من روحی و مانند آن و اینچنین الفاظ که صوفیهٔ اهل سنت گفته اند بعضی
متصوفان شیعه نیز گفته اند قال المقداد شیخ الشیعة فی شرح الوصول الی علم الاصول
فی ذکر الاحوال السانحة للسالک المراد من الاتحاد هو ان لا ینظر الا الیه من غیر
ان یتکلف و یقول ما عداه قائم به فیکون الکل واحدا بل هو حیث انه اذا
صار بصیرا بنوره تخیله لا یبصر الا ذاته لا الرائی و لا المرئی و دیدن حق تعالی ممکن است لیکن پیش
از دخول جنت واقع نیست و بعد دخول جنت مسلمانان حق تعالی را ببینند نه در مکان و نه در جهت بی اتصال شعاع
رائی و بی ثبوت مسافت میان رائی و مرئی بادلهٔ قطعیه سمعیه قال الله تعالی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها
ناظرة و در حدیث متواتر آمده ستترون ربکم یوم القیمة کما ترون القمر لیلة البدر و سلف اجماع دارند

برانکه این آیه و امثال آن محمول اند بر ظاهر خود و در تفسیر قوله تعالی للذین احسنوا الحسنی و زیادة
پیغمبر صلعم فرموده الزیادة الرؤیة و این حدیث از علی و حسن و محمد باقر مرفوعا و موقوفا مرویست و اخبار
صحیح و صریح مثبت رؤیة بسیار اند بدرجه تواتر رسیده بعضی آنرا صاحب تجرید اعتراف کرده و با اینهمه
اثار را ائمه دینیه امامیه قائل تسلیم نیستند و معتزله انکار رؤیة الهی میکنند و میگویند که رؤیة را شرائط است
از سلامة حاسه و بودن مرئی جسمی کثیف و ثبوت مسافة متوسطه میان رائی و مرئی و ثبوت مقابله و عدم
حجاب و میگویند که رؤیة بدون مکان و بدون جهت و بی این شرائط مذکوره محال است و حجة می آرند
از ممانعت قوله تعالی لا تدرکه الابصار و قوله تعالی لن ترانی را جواب آنست که این قیاس غائب
بر شاهد و این شرائط که ذکر کرده شده شرائط عادی اند عادة الله بخلق رؤیة بعد این شرائط جاری شده است
و در حقیقت بجز وجود رائی و مرئی شرطی دیگر نیست و اگر این همه شرائط برای رؤیت شرط باشد باید که از رؤیت
الهی ممکنات را نیز انکار نمایند که حقتعالی از حاسه منزه است و اتصال شعاع و مسافة متوسطه میان رائی
و المرئی متصور نه و حقتعالی اجسام کثیفه را بصیر است اجسام لطیفه و ارواح را نیز بصیر است و چون
رؤیة الهی ممکن را بدون این شرائط مذکوره ثابت باشد پس رؤیة بنده خالق را با انتفاء دیگر شرائط نیز
جائز باشد کما لا یخفی و ادراک عبارتست از وقوف بجوانب مرئی و حدود او پس نفی ادراک مستلزم نفی
رؤیة نیست و نیز در لا تدرکه الابصار سلب عموم است نه عموم سلب و شک نیست که بعض ابصار حق را ادراک
نمی کنند و کلینی از ابی عبد الله و علی بن موسی روایة کرده معناه لا تدرکه الاوهام [illegible]
الاوهام و قوله تعالی لن ترانی مقتضی جری عادة خطاب بموسی آمده برای نفی رؤیة مسئوله نه برای
نفی امکان رؤیة بلکه قصه سوال موسی رؤیة را حجة ما است بر جواز رؤیة الهی چرا که انبیا اعرف اند بحق تعالی
اگر رؤیة الهی محال بودی محال است که موسی از این مسئله که از اصول دین است غافل بودی و اگر موسی رؤیة
الهی محال دانستی سوال رؤیة کردن سفه بودی و انبیا از آن منزه اند چنانچه موسی در جواب اتتخذنا هزوا گفت
اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین و نوح گفته اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم
والله اعلم و اعتقاد داریم بدانکه حق تعالی برای اصلاح معاد و معاش بنی نوع انسان تشخیصا

از جمله لطف به پیامبری انگیخت انبیا و رسل را تا آدمیان را بمعرفت الهی که عقل از ادراک آن قاصر است
آگاه سازد و به احکام الهیه از واجب و مندوب و حرام و مکروه و مباح مطلع گرداند و عدد انبیا و رسل بدلیل قطعی
ثابت نشده حقتعالی میفرماید منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک اگرچه در بعضی
احادیث عدد رسل سه صد و سیزده و عدد انبیا یک لکه و بیست و چهار هزار آمده لیکن در ایمان بانبیا و رسل
عدد ملحوظ نباید کرد تا کفر به بعضی پیغمبران یا اقرار به نبوة کسی که پیغمبر نیست لازم نیاید و لهذا اگر گذشته انبیا
کسانیکه ذکر آنها در قرآن یا متواتر از حدیث آمده باشد بتصریح اقرار به نبوة او باید کرد و کسانیکه ذکر آنها
در متواترات نیامده از نبوة آنها نه انکار باید کرد و نه اقرار بلکه باجمال آمنت بالله و رسله باید گفت مثلا
کسی که گوید زردشت نبی بود نه انکار باید کرد و نه اقرار و اول انبیا آدم است عم و آخرشان محمد است صلعم و علیهم
اجمعین که مبعوث است محمد بکافه انام قال الله تعالی و ما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا و نذیرا
و شریعت او موبده است و او خاتم پیغمبران است بعد الله تعالی ولکن رسول الله و خاتم النبیین و عیسی که باز نازل
خواهد شد تابع دین محمدی خواهد آمد نعوذ بالله غرابیه میگویند که محمد نبی نیست بلکه خدا جبرئیل را برسالت
نزد علی فرستاده بود بغلط نزد محمد آمده و لعنت می کنند آن ملعونان جبرئیل را و مفضلیه و اسحاقیه و منصوریه و عجلیه
میگویند که رسل منقطع نخواهند شد ابدا و ابو منصور نبی است و خطابیه میگویند که ائمه انبیا اند و ابو الخطاب نبی است
و معمریه میگویند که جعفر بن محمد نبی است و بعد او ابو الخطاب بعد او معمر ابو الخطاب وی بود از بنی اسد و ابو
منصور از بنی عجل نسبت شاگردی خود به جعفر صادق میکردند چون صادق سوء عقائد آنها دید از آنها تبری نمود آنها
از صحبت صادق یکسو شدند پس ابو الخطاب دعوی نبوة کرد و ابو المنصور اول دعوی امامت نمود و پستر دعوی نبوة
کرد و گفت که من برآمدم بر آسمان و خدا را دیدم خدا دست خود بر سر من مالید و گفت ای پسر برو پس تبلیغ کن
از من پس بزمین فرستاد و میگفت که مراد از کسف در قول تعالی وان یروا کسفا من السماء ساقطا
یقولوا سحاب مرکوم منم و اسحاقیه میگویند که جایز نیست خالی بودن زمین از پیغمبر و مختاریه میگویند
که مختار بن ابو عبید ثقفی را وحی می آمد و سبعیه میگویند که خاتم الرسل مهدی است فقیر ثناء الله میگوید
که هر چند انکار ختم رسالة بر آن سر در عقم از این فرقهای مذکوره حصر کرده است لیکن اثنا عشریه بلکه سایر فرقهای

امامیہ منکر ختم نبوۃ اند بر آنحضرت علیہ السلام چہ کہ غرض از معنی است نہ از لفظ نبی شخصی را گویند کہ موحی
الیہ باشد از خدا فرستادہ باشد او را حقتعالی بسوی خلق برای تبلیغ احکام و واجب باشد بر خلق ایمان
بوی و تصدیق وی و کفر باشد تکذیب وی و ہر کہ با یکی از پیغمبران ہم تصدیق نکردہ او کافر است قال اللہ
تعالی لا نفرق بین احد من رسلہ وقال اللہ تعالی ان الذین یکفرون باللہ ورسلہ ویریدون
ان یفرقوا بین اللہ ورسلہ ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا
بین ذلک سبیلا اولئکھم الکافرون حقا واعتدنا للکفرین عذابا مھینا والذین
امنوا باللہ ورسلہ ولم یفرقوا بین احد منھم اولئک سوف یؤتیھم اجورھم و در نبی
شریعت جدید و کتاب جدید شرط نیست و نسخ جمیع احکام پیغمبر اول یا بعض آن ہم شرط نیست و عصمت شرط نبوۃ
است و مطاع بودن از لوازم نبوۃ و شک نیست کہ از بشر ہر کہ باین صفات خواہد بود از آنکہ باین صفات نخواہد
بود البتہ افضل خواہد بود و لہذا اہل سنت و جماعت میگویند بلکہ جمیع فرق اسلام قائل اند بدانکہ انبیا
و رسل افضل خلایق اند و محبوب ترین خلایق اند بسوی خدا و غیر نبی ہیچگاہ بدرجہ ادنی از پیغمبران نرسد و تقدم
و تفوق را چہ احتمال امامیہ میگویند کہ حقتعالی جبرئیل را بعد پیغمبر صلعم بسوی علی فرستاد ولکنہ یسمع
صوتہ ولا یراہ چنانچہ کلینی ہمین از ائمہ روایت کردہ و نیز امامیہ میگویند کہ وحی بسوی علی و فاطمہ
زہرا ہم می آمد بعد پیغمبر صلعم و آنچہ فرشتہ بسوی فاطمہ وحی میکرد علی آنرا جمع کردہ در کتابی نام آن مصحف
فاطمہ نہادہ اند و چنانچہ امامیہ علی را میگویند کہ محدث بود یعنی آواز فرشتہ ہا شنید و صورتش نمیدید
ہمچنین حال ائمہ میگویند لہذا آثار موقوفہ ائمہ را مثل احادیث مرفوعہ میدانند پس وحی بسوی ائمہ ثابت
کردند و در وحی رویت ملک شرط نیست قال اللہ تعالی وما کان لبشر ان یکلمہ اللہ الا وحیا او من
وراء حجاب ویرسل رسولا فیوحی باذنہ ما یشاء بلکہ این ملاعنہ از وحی ہم ترقی کردہ می گویند
کہ حق تعالی دین را تفویض کردہ است بائمہ بعد پیغمبر چنانچہ تفویض کردہ بود بہ پیغمبر علیہ السلام پس ایشان ہر چہ
خواہند حلال کنند و ہر چہ خواہند حرام گردانند بی آنکہ حکم الہی صادر شود و احتجوا علی ذلک
بما رواہ محمد بن جمہور القمی فی النوادر عن محمد بن سنان قال کنت عند ابی جعفر

فاجریت اختلاف الشیعة فقال یا محمد ان الله تبارک و تعالی لم یزل متفردا بوحدانیته ثم خلق
محمدا و علیا و فاطمة و الحسن و الحسین فمکثوا الف دهر فخلق الاشیاء و اشهدهم
خلقها و اجری طاعتهم علیها و فوض امورها الیهم یحلون ما یشاؤن و یحرمون ما یشاؤن
و ما رواه الکلینی عن اسحاق بن عمار عن ابی عبد الله قال ان الله ادب نبیه صلعم
فاذا انتهی الی ما اراد قال له انک لعلی خلق عظیم و فوض الیه دینه و ما رواه ایضا
عن محمد بن الحسن المیثمی عن ابی عبد الله قال سمعته یقول ان الله ادب رسوله
حتی قومه علی ما اراد ثم فوض الیه دینه فقال ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه
فانتهوا فما فوض الله تعالی الی رسوله صلعم فقد فوضه الینا و اینها اباطیل و موضوعات چه حق تعالی
اعلام داده است از انکه دین خود بمخلوق سپارد بلکه حق تعالی در قرآن می فرماید وان کادوا لیفتنونک عن الذی
اوحینا الیک لتفتری علینا غیره و اذا لاتخذوک خلیلا و میفرماید ولولا ان ثبتناک لقد
کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا اذا لاذقناک ضعف الحیوة و ضعف الممات ثم لا تجد لک علینا
نصیرا یعنی ترا عصمت داده بودیم و ثابت محکم کرده بودیم بر دین حق تا بسوی کفار که از تو می خواستند که برافترا
کنی تا ترا دوست گیرند اصلا میل نکردی که عصمت تامی بود و اندکی بسوی آنها میل میکردی از زبان حتی چشانیدیم
ترا عذاب دو چند دنیا و در زندگی و عذاب بعد موت و نیز حق تعالی فرموده یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله
لک اگر تفویض معهود چرا از تحریم منع میکرد پس حق تعالی تحریم آنحضرت ایلا و قسم را اداو گفت قد فرض الله
لکم تحلة ایمانکم و اگر آنحضرت صلعم در تحلیل و تحریم مختار بودی بر اذن بر تخلف از غزوه تبوک کسی را که الم
ظاهر میکرد و بر گرفتن فدیه از اساری بدر عتاب نیامدی پس ثابت شد که در شرایع آنحضرت صلعم هیچ از طرف
خود نمیگفت آنچه میگفت بوحی الهی میگفت و در امتثال اوامر و نواهی مثل سایر بشر بنده بود و مکلف قال الله تعالی
قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد و نیز اثنا عشریه قائل اند بعصمت ائمه و با آنکه
تصدیق بآنها واجب است و تکذیب با مامت یکی از آنها کفر است چنانچه تکذیب به نبوة پیغمبران کفر است پس
اطلاق لفظ نبی یا رسول گو بر ائمه نکردند لیکن صفات و معنی نبوة در آنها ثابت کرده اند پس قول

نبوت لازم آید که غرض بمعانی است نه با الفاظ بلکه آن ملعونان از نبوة و رسالة هم ترقی کرده اند و گفته متمسک
جماهیر امامیه ضاله که علی افضل و مقدم است از همه رسولان مگر از محمد صلعم و برابر محمد است در فضل و چنین
ائمه از اولاد او و در روز قیامة فوق درجه انبیا و رسل باشند و بعضی گفته اند که علی افضل است از جمیع
رسل مگر از اولی العزم و برابر اولی العزم است و همچنین دیگر ائمه و ابن مطهر حلی در افضلیت بر اولی العزم
توقف کرده و نیز امامیه میگویند که حقتعالی علی را مخصوص کرده بفضیلتی که بدان دیگر را از رسل و
ملائکه کسی با وی در آن شریک نکرده مگر محمد صلعم و میگویند که محبوب ترین خلایق بسوی خدا محمد است
و علی و ائمه از اولاد او پس از رسل و انبیا بعد از محمد بن بابویه فی اعتقاداته و غیره ان الله لم یخلق
خلقا افضل من محمد والائمة و هولاء احب خلق الله وان الله یحبهم اکثر من جمیع
خلقه و سائر بریته و میگویند که اگر علی نبودی جنة و نار و ملائکه و انبیا مخلوق نشدی و میگویند که
حقتعالی میثاق گرفته از جمیع بنی آدم از انبیا و رسل و غیرشان بولایة علی و طاعته و بولایة و طاعة ائمه
از ذریة او و از ملائکه نیز عهد گرفته و میگویند آن ملعونان که انبیا از انوار ائمه اقتباس میکردند و پیروی آثار
شان مینمودند و میگویند که پیغمبر اکرم و ملک مقرب روز قیامة بعلی ابن ابی طالب محتاج خواهد بود و برین
کفریات و خرافات خود بمفتریات و موضوعات خود استدلال میکنند منها ما رواه ابن الراوندی عن ابی
عبد الله قال عز و جل فضل اولی العزم من الرسل علی الانبیاء بالعلم و ورثنا علمهم و فضلنا
علیهم و علم رسول الله صلعم ما لا یعلمون و علمنا علم رسول الله صلعم و تلی
قوله تعالی قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و ما رواه حسن بن
کبش عن ابی ذر قال نظر النبی صلعم الی علی بن ابی طالب و قال هذا خیر الاولین
و خیر الاخرین من اهل السموات والارضین و ما رواه عن ابی وائل عن عبد الله
ابن عباس قال حدثنی رسول الله صلعم قال قال لی جبرئیل علی خیر البشر من ابی فقد کفر
ابن راوندی از زنادقه بود در زمانی و بلادی که روافض و اهل فتنها بسیار بودند و پادشاهان آنجا
همه روافض بودند برای تقرب با امرا خود و زر در لباس تشیع پوشیده و کتب مذهب شان تصنیف نمود و در

ثانی و ثالث مجهولان و ضعفا اند چنانچه علماء آن گمراهان هم بدان تصریح نموده اند و منها ما رواه سعید
بن عبد الله بن ابی خلف القمی فی البصائر عن ابی جعفر و محمد بن یعقوب الرازی فی الکافی عن ابی عبد الله
انهما قالا فی تفسیر قوله تعالی و یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی و هو خلق عظیم
من جبرئیل و میکائیل لم یکن مع احد ممن مضی غیر محمد صلعم و هو مع الائمة
یوفقهم و یسددهم و فی سنده هشام بن سالم من المجسمة و ابو بصیر الکذاب و قد مرّ ذکرهما و اگر این اثر صحیح فرض
کرده شود لازم آید فضیلت دیگر انبیاء بر خاتم الرسل صلعم یا انکار عصمت دیگر انبیاء چرا که انبیاء اگر در عصمت
محتاج بروح نبودند پس از خاتم الرسل افضل شدند که بی تائید روح معصوم بودند و اگر در عصمت محتاج روح بودند
و روح نا شیان نکرد پس عصمت شان مفقود گشت و العیاذ بالله من کلام الخبیثین و منها ما رواه ابن
بابویه و غیره من الامامیة عن ابی عبد الله ان النبی صلعم قال لعلی یا علی ما عرف الله
الا انا و انت و لا عرفنی الا الله و انت و لا عرفک الا الله و انا و معارض حدیث آنچه ابن بابویه
در خبر طویل حدیث معراج از ابی ذر از پیغمبر صلعم روایت کرده انه قال لما عرج بی الی السموات حتی
ملائکة کل سماء و سلموا علی و قالوا اذا رجعت الی الارض فاقرأ علیا منا السلام و اعلمه
ان شوقنا الیه قد طال فقلت لهم یا ملائکة ربی هل تعرفوننا حق معرفتنا قالوا لم لا نعرفک
و منها ما رواه ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان شیخ المرتضی و ابو جعفر الطوسی الملقب
عندهم بالمفید و غیره عن محمد بن الحنفیة قال قال امیر المؤمنین سمعت رسول الله
صلعم یقول انا سید الانبیاء و انت یا علی سید الاصفیاء لولا انا لم یخلق الله الجنة و لا النار یا علی و لا الانبیاء
و لا الملائکة و منها ما رواه محمد بن الحسین الصفار عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر یقول
ان الله تعالی اخذ میثاق النبیین بولایة علی و منها ما رواه محمد بن بابویه فی کتاب
التوحید عن داود الرقی عن ابی عبد الله فی اثر طویل قال لما اراد الله ان یخلق الخلق
نثرهم بین یدیه و قال من ربکم فکان اول من نطق به رسول الله و امیر المؤمنین
و الائمة فقالوا انت ربنا فحملهم العلم و الدین ثم قال للملائکة هؤلاء حملة علمی و دینی و امنائی

من خلقه ثم قال لبنی آدم اقروا لله تعالی بالربوبیة ولهولاء النفر بالطاعة فقالوا نعم
ربنا اقررنا وما رواه ایضا فی خبر طویل عن ابن عباس عن النبی صلعم انه لما اسری به
وکلمه ربه قال بعد کلام فی علی انک رسولی الی خلقی وان علیا ولیی وامیر المؤمنین اخذت
میثاق النبیین وملئکتی وجمیع خلقی بولایته وبیان احوال صفار وابن بابویه بالا
گذشت واسانید این آثار بر اصول امامیه قابل حجیت ومنها ماذکره ابن بابویه فی غیر واحد
من کتبه انه وجد بخط ابی محمد الحسن بن علی العسکری بما صورته اعوذ بالله من قوم
حذفوا محکمات الکتاب ونسوا الله رب الارباب والنبی وساقی الکوثر ویوم الحساب ولظی الطامة
الکبری ونعیم دار المتقین فنحن السنام الاعظم وفینا النبوة والولایة والکرم نحن منار الهدی
والعروة الوثقی والانبیاء کانوا یقتبسون من انوارنا ویقتفون آثارنا وسیظهر حجة الله علی الخلق
والسیف المسلول لاظهار الحق واین از اکاذیب ابن بابویه ملعون است ومنها ما رواه ابن بابویه
عن سماعة قال قال ابو الحسن اذا کان یوم القیامة لم یبق ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا مؤمن
امتحن الله قلبه بالایمان الا وهو محتاج الی محمد وعلی فی ذلک الیوم انتهی فاسد المذهب است
باتفاق وابن بابویه کذاب وجعال است ومنها ما رواه محمد بن یعقوب الکلینی عن ابی الصامت الحلوانی
عن ابی جعفر انه قال قال امیر المؤمنین لا یتقدمنی الا احمد صلعم وما رواه الفضل بن شاذان
فی کتاب القائم عن صالح بن حمزة عن الحسن بن عبد الله عن ابی عبد الله قال قال امیر المؤمنین
علی منبر الکوفة وما یتقدمنی الا احمد صلعم وان جمیع الملئکة والرسل والروح خلفنا ومنها
ما رواه ابن بابویه فی معانی الاخبار وغیره عن خالد بن یزید عن امیر المؤمنین انه قال انا یوم
القیامة علی الدرجة الرفیعة دون درجة النبی واما الرسل والانبیاء فدوننا علی المراقی وروی
فی الامالی عن ابی عبد الله عن جده امیر المؤمنین قال قال لی رسول الله صلعم یا علی انت
اخی فی الدنیا والاخرة وانت اقرب الخلائق الی یوم القیامة فی الموقف بین یدی الجبار
وروی سعد فی الاربعین عن ابی صالح عن سلمان الفارسی عن النبی صلی الله علیه وسلم

ان جبرئیل قال له اذا کان یوم القیامة نصب لک منبر علی یمین العرش والنبیین عن یسار
العرش وبین یدیه ونصب لعلی کرسی الی جانبک اکراما ایچنین بسیار اخبار موضوعه روایة می کنند
واین گمراهان که دلالت دارند بر افضلیت علی بر انبیا معارض اند بدیگر روایات مرویه آن گمراهان
روی الکلینی وغیره عن هشام الاحول انه قال قد سئلت زید بن علی بن الحسین بن علی
ابن ابی طالب عن الافضل قال الانبیاء افضل اگر ائمه افضل بودی زید را پیش خبر دادی
وا بمخالفت پدر نیکو که عالم ومتقی وصاحب خوارق بود وزید پیر از هر سه امام روایة کرده اند هر که بگوید که کسی از
ائمه افضل است از کسی پیغمبر او هالک است وابن بابویه از صادق روایت کرده انچه که صریح است بر آنکه
انبیا محبوبتر اند نزد خدا از علی محمد بن بابویه در امالی در حدیثی طویل در قصه تزویج فاطمه با علی از صادق
از ابا او از علی روایة کرده که حق تعالی گفت ساکنان بهشت را از ملائکه وارواح پیغمبران وهر که دران بود
آگاه باشید که من تزویج کردم دوست ترین زنان را بسوی من با دوست ترین مردان بسوی من بعد پیغمبران
این حجم است در ابطال عموم دعوی شان دروغگو را حافظه نباشد وچون این گمراهان علی وسائر ائمه را
معنی نبوة ثابت کردند چنانچه تقریر کردیم بلکه از انبیا افضل گفتند اگرچه اطلاق لفظ نبوة نکردند ولا نزاع
فی الالفاظ پس منکر ختم نبوة شدند نعوذ بالله من کفرهم وخرافاتهم وحق آنست که محمد صلعم خاتم الانبیا است
کسی با وی در نبوة شریک نبود ونه کسی بعد وی نبی شده ونخواهد شد واگر علی یا ائمه نبی ومعصوم وموحی
الیه ومطاع باذن الله بالاصالت فی نیابت محمد صلعم بودندی حق تعالی بمحکم تنزیل خود تصریح
کردی وانچه دعوی میکنند که آیات در قران بودند صحابه آنرا حذف کرده اند ابطال این قول سابقا
مذکور شده واگر علی یا ائمه نبی یعنی موحی الیه می بودند در تبلیغ احکام الهی با پیغمبر بخوف ضرر اعدا تقیه نمیکردند
وتقصیر نمی نمودند قال الله یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله یعصمک من الناس وقال الله تعالی یبلغون رسالات الله ویخشونه ولا یخشون
احدا الا الله نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال در قوم خود ماند واز تنهائی نترسید وبا وجود تنهائی
که حق تعالی میفرماید وما آمن معه الا قلیل در دعوة تقصیر نکرد واز کسی نترسید چنانچه حق تعالی

حکایت از پیغمبر ما نیز رب انی دعوت قومی لیلا و نهارا ثم انی دعوتهم جهارا ثم
انی اعلنت لهم واسررت لهم اسرارا و موسی و هارون و پس فرعون را با آن شوکت
سلطنت دعوت کردند و از وی خوف نکردند و گفت انی لاظنک یا فرعون مثبورا و چون بمقتضای
بشری اندکی خوف بر ایشان بر آنها طاری شده حقتعالی فرمود لا تخافا اننی معکما اسمع
واری و پیغمبر ما صلعم در ابتدای اسلام با آن غربت و تنهائی که سوای ابی بکر و چند کس دیگر از مردان
رفیق او نبودند حقتعالی امر کرده به قم فانذر و آنحضرت آنقدر تکلیف کشید که گفت ما اوذی نبی مثل
ما اوذیت و در آخر هجرت کرد لیکن به تقیه نبوة خود را اخفی نکرد و علی ع در ابتدای اسلام با آن صغر سن از
پدر خود ابو طالب و دیگر کفار قریش نترسید و اسلام آورد پس علی اگر در نبوة شریک بودی یا موحی الیه بودی
چرا او دعوی اخفا میکرد و حالانکه در حیات پیغمبر صلعم رفیق او بود و دین پیغمبر روز بروز ترقی میکرد و در دین خدا
افواج داخل میشدند و بعد وفات پیغمبر صلعم هم با علی افواج مساعدت کردند و در واقعات جمل و صفین در
مناصرة او جان باختند پس او را تقیه چه ضرور بود و اگر اخفا کرده حجة الهی بر وی قایم شد فان لم تفعل
فما بلغت رسالته و بر خلق هیچ حجة قایم نشد چرا ایمان بر پیغمبر یا کسی که مدعی او باشند بدون رسیدن
خبر که موجب علم باشد واجب نیست ولهذا اشاعره حق جهل که او را خبر بعثت رسل نرسیده ایمان پیغمبران واجب
نیست والا تکلیف ما لا یطاق لازم آید و اگر دعوة میکرد البته متواتر می شد چنانچه متواتر شده که محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب دعوی نبوة کرده معجزات بر دست وی ظاهر شده و کلام خدا خوانده و همه فصحا از معارضه
آن عاجز آمدند و چنانچه متواتر شده که ابو بکر از ابتدای اسلام ایمان آورده و خدمتهای پیغمبر کرده و در رضای پیغمبر
تا وقت مرگ از وی ظاهر شده و علی پسر عم پیغمبر در صغر سن اسلام آورده و دختر پیغمبر در نکاح او آمده و خدمتهای
پیغمبر کرده و رضای پیغمبر تا وقت مرگ از وی ظاهر شده و عدم تواتر در آنچه عقلا و شرعا تواتر آن ضرور است
دلیل قطعی است بر کذب آن چنانچه در اخبار عموم بلوی مثلا اگر کسی گوید که امروز آفتاب کسوف کرده و این
متواتر نشود و بجز دو کس یا ده کس روایة نکنند بلکه دیگران تکذیب آنها کنند یقین کرده شود و تکذیب آنها
پس بطلان مصحف فاطمه و آنچه بدان ماند ظاهر شد و ختم نبوة بر سرور پیغمبران ثابت گشت انبیا و رسل

معصوم اند از کفر پیش از وحی و بعد از آن و عارف بوده‌اند پیش از نبوة باعتقادات صحیحه و امامیه میگویند
که بعضی رسل عارف نبوده‌اند بآنچه واجب است بر مکلف از اعتقادات پیش از بعثت بلکه بعد از آن هم محمد
ابن بابویه قمی در عیون اخبار الرضا و کتاب توحید از علی بن موسی الرضا از آبای کرام او از علی بن ابیطالب و محمد
بن یعقوب کلینی در کافی از ابی جعفر روایت کرده که گفت موسی بن عمران هم سوال کرد پروردگار خود را
و گفت که ای پروردگار تو بعیدی از من پس آواز بلند کنم ترا یا نزدیکی پس سخن باهستگی گویم و کلینی از ابی
عبدالله روایت کرده که یونس در سجود خود میگفت که آیا تو مرا عذاب خواهی کرد و من خاک آلوده کردم
برای تو روی خود را بعضی در سجود آیا عذاب خواهی کرد مرا و من تشنه کردم برای تو خود را آیا تو عذاب خواهی
کرد مرا و من بیدار داشتم برای تو شب خود را آیا تو عذاب خواهی کرد مرا و من باز ماندم برای تو از گناهان پس وحی
کرد حق تعالی بسوی وی که سر بردار پس بدرستی که من ترا عذاب نخواهم کرد پس گفت یونس اگر تو گفتی
که عذاب نخواهم کرد پس اگر عذاب کنی مرا چه باشد تو عهد کردی و تو پروردگار منی پس وحی کرد حق تعالی که سر بردار
پس من ترا عذاب نخواهم کرد آنچه وعده میکنم وفا میکنم این آثار موضوع اند و نیز معصوم اند انبیا از معاصی کبایر
و صغایر عمداً و خطاً نزد اعظم مشایخ حنفیه و ابی اسحق اسفراینی و ابی الفتح شهرستانی و سبکی و قاضی عیاض و جماعتی
از مالکیه و بعضی گفته‌اند که صدور صغائر نادراً پیش از وحی جایز است و بعضوریه از امامیه میگویند که صدور
معصیت از انبیا مطلقا جایز است و نیز امامیه میگویند که بعضی رسل بعد بعثت گناهی کرده‌اند که موت در آنحالت
موجب هلاک باشد کلینی در کافی از ابی یعفور روایت کرده که گفت شنیدم ابی عبدالله را که دست بر داشته
بسوی آسمان می گفت رب لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا و لا اقل من ذلک پس تر درو
آورده بر من و گفت ای ابی یعفور یونس بن متی را حق تعالی کمتر از طرفة عین بنفس وی باز گذاشته بود او در آن
حالت گناه کرد گفتم که با آن گناه بکفر رسید گفت نه لیکن موت در آنحالت هلاک بود و نیز امامیه میگویند که آدم
در وقت اخذ میثاق اقرار بما خاطبه الله نکرد و لعنت خدا باد بر آنها که تکفیر پیغمبر میکنند و خود کافر میشوند و محمد بن
حسن صفار از ابی جعفر در خبر میثاق روایت کرده که الله تعالی ذریة آدم از پشت او بر آورد با آدم و ذریة
او گفت الست بربکم ای من پروردگار شما نیستم و این محمد است رسول الله صلی الله علیه وسلم و علی امیر المؤمنین

دوستان او بعید او و الیشان امر من اند و تحقیق من آن وقت مهدی انتقام خواهم گرفت از دشمنان خود
و عذاب ده کرده خواهم شد طوعا و کرها ذریه آدم گفت اقرار کردیم باین چیز پادشاه شدیم باین و آدم
اقرار نکرد و او را عزم بر اقرار نبود و نیز امامیه میگویند که آدم بر میثاق الهی قایم نماند و ترک کرد آنچه خدا را
از وی عهد گرفته بود و اعوج صغار در تفسیر قوله تعالی و عهدنا الی آدم من قبل فنسی و لم نجد له عزما
گفت عهد کرد الله تعالی بسوی آدم در حق محمد و ائمه بعد او پس آدم ترک کرد آن عهد را و او را عزم و یقین
نبود بانکه محمد و ائمه انچنین باشند و این اثر نزد امامیه توله اخبار مرفوعه هست فی التحفة موضوع است آن
ملعونان آدم را برابر ابلیس گفته اند که اقرار بما خاطبه الله نکرد و ترک عهد نمود و صغار بر مذهب جد خود
فروخ مولی موسی بن عیسی اشعری کافر بود بظاهر در پرده تشیع آمده و افترا ها بر ائمه بسته که موجب قدح باشد
در ائمه و اما ان ائمه ازان قدح پاک است و زمیه میگویند که خدا علی بود فرستاد محمد را برای دعوة خلق
بسوی وی پس دعوة کرد محمد بسوی خود پس محمد مخالفة امر خدا کرد و امامیه میگویند که محمد مخالفة امر خدا
کرد دو بار در غدیر خم دو بار وحی می آمد که علی را خلیفه کند او وحی را بخوف اصحاب خود رد کرد و استعفا
نمود بار سیوم چون سخت عتاب آمد آنزمان قبول کرد شیخ آن ملعونان محمد بن النعمان در روضه عید
روایت کرده که حقتعالی جبرئیل را بسوی پیغمبر صلی الله فرستاد و بعد فراغ از حجة الوداع و متوجه شدن
بسوی مدینه در راه پس جبرئیل گفت ای رسول خدا پروردگار تو بر تو سلام میرساند و میگوید قایم کن علی را
بر امامت پس فرمود نبی صلعم ای برادر من جبرئیل حقتعالی میداند بغض اصحاب من با علی و من از
اصحاب خود می ترسم که اتفاق کنند بر اضرار من پس استعفا کن برای من از پروردگار من پس
جبرئیل نزد پروردگار رفت و عرض کرد جواب پیغمبر را پس باز فرستاد حقتعالی جبرئیل را و گفت چنانچه اول
گفته بود و استعفا نمود پیغمبر چنانچه اول کرده بود باز جبرئیل بسوی خدا رفت و مکرر جواب عرض کرد پس
حقتعالی جبرئیل را با عتاب شدید بار سیوم فرستاد و این آیة نازل شد یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس پس
چون جبرئیل بار سیوم باین آیة نازل شد پیغمبر فرمود که چون حقتعالی ضامن شد نگاه داشتن

من [illegible] بجماعة پس تبلیغ خواهم کرد پس جمع کرد پالانهای شتران و بعضی را بر بعضی نهاده منبر ساخته
در موضعی که غدیر خم نام دارد میان مکه و مدینه بر آن بر آمده گفت ای مردمان علی امیر المؤمنین و خلیفه
رب العالمین است نمی رسد کسی را که باشد خلیفه بعد من سوای علی من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه و علی بن جعفر از محمد باقر مانند آن روایت کرده و کلینی در کافی بعضی
از آن روایت کرده حقتعالی لعنت کند این ملعونان را که چه شنایع و قبایح به پیغمبران نسبت می کنند حقتعالی
مدح پیغمبران میکند یبلغون رسالات الله ویخشونه ولا یخشون احدا الا الله میگویند پیغمبرها
در حق محمد سرور پیغمبران میگویند که بخوف اصحاب تبلیغ نکرد و دو بار وحی نمود در ابتدای اسلام با وجود
تنهائی و غلبه کفار ترک تبلیغ نکرد و بعد از آن که دین کامل شد و نعمت الهی تمام شد بخوف اصحاب تبلیغ
نکرد حقتعالی تالیف قلوب اصحاب منت می نهد و میفرماید کنتم اعداء فالف بین قلوبکم
فاصبحتم بنعمته اخوانا و میفرماید لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله
الف بینهم این گمراهان بغض صحابه با علی که نبی را کالجزو بود ثابت میکنند ما اضلهم ما اجهلهم
وما احمقهم ابن مطهر حلی میگوید الجبان لا یستحق الامامة این ملعونان نسبت خوف در تبلیغ رسالت
که مقتضای جبن است به سرور پیغمبران میکنند و چون جبان مستحق امامة نباشد مستحق نبوة چگونه باشد پس گویا انکار نبوة
مینمایند و حق آنست که آنسرور هرگز گاهی از غیر خدا نترسید اگر کسی گوید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بخوف اعدا در داخل غار شده بود گفته شود که آن نه از خوف بود بلکه با مر الهی بنا بر حکمت بود و یدل علیه
قوله علیه السلام لابی بکر لا تحزن ان الله معنا و پیغمبر عم میدانست ان الله بالغ امره پس
خوف اعدا چرا میکرد و اینهمه که روافض معاصی بانبیا نسبت می کنند کفر است و حق آنست که انبیا از کفر و
معاصی مطلق معصوم اند لقوله تعالی لا ینال عهدی الظالمین و الذنب ظلم و برای آنکه حقتعالی در حق
ملائکه میفرماید لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون ازین عصمت ملائکه ثابت میشود
و انبیا باتفاق از ملائکه افضل اند پس البته معصوم باشند و برای آنکه ارسال رسل برای آنست که پیام خدا
به بندگان رسانند و بندگان اتباع و تقلید ایشان کنند چنانچه حقتعالی میفرماید ما آتاکم الرسول فخذوه

وما نهاکم عنه فانتهوا پس اگر از انبیا صدور معصیت جایز باشد انها قابل اتباع نباشند و اخبار شان
قابل وثوق و اعتماد نباشد قال الله تعالی ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا و فی قراءة فتثبتوا
یعنی بر خبر فاسق عمل نباید کرد تا که تحقیق کنید صدق او و نیز خبر احاد مفید علم نیست که احتمال کذب و خطا
در فهم و ضبط دارد پس اگر عصمت در انبیا نباشد خبر ایشان هم مثل دیگر اخبار احاد مفید علم نباشد
بسبب عصمت احتمال کذب و غلط از اخبار پیغمبران دور شده و اخبار انبیا موجب علم یقینی گشته پس اگر در انبیا
عصمت نباشد اخبار شان موجب علم نبود و حجت خدا بر خلق قایم نگردد و روافض که اثار داله بر معاصی انبیا
می آرند موضوع اند و یونس گاهی گناهی نکرده و انچه در قران وارد شده و ذا النون اذ ذهب مغاضبا
یعنی غضب یونس لله علی قوم کفروا بالله حتی ضاق صدره فخرج من بینهم بغیر وحی
ولا ذنب فظن ان لن نقدر علیه کما فی قوله تعالی الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر
فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین هضما لنفسه
واستعظاما لما صدر عنه من ترک الاولی و هو الخروج من بین القوم بغیر وحی مبالغة
فی التضرع والابتهال و انبیا از کذب بطریق اولی مطلقا معصوم اند چه کذب در مخبر شدید اغلظ است
از دیگر معاصی برای عدم وثوق بر اخبار او و امامیه میگویند که کذب را انبیا بنا بر تقیه جایز است بلکه واجب
و قول ابراهیم انی سقیم دروغ بنا بر تقیه بود و این باطل است و انچه در حدیث صحیح وارد شده انه لم
یکذب ابراهیم الا ثلث کذبات پس بنسبت فهم سامعان است و در حقیقة کذب نبود بلکه از قبیل تعریضات
بود و تقیه و غیر تقیه برای دور شدن وثوق از اخبار یکسان است و نیز انبیا منزه اند در اصل خلقة از رزایل
اخلاق مثل عجب و حسد و حقد و جبن و مانند آن چرا که رزایل اخلاق معاصی قلب اند معاصی جوارح
اشد اند و تسلط شیطان بر انبیا سبیل نیست قال الله تعالی ان عبادی لیس لک علیهم سلطان
و امامیه طعونان اثبات عجب و حسد و تسلط شیطان میکنند در بعضی پیغمبران محمد بن بابویه قمی در عیون
اخبار رضا و معانی اخبار از علی بن موسی الرضا روایت کرده که گفت چون آدم را حق تعالی گرامی کرد به سجود
گردانیدن فرشتگان و داخل کردن به بهشت آدم در نفس خود گفت که من بزرگتر خلایق ام اما انتها

ای کان الضیق م

نشست ندا داد که سر بردار ای آدم بسوی ساق عرش آدم سر برداشت و بسوی ساق عرش دید در آنجا نوشته
یافت لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله امیر المؤمنین و زوجته
فاطمة سیدة النساء العالمین والحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة
پس آدم گفت ای پروردگار اینها کیستند خدا عز و جل فرمود اینها از ذریهٔ تو اند و بهتر اند از تو و از جمیع
خلق من و اگر اینها نمی بودند ترا پیدا نمیکردم نه بهشت را و نه دوزخ را و نه آسمان و نه زمین را
پس در حذر باش از آنکه بسوی آنها بچشم حسد ببینی پس ترا از جوار خود بدر کنم پس آدم در اینها
بچشم حسد دید پس حقتعالی شیطان را بروی مسلط کرد تا از شجرهٔ منهی عنها خورد و نیز ابن بابویه
در معانی اخبار از مفضل بن عمر از ابی عبد الله روایت کرده که گفت چون الله عز و جل آدم و زوجه
او را ساکن بهشت کرد فرمود آنها را بخورید از آن فراخ از هر جا که خواهید و نزدیک این درخت نشوید اگر
نزدیک خواهید شد از ظالمان خواهید بود پس آدم بسوی منزلهٔ محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه که
بعد آنها بودند دید پس آنها را اشرف منازل اهل بهشت یافت پس آدم و زنش گفتند ای پروردگار
این منزله برای کیست الله جل جلاله گفت سر بردارید بسوی ساق عرش پس سر برداشتند آنجا نوشته
یافتند نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه بر ساق عرش بنوری از نور جبار جل جلاله گفتند
ای پروردگار چه بزرگست این منزله بر تو و چه محبوب اند اینها بسوی تو و چه شریف اند نزد تو حقتعالی فرمود
اگر اینها نبودی شما را پیدا نمیکردم اینها خزینه داران علم من و امین سر من اند حذر کنید شما از دیدن
بسوی آنها بچشم حسد و آرزو نه کنید مرتبهٔ ایشان را که نزد من است و جای شان را از کرامت من
پس شما در نهی و نافرمانی من در آیید پس از ظالمان باشید پس وسوسه کرد شیطان در اینها
و فریب داد و بر زمین انداخت و برداشت آنها را بر تمنی کردن منزلهٔ ایشان را پس دیدند بسوی آنها بچشم
حسد پس خوار کرد شان را لعنة خدا بر وضع کنندگان این آثار موجب کفر و نیز انبیا معصوم اند از سهو
و غلط در فهم و مانند آن آنچه در تبلیغ رسالة تعلق دارد دیگر آنچه حقتعالی نسخ آن خواهد آنرا فراموش
گرداند قال الله تعالی ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها و قال الله تع

سنقرئک فلا تنسی الا ما شاء الله یعنی ما شاء الله نسخه قال الله تعالی ثم ان علینا بیانه
پس اگر احتمال فراموشی یا غلط در امور تبلیغی باشد وثوق از اخبارشان خیزد و در احوال دنیا و احوال نفس
و اذکار فاوت مثل سائر بشر اند نزد عامه متکلمین و صوفیه علیه میگویند که معصوم اند از نسیان ذکر الهی
و خطابیه و معمریه میگویند که از سهو معصوم نیستند و معراج پیغمبر صلی الله علیه و سلم بجسد از مسجد حرام
بمسجد اقصی و از آنجا بهفت آسمان و ما فوق آن در بیداری حق است و معمریه و اسمعیلیه و ذمیه منکر معراج
اند سبحان الذی اسری بعبده و خبر متواتر تکذیبشان است و معراج بسوی آسمانها مخصوص است
بخاتم الرسل صلعم و بردن عیسی بر آسمانها در حکم توفی اوست چنانچه حقتعالی میفرماید و اذ قال الله
یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی و مطهرک من الذین کفروا و جاعل الذین
اتبعوک فوق الذین کفروا الی یوم القیمة و متابعان عیسی پیش از نسخ دین عیسوی نصاری
بودند انانکه بر دین حق بودند و حالا اهل سنت و جماعت اند تا خلف در وعده الهی لازم نیاید و قال الله تعالی
ما قلت لهم الا ما امرتنی به ان اعبدوا الله ربی و ربکم و کنت علیهم شهیدا
ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و منصوریه میگویند که ابو منصور عجلی بسوی
آسمان معراج شده و با خدا سخن گفته چنانچه بالا گذشت و کسی ندیده انچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم
دیده من آیات ربه الکبری و امامیه میگویند علی هم دیده انچه محمد دیده ابن بابویه در کتاب المعراج
در حدیثی طویل روایت کرده که علی در شب معراج در زمین بود لیکن دید از ملکوت آسمان انچه نبی صلعم دید
ازین تیزی چشم بصیرة علی بر نبی زیاده تر معلوم میشود و گاهی روایت می کنند که محمد صلعم علی را بر آسمانها
دید روایت کرده که علی را بر باده شتری از شترهای جنة دیده در دست او لوا حمد و گرد او شیعه او و غرضکه
آثار متعارضه روایت می کنند الکذوب ینسی ما افتراه و انچه از نصوص وارد شده آن همه بر
ظاهرش حمل باید کرد دیگر جاها که تواتر ثابت شود و صرف آن از ظاهر و سبعیه و اسمعیلیه و منصوریه و خطابیه
و معمریه و باطنیه و قرامطه و زرامیه میگویند که انچه در کتاب و سنت است از وضو و تیمم و نماز و روزه و زکوة
و حج و بهشت و دوزخ و قیامت و غیره محمول بر ظاهر نیستند همه را تاویل میکنند و نسخ احکام هم

بعد وفات محمد صلعم شرع جایز نیست معمریه میگویند که احکام مفوض بودند به نبی چون ابی الخطاب
معمر نبی شد احکام و فرایض و تکالیف همه ساقط کرد و محرمات را حلال کرد و منصوریه می گویند هر که ملاقات
کرد با مردی که حکم کردیم بدو سنتی او تکالیف شرعی ازو ساقط شد که بهشت نزد شان عبارت ازهمین است
و جمیریه میگویند که امر شریعت مفوض است بحجه و امام ماته خامسه حسن بن هادی بود او تکالیف شرعیه ساقط
کرده و امامیه میگویند که بعض احکام منصوصه قرآن را امام نسخ میتواند کرد محمد بن بابویه قمی از ابی عبد الله
روایت کرده که گفت الله تبارک و تعالی برادری داد میان ارواح در ازل پیش از پیدا کردن جسد بدو هزار
سال پس اگر استاده شود استاده شوند و اهلبیت وارث گرداند برادر را از انها که برادر گردانیده
بود شان از حقتعالی در ازل هر برادر را از ولادت وارث تکنند و تکلیف مالا یطاق جایز نیست قال الله تعالی
لا یکلف الله نفسا الا وسعها و ایمان بالله تعالی فرض است و عقل در ادراک فرضیت آن
کافیست و ایمان عبارتست از تصدیق قلبی انبیا و اقرار و فقط تصدیق بی انبیا و است [illegible]
مفید نیست قال الله تعالی وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلما وعلوا وقال الله تعالی
یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و اقرار بعذر ساقط می شود چنانچه از اخرس و مکره نه تصدیق و اعمال اجزا
ایمان نیست لقوله تعالی الذین امنوا وعملوا الصلحات عطف دلیل مغایره است و حنفیه میگویند
که ایمان زیاده و نقصان نمی پذیرد چرا که اگر تصدیق نیست مومن نیست و تصدیق عبارتست از علم الیقین
و در ان زیاده گنجایش ندارد پس انچه در نصوص زیادة ایمان وارد است مجاز است از زیادة او صاف بکثرت
اعمال و حق آنست که نفس تصدیق زیاده را قبول میکند نه نقصان را چرا که بعد علم بخبر متواتر از رویت حسی
یقین زیاده میشود و لهذا ابراهیم علیه السلام رویت بصری طلب کرد و آن زیادة اطمینان قلب تعبیر فرمود
قال الله تعالی اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی و این ازدیاد ایمان از کتاب
و سنت و اقوال صحابه ثابت میشود قال الله تعالی لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم وزادتهم
ایمانا و قول صحابه تعلیم بس بنا نومن ساعة و مانند این بسیار است و صرف از ظاهر ضرور نیست و هر که خدمت
[illegible] شان کرده است بروی بالبداهته واضح میشود که هر چند پیش ازین در ایمان نهایت یقین بود شک را

گنجایش بود اما بعد فیض صحبت این بزرگان ایمانش رنگی دیگر گرفته و مرتکب کبیره از ایمان بر نمی آید چنانچه معتزله گویند چرا که تصدیق باقیست و گنه‌کار اگر بی توبه بمیرد پس او در مشیت الهی است اگر خواهد بخشد و اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد کبیره را بخشد و بر صغیره عذاب کند لکن حقتعالی کفر را نمی بخشد قال الله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و قال الله تعالی یعذب من یشاء و یغفر لمن یشاء و قال الله تعالی ان الله یغفر الذنوب جمیعا و مومنان را و مطیعان را بر ایمان و طاعت البته ثواب دهد بنا بر وعده خود ان الله لا یخلف المیعاد و قطع نظر از وعده الهی ثواب دادن مطیع یا عذاب کردن عاصی بر خدا واجب نیست که امر دو روافض میگویند که ثواب دادن مطیع و عذاب کردن عاصی بر خدا واجب است کما مر و مغفرة بی توبه نزد ایشان محال است و این باطلست بنصوص هر که از یک کبیره توبه کرد و بکبیره دیگر اصرار دارد توبه او مقبولست و هر که بر جمیع کبایر توبه کرد او را توبه از صغایر هم ضرورست و اگر نه احتمال عذاب باقیست و نزد خوارج مرتکب صغیره یا کبیره کافر است و نزد معتزله بارتکاب کبیره از ایمان خارج شود و کافر نشود و نزد مرجیه هیچ گناهی با ایمان ضرر ندارد چنانچه هیچ طاعت با کفر فائده ندارد و امامیه که نهاوورات مرجیه و قدریه هر دو ملوث اند با وجودیکه میگویند که ثواب دادن مطیع و عذاب کردن عاصی واجبست میگویند که محب علی هر گناهی که کند او را از ان سوال نخواهد شد و بر آن عذاب نخواهد شد و درینماده اثار از ائمه روایت می کنند و سوال منکر و نکیر در قبر از هر دو صغیر و کبیر حق است باحادیث مستفیضه ثابت شده و قوله تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة درین وارد است و عذاب قبر کفار را و بعضی عصات مومنان را حق است و انعام در قبر اهل طاعة را حق است قال الله تعالی اغرقوا فادخلوا نارا و قال علیه السلام القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفرات النیران و این حدیث هرچند از احاد است لیکن معنی مستفیض است بلکه متواتر شده پس بعضی گویند که عذاب بر روح است و بعضی میگویند که بر بدن است و حق انست که بر هر دو است و اشتغال بر کیفیات آن ضرور نیست و روافض عذاب قبر را مخصوص میدانند بغیر شیعه حالانکه ابن بابویه قمی از عمران بن زید روایت کرده که گفت گفتم ابی عبد الله را که من شنیدم ترا که میگوئی

تا شفیع در بهشت با هرچه عمل و گشته باشد ابو عبدالله گفت راست گفتم قسم بخدا که همه اینها به بهشت روند گفتم که گناهان
صغایر و کبایر بسیار اند گفت در روز قیامت همه به بهشت روند بشفاعت نبی یا وصی نبی لیکن میترسم برشما در برزخ
گفتم برزخ چیست گفت قبر از وقت مرگ تا روز قیامت و بعث بعد الموت بحشر اجساد حق است و زرامیه
و کاملیه و منصوریه و جمیریه و باطنیه و قرمطیه و جناحیه و خطابیه و میمونیه و مقنعیه و خلیفیه و جنابیه و معمریه میگویند
که حشر نیست نه اجساد را و نه ارواح را در غیر این عالم بلکه قایل اند تناسخ را در همین عالم همیشه عقلا و
و مجانین و صبیان و جن و شیاطین و بهایم و طیور و حشرات همه برانگیخته خواهند شد لعموم قوله تعالی
قل یحییها الذی انشأها اول مرة و هو بکل خلق علیم پس از سباع و بهایم و غیره قصاص
یکدیگر کرده ناچیز کرده خواهند شد و جن و انس و شیاطین تا ابد در دوزخ یا در بهشت باقی خواهند ماند و
حساب حق است و دادن نامهای اعمال مسلمانان بدست راست و کافران را بدست چپ از پس پشت حق است
و میزان حق است و وزن اعمال نیک و بد در میزان حق است و کیفیت آن معلوم نیست بعضی گویند
که نامهای وزن اعمال کرده خواهند شد و بعضی گویند اعمال را که اعراض اند صورت جوهری داده خواهد شد
والعلم عند الله و پلی بر پشت دوزخ باریکتر از مو و تیزتر از شمشیر که آنرا صراط گویند حق است
بگذرند از ان خلایق بعضی چون برق و بعضی چون باد و بعضی چون اسپ جواد و بعضی پویان و بعضی
روان و بعضی چون مور پس نجات یابند سالم و بعضی مجروح و بعضی در دوزخ افتند و شهادة جوارح
بر گناهان حقست و حوض کوثر حق است و شفاعة انبیاء و اولیاء و صلحاء و اطفال صغار حق است
بعد اذن الهی بشفاعت قال الله تعالی من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه و بهشت و دوزخ
حق است امروز موجود اند و فنا اینها نخواهد شد تا ابد بر خلاف جهمیه میگویند که بعد مدت مدید بهشت
و دوزخ و اهل آنها فانی شوند و جن کافر معذب باشد بدوزخ اتفاقا و در جن مسلم اختلاف است ابوحنیفه
در کیفیت ثواب جنی توقف کرده لیکن حق آنست که مانند انسان مسلم در بهشت ثواب داده شود و
به قال ابو یوسف و محمد حق تعالی منت می نهد بر جن و انسان به نعمتهای بهشت و می فرماید لم یطمثهن
انس قبلهم ولا جان فبای آلاء ربکما تکذبان و انچه خبر داده حق تعالی بحور و قصور

و انهار و اشجار و اطعمه و اشربهٔ اهل بهشت و زقوم و حمیم و سلاسل و اغلال و انواع عذاب اهل دوزخ
همه حق است و مغفوریه و نزاریه و قرامطه و جناحیه و کاملیه و باطنیه و خطابیه و زرامیه و ذمیه و میمونیه و خلیفیه و مقنعیه
از دوزخ و بهشت و غیره آنچه مذکور شده انکار دارند و مشرکان مخلد فی النار باشند باجماع امت و سوای
اهل شرک مسلمانان هفتاد و دو ملت که بسبب سوء اعتقاد بدوزخ روند و مکث طویل نسبت بکبائر معاصی
بر سبیل طویل آنها را در دوزخ باشد لیکن آخر کار از دوزخ برآورده داخل بهشت کرده شوند و آنها را
خلود در نار نیست قال الله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و شک نیست که توحید خدا و اقرار به پیغمبر
از بهترین خیرات است پس باید که ببیند ثواب آن در بهشت و پیغمبر علیه السلام فرمود یخرج من النار من قال لا اله
الا الله و فی قلبه وزن حبة من خردل من ایمان و اثنا عشریه میگویند که تمام فرق اسلام مخلد فی النار خواهند بود
مگر اثنا عشریه و صاحب تقویم از اثنا عشریه گفته که شیعه را هفتاد و دو ملت است ناجی از آن اثنا عشریه است و
بلکه آنان در آتش عذاب کرده شوند پس تر به بهشت روند و سوای شیعه دیگر فرق اسلام همه مخلد فی النار باشند
و ابن مطهر حلی در شرح تجرید گفته که در فرق اسلامیه سوای امامیه امامیه را سه قول است یکی آنکه مخلد فی النار
باشند دویم آنکه داخل بهشت شوند سیوم آنکه از نار برآیند برای عدم کفر و به بهشت نروند برای عدم ایمان
بلکه در اعراف باشند و آنچه ابن بابویه از ابن عباس از پیغمبر صلعم روایت کرده که فرمود والذی بعثنی لا یعذب
بالنار موحد ابدا و کلینی باسناد صحیح روایت کرده عن زرارة عن ابی عبد الله قلت اصلحک
الله ارأیت من صام و صلی و اجتنب المحارم و حسن ورعه ممن لا یعرف و لا ینصب قال ان الله
یدخله الجنة برحمته دلالت دارند بر رد قول اثنا عشریه و بصحت ایمان حالی خود حکم بقطع باید کرد و باید
گفت انا مؤمن حقا بفضل الله و نه باید گفت انا مؤمن ان شاء الله که دلالت دارد بر شک لیکن از اندیشه
خاتمه در خطر باید بود و ایمن نباید بود و لا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون و در حدیث صحیح آمده
منهم من یولد مؤمنا و یحیی مؤمنا و یموت کافرا و منهم من یولد کافرا و یحیی کافرا و یموت
مؤمنا و باین معنی اگر انا مؤمن ان شاء الله تعالی گوید مضایقه ندارد و یأس از رحمت خدا و قطع باینکه حقتعالی
گناهان مرا نخواهد بخشید کفر است قال الله تعالی انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون

وقال عزّ وجلّ ومن يقنط من رحمة الله الا القوم الكافرون وهم ايمن بودن از عذاب خدا و قطع با آنکه حقتعالی از گناهان من مواخذه نخواهد کرد والبته نخواهد بخشید نیز کفر است که انکار آیات وعید و مستحلان معاصی لازم می آید و این کفر است رضی در نهج البلاغه از امیر المومنین روایت کرده لا تأمنن علی خیر هذه الامة عذاب الله لقول الله سبحانه لا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون ولا تیأسن لشر هذه الامة من روح الله لقوله سبحانه انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون و با وجود این اثر و راسخ کتب آنها اثنا عشریه میگویند که هر که دوستی علی کند اگرچه معصیت خدا کند صغیره یا کبیره معذب نخواهد شد و هر که دوستی علی نکند اگرچه مطیع خدا باشد معذب و مخلد فی النار است و در این قول انکار من یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره لازم می آید این قول معارض قول سابق است که ثواب مطیع و عذاب عاصی بر خدا واجب است و ازین قول انکار جمیع شرایع فرایض و واجبات و سنن و مستحبات و محرمات و مکروهات لازم می آید زیرا که هر که محبت علی ندارد کافر و مخلد فی النار است اتیان اوامر و انتهای مناهی او را فایده ندارد و هر که مومن اثنا عشریه است او اگرچه ترک فرایض و واجبات کند و ارتکاب محرمات نماید بلکه اگر پدر خود را بکشد و با مادر خود همیشه جماع کرده باشد و با پسر خود لواطه او را هیچ باک نیست و معذب نخواهد شد و اما میه برین قول خود حجت می آرند باثار منها ما رواه ابن بابویه القمی عن مفضل بن عمر قال قلت لابی عبد الله بما صار علی قسیم الجنة والنار قال حبه ایمان و بغضه کفر وانما خلقت الجنة لاهل الایمان والنار لاهل الکفر فهو قسیم النار لا یدخلها الا مبغضیه و روی ایضا عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم جاءنی جبرئیل وهو فرح مستبشر فقال یا محمد ان الله یقرئک السلام وقال محمد نبی و رحمتی و علی حجتی لا اعذب من والاه وان عصانی ولا ارحم من عاداه وان اطاعنی الی غیر ذلک من الاثار و روی ابن المعلم الملقب عندهم بالمفید فی کتاب المعراج ان الله تعالی قال یا محمد لو ان عبدا عبدنی حتی یصیر کالشن البالی ثم اتانی جاحدا لولایة محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین ما اسکنته جنتی و معارض این اثار ظاهر آنست انچه روایت کرده اعلمهم و سیدهم حسن بن کبش

عن ابی ذر قال نظر النبی صلی الله علیه وسلم الی علی بن ابی طالب فقال هذا خیر الاولین وخیر الآخرین
من اهل السموات والارضین هذا سید الصدیقین وسید الوصیین وامام المتقین وقائد
الغر المحجلین اذا کان یوم القیامة کان علی علی ناقة من نوق الجنة قد اضاءت القیامة من ضوءها
علی راسه تاج مرصع من الزبرجد والیاقوت فیقول الملائکة هذا ملک مقرب ویقول النبیون
هذا نبی مرسل فینادی منادی من تحت العرش هذا الصدیق الاکبر وهذا وصی حبیب الله علی بن ابی طالب
فیقف علی متن جهنم فیخرج منها من یحب ویدخل فیها من یبغض ویاتی ابواب الجنة فیدخل
فیها من یشاء بغیر حساب چه این حدیث دلالت دارد بر آنکه بعضی گناهکاران مومن داخل دوزخ شوند پس
ایشان را از دوزخ برآورده به بهشت آرد پس اگر ایشان محب علی بودند چرا در دوزخ رفتند و اگر محب علی نبودند
چرا داخل بهشت شدند و همچنین الخ ابن بابویه وغیره از جابر بن عبد الله روایت کرده عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال ان عبدا مکث فی النار سبعین خریفا والخریف سبعون سنة قال ثم انه سال الله بحق
محمد وآله ان یرحمه فاخرجه من النار وغفر له چه این بنده اگر محب علی است چرا در دوزخ چهل و نه هزار
سال سکونت کرده و اگر مبغض علی است چرا داخل بهشت شد پس تقدیر عقیده باطله باطل گشت ان الباطل
کان زهوقا و تناسخ ارواح باطل است خلافا للمنصوریة والمفضلیة والمیمونیة والخلیفیة والمقنعیة والجناحیة
والرزامیة والقرامطة و مرده را پیش از قیامت رجوع بسوی دنیا نیست امامیه میگویند که علی و بعضی دشمنان
علی بسوی دنیا رجوع خواهند و دشمنان علی را عذاب در دنیا کرده خواهد شد و این باطلست که دنیا دار
عمل است دار جزا نیست و جابر جعفی از قدماء روافض بود گفته که علی بسوی دنیا رجوع خواهد کرد و همان
است دابة الارض که در قرآن آمده ابو حنیفه و شافعی گفته اند که جابر جعفی از کذابان و وضاعان است
و هیچ ولی بدرجه ادنی پیغمبران نرسد چنانچه بالا مذکور شد و انبیا افضل اند از ملائکه قال الله تعالی
ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین مراد از آل ابراهیم وآل عمران
انبیا اند و اولیا و زهاد و علما افضل گفته اند از عوام ملائکه چرا که حق تعالی جنت برای انسان پیدا کرده
برای ملائکه و فقیر را بر این مسئله یعنی فضیلت عوام مومنان یعنی اولیا بر عوام ملائکه حجتی

ثنا ظاهر شده و برآوردن حقتعالی ذریة آدم از پشت او و گرفتن میثاق از ایشان بر توحید و گرفتن میثاق
علما خاص از پیغمبر آن محمد صلعم و آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام بر تبلیغ و تصدیق
بعضی بعضی را حق است و لوح و قلم و آنچه در آن مسطور است حق است و جف القلم بما هو کائن ما اخطأ
العبد لم یکن لیصیبه و ما اصابه لم یکن لیخطیه و دعا زندگان برای مردگان و صدقه زندگان از طرف
مردگان برای مردگان مفید است و هو مجیب الدعوات و مقضی الحاجات و آنچه پیغمبر صلعم از اشراط ساعت
خبر داده از خروج دجال و خروج دابة الارض و خروج یاجوج و ماجوج و نزول عیسی علیه السلام و طلوع
آفتاب از طرف مغرب و سه خسف یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در جزیرة العرب حقست و کرام کاتبین
و مسلط بودن ملک الموت بر قبض ارواح حق است معتزله انکار کرام کاتبین دارند و جمیع کارها که ملک الموت
میکنند میگویند هو یحیی و یمیت لنا قوله تعالی حتی اذا جاء احدکم الموت توفته رسلنا و هم
لا یفرطون و قوله تعالی کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون و شقاق آسمانها و ریختن ستارگان
و پیچیدن آسمان مثل سجل و پریدن کوهها مثل پشم منتدف و دراز شدن زمین و انداختن آنچه در وی است
از خزاین و اموات و سه نفخه صور یکی نفخه فزع و دوم نفخه صعق سیوم نفخه بعث و باقی نماندن هیچ چیز
بجز واحد قهار حق است و دیگر چیزها که کتاب و سنت بدان ناطق است حق است و تاویل نصوص باتباع کفار فلاسفه
کفر است نعوذ بالله منها **مقاله ثالثه** در بحث امامت که آنرا روافض از اصول عقاید می شمارند و لهذا خود
را امامیه نام نهاده اند و اهل سنت و جماعت و غیرهم مسئله امامت را از فروع میدانند اول معنی امام باید
دانست تا محل نزاع ظاهر شود بدانکه امام نزد اهل سنت و جماعت شخصی را گویند که مسلط باشد بر مردم
بطوع و تسلیم یا بقهر و غلبه و چون بداهت شاهد است که بدون وجود قهری صلاح امور عباد از معاش
و معاد متصور نیست و نظام جعلی بر هم میخورد و اقامت حدود و سد ثغور و نصر مظلوم از ظالم و تجهیز
جیوش و اعلاء کلمة الله و حفظ و امان خلایق و دیگر فواید لا تحصی بر وجود سلاطین و پادشاهان
موقوف است و نصوص قطعی از کتاب و سنت و اجماع ناطق است بدانکه اطاعت اولی الامر واجب
است و نافرمانی او موجب فساد و مهیج فتن و اسد قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله

واطیعوا الرسول واولی الامر منکم وقال النبی صلی الله علیه وسلم اسمعوا واطیعوا ولو کان
عبدا حبشیا کان راسه زبیبة واحادیث درین باب بسیار اند قال الله تعالی قاتلوا التی تبغی
حتی تفیء الی امر الله وقال النبی صلعم اذا بویع لخلیفتان فاقتلوا الآخر منهما واجماع امت برین منعقد
گشته صحابه کرام بعد موت آنسرور علیه السلام نصب امام را از دیگر امور اهم دانسته بدان مشغول شدند
وازان وقت تا این وقت جماعه مسلمانان اهل سنت و اهل بدعت هیچ وقتی را خالی نگذاشتند از قایم کردن
پادشاه عادل یا ظالم نمی بینی که چنانچه شام وروم وهند و توران گاهی از پادشاهان خالی نماند
همچنین ایران که مقر روافض است نیز از پادشاهان خالی نمانده تا اینجا میان اهل سنت و امامیه نزاع
نیست مگر آنکه اگر باشد اینقدر نزاع باشد که نظر بر ادله عقلی و نقلی که مذکور شده اهل سنت و جماعه میگویند
که نصب امام بر بندگان واجب است بلکه از اهم واجبات است که اکثر واجبات بران موقوف است و بر خدا
واجب نمیگویند چرا که هیچ چیز بر خدا واجب نیست و چون امامیه میگویند که اصلح و لطف بر خدا واجب است پس
انها را لازم می آید که گویند نصب امام یعنی پادشاه بر خدا واجب است لیکن چون انها امامت را معنی دیگر
اختراع کرده مدعی آن شده اند لهذا بجهت مکابره پادشاه کردن یکی را از مسلمانان واجب نمیگویند
پس اهل سنت که نصب امام بر بندگان واجب میگویند در امام چند شرط میگویند یکی اسلام قال الله تعالی
لن یجعل الله للکافرین علی المومنین سبیلا و لهذا شهادة کافر بر مومن صحیح نیست دویم
ذکوره چرا که اکثر مهام اماره بدون عقل کامل و شجاعت وافر سرانجام نمیشود و آن در نساء مفقود است
سیوم حریت چهارم عقل پنجم بلوغ که بدون این چیزها بر نفس خود ولایت نیست ولایت عامه چگونه باشد
ششم عدالت که فاسق اهل شهادة نیست و ولایت امیر عامه فوق ولایت شهادة است هفتم قرشی
بودن لقوله علیه السلام الائمة من قریش لیکن عدالت و قرشیت شرط اند در حالة اختیار پس دیده
ودانسته فاسق یا غیر قرشی را اگر امام کنند آثم باشند اما امامة او منعقد شود و بعد ازان خروج بروی جایز
نباشد و اگر متسلط فاسق یا غیر قرشی پادشاه شود او خود آثم باشد و بر مردم اطاعت او فرض است
و خروج بروی حرام لعموم قوله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم

کس شتراط اسلام شتراط ساقط میشود چرا که لفظ اولی الامر منکم کافر را شامل نیست پس اگر کافر مسلط
شود بر مسلمانان اطاعة او واجب نیست و خروج بروی حلال است قال الله تعالی لن یجعل الله للکافرین
علی المؤمنین سبیلا و ذکوره و حریة مثل عدالت است پس اگر زن یا عبد مسلط شود اطاعة او واجب گردد که
لفظ اولی الامر منکم آنرا شامل است و حدیث اسمعوا واطیعوا ولو کان عبدا حبشیا کان راسه زبیبة بیان
ناطق است این شرط باشند که سوای اسلام دیگر را شرط امامت نیست **فائده** حسن مجتبی رضی الله عنه ابن علی مرتضی رضی الله عنه
چون خلافت بمعاویه رضی الله عنه تسلیم کرد بعد از آن صلح نمود از این تسلیم اسلام معاویه رضی الله عنه قطعا ثابت میشود که اطاعة
پادشاه کافر جایز نیست و صحیح است که حسن بن علی رضی الله عنه بسبب قلة و ذلة خود تسلیم خلافة نکرده چرا که حسین رضی الله عنه
جماعتی بود کثیر از مهاجرین و انصار و تابعین و شیعه او که جنگ را دوست میداشتند صلح را مکروه می داشتند
چنانچه مرتضی که پیشوای روافض است و صاحب فصول از شیعه امامیه روایت کرده که حسن بن علی
در خطبه خود گفت وقت صلح آنکه معاویه با من نزاع کرده در آنچه حق من بود نه حق او لیکن خلافة پس
دیدم صلاح امة و قطع فتنه در صلح شما بیعة کرده بودند بر آنکه صلح کنند با کسی که من صلح کنم و جنگ کنند با کسی که من جنگ
کنم و بهتر دانستم آنکه نگاه داشتن خونهای مسلمانان بهتر است از ریختن خونها و اراده نکردم از این صلح مگر صلاح
شما و این صلح امام حسن رضی الله عنه نزد اهل سنت مقبول فتاده که پیغمبر علیه السلام مدح او نموده و گفت ابنی هذا سید
لعل الله یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین پس از این صلح اسلام و عدالت معاویه رضی الله عنه ثابت می شود که بطوع
و رغبت خود بی تسلط و کره امام حسن علیه السلام بوی خلافة سپرده که برای رفع فتنه و قتال بین المسلمین تسلیم خلافة کرده لیکن از این
تسلیم افضلیت معاویه بر دیگران ثابت نمیشود که خلافة او مثل خلفاء اربعه باجتهاد اهل حل و عقد ثابت شده
امام نزد امامیه شخصی را گویند که معصوم باشد از صغایر و کبایر و خطا و غلط مثل نبی محدث باشد یعنی ملک
با وی سخن می گفته باشد بی آنکه بر چشم او ظاهر شود و پیام الهی بوی می رسانیده باشد
بر خلایق مثل پیغمبر اطاعة او واجب باشد و تحریم و تحلیل و سایر امور دین بوی مفوض
باشد هر چه خواهد بکند و هر تصرفی که خواهد بعمل آرد و هیچکس را بر قول و فعل و محال
او گنجایش اعتراض نباشد و هیچ کس را بعد فرمان او اختیار نباشد و امام را دعوی امامة

و اظهار معجزه و نص از پیغمبر یا امام اول شرط میگویند و الحق چنین باید که این چنین منصب اعلی
که مثل نبوة یا قریب از آن باشد بلکه بالاتر از نبوة چرا که نزد ایشان ائمه افضل اند از انبیا
سوای محمد صلی الله علیه وسلم یا سوای اولو العزم اگر وجود آن فرض کرده شود بی دعوی و شهادت
معجزه و نص صریح نتوان حکم کرد و اعتقاد نمود و تقیه و اخفا منافی این چیزها است و عادة مقتضی
است که اگر این چنین دعوی عظیم الشان بوقوع آید و معجزه بدان شهادت دهد و نص صریح علی رؤس
الاشهاد یافته شود البته متواتر گردد و لهذا امامیه دعوی تواتر می کنند و چون تواتر متحقق
نشده بلکه سوای امامیه هفتاد و دو ملة از آن انکار دارند و روایات امامیه بدرجه صحت
نمیرسد تا بتواتر چه رسد بلکه روایات امامیه باهم آنقدر اختلاف دارند که تطبیق آن محال است
و لهذا امامیه چندین فرقه گشتند که بالا مذکور آمده و در متواترات اختلاف محال است پس معلوم
شد که دعوی امامت و اظهار معجزه و نص صریح هیچ موجود نشده همه دروغ و افترا و فحش است
پس معلوم شد که امامت بمعنی موجود نیست مگر در ذهن آن حمقا و ثبت المدعا و امامیه بر وجوب نصب امام حجت
می آرند بانکه ما بدان حجة گرفتیم بر وجوب نصب امام بمعنی پادشاه بر بندگان که [illegible] و
اقامت حدود و اخذ خراج و جهاد و مانند آن که سابق ذکر یافته و آن موقوف است پس نصب
امام لطف است و لطف و اصلح بر خدا واجب است و این باطل است بوجوه یکی آنکه اصلح و لطف بر خدا
واجب نیست دویم آنکه اگر امام بمعنی پادشاه می گویند پس البته اصلح است لیکن پادشاه آنرا میگویند
که ظاهر و مسلط باشد تا کسی که مختفی باشد یا عاجز باشد از تصرف مسلط نباشد او را پادشاه نمی گویند
و وجود او متضمن مصالح نیست که شما در پادشاهان مذکور کردید و اگر دیگر معنی در وجود آن میگویند
پس استدلال باین مصالح باطل است و بیان آن مصالح باید کرد تا به قبول یا رد آن پرداخته شود
و اگر کسی گوید که در وجود ائمه مصالح است مثل مصالح وجود انبیا جواب اول آنکه برین دعوی برهان می باید
دویم آنکه در وجود انبیا هم بدون اظهار نبوة و دعوة خلق هیچ مصلحت ممنوع است و چون در ائمه تقیه
فرض بود اظهار امامت نشده الا نادر پس مصلحت بطریق اولی مفقود گشت والله اعلم

فصل چون معنی امامة موافق رای اهل سنت وجماعت دانستی پس بدانکه خلافة اخص است
از امامة و اطلاق امام بر سلطان جابر و ملک عضوض نیز بر اصطلاح می آید لیکن اطلاق خلافت
نمی آید خلافة یعنی خلافة نبوة است که انجه پیغمبر صلعم بعهد نبوة بهدایت خلق و اعلاء کلمة الله و
ترویج شریعت و نشر علوم دینی و استیصال کفر و بدعت اساس آن میکرد خلیفه پیغمبر صلعم آن امورات را
بعهده نیابت بی تزییغ و میل سر انجام دهد و تفسیر شیطان را در آن دخل نباشد و این خلافة
پیغمبر صلعم سی سال شده لقوله علیه السلام الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یکون ملکا
عضوضا و امام برحق و خلیفه اول بعد پیغمبر صلعم ابو بکر است رض پس عمر رض پس عثمان رض پس علی رض
پس حسن بن علی رض شش ماه و روافض میگویند که امام بعد رسول الله صلعم علی است رض و اختلاف
کردند در امام بعد علی چنانچه گذشته و حجة قول اهل سنت آیاتند و احادیث و اجماع و آثار اما آیات
فمنها قوله تعالی وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصلحات لیستخلفنهم فی الارض
کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم
من بعد خوفهم امنا ازین آیة ثابت شد که حق تعالی اصحاب پیغمبر را وعده کرد که بعض شما را
در زمین خلیفه گردانیم چنانچه سابق بنی اسرائیل را کرده بودیم و خلف در وعده الهی محال است و
استخلاف برهمین ترتیب بوقوع آمده پس ظاهر شد که همین بوده معنی موعود الهی اگر کسی گوید
که مراد ازین آیة استخلاف علی است رضی الله عنه گوییم که در وقت خلافة علی بزعم روافض علی و
شیعه او دین خود را به تقیه می پوشیدند بخوف اعدا پس قول حقتعالی لیمکنن لهم دینهم الذی
ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا بزعم اینها
چگونه صادق آید و هم قوله تعالی قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی بأس شدید
تقاتلونهم او یسلمون فان تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا وان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم
عذابا الیما مراد از داعی ابو بکر است رض و از قوم اولی بأس شدید قوم بنی حنیفه است و مراد از داعی
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیست چراکه این آیة بعد غزوه تبوک نازل شده و بعد غزوه تبوک قتال

در حیات پیغمبر علیه السلام بوقوع نیامده نص علیه ابو العباس بن شریح وغیره و نه مراد از این داعی علی است
چرا که علی رضی الله عنه را در خلافه خود قتال برای طلب اسلام میسر نشده بلکه بطلب ابا منه در رعایة حقوق آن
و احتمال است که مراد از داعی عمر باشد یا عثمان چه جهاد در وقت آنها هم بسیار شده سیوم قوله تعالی
من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المومنین اعزة
علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم وجه استدلال آنکه هرگاه
قبایل عرب بنی حنیفه و بنی اسد و غطفان و اهل بحرین و عمان وغیره بعد وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم
مرتد شدند ابو بکر رض برای قتال شان قیام نمود و سوای ابی بکر رض کسی با اصحاب ردة قتال نکرده که
محمل این آیه توان گفت و علی رضی الله عنه یاران خود را گفته ابتلیتم بقتال اهل القبلة و نیز علی گفته
انما اصبحنا نقاتل اخواننا فی الاسلام علی ما دخل فیه من الزیغ والاعوجاج
والشبهة والتاویل و از اینجاست که علی رضی الله عنه منع کرده از سبی چنانچه رضی در نهج البلاغه آورده
و نیز اصحاب علی رض موصوف باین صفات نبودند که در آیه مذکور شده بلکه علی رضی الله عنه شکایت آنها
میکرد و قال والذی نفسی بیده لیظهرن هؤلاء القوم علیکم لا لانهم اولی بالحق منکم ولکن
لاسراعهم الی الباطل صاحبهم وابطائکم عن حقی ولقد اصبحت الامم تخاف ظلم رعاتها
واصبحت اخاف ظلم رعیتی استنفرتکم للجهاد فلم تنفروا واسمعتکم فلم تسمعوا ودعوتکم
سرا وجهرا فلم تستجیبوا ونصحت لکم فلم تقبلوا اشهود کغیاب وعبید کارباب اتلو علیکم
الحکم فتنفرون منها واعظکم بالموعظة البالغة فتتفرقون عنها واحثکم علی جهاد اهل
البغی فما آتی علی آخر قولی حتی اراکم متفرقین ایادی سبا ترجعون الی مجالسکم و
تتخادعون عن مواعظکم اقومکم غدوة وترجعون الی عشیة کظهر الحیة عجز المقوم و
اعضل المقوم ایها الشاهدة ابدانهم الغائبة عقولهم المختلفة اهواؤهم المبتلی بهم امراؤهم
صاحبکم یطیع الله وانتم تعصونه وصاحب اهل الشام یعصی الله وهم یطیعونه لوددت والله
ان معاویة صارفنی بکم صرف الدینار بالدرهم فاخذ منی عشرة منکم واعطانی رجلا منهم

این حدیث را از علی رضی الله عنه در کتب اصحاب او بسیار امامیه در کتب خود روایت کرده اند چهارم قوله تعالی
در مدح مهاجرین میفرماید الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله ولولا
دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبیع وصلوات ومساجد یذکر
فیها اسم الله کثیرا ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز الذین ان مکناهم فی الارض
اقاموا الصلوة واتوا الزکوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر ولله عاقبة الامور این آیه دلالت
دارد برآنکه اگر مهاجرین را مکنت وقدرت در زمین شد اقامت صلوة وایتاء زکوة وامر معروف ونهی
از منکر کنند وهر آیینه خدا تعالی یاری آنها کند که بغیر حق از خانهای خود بدر کرده شده اند برای
همین که گفتند ربنا الله اگر حق تعالی یاری آنها نکند هر آیینه مساجد خراب شوند وشک نیست که حق تعالی
مهاجرین را قوت داد و کفار را با آنها دفع کرد واقامت صلوة وزکوة وامر معروف ونهی منکر از آنها بوقوع آمد
و بوقوع هم باید ومن اصدق من الله حدیثا وچون از مهاجرین سوای خلفاء اربعه کسی مکنت
خلافت نیافته معلوم شد که مراد از این خلافت خلافت همین خلفاء اربعه اند و فی الواقع اگر این خلفاء اربعه
نمی بودند مساجد خراب بودی ودین محمدی رواج نگرفتی واحادیثیکه بر خلافت خلفاء اربعه یا بعض آنها
خصوص بر خلافت صدیق اکبر رضی الله عنه دلالت دارند بسیار اند از آنجمله خوابهاست که پیغمبر خدا صلعم دیده
یا کسی از صحابه بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم عرض نموده آنحضرت صلعم تاویل آن بخلافت فرموده
حدیث ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول بینا انا نائم رأیتنی علی قلیب
علیها دلو فنزعت منها ما شاء الله ثم اخذ ابن ابی قحافة فنزع بها ذنوبا او ذنوبین وفی نزعه
والله یغفر له ضعف ثم استحالت غربا فاخذها ابن الخطاب فلم ار عبقریا من الناس ینزع
نزع عمر ابن الخطاب حتی ضرب الناس بعطن **حدیث** ابن عمر نحوه رواه البخاری ومسلم
حدیث جابر بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اری اللیلة رجل صالح ان ابا بکر
نیط برسول الله صلی الله علیه وسلم ونیط عمر بابی بکر ونیط عثمان بعمر قال جابر فلما قمنا من عند
رسول الله صلی الله علیه وسلم قلنا اما الرجل الصالح فرسول الله صلی الله علیه وسلم واما نوط بعضهم ببعض

فهم ولاة هذا الامر الذي بعث الله به نبيه صلى الله عليه وسلم اخرجه ابو داود والحاكم حديث
ابن عباس ان رجلا اتى رسول الله صلعم فقال اني رايت الليلة في المنام ظلة تنطف السمن والعسل فارى
الناس يتكففون منها فالمستكثر والمستقل واذا سبب واصل من الارض الى السماء فاراك
اخذت به رجل آخر فانقطع الحديث اخرجه البخاري حديث ابي بكرة ان النبي صلى الله عليه
وسلم قال ذات يوم من راى منكم رؤيا فقال رجل انا رايت كان ميزانا نزل من السماء فوزنت
انت بابي بكر فرجحت انت بابي بكر ثم وزن ابو بكر وعمر فرجح ابو بكر ثم وزن عمر وعثمان فرجح
عمر ثم رفع الميزان فراينا الكراهة في وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم اخرجه الترمذي وابو داود
حديث سمرة بن جندب ان رجلا قال يا رسول الله اني رايت الليلة كان دلوا دلي من السماء فجاء
ابو بكر فاخذ بعراقيها فشرب شربا ضعيفا ثم جاء عمر فاخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء عثمان
فاخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء علي فاخذ بعراقيها فانتشطت وانتضح عليه منها شيء
اخرجه ابو داود حديث سفينة مولى ام سلمة رضي الله عنها قال كان رسول الله صلى الله عليه
وسلم اذا صلى الصبح ثم اقبل على اصحابه قال ايكم راى رؤيا فقال رجل انا يا رسول الله كان
ميزانا نزل به من السماء فوضعت في كفة ووضع ابو بكر في كفة اخرى فرجحت بابي بكر ثم رفع ابو بكر
وترك عمر مكانه فجيء بعثمان بن عفان فوضع في الكفة الاخرى فرجح عمر بعثمان ثم رفع عمر ورفع الميزان
قال فتغير وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال خلافة النبوة ثلثون عاما ثم تكون
ملكا اخرجه الحاكم وازانجمله آنست كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم خبر داد بخلافة ايشان حديث
عائشة رضي الله عنها قالت اول حجر حمله النبي صلى الله عليه وسلم لبناء المسجد ثم حمل ابو بكر
ثم حمل عمر حجرا آخر ثم حمل عثمان حجرا آخر فقلت يا رسول الله الا ترى الى هؤلاء كيف يسعدونك
فقال يا عائشة هؤلاء الخلفاء من بعدي وازانجمله است آنكه پيغمبر صلى الله عليه وسلم عزم فرمود بر نوشتن
كتاب استخلاف براي ابي بكر حديث عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم في مرضه ادعي لي ابا بكر اباك واخاك حتى اكتب كتابا فاني اخاف ان يتمنى

یتمنی او یقول قائل انا اولی ویابی الله والمؤمنون الا ابا بکر متفق علیه اخرجه البخاری
والمسلم و از انجمله است آنکه مردم را امر فرمود به پیروی شان و ادا زکوة و مرافعه خصومات خود بسوی
ایشان که تعلق بخلفا دارد حدیث عایشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ینبغی لقوم
فیهم ابوبکر ان یؤمهم غیره اخرجه الترمذی حدیث عرباض بن ساریة مرفوعا علیکم
بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین عضوا علیها بالنواجذ رواه ابن ماجة والترمذی
واحمد حدیث حذیفة وابن مسعود قال قال رسول الله صلعم اقتدوا باللذین من بعدی
ابی بکر وعمر رواهما الترمذی والحاکم حدیث انس قال بعثنی بنو المصطلق الی رسول الله صلعم
فقالوا سل لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم الی من ندفع صدقاتنا بعدک قال فاتیته فسألته قال
الی ابی بکر فاتیتهم فاخبرتهم قالوا ارجع الیه فاسأله فان حدث بابی بکر حدث فالی من فاتیته
فسألته فقال الی عمر فقالوا ارجع الیه فاسأله فان حدث بعمر حدث فالی من فاتیته فسألته فقال
الی عثمان فاتیتهم فاخبرتهم فقالوا ارجع فاسأله فان حدث بعثمان حدث فالی من فاتیته فسألته
فقال ان حدث بعثمان حدث فتبا لکم الدهر تبا اخرجه الحاکم حدیث جبیر بن مطعم ان امرأة سألت
رسول الله صلی الله علیه وسلم شیئا فامرها ان ترجع الیه فقالت یا رسول الله [illegible] ا بیت ان جئت
فلم اجدک تعنی الموت قال فان لم تجدینی فاتی ابا بکر رواه البخاری ومسلم قال ابو عمر وفی الاستیعاب
قال الشافعی هذا الحدیث دلیل علی ان الخلیفة بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوبکر و از انجمله است
آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابوبکر و عمر را بخواندن خطبه امر فرمود حدیث ابی الدرداء قال خطب
رسول الله صلعم خطبة خفیفة فلما فرغ من خطبته قال یا ابا بکر قم فاخطب فقام ابوبکر فخطب فقصر دون
النبی صلعم فلما فرغ ابوبکر من خطبته قال یا عمر قم فاخطب فقام عمر فقصر دون النبی صلی الله علیه
وسلم ودون ابی بکر رواه الحاکم و از انجمله است آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مرض موت ابوبکر را با مامت
ومردم را باقتدا او در نماز امر فرموده و از امامت غیر ابی بکر زجر و منع نموده حدیث ابی موسی الاشعری
قال مرض النبی صلعم فاشتد مرضه فقال مروا ابا بکر فلیصل بالناس قالت عائشة یا رسول الله

انه رجل رقيق اذا قام مقامك لم يستطع ان يصلي بالناس فقال مروا ابا بكر فليصل بالناس فعادت
فقال مري ابا بكر فليصل بالناس فانكن صواحب يوسف فاتاه الرسول فصلى بالناس في حيوة
رسول الله صلى الله عليه وسلم رواه البخاري ومسلم وحديث ابن عمر نحوه رواه البخاري وروى الجماعة من حديث
عايشة رض ان النبي صلى الله عليه وسلم قال مروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت عايشة يا رسول الله
ان ابا بكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس من البكاء فامر عمر فليصل بالناس قالت فقال مروا
ابا بكر فليصل بالناس قالت عايشة فقلت لحفصة قولي له ان ابا بكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس
من البكاء فامر عمر فليصل بالناس ففعلت حفصة فقال رسول الله صلعم انكن لانتن صواحب
يوسف مروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت حفصة لعايشة ما كنت لاصيب منك خيرا **حديث**
عبد الله بن زمعة قال لما استعز برسول الله صلعم وجعه وانا عنده في نفر من الناس دعاه بلال
الى الصلوة فقال رسول الله صلعم مروا ابا بكر يصلي بالناس قال فخرجنا فاذا عمر في الناس وكان ابو بكر غائبا
فقلت يا عمر قم فصل بالناس فتقدم فكبر فلما سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم صوته وكان عمر رجلا مجهرا قال
فاين ابو بكر يابى الله ذلك والمسلمون فبعث الى ابي بكر فجاء بعد ان صلى عمر تلك الصلوة فصلى
بالناس زاد في رواية قال لما سمع النبي صلعم صوت عمر خرج النبي صلعم حتى اطلع راسه من حجرته
ثم قال لا لا لا ليصل بالناس ابن ابي قحافة يقول ذلك مغضبا اخرجه ابو داود وابو عمر في الاستيعاب
حديث انس بن مالك ان المسلمين بيناهم في الفجر يوم الاثنين وابو بكر يصلي بهم فجاءهم النبي
صلعم قد كشف ستر حجرة عايشة فنظر اليهم وهم صفوف فتبسم يضحك فنكص ابو بكر على عقبيه و
ظن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يريد ان يخرج الى الصلوة وهم المسلمون ان يفتتنوا في صلوتهم
فرحا بالنبي صلى الله عليه وسلم حين راوه فاشار بيده ان اتموا ثم دخل الحجرة وارخى الستر وتوفي
ذلك اليوم صلى الله عليه وسلم اخرجه البخاري **حديث** استخلاف نبي صلعم ابو بكر را در امامت نماز در مرض
موت بدرجه تواتر رسيده واز عمر بن الخطاب و علي بن ابي طالب و ابن مسعود و ابن عباس و غيرهم مروي گشته
و فقهاي صحابه مثل عمر و علي رض باين استخلاف استدلال كردند بر خليفه ساختن ابي بكر و ساير صحابه سكوت

کردند و تسلیم نمودند این مسئله مجمع علیه گشت حاکم در مستدرک و ابو عمر در استیعاب از ابن مسعود روایت
کردند که چون پیغمبر صلعم وفات یافت انصار گفتند منا امیر و منکم امیر پس عمر گفت ای گروه انصار شما
نمیدانید که رسول صلعم ابوبکر را برای امامت مردم در نماز امر فرموده پس کیست از شما که رغبت کند دل او برانکه مقدم
شود بر ابی بکر انصار گفتند نعوذ بالله ان نتقدم ابابکر و ابو عمر در استیعاب از حسن بصری او از قیس بن عباد
روایت کرده که گفت گفت مرا علی ابن ابیطالب که رسول الله صلعم بیمار شد چند شبانه روز بانگ نماز می‌شد آنحضرت
صلعم میفرمود مروا ابابکر یصلی بالناس چون رسول صلعم وفات یافت نظر کردم و دیدم که نماز علم اسلام
و قوام دین است پس راضی شدیم برای کارهای دنیوی خود از کسی که راضی شده بود رسول الله صلی الله علیه وسلم
از وی برای دین ما پس بیعت ابی بکر کردیم و روایت کرد حاکم در مستدرک مانند آن از علی و زبیر رضی الله عنهما
اگر کسی گوید که از کلام فاروق و مرتضی علی رضی الله عنهما معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم استخلاف
نکرده اند قال عمر ان لم استخلف فما استخلف رسول الله صلی الله علیه وسلم رواه البخاری و قال علی
ما استخلف رسول الله صلعم فما استخلف رواه الحاکم پس تطبیق میان این آثار و میان این احادیث
که دلالت دارند بر استخلاف آنحضرت صلعم ابی بکر را چگونه باشد گوییم که مراد از نفی استخلاف درین آثار
نفی استخلاف صریح است که مردم را جمع کرده امر کند به بیعت او چنانچه ابی بکر امر کرده مردم را به بیعت عمر و اجماع
بر خلافت خلفاء اربعه بهمین ترتیب که ذکر کردیم متواتر است تا بحدیکه مخالفان هم از آن انکار ندارند بلکه بفرط
تعصب و عناد بجهت همین اجماع تکفیر تمام صحابه میکنند و میگویند که علی و فاطمه و حسن و حسین را همراه گرفته
خانه بخانه مهاجرین و انصار و اهل بدر اخیار گردش کرد و طلب مناصرة نمود کسی با وی رفاقت نکرد
مگر چهار کس زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر اگر کسی گوید که اجماع بدون علی منعقد نمیشود که او از اکابر فقهای
صحابه بود و علی همیشه شکایت مظلومی و مقهوری خود میکرد و در هر مقام و هر خطاب شکایت قریش
و دعای بد برایشان می نمود گفته شود این دروغ و باطل است و محض افترا و بهتان و در هیچ روایتی صحیح
یا حسن یا ضعیف شکایت علی ثابت نشده بلکه بروایات صحیحه معتبره بیعت علی رضی الله عنه بطوع ثابت
گشته چنانچه ذکر کردیم و اقرار بفضایل شیخین از علی نیز متواتر گشته چنانچه ذکر کرده شود در موضعش ان شاء الله تعالی

دارقطنی از علی نیز روایت کرده که گفت والذی خلق الحبة وبرء النسمة لو عهد الی رسول الله
صلی الله علیه وسلم عهدا لجاهدت علیه ولو لم اجد الا ردائی ولم اترک ابن ابی قحافة یصعد
درجة واحدة من منبره صلی الله علیه وسلم ولکنه صلی الله علیه وسلم رای موضعی وموضعه
فقال له قم فصل بالناس وترکنی فرضینا به لدنیانا کما رضی به رسول الله صلی الله علیه وسلم لدیننا
وابن ابی شیبة از محمد ابن سیرین روایت کرده که وقت بیعت کردن بابی بکر بعضی مردم نزد ابی عبیدة ابن الجراح
آمدند تا باوی بیعت کنند ابو عبیده تعجب کرد وگفت شما نزد من آمدید در حالیکه در شما ثالث ثلثة یعنی ابا بکر و
احمد از محمد ابن سیرین نیز همچنین روایت کرده مگر آنکه دران ذکر کرده استدلال ابی عبیده باستخلاف ابی بکر در نماز و
حاکم در مستدرک از مرة روایت کرده که ابی سفیان بن حرب نزدیک علی ابن ابیطالب آمد وگفت چه حال
است امر خلافة را که آمده در اقل قریش قلة واذلها ذلا یعنی ابابکر را قسم بخدا اگر من خواهم پر کنم
زمین را بر تو از اسپان ومردان یعنی علی را گفت که تو دعوی خلافة کن من لشکر بر تو فراهم می آرم علی
گفت ودیرست که عداوت اسلام ومسلمانان می کنی ای ابا سفیان پس ضرر نکرد عداوت تو چیزی ما یافتیم
ابوبکر را برای خلافت اهل واز علی نیز مدح ابابکر وعمر بدرجه تواتر رسیده احمد از عبد خیر روایت کرده که علی
رضی الله عنه بر سر منبر برآمد وگفت که قبض رسول الله صلعم واستخلف ابو بکر فعمل بعمله وسار بسیرته حتی قبضه
الله علی ذلک ثم استخلف عمر فعمل بعملهما وسار بسیرتهما حتی قبضه الله عز وجل علی ذلک
واین روایة بطرق شتی آمده وحاکم از جعفر بن محمد الصادق عن ابیه الباقر عن عبد الله بن جعفر روایت کرده
قال علی ولینا ابوبکر فکان خیر خلیفة الله وارحمه بنا واحناه علینا وحاکم وبخاری از طرق
متعدده از ابن عباس روایة کرده که گفت داخل شدم بر عمر وقتیکه مجروح کرده شد هنگام قتل پس بگفتم
خوشی باد ترا بالجنة ای امیر المومنین اسلام آوردی وقتیکه کفر کردند مردم وجهاد کردی با رسول خدا صلعم
وقتیکه ناخوش کردند او را مردم ووفات یافت رسول خدا صلعم در حالی که از تو راضی بود واختلاف نکرد
در خلافت تو دو کس وکشته شدی شهید الحدیث هر چند فقیر احادیث مرویه کتب اهل سنة درین کتاب
بکثیر روایت کرده که بر اهل تشیع الزام نمیشود وآنها احادیث مرویه اهل سنة را قبول نمی کنند

لیکن چون احادیث این باب بدرجهٔ تواتر رسیده انکار از آن مجال نیست مگر بمکابره و لهذا روافض احادیث مرویهٔ این باب را بر تقیه حمل میکنند و بطلان تقیه و قرائن عدم تقیه پیشتر مذکور کرده شده لهذا این احادیث را آورده شد اکنون آثار مرویهٔ کتب روافض درین باب آورده می شود

منها ما اورده الرضی فی نهج البلاغة من امیر المؤمنین من کتابه الذی کتبه الی معاویة اما بعد فان بیعتی یا معاویة لزمتک وانت بالشام لانه بایعنی القوم الذی بایعوا ابا بکر وعمر وعثمان وعلی ما بایعوهم فلم یکن للشاهد ان یختار ولا للغائب ان یرد وانما الشوری للمهاجرین والانصار فان اجتمعوا علی رجل وسموه اماما کان لله رضی فان خرج منهم خارج بطعن او بدعة ردوه الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین وولاه الله ما تولی واصلاه جهنم وساءت مصیرا و نیز در نهج البلاغة روایت کرده از امیر المؤمنین که گفته قسم بخدا که فلانی جهاد کرده با کفار و قتال کرد با مرتدان تا که آنها را قتل کرد یا مسلمان شدند و اسلام بسبب او شایع شد و صنع کرد جزیه و بنا کرد مساجد و واقع شد در خلافت و فتنه و مراد از فلانی ابو بکر باشد یا عمر و منها ما رواه انه لما مات ابو بکر قام علی علی باب البیت وهو مسجی فیه وقال کنت والله یعسوبا للمؤمنین وکنت کالجبل لا تحرکه العواصف ولا تزیله وروی الحافظ ابو سعید بن سمعان وغیره عن محمد بن عقیل بن ابی طالب انه لما قبض ابو بکر الصدیق رضی الله عنه وسجی علیه ارتجت المدینة بالبکاء کیوم قبض رسول الله صلعم فجاء علی باکیا مسترجعا وهو یقول الیوم انقطعت خلافة النبوة فوقف علی باب البیت الذی فیه ابو بکر مسجی فقال رحمک الله ابا بکر کنت الف رسول الله صلی الله علیه وسلم وانیسه وذکر الحدیث بطوله فی فضائل ابی بکر ومناقبه وفیه خلیفته فی دین الله عز وجل وامته احسن الخلافة حین ارتد الناس وقمت بالامر ما لم یقم خلیفة نبی نهضت حین وهن اصحابک وبرزت حین استکانوا وقویت حین ضعفوا ولزمت منهاج رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ کنت خلیفته حقا و نیز در کتب روافض مرویست از ابی جعفر محمد الباقر که گفت که چون علی بن ابی طالب رضی الله عنه جنازهٔ عمر بن الخطاب را دید گفت والله ما احد

من الناس احب الی ان القی الله بصحیفته من هذا المسجی و همچنین ابن اثیر از محمد باقر مرسل روایة
کرده است ابو حنیفه در کتاب الآثار و ابن اثیر و حاکم از محمد باقر از جابر بن عبد الله متصل روایت کرده
و احمد از ابن عمر و ابی جحیفه روایة کرده و بخاری از ابن عباس روایت کرده که علی رض جنازه عمر رض را دیده گفت
ما خلفت احدا احب الی ان القی الله بمثل عمله منك و ایم الله ان كنت لاظن ان یجعلك الله مع
صاحبیك و حسبت انی كنت كثیرا اسمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول ذهبت انا و ابو بكر و عمر و دخلت
انا و ابو بكر و عمر و خرجت انا و ابو بكر و عمر و منها ما نقل الاردبیلی فی كشف الغمة فی معرفة
الائمة من الاخبار التی اتفق علیها اهل السنة و الشیعة انه سئل الامام ابو جعفر محمد عن حلیة السیف
هل یجوز قال نعم قد حلی ابو بكر الصدیق سیفه بالفضة قال الراوی اتقول هكذا فوثب الامام
عن مكانه فقال نعم الصدیق نعم الصدیق فمن لم یقل له الصدیق فلا صدق الله تعالی
فی الدنیا و الآخرة

فصل

در رد روافض بر دعوی خود استدلال می کنند بذکر
مطاعن خلفاء ثلثه و مطاعن خیر القرون اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم چنانچه آن مطاعن و جواب هر یک
ازان در مقاله رابع ذکر کرده شود ان شاء الله تعالی میگویند که خلفاء ثلثه قابل خلافة نیستند
و اصحاب قابل صحت اجماع نبودند و نیز استدلال میکنند بآیات قرآن که در آن تکلفات بسیار کرده
و فایده نبخشید و دیگر با دله عقلیه که خرافات اند و نیز تمسک میکنند باخبار که دلالة ندارند بر مدعا و دیگر باخبار
موضوعه اما آیات که بدان استدلال میکنند پس هفت اند یکی قوله تعالی انما ولیكم الله و رسوله
و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزكوة و هم راكعون میگویند که ائمه تفسیر اجماع دارند
بر آنکه این آیة نازل شده در حق علی رضی الله عنه وقتیکه خاتم را تصدق کرد بر سائل در رکوع
و الولی المتصرف پس حق تعالی ولایت بعلی رض ثابت کرد چنانچه برای خود و برای رسول ثابت کرد
شک نیست که ولایة خدا عام است پس همچنین ولایت علی فهو الامام دون غیره برای حصر کلمه انما
و این استدلال باطل است بوجوه یکی آنکه دعوی اجماع اهل تفسیر باطل است نقاش از ابی جعفر محمد باقر
روایت کرده که این آیة در حق صحابه از مهاجرین و انصار نازل شده و ظاهر است بدلالة صیغة الذین

وضاع بر جمیع و بسیار از عکرمه روایت کرده که این آیه نازل شده در حق ابی بکر صدیق رضه و ثعلبی روایت کرده
که در حق علی نازل شده و ثعلبی حاطب اللیل است اخبار بی تحقیق ذکر میکند صحیح باشد یا نه و قاضی شمس
الدین بن خلکان گفته که ثعلبی از اصحاب عبد الله بن سبا بود میگفت که علی نمرده و بدنیا باز خواهد آمد و هرگاه
یاد وی ضم کرده میشود و روایت محمد بن مروان سند تفسیر وی آن سلسلة الکذب است و ابن مروان کذاب وضاع
رافضی است و صاحب لباب روایت کرده که در حق عبادة بن الصامت نازل شده وقتیکه از حلیفان خود
بیزاری کرده و از منافقان مثل ابن ابی و سیاق قصه همچنین میخواهد قال الله تعالی یا ایها
الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء و جماعتی از محدثین اهل سنت گفته که این
آیه نازل شده در حق عبد الله بن سلام وقتیکه گفت یا رسول الله قوم ما هجر ونا و بر هر تقدیر تخصیص سبب
نزول مخصص عموم لفظ آیه نمیشود دوم آنکه لفظ ولی مشترک است در چند معنی محب و صدیق
والنصیر والاولی بالتصرف والجار وابن العم والمعتق و جایز نیست حمل مشترک بر یکی از معانی بدون
قرینه و قرینه ایجاد الالت دارد بر حمل کردن لفظ ولی بر یکی از معانی ثلثه اول یعنی سیاق قصه
که در آن نهی است از اتخاذ یهود و نصاری اولیاء یعنی دوست و یار و مددگار نه امام و اولی بالتصرف
وصیغها جمع نیز قرینه همین معنی است سیوم آنکه قصه تصدق خاتم را در نماز قرینه میگویند در مراد بودن علی
ازین آیه و این قصه نزد اهل حدیث ثابت نیست و اگر ثابت شود صدقه نافله زکوة نیست پس واو برای
حال نیست بلکه برای عطف است و واو عاطفه است باتفاق علماء عربیه یعنی آنها رکوع کنند کانند در نماز
نه آنکه مثل اهل کتاب نماز بی رکوع میگذارند و اگر واو برای حال است پس معنی راکعون خاضعون باشد
که خضوع معنی حقیقی است رکوع را کما ذکره اهل اللغة چهارم آنکه کلمه انما نزد جمهور نحاة کوفه موضوع برای حصر
نیست بلکه مرکب است از ان و ما کافه پس استدلال باین آیه روا نباشد و اگر استدلال باین آیه تمام
شود پس چون لفظ ولی موضوع است حقیقة برای کسی که بالفعل متصف باشد باین صفة و علی رضی الله عنه
باین صفة امامة و خلافة بعد پیغمبر متصف شده فکیف التطبیق و دویم قوله تعالی انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا میگویند که علماء تفسیر

اجماع دارند برانکه این آیة نازل شده در حق علی و فاطمه و حسن و حسین و این آیة بر عصمة دلالة می کند
پس اینها معصوم اند و دیگر خلفا معصوم نیستند و عصمت در امامة شرط است فیکون هو الامام و این
استدلال باطلست بچند وجه یکی آنکه دعوی اجماع مفسرین باطلست بلکه مفسرین اختلاف دارند در سبب
نزول این آیة ابن ابی حاتم از ابن عباس روایة کرده که این آیة در حق نساء النبی صلی الله علیه و سلم نازل
شده و هم چنین روایت کرد ابن جریر از عکرمه و سیاق قصه نیز همین دلالة دارد وقال الله تعالی یا نساء
النبی لستن کاحد من النساء ان اتقیتن الی قوله واقمن الصلوة وآتین الزکوة واطعن الله
ورسوله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا واذکرن ما یتلی
فی بیوتکن من آیات الله والحکمة و بعضی مفسران گفته اند که در چهار کس نازل شده علی و فاطمه
و حسن و حسین لما روی مسلم انه صلی الله علیه و سلم ادخل هؤلاء تحت کساء علیه
وقت هذه الایة وروی احمد عن واثلة بن الاسقع انه صلی الله علیه و سلم قال بعد
تلاوة هذه الایة اللهم هؤلاء اهل بیتی وخاصتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم
تطهیرا و این حدیث مسلم و احمد دلالة ندارند بر آنکه دیگری درین فضیلت شریک نباشد و جماعتی از مفسرین گفته
که در حق بنی هاشم نازل شده و محققان از اهل تفسیر میگویند که نازل شده در حق جمیع اهلبیت و اهلبیت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اولاد او همه هستند و دخول نساء ثابت میشود بسیاق قصه و دخول غیر
ثابت میشود بتذکیر ضمیر چنانچه در حق ساره امراة ابراهیم علیه السلام آمده اتعجبین من امر الله
رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و نزول آیة در حق شخصی اگر ثابت شود دلالة ندارد بران که دیگری
دران داخل نیست و در روایتی آمده که ام سلمه گفت مگر من از اهلبیت نیستم رسول فرمود
صلی الله علیه و سلم ضم کرد بآنها بقیه دختران و اقارب و ازواج خود را و بحدیث صحیح وارد شده و بسیاری
از محدثین روایة کرده اند که انحضرت صلی الله علیه و سلم در گلیم گرفت عباس و پسران فضل و عبد الله
و عبید الله و قثم و سعید و عبد الرحمن را در گلیمی سیاه مخطط بسرخی و فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی
وعترتی فاسترهم من النار کستری بهذه الشملة پس از درود دیوار هیچ باقی نمانده که آمین نگفته

احدیث را ابن بابویه روایت کرده و بیهقی بخوان دوم آنکه این آیه بر عصمت دلالت ندارد چرا که در حق طاهر
میگویند یرید الله ان یطهرکم و مراد از رجس همزات شیطان است و از تطهیر نگاهداشتن حقتعالی
است ایشان را چنانچه در حق اولیاء الله میباشد چنانچه قوله تعالی فتیمموا صعیدا طیبا
فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم
ولیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون دلالت بر عصمت ندارد سوم آنکه عصمت شرط امامت نیست بلکه با وجود
معصوم هم جایز است که امام غیر معصوم باشد چنانچه طالوت را حقتعالی با وجود موجود بودن اشمویل
نبی معصوم در آن وقت موجود بودن داود و غیر آن‌ها سوم قوله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی میگویند که چون این آیه نازل شد گفتند یا رسول الله کیستند قرابت تو که بر ما مودت ایشان
واجب شد فرمود علی و فاطمه و پسران ایشان و محبت غیر علی واجب نیست و وجوب محبت مستلزم وجوب
طاعت است پس علی واجب الطاعت شد و هو الامام و باین آیه استدلال باطل است بوجوه یکی آنکه روایت
مختلف است در مراد از این آیه احمد و طبرانی آنچنان روایت کرده اند که مذکور شد و این روایت ضعیف
است چرا که این سوره تمام مکیه است و حسنین در مکه نبودند تولدشان در مدینه بعد هجرت شده و در
راویان این حدیث شیعی غالی و اصح الروایات روایت بخاری است از ابن عباس که مراد به قربی کسی است
که میان او و میان پیغمبر صلی الله علیه و سلم قرابت است بنا بر آن اکثر ائمه تفسیر از ابن عباس روایت کرده
اند که معنی این آیه آنست و سوال نمیکنم از شما بر رسالت اجره مگر دوستی که دوست دارید مرا بسبب قرابت که مرا
با شما است و بهمین معنی جزم کرده سدی کبیر و عبد الرحمن و جماعتی از اهل تفسیر و گفته که نبود هیچ بطنی از
قبایل قریش مگر آنکه پیغمبر را صلی الله علیه و سلم با وی قرابت بود قریبا یا بعیدا دوم آنکه وجوب محبت
مخصوص باین چهار کس نیست چرا که ابن بابویه در اعتقادات خود ذکر کرده که امامیه اعتقاد دارند بوجوب
محبت علویان و اهل سنت میگویند بوجوب محبت آل نبی و اصحاب او صلی الله علیه و سلم و آنچه نفی محبت
غیر علی میگویند کذب است در حدیث صحیح وارد شده حب ابی بکر و عمر ایمان و بغضهما کفر چهارم قوله تعالی
فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم

وانفسنا وانفسکم میگویند که اجماع مفسران است بر آنکه مراد از ابنائنا حسنین اند و از نسائنا فاطمه و از انفسنا
علی است چرا که همین چهار کس با پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مباهله وفد بنی نجران همراه برده بود پس
حق تعالی علی را نفس محمد صلی الله علیه وسلم گفته و مراد از آن مساوات است و مساوی اولی بالتصرف
است فهو الامام و این استدلال باطل است بوجوه یکی آنکه دعوی اجماع بر آنکه مراد بانفسنا علی است دروغ است
بلکه مراد بانفسنا نفس نبی است صلی الله علیه وسلم و در کلام عرب شهرت دارد که میگویند دعوت نفسی الی کذا
وامرت نفسی بکذا و علی داخل ابنا است و در عرف اطلاق ابن بر ختن میکنند یا آنکه مراد از انفس من یتصل
به نسبا و دینا باشد و مشهور است اطلاق النفس بر غیر بجهت اتصال نسبی و دینی خصوص بصیغه جمع قال الله تعالی
لا تخرجوا انفسکم من دیارکم وقال الله تعالی تقتلون انفسکم وقال عز وجل ظن المومنون
والمومنات بانفسهم خیرا وقال الله تعالی ولا تلمزوا انفسکم مراد در این آیات از انفس اهل ملت است دویم
آنکه اگر از نفس علی مراد باشد مساوات ممنوع است چنانچه در آیات سابق سیوم آنکه مساوات علی مرتضی را در
جمیع صفات باتفاق باطل است و در بعض صفات فایده نمی بخشد چرا که مساوی اولی بالتصرف در بعض
صفات ضرور نیست که در صفت اولویة بالتصرف مساوی باشد چهارم آنکه اگر ازین آیه مدعی ثابت شود لازم
آید امام بودن علی در حیوة پیغمبر صلی الله علیه وسلم پنجم قوله تعالی انما انت منذر ولکل قوم هاد
ثعلبی از ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که گفت انا المنذر و علی الهادی و این
حدیث ضعیف است و حال ثعلبی و مرویات او سابق مذکور شده پس استدلال باین آیه باطل است و معنی این
آیه اینست انما انت منذر و هاد لکل قوم و اگر مراد باشد انما انت منذر و علی هاد لازم آید قسمت
والقسمت تنافی الشرکة پس لازم آید که پیغمبر هادی نباشد و لازم آید انکار قوله تعالی وانک لتهدی الی
صراط مستقیم ششم قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون دیلمی در مسند فردوس و واحدی در تفسیر از ابی سعید
خدری از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که فرمود انهم مسئولون عن ولایة علی و این حدیث باطل است
و فی سنده من لا یحتج به و بر تقدیر صحت دلالت بر مدعی ندارد چرا که مراد بولایت محبت است و وجوب محبت
بلکه جمیع صحابه و اهل بیت از مسائل اهل سنت است پس وجوب ولایة را امامت ندارد و واحدی

از طرق دیگر روایة کرده عن ولایة علی واهل البیت وتمام اهل البیت ائمه نیستند باتفاق واگر این دلالت
کند برامامة علی گوییم امامة علی حق است نزد اهل سنت بعد عثمان رضی الله عنه واتصال آن با پیغمبر صلی الله
علیه وسلم ثابت نمیشود ششم قوله تعالی السابقون السابقون اولئک المقربون طبرانی وابن مردویه
از عایشه وابن عباس روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود السابقون ثلثة السابق الی
موسی یوشع والسابق الی عیسی صاحب یس والسابق الی محمد علی بن ابیطالب ودر اسناد این حدیث
ابو الحسن اشقر است ضعیف است ضعفه الجمهور وعقیلی گفته که ابو الحسن شیعی است متروک الحدیث واگر این حدیث صحیح
شود دلالت برامامة ندارد که حقتعالی در حق مهاجرین وانصار فرموده والسابقون الاولون من المهاجرین
والانصار اما احادیث مرویه اهل سنت که امامیه بدان برامامة علی استدلال میکنند پس دوازده است
اول حدیث بریدة بن حصیب وغیره جماعتی از صحابه روایت میکنند از نبی صلعم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در غدیر خم که جائیست میان مکه ومدینه خطبه خواند وگفت یا ایها الناس ان الله مولای وانا مولی المؤمنین
وانا اولی بهم من انفسهم فمن کنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
یعنی علیا این حدیث بدرجه صحت بلکه بدرجه تواتر رسیده وکثیر از اصحاب منهم علی ابن ابیطالب وابو ایوب
وزید بن ارقم وبراء ابن عازب وعمرو بن مره وابو هریره وابن عباس وعماره بن بریده وسعد ابن ابی وقاص
وابن عمر وانس وجریر بن مالک بن حویرث وابو سعید خدری وطلحه وابو الطفیل وحذیفه بن اسید
وغیره مروی گشت وجمهور محدثین این حدیث را در صحاح وسنن ومسانید روایت کرده اند ودر بعضی روایات
آمده من کنت اولی به من نفسه فعلی ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وافضل این حدیث
رافضی جلی برای استخلاف علی میگویند ومیگویند که مولی بمعنی اولی بالتصرف است فهو الامام وروافض این الفاظ
این حدیث متواتر زیاده روایة می کنند وهو الخلیفة بعدی وهو ولیکم بعدی واین زیاده منکر وموضوع
است واز تعیرات روافض است واستدلال باین حدیث برامامة باطل است بوجوه اول آنکه مولی بمعنی اولی
نیامده کسی از علماء عربیة نگفته که مفعل بمعنی افعل آمده باشد دوم آنکه اگر مولی بمعنی اولی باشد پس مراد
اولیتها المحبة والتعظیم والقرب منه است یعنی اولی بالتصرف چنانچه در قوله تعالی ان اولی الناس بابراهیم

للذین اتبعوه وهذا النبی والذین آمنوا والله ولی المؤمنین ولفظ مولی مشترک است میان
معتِق ومعتَق وصاحب وقریب کابن العم ونحوه وهمسایه وهم‌قسم ویار ومددگار ومنعِم ومنعَم علیه ورب ومحب
ومحبوب وتابع وظهیر وخاتمه حدیث یعنی جمله دعائیه قرینه است برآنکه مراد از مولی محبوب است وفاتحه کلام
ولالت برآن ندارد که مراد امامت باشد بلکه غرض ازان کلام آنست که این سخن در ذهن سامعان ثبت باشد واگر
مراد آنحضرت امامت بودی پیغمبر صلعم واضح‌تر فرمودی وقد اخرج ابو نعیم الاصبهانی عن الحسن المثنی بن الحسن
المجتبی انه لما قیل له ان خبر من کنت مولاه نص امامة علی قال اما والله لو یعنی النبی صلی الله
علیه وسلم بذلک الامامة والسلطان لافصح لهم فانه صلی الله علیه وسلم کان افصح الناس للمسلمین
وسبب ورود این حدیث آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم علی رضی الله عنه را حاکم یمن ساخته بود وعلی رضی الله عنه با مارت لشکر
همین وقت واز آنجا از مال خمس یک جاریه را تسری نمود مردم ازین معنی بر علی انکار کردند وچهار کس از اصحاب رسول
الله صلی الله علیه وسلم باهم اتفاق کردند وگفتند که هرگاه که با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ملاقات کنیم ازین امر شکایت
علی پیش رسول الله صلعم نمائیم چون پیش آنحضرت صلعم آمدند هر یک ازان شکایت علی رضی الله عنه
پیش نهادند ودر روایتی است که پیغمبر صلعم دو لشکر فرستاده بود بر یکی علی را وبر دیگر خالد را امیر کرده بود
پس علی یک قلعه فتح کرد واز آنجا یک جاریه گرفت وتسری نمود خالد شکایت علی همین را در خطی نوشته بدست
براء بن عازب پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از شنیدن شکایت مردم
وخواندن آن خط در غضب آمد ومتغیر شده فرمود شما چه می‌خواهید از مردی که دوست میدارد خدا ورسول را
ودوست میدارند او را خدا ورسول خدا وخطبه خواند تا شکایت علی از دل مردم دور شود ومحبت علی
در قلوب مردم متمکن گردد وآن جاریه را علی رضی الله عنه در حصه خود که از خمس غنیمت شد گرفته تسری
نموده بود ودر آن احتمال معصیت نبود مردم از غلط فهمی خود اعتراض کرده بودند چون پیغمبر علیه السلام
الخطبه خواند عمر رضی الله عنه گفت گوارا باد ترا ای ابن ابی طالب اصبحت وامسیت مولی کل مؤمن ومؤمنة
دویم آنچه بخاری ومسلم از براء ابن عازب روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم علی بن ابی طالب را در غزوه
تبوک در مدینه خلیفه گذاشت علی گفت یا رسول الله اتخلفنی فی النساء والصبیان فقال

اما انت رضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی میگویند که منزله اسم
جنس است مضاف بسوی علم پس عام است جمیع مراتب را لصحة الاستثناء و چون مرتبهٔ نبوة را استثناء
نمود دیگر مراتب را شمول باقی ماند و هارون خلیفه بود موسی را مفترض الطاعة و این استدلال باطل است
زیرا که این خبر دلالت نمی کند بر شمول جمیع مراتب که هارون را بود بلکه سیاق قصه دلالت دارد بر آنکه مراد
استخلاف است در مدة غیبتهم اضافه برای عهد خارجیست و استخلاف در مدة غیبة دلالت ندارد بر خلافة بعد
وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و کلمه الا بمعنی لکن است برای دفع توهم و بر تقدیر شمول گوییم که منزله
هارون منحصر بود در دو چیز استخلاف در مدة غیبة و نبوة چون نبوة را استثناء کرد باقی نماند مگر استخلاف
در مدت غیبة و هارون را خلافة بعد موت موسی علیه السلام نبود بلکه هارون پیش از موسی رحلة کرده و معنی لا نبی
بعدی غیری است نه بعدیت زمانی چنانچه در قوله تعالی فمن یهدیه من بعد الله سیوم حدیث
بریده عن النبی صلی الله علیه وسلم قال علی منی وانا من علی وهو ولی کل مؤمن بعدی میگویند
الولی اولی بالتصرف و هو الامام در اسناد این حدیث اجلح شیعی است متهم است پس خبر او صالح احتجاج نیست
این چنین ملا نصر الله رحمة الله علیه گفت لیکن این حدیث را ابن ابی شیبه از عمران بن حصین به سند صحیح روایة
کرده و جواب آنست که ولی در حقیقت معنی مشترک است چنانچه گذشت پس استدلال بر امامة بدان باطل است
چهارم حدیث انس بن مالک انه کان عند النبی صلی الله علیه وسلم طایر قد طبخ له فقال اللهم ائتنی
باحب الناس الیک یاکل معی فجاء علی فاکل رواه الترمذی شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد ذهبی
در تلخیص گفته که من از زمان طویل میخواستم حدیث طیر را که حاکم در مستدرک آورده نیک نگرم پس چون
تتبع طرقات آن کتاب کردم دانستم قول محدثین را که این حدیث موضوع است از احادیث این کتاب و شمس الدین
جزری تصریح کرده است بوضع این حدیث و نیز این حدیث بر امامة دلالة ندارد کما لا یخفی و مراد از احب الناس
من احب الناس الیک است کما فی قولهم فلان اعقل الناس و یحتمل که دیگر خلفا در آن وقت حاضر نباشند
و همچنین حدیث در حق عباس رضی الله عنه نیز وارد شده روی ابن عساکر من طریق السکی عن حبة قال قدم
من الشام واهدیت الی النبی صلی الله علیه وسلم فاکهة یابسة من فستق ولوز و کعک فقال اللهم

ایتنی باحب اهلی الیک یاکل معی فطلع العباس فقال ائذن یا عم فجلس فاکل لکن سند
واهٍ پنجم حدیث جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها رواه البزار والطبرانی
عن جابر وله شواهد من حدیث ابن عمر وابن عباس وعلی واخیه وصححه الحاکم وذکره ابن الجوزی فی الموضوعات
وقال یحیی بن معین لا اصل له وقال البخاری والترمذی انه منکر ولیس له وجه صحیح وقال النووی والجزری انه موضوع
وقال الحافظ ابن حجر الصواب خلاف قول الفریقین یعنی من قال انه صحیح ومن قال انه موضوع
فالحدیث حسن لا صحیح ولا موضوع فقیر گوید نظر برسند قول ابن حجر صواب است اما بکثرت شواهد حکم بصحت
توان نمود جواب این حدیث بر امامت دلالت ندارد ششم حدیث انه صلی الله علیه وسلم قال من اراد ان ینظر
الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی
عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب جواب این حدیث از احادیث اهل سنت نیست ابن مطهر حلی در کتب
خود آورده است که گاهی بسوی بیهقی وگاهی بسوی بغوی نسبت کرده ودر کتب بغوی وبیهقی نیست
ونیز این حدیث دلالت بر مدعی ندارد چرا که از تشبیه با انبیا مساوات با انبیا لازم نمی آید واین حدیث دلالت ندارد که کسی دیگر
را با انبیا مشابهت نیست بلکه در بعضی احادیث ابوذر را مشابه بعیسی در زهد وابوموسی اشعری را در
لحن به داود علیه السلام وارد شده هفتم حدیث ابی ذر عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من ناصب
علیا فی الخلافة فهو کافر جواب این حدیث هم از احادیث اهل سنت نیست ابن مطهر حلی نسبت این حدیث
بسوی اخطب کرده وحال اینست در نقل ومرویات اخطب ضعیفه یا منکر یا موضوع اهل حدیث آنرا قوی نمیشمرند
وفقها بان حجت نمی آرند وکسی از ثقات ازوی روایت حدیث نکرده واگر صحت این حدیث فرض کرده شود
بر مدعی دلالت ندارد چرا که معنی این حدیث آنست که هر که نزاع کرد علی را که ابن عم وصهر من است در خلافت او کافر
نعمت مراو نزاع متصور نیست مگر بعد وی ودر وقت خلافت خلفای ثلثه علی دعوی امامت نکرده پس این حدیث صحیح هم
باشد حجت بود نه بر خلفای ثلثه هشتم ما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کنت انا وعلی بن ابی طالب
نورا بین یدی الله قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا وجزء علی
جواب این حدیث موضوع است باجماع اهل حدیث ودر سند این حدیث محمد بن خلف مروزی است یحیی بن معین گفته که او

کذاب است و دارقطنی او را متروک گفته و کسی اختلاف نکرده در کاذب بودن او و در طریقی دیگر جعفر بن
احمد رافضی غالیست کذاب وضاع است اکثر احادیث در قدح صحابه وضع کرده و شافعی بسند خود روایت
کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کنت انا وابوبکر وعمر وعثمان وعلی قبل ان یخلق آدم بالف
عام فلما خلق اسکنا ظهره فلم نزل ننتقل فی الاصلاب الطاهرة حتی نقلنی الی صلب
عبد الله ونقل ابا بکر الی صلب ابی قحافة ونقل عمر الی صلب خطاب ونقل عثمان الی صلب
عفان ونقل علیا الی صلب ابی طالب و این حدیث هر چند ضعیف است لیکن راویان او متهم بالکذب نیست و بر تقدیر
صحت این حدیث که روافض بدان استدلال میکنند بر مدعا دلالت ندارد دوم حدیث عمر رضی الله عنه گفت که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم روز خیبر لاعطین الرایة غدا رجلا یفتح الله علی یدیه یحب الله ورسوله ویحبه الله و
رسوله و این حدیث صحیح است لیکن دلالت بر مدعی ندارد و در این صفت اکثر صحابه شرکت دارند در شان جماعتی نازل شده
یحبهم ویحبونه و در شان مجاهدین نازل شده ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص
و در حق اهل مسجد قبا نازل شده فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المتطهرین سوم ما روی انه
صلی الله علیه وسلم قال رحم الله علیا اللهم ادر الحق مع علی حیث دار جواب این حدیث بر مدعی دلالت
ندارد و مثل این حدیث در حق عمار آمده الحق مع عمار حیث ما دار و طبرانی و دیلمی از فضل بن عباس روایت کرده
که گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم الحق بعدی مع عمر حیث ما کان و در این حدیث اخبار است و جمله
خبریه از جمله دعائیه اظهر است برای ثبوت مدعی بلکه این حدیث که در حق علی کرم الله وجهه است اهل سنت را برای اثبات
خلافة ابی بکر و عمر و عثمان و علی اذ الحق مع علی حیث دار چرا که علی با خلفاء ثلثه بود و رفاقت آنها
میکرد و خیرخواهی آنها می نمود و منازعت در امر خلافة نکرد و چون عمر رضی الله عنه از علی رضی الله عنه
مشورة خواست که خود برای قتال روم رود یا فوج بفرستد علی رضی الله عنه گفت که اصلح آنست که خود حرکت
نکنی و مردم را بفرستی چرا که اگر فتح یابند بهتر و الا تو پشت پناه آنها باشی و همچنین مشورة داد علی رضی الله
عنه عمر را در قتال فارس پس خلافة آن بزرگان موافق رای علی بود اگر کسی گوید که علی با آنها منازعت
نکرد برای وصیت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که از منازعت با ابی بکر و عمر و عثمان منع کرده بود با آنکه

بسبب قتل اعوان و انصار منازعه نکرد گوییم که وصیت ممنوع است و اگر وصیت ثابت شود دلالة دارد
بر آنکه خلافة آنها بر حق است و لهذا منع کرد از منازعه با آنها و اگر خلافة آنها درست نباشد و خلافة علی
لطف باشد برای مکلفین محال است که پیغمبر معصوم بندگان خدا را از لطف محروم دارد و علی را از
لطف باز داشتی و قلة انصار نیز ممنوع است روی ابان ابن عباس عن سلیم بن قیس الهلالی
و غیره ان عمر قال لعلی والله لئن لم تبایع ابا بکر لنقتلنک قال له علی والله لولا عهد
عهده الی خلیلی لست اخونه لعلمت اینا اضعف ناصرا و اقل عددا کما ذکره الرضی
فی نهج البلاغة و عن عروة قال جاء ابو سفیان بن حرب الی علی بن ابی طالب فقال ما بال
هذا الامر فی اقل قریش قلة و اذلهم ذلا یعنی ابا بکر والله لئن شئت لاملأنها
علیه خیلا و رجالا فقال له علی طال ما عادیت الاسلام و اهله یا ابا سفیان فلم یضر
ذلک شیئا انا وجدنا ابا بکر لها اهلا اخرجه الحاکم یازدهم حدیث ابی سعید الخدری
ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لعلی انک تقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله
و این حدیث دلالة ندارد مگر بر خلافة علی رضی الله عنه در وقتی از اوقات و اخبار است با آنچه که علی رضی الله عنه
را در خلافة خود با خوارج اتفاق قتال افتاد و مراد این حدیث حجة است که اهل سنة در مقابل
خوارج دوازدهم حدیث زید بن ارقم ان النبی صلی الله علیه و سلم قال انی تارک فیکم ما ان
تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی اخرجه الترمذی و روی مسلم عنه قال قام
رسول الله صلی الله علیه و سلم خطیبا بماء یدعی خما بین مکة و المدینة فحمد الله و اثنی
علیه و وعظ و ذکر ثم قال اما بعد ایها الناس انما انا بشر یوشک ان یاتینی رسول
ربی فاجیب و انا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی و النور فخذوا
بکتاب الله و استمسکوا به فحث علی کتاب الله هو حبل الله من اتبعه کان علی
الهدی و من ترکه کان علی الضلالة جواب این حدیث مثل حدیث مثل اهل بیتی کمثل
سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها هلک این هر دو حدیث دلالة بر امامة

ندارند بلکه دلالت دارند بر آنکه فلاح موقوفست بر دوستی اهلبیت نبوة و عترة پیغمبر صلی الله علیه وسلم
دین از ایشان باید گرفت و روایت از ایشان باید گرفت پس این حدیث حجت است برای اهل سنت
و جماعت که کتاب الله تعالی را محکم گرفتند نمیگویند که نؤمن ببعض و نکفر ببعض و با همه فروع از اهل
بیت نبوة محبت دارند از ایشان حدیث و فقه را روایت کرده اند بخلاف روافض که اول بقوله تعالی
انا له لحافظون انکار کرده اعتماد از سایر قرآن دور کردند و قائل تحریف در آن شدند کتاب الله
را پس پشت انداختند و از اهلبیت بعضی زید بن علی را امام گفتند و محمد بن علی را تکذیب کردند
و بعضی بعکس و بعضی اسمعیل بن جعفر و بعضی اسحاق بن جعفر و بعضی عبدالله بن جعفر و بعضی موسی بن جعفر را امام
گفتند و دیگران تکفیر و تکذیب کردند و علی هذا القیاس چنانچه بالا گذشت و ازواج پیغمبر و رقیه
و ام کلثوم و زینب دختران پیغمبر را که حق تعالی در قرآن ذکر خیر آنها می کند لعن میکنند
الا لعنة الله علی الکاذبین اما دلیل عقلی بر امامة علی رضی الله عنه بر این وجه می آرند که در امامت
شرط است آنکه معصوم باشد و در زمان سابق کافر نباشد چرا که حق تعالی ابراهیم را فرمود
انی جاعلک للناس اماما قال ابراهیم و من ذریتی قال الله تعالی لا ینال عهدی
الظالمین و هر که غیر معصوم است مرتکب معاصی خواهد بود پس او ظالم است بر نفس خود و کفر بدترین ظلم است
و نیز سر انجام مهام امت از غیر معصوم چنانچه باید نمی آید پس نصب امام غیر معصوم لطف نباشد و نصیر الدین
طوسی در تجرید به اشتراط عصمت بچهار دلیل اشاره نموده یکی آنکه محوج بسوی امام احتمال خطا است در رعیت
پس اگر در امام هم احتمال خطا باشد تسلسل لازم آید دوم آنکه امام حافظ است شرع را اگر خطا
بروی جایز باشد حافظ نتواند شد سیوم آنکه بحکم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم امتثال اوامر امام و انتهاء از مناهی او واجب است و غرض از نصب امام همین امتثال است پس
اگر معصوم نباشد و معصیت کند انکار بروی واجب باشد و غرض امتثال فوت شود چهارم آنکه اگر امام معصیت
کند از عوام در رتبه کمتر باشد چرا که او از قباحت معاصی و مناقب طاعات عارف تر است پس
جهد در معاصی از و شنیع تر است و چون عصمت امر یست مستتر که سوای علام الغیوب کسی را بران اطلاع نیست

پس منصوص علیه بودن از طرف شارع شرط است برای ظهور عصمة که شرط امامة است پس نص هم
شرط امامة آمده و این شرائط یعنی عدم سبق کفر و عصمة و نص جلی ارغ یافته نشده در غیر او چه دیگر خلفا
بت پرستی کرده بودند فهو الامام جواب این استدلال بچند وجه باطل است یکی آنکه عصمة در امامة شرط
نیست چنانچه سابق ذکر کردیم که حقتعالی طالوت را با وجود اشموئیل نبی معصوم امام کرده و رضی در
نهج البلاغة از امیر المؤمنین روایة کرده که گفت لابد للناس من امیر برّ او فاجر
بعد ثبوت این اثر در کتب امامیه اشتراط عصمة باطلست و نیز رضی در نهج البلاغة این عبارت
از امیر المؤمنین در جواب کلام خوارج روایة کرده قال کلمة حق یراد بها باطل نعم لا حکم الا لله
ولکن هؤلاء القوم یقولون لا امرة وانه لابد للناس من امیر بر او فاجر یعمل فی امرته
المؤمن ویستمتع فیها الکافر ویبلغ الله فیه الاجل ویجمع به الفیء ویقاتل به العدو وتأمن
به السبل ویؤخذ به للضعیف من القوی حتی یستریح بر ویستراح من فاجر ازین اثر ثابت
میشود که عصمة در امام شرط نیست و امارة فاجر جائز است امام غیر معصوم را جمع کردن فیء و جهاد با کفار
و رفع خصومات جائز است و حکمة از نصب امام همین است و از امام معزول و مختفی این حکم میسر نمیشود
والله اعلم و استدلال بر اشتراط عصمة بقوله تعالی لا ینال عهدی الظالمین باطلست چراکه مراد از امامة
در آیه نبوة است نه سلطنة چراکه ابراهیم علیه السلام سلطان نبود [illegible]
نموده اند و تشریع و تعلیم اهلی نیست و ابراهیم علیه السلام مرتبه دیگر سوای نبوة و رسالت نبوده
و شک نیست که در نبوة عصمة و عدم سبق کفر شرط است و نیز آیه بر عدم سبق کفر دلالت ندارد چراکه در اسم
فاعل و اسم مفعول اتصاف با خذ اشتقاق در زمان حال میباید نه اتصاف در جمیع ازمنه گذشته
پس کسی که کافر بوده و باز اسلام آورده اطلاق ظالم بروی ظلم است و همچنین از مؤمن اگر صغیره یا کبیره
صادر شود و باز توبه کند او را فاسق و ظالم نتوان گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التائب
من الذنب کمن لا ذنب له و بعید تر اطلاق امام در سوره فرقان آمده حق تعالی میفرماید یضاعف
له العذاب یوم القیمة ویخلد فیه مهانا الا من تاب وآمن وعمل عملا صالحا فاولئک

يبدل الله سيئاتهم حسنات وكان الله غفوراً رحيماً الى قوله تعالى يقولون ربنا هب لنا من
ازواجنا وذرياتنا قرة اعين واجعلنا للمتقين اماما وانچه گفته اند که سر انجام مهام امامت
از غیر معصوم نمی آید اگر مراد جمیع مهام امامت است پس علی رضی الله عنه هم سر انجام جمیع مهام امامت از او
نشده چنانچه بر ملک شام و قصاص از قاتلان عثمان قدرت نیافته و دیگر ائمه مطلق قدرت نداشتند
تا آنکه محمد مهدی آید و این سیاق محقق نیست پس سرانجام جمیع مهام امامت از معصوم هم نشده و اگر مراد
سرانجام اکثر مهام امامت است پس از سلاطین صلحا عالم عادل اکثر سرانجام میشود از امام گوشه نشین یا مختفی
وانچه نصیر طوسی گفته که احتمال خطا در امام موجب تسلسل است و آنکه امام حافظ است شریعت را و واجب
الامتثال است پس عصمت او باید باطل است چراکه نصوص کتاب و سنت ناطق است چه آنکه لا طاعة للمخلوق
فی معصیة الخالق این عبارت را رضی در نهج البلاغة روایت کرده پس امتثال اولی الامر مقید است
بآنکه مخالفت شرع حکم نکند قال الله تعالى اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم
فان تنازعتم في شيء فردوه الى الله والرسول ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر
و حافظ شریعت در وقت خطاء امام کتاب است و سنت رسول صلی الله علیه وسلم و اجماع امت معصوم است
که حق تعالی فرموده انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون وقال علیه السلام لا تجتمع امتی
علی الضلالة پس تسلسل لازم نیاید و اگر حفظ شریعت موقوف بر حافظ بودن امام باشد پس بعد
غیبت امام تا این همه سال باید که دین و شریعت محفوظ نباشد وانچه طوسی گفته که اگر از امام معصیت صادر شود
از عوام در درجه کمتر باشد این قول طوسی مخالف قول امامیه است که حق تعالی در بلای ائمه تفویض نموده حقوق
خواهند بکنند و چون عصمت شرط امامت نیست پس منصوص علیه بودن هم شرط امامت نیست وجه دوم برای
ابطال استدلال مذکور آنکه دعوی عصمت در علی رضی الله عنه باطل است رضی در نهج البلاغة آورده که علی
اصحاب خود را گفت لا تکفوا عن مقالة بحق او مشورة بعدل فانی لست بفوق ان اخطی ولا آمن من ذلک
من فعلی چه اگر معصوم بود محتاج مشوره مردم و مقاله حق نبودی و نیز رضی در نهج البلاغة از علی
رضی الله عنه روایت کرده که در دعای خود میگفت اللهم اغفر لی ما تقربت به الیک ثم خالفه

قلبی و آنچه میگویند که خلفا ثلثه بت پرستی کردند بت پرستی در حق ابی بکر ممنوع است بلکه حال ابی بکر
مثل حال زید بن عمرو بن نفیل بود و شیخ ابو الحسن اشعری و جماعه کثیر از اهل سنت گفته که ابا بکر همیشه مومن بود
قبل بعثت و بعد بعثت و لهذا قبل بعثت هم ملازم صحبت نبی صلی الله علیه وسلم قاضی ابو الحسن زاهدی در حدیث
طویل آورده ان ابا بکر قال للنبی صلی الله علیه وسلم بمحضر من المهاجرین والانصار وعیشک
یا رسول الله ما سجدت صنما قط فنزل جبرئیل علیه السلام وقال صدق ابو بکر
فائده آنچه اهل سنت نفی عصمت از غیر انبیا میکنند باین معنی است که عصمت بدلیل قطعی که موجب علم باشد در غیر
پیغمبران ثابت نیست و ممکن است که صغیره یا کبیره یا خطائی در اجتهاد و یا نسیانی در روایت حدیث
از انها صادر گردد نه باین معنی که حکم میکنند بصدور معصیت از اکابر دین حاشا و کلا و قول صوفیه علیه آنست
که تا کسی کاتب شمال معطل نباشد بر صوفی اطلاق مرید نمیتوان کرد تا بمشایخ چه رسد و قولهم
القطب قلما یخطی وحدیث زنی ما اخر فیهم و مانند آن باین قول تعارض ندارد چرا که احیانا از
بزرگان که دوام حضور بحق دارند بروز نقص مرتبه حقیقی صغیره یا کبیره اگر صادر میشود فورا توفیق توبه می یابند
و آنقدر ندامت میکشند که موجب زیاده قرب آنها میشود و حسنات الابرار سیئات المقربین اشتهر و از
اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و چون توفیق توبه فورا می یابند کاتب شمال آن را نمی نویسد چرا که
در حدیث صحیح وارد شده که از مسلمان گناه صادر میشود ملک موکل سه ساعت توقف میکند اگر در سه
ساعت توبه کرد نمی نویسد و در این اصطلاح میگویند پس صحیح شد که کاتب شمال صاحب آگاهی
تا بسیار چیزی نمی نویسد و چون قول اهل سنت در حق مرید و مشایخ اینچنین شد در حق قبله اهل کمال و سر
سلسله اکابر خلفای پیغمبر معصوم و مشهود علیهم بالخیر فی الکتاب والسنة والاجماع چه احتمال معصیت است و این را
در اصطلاح اهل سنت بحفظ تعبیر میکنند نه بعصمت فرق میان حال پیغمبر و خلفا همین است و روافض که انکار این معنی
در خلفا ثلثه میکنند انکار قرآن و سنت می کنند حق تعالی میفرماید محمد رسول الله والذین معه
الایه و فرموده کنتم خیر امة الایه و قوله وسطا لتکونوا شهداء الایه و قال علیه السلام
ما سلک عمر فجا قط الا سلک الشیطان فجا غیره و جمهور ائمه میگویند الصحابة کلهم عدول

وجه سیوم آنکه دعوی میکنند که نص جلی برای خلافة در حق علی است نه در حق غیر او از خلفاء ثلثه باطل
است چنانچه سابق ذکر کرده شد بلکه نص جلی برای خلافة در حق ابی بکر است و آنچه در حق علی
نصوص ظاهر کردند جواب آن گفته شد و اگر نص در خلافة علی میبود بر روی حضرت معاویه احتجاج میکرد
حالانکه در خطی که بمعاویه نوشته نوشته انما الشوری للمهاجرین والانصار ذکره الرضی فی
نهج البلاغة دلیل دویم بر خلافة وامامة علی رضی الله عنه روافض بدین وجه میگویند که علی رضی الله عنه
دعوی امامة کرد و معجزه ظاهر شد موافق دعوی خود مثل کندیدن در خیبر و محاربه جن و برداشتن سنگی
که جمعی عظیم از نقل آن عاجز بودند برای برآوردن آب از زیر آن و رد آفتاب برای نماز عصر پس دعوی
او در امامة مثل دعوی پیغمبر است در نبوة یعنی حقست فهو الامام جوابش آنست که اگر دعوی امامة بعد خلفاء
ثلثه مراد داشته اند پس امامة او بعد خلفاء ثلثه حق است و مذهب اهل سنة جماعة است و اگر دعوی امامت بعد
پیغمبر صلی الله علیه وسلم مراد داشته اند پس کذب و مفتری است و مخالف روایات متواتره و دعوی امامة علی
بعد عثمان متواتر شده اگر بعد وفات رسول علیه السلام دعوی امامت میکرد البته متواتر می شد حالانکه
بهیچ روایتی ثابت نشده بلکه کلام امیر المومنین چنانچه گذشت صریح است بر خلاف آن بلکه روافض
اینهم دعوی میکنند که نبی صلی الله علیه وسلم امر کرده بود که علی را بگویند ان لم یجد هو انا الذی فی
الصلصال و آنچه دعوی خوارق عادة کردند ظهور کرامات مسلم و خوارق از جمیع خلفاء و اکثر صحابه بصحت رسیده
بلکه از اولیاء امت کرامات و خوارق عادات متواتر گشته لیکن هیچ یکی اظهار خوارق مقارن دعوی امامة باطل است
بالبداهة چه قلع باب خیبر در حضور پیغمبر صلی الله علیه وسلم در ششم از هجرت شده نه بعد وفات و همچنین
محاربه جن اگرچه اهل سنة بصحت نرسیده لیکن شیعه آنرا روایت میکنند که در غزوه بنی المصطلق بود و
همچنین رد شمس معجزه پیغمبر روایت می کنند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بعد نماز عصر وحی آمد سر مبارک او در
پهلوی علی بود و علی نماز عصر نخوانده بود تا آنکه وحی بفراغ رسید وقتی حاصل شد که نماز عصر از علی فوت شده پیغمبر
خدا دعا نمود آفتاب باز آمد و علی نماز ادا کرد این حدیث را طحاوی و ابن مردویه و ابن شاهین
از اسماء بنت عمیس روایت کردند و طحاوی و غیره صحیح گفته و ابن جوزی موضوع گفته و حق آنست

که اگر صحیح باشد از حسن کثیر نیست والله اعلم پس دعوی مقارنه این خارق بدعوی امامة ظاهر البطلان
است و برداشتن سنگ برای برآوردن آب از زیر آن اگرچه در روایات اهل سنت نیست لیکن
شیعه روایت میکنند که علی چون توجه صفین کرد یاران خود عطش بر یاران غالب آمد پس آن کرامت
ظاهر شد این کرامت مقارن است بدعوی امامة که بعد عثمان بود و آنرا اهل سنت منکر نیستند
دلیل سوم آنکه تفسیر طوسی بر امامة علی آورده که علی افضل است از دیگر خلفا از کثرة سخاوة و کذا و کذا
مناقب علی رضی الله عنه شمرده و امامة مفضول با وجود فاضل قبیح است جواب یکی آنست که امامة
مفضول با وجود فاضل جائز است چنانچه امامة طالوت با وجود شموئیل از نص قرآن ثابت شده دوم آنکه
دعوی افضلیت علی بر خلفاء ثلثه باطلست و حق آنست که افضلیت موافق ترتیب خلافة است چنانچه
در موضع آن ذکر کرده شود انشاء الله تعالی دلیل چهارم بر امامة علی می آرند آنکه در حق علی کسی از
موافق و مخالف موجب قدح در امامة او روایة نکرده و در حق خلفاء ثلثه موجب قدح در خلافت ایشان
بسیار روایة کرده شده جواب این سخن باطلست اهل حق یعنی اهل سنت در حق هیچ یکی از خلفاء اربعه
موجب قدح روایة نکرده اند و آنچه از احادیث اهل سنت روافض موجبات قدح استنباط می کنند
از سوء فهم آنهاست و جواب هر یکی از مطاعن آنها ذکر کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و اهل
باطل از روافض و خوارج موجبات قدح در اکابر دین از سوء عقیده خود و بکذب و افترا روایة میکنند
خوارج که مخالفان علی اند رضی الله عنه بسیار قدح در آن جناب پاک نسبت میکنند و روافض در حق
خلفاء ثلثه هم چنان افترا میکنند بلکه روافض در حق علی رض از آن بدتر شنایع نسبت میکنند چرا که
دیگر خلفاء را تکفیر میکنند بسبب مخالفت علی و از علی رضی الله عنه آن ملعونان دعوی الوهیت نقل
میکنند که گفته که منم که اخذ میثاق کردم از ذریات آدم منم پیدا کننده خلایق و دعوی الوهیت بدترین اقسام
کفر است و غیر ذلک شنایع از خوف پیغمبری و کذب وغیره که بجناب پاک مرتضوی بواسطه نسبت می کنند
حق تعالی آن ملعونان را برین تهمت که بر اکابر دین بستند جزا دهاد مقاله رابعه در رد مطاعن خلفا
و دیگر صحابه کرام و جمهور اهل سنت و جماعة و این مقاله بشش فصل تقسیم کرده شد فصل اول

در جواب مطاعن خلیفه اول ابو بکر الصدیق الاکبر السابق المبین رضی الله عنه آن ملعونان در حق آن
خیر خلق الله اجمعین بعد الانبیاء والمرسلین بازیاده مطاعن ذکر میکنند اول آنکه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فرمود جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه و ابو بکر از جیش اسامه
تخلف کرد جواب این حدیث صحیح است لیکن جمله اخیره یعنی لعن الله من تخلف عنه در هیچ روایتی از روایات
اهل سنت ثابت نشده و شهرستانی صاحب ملل و نحل گفته که این موضوع است و این امر بتجهیز جیش
اسامه در مرض موت آنسرور علیه السلام شده بود و از این حدیث طعن در حق ابی بکر باطل است بوجوه یکی
آنکه این امر شامل جمیع صحابه بود و اگر نه این طعن در حق علی رضی نیز لازم آید که او هم در جیش اسامه
نبرآمده بود دوم آنکه این امر ابو بکر را خاصه یقین شامل نبود که او را در مرض موت امر بامامة نماز
شده بود و با مشورت دیگری راضی نشده پس ابو بکر بیقین از امر بخروج خارج بود سوم آنکه اگر بالفرض
ابو بکر هم دران امر داخل باشد امر بامامة در حق او ناسخ است امر بخروج را چهارم آنکه در ان حدیث
امر بتجهیز جیش است نه بخروج در لشکر و تجهیز جیش عبارت است از آنکه خود به لشکر رود یا دیگرانرا
بران قایم کند و آنچه لشکریان بدان محتاج باشند آنرا سر انجام کند و شک نیست که ابو بکر رضی الله عنه
بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم تجهیز جیش اسامه کرده دوم آنکه ابو بکر گفته لی شیطان
یعتریني فان استقمت فاعینوني وان زغت فقوموني و هر که شیطان او را فریب دهد
و او کجی کند او قابل امامة نیست جواب بچند وجه است یکی آنکه این اثر باطل است لا اصل له و در روایة
صحیح از ابی بکر آنست که گفت مر عمر را وقت موت خود والله ما نمت فحلمت وما شبهت
فتوهمت واني لعلى السبيل فما زغت ولم آل جهدا واني اوصيك بتقوى الله
دوم آنکه اگر این اثر ثابت شود خلل در امامة نمیکند که عصمة در امام شرط نیست و امیر المؤمنین علی رض
نیز چنین کلام باصحاب خود گفته چنانچه از نهج البلاغة بالاختصار مذکور شده و نیز در نهج البلاغة آورده که جزو
از کلمات امیر المؤمنین که اکثر بدان دعا میکرد آنکه اللهم اغفر لي ما تقربت اليك بلساني
ثم خالفه قلبي سوم آنکه خطرات شیطان مخل در عصمة انبیا هم نیست چه جای اولیاء قال الله تعالی

وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبي الا اذا تمنى القى الشيطان في امنيته فينسخ الله ما يلقي
الشيطان الاية وقال الله تعالى فدلهما بغرور فوسوس لهما الشيطان چهارم آنکه همین کلام برای
هضم نفس اکثر اکابر دین مروی گشته و دلالت بر وقوع آن ندارد و چون از معصوم قلت بنا بر هضم نفس و امتثال
قوله تعالى لا تزكوا انفسكم صادر شده پس آنرا کاذب نمیگویند بلکه از قبیل لا یؤاخذکم الله باللغو
فی ایمانکم است قال یوسف الصدیق وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء و علی بن الحسین
در دعا خود میگفت قد ملک الشیطان عنانی فی سوء الظن و ضعف الیقین و انی اشکوا سوء
مجاورته لی و طاعة نفسی له پنجم آنکه قول ابی بکر شرطیه است صدق آن مقتضی صدق طرفین نیست چنانچه
قوله تعالى قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین بخلاف قول زین العابدین که قضیه حملیه است
سیوم آنکه از عمر بن الخطاب روایت است که گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المؤمنین من شرها
فمن عاد الی مثلها فاقتلوه میگویند که این صریح است در آنکه خلافة ابی بکر مبنی بر اصل نیست پس امام برحق نباشد
جواب معنی این حدیث آنست که خلافة ابی بکر بغتة بی تامل و تردد واقع شده چندان رد و بدل و تردد
در آن واقع نشده برای ظهور براهین صحت آن کما قال علیه السلام اذا بویع الخلیفتان
فاقتلوا الاخر منهما و مراد آن نیست که این بیعة صحیح نیست وجه اشتمال بر این مراد است که عمر و ابو عبیده
بحضور مهاجرین و انصار گفتند ابو بکر خیرنا و سیدنا و لیس بیننا من هو افضل منه و کسی انکار این
قول نکرده و اضافة شر بسوی بیعة از قبیل اضافه فعل است بسوی زمان کما فی قوله تعالی بل مکر اللیل
والنهار پس معنی وقی الله المؤمنین من شرها من شر فتنها است یعنی حق تعالی مسلمانان را بسبب بیعت
کردن با ابی بکر از شر فتنه آن نگاه داشت یعنی اگر بیعة نکردندی در آن فتنه شر پیش می آمد چهارم آنکه از ابی بکر مروی است
که گفت لست بخیرکم و علی فیکم میگویند اگر این خبر صادق است پس قابل امامت نیست و اگر کاذب
است کاذب قابل امامت نیست جواب بدو وجه است یکی آنکه این اثر نزد اهل سنت ثابت نیست دوم آنکه اگر
صحیح شود محمول است بر هضم نفس و همچنین کلام شیعه از ائمه روایت کرده اند در صحیفه کامله از علی بن الحسین که میگفت
در دعا خود و انا الذی افنت الذنوب عمری این صادق است یا کاذب باید که مخل در امامت باشد

والجواب

والجواب الجواب پنجم آنکه مرویست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر را برای اداء سوره برائت در سال نهم
از هجرت بمکه فرستاد پس او را عزل فرمود و علی را برای ادای سوره برائت فرستاد و هر که برای ادای یک سوره
صالح نباشد برای امامت که متضمن ادای جمیع احکام است چگونه صالح باشد جواب این بچند وجه است یکی آنکه قول
باطل است که ابوبکر را عزل فرموده حق آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابوبکر را امیر حج کرده فرستاده بود و نیز علی را
برای اداء سوره براءة فرستاد چرا که عادت عرب بود که در انعقاد عهد و نقض عهد والی مر خود متصدی شود یا کسی از
اهل بیت او وکذا ذکره البخاری فی صحیحه و نیز برای آن علی را فرستاد که اول سوره براءة بعد خروج ابی بکر نازل
شده بود پس عزل ابی بکر ثابت نشده دوم آنکه اگر بالفرض عزل ابی بکر ثابت شود عزل برای مصلحتی قدح
در عدالت و استحقاق امامت نمیکند و موجب طعن نیست چنانچه علی رض عمر بن سلمه مخزومی ربیب پیغمبر علیه السلام را
از ولایت بحرین تغیر کرد و نعمان بن عجلان زرقی را امیر کرد حالانکه عمر را عزل کرد و از زرقی حسبا و نسبا و قد
احسن الولایة وادی الامانة چنانچه خود در کتاب بسوی عمر نوشته احسنت الولایة وادیت الامانة
فاقبل غیر ظنین ولا ملوم ولا مثرب سوم آنکه اگر ابوبکر قابل ادای رسالت نبود چگونه او را پیغمبر صلعم
والی حج و ادای ایشان این سخن نمیگوید مگر کسی که از طعن پیغمبر صلی الله علیه وسلم باک ندارد ششم آنکه ابوبکر
سارق را دست چپ قطع کرد و ندانست که قطع نمی شاید جواب آنست که نزد اهل سنت ثابت نشده که ابوبکر سارق
را در اول قطع دست چپ کرده باشد بلکه از حدیث حارث بن حاطب نسائی و طبرانی و حاکم روایت کرده اند که در مرتبه
سوم قطع دست چپ بود و قال الحاکم صحیح الاسناد و همچنین امام مالک در موطا از عبد الرحمن بن قاسم عن ابیه روایت کرده
که سارق مقطوع الید والرجل بود لهذا ابوبکر قطع دست چپ امر فرموده و اینکه ابوبکر امر فرموده سنت است از رسول صلعم
نیز مرویست روی عن ابی سلمة عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی السارق ان
سرق فاقطعوا یده ثم ان سرق فاقطعوا رجله ثم ان سرق فاقطعوا یده ثم ان سرق فاقطعوا رجله و مذهب ساده
و مالک و شافعی و اسحق ابن راهویه آنکه مذهب ابو حنیفه و احمد آنست که بعد قطع ید یمنی و رجل یسری در سرقه ثالثه قطع
نباید کرد و حبس باید کرد و این مرویست از علی رض انه قال انی لاستحیی من الله ان لا یکون له ید یاکل
منها و یستنجی منها و نظر بر قواعد اصول قول ابی بکر ارجح است چرا که استحسان عقلی در مقابله نص

وقوله تعالی لا تأخذکم بهما رأفة فی دین الله مانع از آن است وقوله تعالی السارق والسارقة
فاقطعوا ایدیهما عام است باطلاق سارق بر مقطوع الید الیمنی می آید ومحل قطع احد الیدین باقیست پس
نظر بر ظاهر نص میخواهد که در سرقه دویم قطع دست چپ کرده شود لیکن آنرا ترک کرده شد باجماع بنابر حدیث
ابوهریره پس حکم کرده شود بقطع یسری در سرقه ثالثه بنص کتاب وسنت وائمه علیهم السلام اگر فرض کرده شود که ابوبکر
در سرقه اولی قطع دست چپ نموده گفته شود که ابوبکر آیه قطع را مطلق دانسته شامل هر دست راست و دست
چپ را وجبار دران امام را فهمیده وقطع پیغمبر علیه السلام دست راست سارق محمول بر اتفاق دانسته پس
بروی اعتراضی نیست واجماع که بر قطع دست راست سارق در سرقه اولی منعقد گشته بعد ابی بکر منعقد شده
پس بروی حجت نیست هفتم آنکه ابوبکر شخصی را که عمل قوم لوط کرده بود باتش سوخته حالانکه پیغمبر صلعم از تعذیب
بنار نهی فرموده جواب این بچند وجه است یکی آنکه در باب نهی از تعذیب بنار حدیثی از ابی ذر باسناد صحیح
روایت کرده شده نباید بحدیث احمد و امثال آن باشد ودرین باب حدیثی صحیح یا حسن روایت نشده وبر تقدیر صحت
حدیث شاید که این حدیث بابی بکر نرسیده بود چنانچه لا نورث بفاطمه نرسیده بود یا آنکه او را مخصص
یا ناسخ رسیده باشد یا نهی را تنزیهی یافته دویم آنکه این اثر دلالت ندارد که ابوبکر زنده در آتش سوخته بلکه سوید
بن غفله روایت کرده که حکم کرد آنکه گردن زده باتش سوزند و از امامیه مرتضی نیز باین معنی اعتراف کرده
سیوم آنکه حکم باحراق لوطی از امیرالمومنین علی رضی الله عنه هم بروایات امامیه ثابت شده مرتضی در تنزیه الانبیاء والائمه
نوشته ان علیا احرق رجلا اتی غلاما فی دبره چهارم آنکه ابوبکر رضی الله عنه امر باحراق لوطی
بمشوره علی رضی الله عنه کرده اخرج البیهقی فی شعب وابن ابی الدنیا باسناد جید عن محمد بن المنکدر
والواقدی فی کتاب الردة ان ابا بکر لما استشار الصحابة فی عذاب اللوطی قال علی اری ان یحرق
بالنار واجتمع رای الصحابة علی ذلک فامر به ابوبکر فاحرقه بالنار پس این طعن در حق ابی بکر طعن است
در حق علی فما الجواب الجواب هشتم آنکه ابوبکر را در مسئله میراث جده جواب نیامد تا آنکه مغیره بن شعبه ومحمد بن
مسلمه او را خبر دادند نهم آنکه در مسئله کلاله توقف نموده واو را جواب نیامد جواب این هر دو طعن آنست که عدم
علم ببعض احکام [illegible]

سبب آنحضرت مسئله فقال لا علم لی بها و درین قصه منقبت ابی بکر است معاذ الله بجای طعن ذکر میکنند
علما شیخین بود که در هر مسئله که پیش می آمد تفحص احادیث میکردند و اگر نمی یافتند مشاوره با اصحاب رسول
الله صلعم میکردند تا آنکه اجماع منعقد میشد و حکم شان بر خطا نمی شد لهذا اکثر اجماعات در وقت شیخین منعقد
شده و عمل بوهم از اصول دین که موجب علم قطعی است مردم را بدست آمده و سد باب جنگ و جدال گشته جزاهما الله عن
الاسلام خیر الجزاء دهم آنکه ابو بکر فاطمه را میراث پدرش نداد و گفت فاطمه یا ابن ابی قحافه ترث اباک
ولا ارث ابی و حجت گرفت بخبر واحد که خود بروایت آن منفرد بود و قال قال رسول الله صلعم نحن معاشر
الانبیاء لا نرث ولا نورث ما ترکناه صدقة و این حدیث مخالف قوله تعالی است یوصیکم الله فی
اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین که این آیه عام است شامل است پیغمبر و غیر پیغمبر را و قوله تعالی و ورث
سلیمان داود و قوله تعالی در قصه زکریا هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب جواب
آنکه روایت این حدیث ابو بکر منفرد بود تا هم این حدیث نسبت او در حق ابی بکر حدیث آحاد گفتن حمق است چرا که حدیث
را احاد آنرا میگویند که راوی این حدیث از پیغمبر صلی الله علیه وسلم آحاد باشند و بدرجه تواتر نرسیده باشند
اما حدیثی که کسی بگوش خود از زبان مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنیده باشد این حدیث از خبر متواتر
قوی تر است نزد او چنانچه سابق بتحقیق الحق ذکر یافته این حدیث در حق ابی بکر قطعی است گو در حق غیر او ظنی باشد
و حال آنکه ابو بکر منفرد نیست بروایت این حدیث بلکه جماعتی از صحابه مثل حذیفه بن الیمان و زبیر بن العوام
و ابو الدرداء و عائشه و ابو هریره نیز این حدیث را روایت کرده اند و بخاری از مالک بن اوس بن حدثان بصری روایت کرده
که عمر بن الخطاب بحضور جماعتی از صحابه که علی و عباس و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و زبیر بن العوام
و سعد بن ابی وقاص در آنجا حاضر بودند گفت انشدکم بالله الذی باذنه تقوم السماء والارض اتعلمون
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا نورث ما ترکناه صدقة قالوا نعم بذلک نفس صحابه جواب دادند
اللهم نعم پس عمر رو بسوی علی و عباس آورد و گفت انشدکما بالله هل تعلمان ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال ذالک هر دو گفتند اللهم نعم قد قال ذالک پس عمر گفت پس حالا من سخن می کنم با شما از این
امر بدرستی که حق سبحانه تعالی خاص کرد رسول خود را از این مال فی بچیزی که نداد آن چیز بدیگری و عمر آیت خواند

ما افاء الله علی رسوله منهم الی قوله قدیر پس بود اموال فیء خالص برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم
و بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم آن مال فیء را خود تنها نگاه نداشته و خاص ابنای نفس خود اختیار نفرموده بلکه
شما همه را داده و در میان شما قسمت نموده تا آنکه این مال یعنی بنی نضیر باقی ماند پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ازین مال نفقه یکساله به اهل خود میداد و آنچه باقی میماند آنرا در محل مال خدا میگردانید همچنین تا حیات خود رسول الله
صلی الله علیه وسلم عمل میآورد قسم میدهم شما همه را بخدا آیا میدانید که پیغمبر خدا اینچنین میکرد آن هر دو گفتند نعم
عمر گفت پس وفات داد الله تعالی نبی خود را پس گفت ابوبکر من ولی رسول خدا صلی الله علیه وسلم هستم پس
قبض کرد آنرا ابوبکر پس عمل کرد در آن بدانچه رسول صلی الله علیه وسلم عمل میکرد و خدا میداند که ابوبکر راستگو و
نیکوکار و باز شد و تابع حق بود و ابو داود از مالک بن اوس روایت کرده که گفت که بود از آنچه حجت گرفته بود
بدان عمر آنکه فرمود که بود برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم سه صفایا یکی بنی نضیر دوم خیبر سیوم فدک
پس بنی نضیر را حبس کرده بود برای حوائج خود که پیش آید و فدک را بند کرده بود برای ابنای سبیل یعنی
مسافران و خیبر را سه حصه کرده بود دو حصه در میان مسلمانان قسمت فرموده بود و یک حصه نفقه اهل خود
ازان میداد و آنچه فاضل میشد آنرا بفقرای مهاجرین میداد و ازین روایات ظاهر شد که نزد صدیق اکبر قضیه مطلق
میراث آمده بود در جواب تحدیث لا نورث ذکر فرمود و نزد فاروق قضیه بنی نضیر آمده بود او در جواب آن
تمسک نمود بکتاب و سنت و معقول اما الکتاب پس **قوله تعالی** فلله وللرسول الآیه بعد ازان فرمود للفقراء
المهاجرین الآیه والذین تبوؤا الدار والایمان الآیه والذین جاؤا من بعدهم الآیه پس ازینجا
دانسته شد که اختصاص رسول الله صلی الله علیه وسلم من حیث کونه خلیفة الله هست و متولی است تصرف را
نه از جهت ملک زیرا که کلمه للفقراء قرینه است بران و اما السنة پس قول و فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم
و اما المعقول پس بیان نمود که تصرف رسول الله صلی الله علیه وسلم تصرف مالکانه نبود بلکه مثل تصرف متولی
بود در بیت المال پس از جواب عمر رضی الله عنه دو جواب ظاهر شد یکی آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
مال فیء برای نفس خود اختیار نفرموده بلکه تخصیص مال الله ساخته تحقیق بیت المال نموده ازین جهت پایکسته رقبه
نا شستنی شود که موجب ارث باشد دوم آنکه بر تقدیر مالکیت رقبه اعتبار کسی وارث نمی شود و درین قول

[illegible]

از جماعه صحابه حاضران مجلس استشهاد نموده و قسم بخدا داده آنهمه و علی و عباس نیز شهادت بدان دادند
چنانچه روایات اینهمه اصحاب که مذکور شدند با جمعی دیگر در مسانید ایشان موجود است پس این حدیث
در حق ما مدم هم بدرجه تواتر رسیده و امامیه نیز موید این حدیث در صحاح خود روایت کرده اند چون محمد بن یعقوب
الرازی در کافی از ابی البختری از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق روایت کرده که گفت العلماء
ورثة الانبياء وذلك ان الانبياء لم يورثوا درهما ولا دينارا وانما ورثوا احاديث من احاديثهم
فمن اخذ بشيء منها فقد اخذ بحظ وافر وکلمه انما نزد امامیه موضوع است برای حصر و تخصیص کتاب
بخبر واحد جایز است نزد اکثر اهل سنت و جمهور امامیه و غیر ایشان از شیعه نص علیه فی شرح مبادی الاصول
للحلی تلمیذه وغیره من الاصولیین و نیز اکثر ائمه بعضی ورثه را میراث نداوند از بعض ترکه میت مانند سیف و مصحف
و غیر آن و احتجاج کرده بخبر واحد که خود بروایت آن منفرد است و دعوی عصمت باطل است ثابت نشده و در کریمه ورث
سلیمان داود و کریمه یرثنی و یرث من آل یعقوب مراد وراثت علم و نبوة است نه وراثت مال روی الکلینی عن
ابی عبد الله ان سلیمان ورث داود وان محمدا ورث سلیمان واگر میراث مال مراد بودی
سلیمان بمیراث داود مختص نبودی چراکه داود را چند پسر و دختر بود که وارث بودند و الکلینی و یحیی را از ذکریا
ممکن نیست که میراث مال بگیرد لیکن از آل یعقوب تنها چگونه میراث مال متصور است و سیاق قوله تعالی
وورث سلیمان داود وقال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر بر همین دلالت دارد که مراد میراث علم
است و مقرر داشتن امهات مومنین بر حجرات از جهت آن بود که آن حجرات ملک آنها بود و آن حضرت
صلی الله علیه وسلم در حیوة آنها را مالک ساخته بود چنانچه قوله تعالی وقرن فی بیوتکن اضافه بیوت
بآنها بر آن دلالت دارد و نیز حکم پیغمبر صلی الله علیه وسلم از حکم سائر ناس جدا است بعد وفات مرد نکاحش منفسخ
میشود و لهذا زنش را بعد انقضاء عدة نکاح با شوهر دیگر جائز است بخلاف پیغمبر صلی الله علیه وسلم که نکاحش بعد
وفات فسخ نشده قال الله تعالی ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا پس نفقه و سکنی برای
امهات مومنین از بیت المال واجب بود و [illegible] پیغمبر صلعم که ابوبکر مر علی را داده پیغمبر صلی الله علیه
وسلم بدان وصیت کرده بود نه از جهة میراث که علی رضی الله عنه وارث پیغمبر نبود پس در قول و فعل ابی بکر

احتلاف بیست یازدهم آنکه ابوبکر فاطمه را فدک نداد و فاطمه دعوی کرده بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فدک
مرا بخشیده پس ابوبکر فاطمه را باوجود عصمة تصدیق نکرد پس فاطمه علی را وام ایمن را شهود آورد و شهادت
آنها را رد کرد پس فاطمه غضب شد و پیغمبر علیه السلام فرموده فاطمة بضعة منی من اغضبها فقد اغضبنی
جواب قصه دعوی کردن فاطمه علیها السلام هبه فدک را و گواهی دادن علی وام ایمن یا حسنین وام ایمن
باطل محض است هیچ روایتی باثبات صحیح نشده کذا قال الشیخ ولی الله قدس سره فی قرة العینین وفی سنن ابی داود
عن المغیرة بن شعبة ان عمر بن عبد العزیز جمع بنی مروان حین استخلف فقال ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کانت له فدک فکان ینفق منها ویعود منها علی صغیر بنی هاشم ویزوج منها
ایمهم وان فاطمة سالته ان یجعلها لها فابی فکانت کذلک فی حیوة رسول الله صلی الله علیه وسلم
حتی مضی بسبیله فلما ان ولی ابوبکر عمل فیها بما عمل رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی مضی بسبیله
فلما ان ولی عمر بن الخطاب عمل فیها بمثل ما عملا حتی مضی بسبیله ثم اقطعها مروان ثم صارت
لعمر بن عبد العزیز فرایت امرا منعه رسول الله صلی الله علیه وسلم فاطمة لیس لی بحق وانی اشهدکم
انی رددتها علی ما کانت یعنی علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم وابی بکر وعمر
این حدیث صحیح صریح است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فدک فاطمه را نبخشیده بود بلکه دلالت دارد
بر آنکه فدک مملوک آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود و تصرفات دران مثل تصرف متولی بود در بیت المال
چراکه این چنین مرد کریم بعد سوال چنین فرزند عزیز از بخشیدن آن اگر مملوک او می بود ابا نمیفرمود
و بر تقدیر تسلیم صحت قصه گوئیم که ابوبکر بر قول مدعی اگرچه معصوم باشد بحال آنکه عصمة نزد اهل سنة
ثابت نمیشود و بر شهادت یک مرد و یک زن اگر حکم نکرد عمل کرد بر کتاب الله تعالی فاستشهدوا
شهیدین من رجالکم فان لم یکونا رجلین فرجل وامراتان پس این حکم استشهاد شامل
است معصوم و غیر معصوم را و عمل کرد بر سنت رسول صلی الله علیه وسلم که هبه بدون قبض تمام نمی شود
و ملک موهوب له در نمی آید و شک نیست که فدک باتفاق موافق و مخالف تا روز وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قبض آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بود و در قبض فاطمه علیها السلام نیامده بود و لهذا امیر المومنین علی رضی الله عنه در خلافة خود

هم باولاد فاطمه بداده و نیز علمای امامیه مانند صاحب منهاج السالکین و غیره و علمای زیدیه ذکر کرده اند که هرگاه
فاطمه غضب نمود از ابوبکر هجرة نمود و بعد ازان در امر فدک سخن نکرد این امر نزد ابی بکر گران آمد پس خواست
ابی بکر استرضای فاطمه را پس آمد نزد فاطمه و گفت فاطمه را راست گفتی ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و سلم درانچه
دعوی کردی لیکن من دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که قوت میداد شمارا ازان بعد ازان انچه باقی میماند
قسمت میکرد آنرا در فقرا و مساکین و ابن سبیل پس فاطمه گفت بکن تو در آن انچه میکرد پدر من رسول خدا
صلی الله علیه و سلم پس گفت ابوبکر ترا قسم بخدا هر اینه بکنم انچه میکرد پدر تو فاطمه گفت والله لتفعلن فقال
والله لافعلن ذلک پس گفت ابوبکر اللهم اشهد پس راضی شد فاطمه و بود ابوبکر که میداد ازان
قوت آنها و قسمت میکرد باقی را در فقرا و مساکین و ابن سبیل و ابن مطهر حلی در منهج الکرامه نوشته
انه لما وعظت فاطمة ابا بکر فی فدک کتب لها کتابا و ردها علیها پس باین روایات که علمای
امامیه روایت کرده اند ظاهر شد که ناخوشی فاطمه از ابی بکر رضی الله عنهما باقی نماند و رضامندی حاصل
شده و بر تقدیر یکه فاطمه راضی نشده و غضب او تا وقت مرگ باقی مانده باشد پس اعتراض بر ابی بکر لازم نمی آید
و وعید من اغضبها فقد اغضبنی به ابوبکر را شامل نمیتواند شد چرا که مراد از اغضاب در قوله من اغضبها
فقد اغضبنی آنست که از شخصی قولی یا فعلی بر هوای نفس خود صادر شود که قصد فاعل ازان ایذاء و اغضاب
فاطمه باشد نه انکه از شخصی قولی یا فعلی بامر شارع صادر شود که فاطمه دران بغضب آید چرا که این قول و فعل
چون بامر شارع شده منسوب میشود بسوی شارع نمی بینی که حقتعالی میفرماید فمن یقتل مؤمنا
متعمدا فجزاؤه جهنم و با وجود این اگر امیری مسلمانی را در حد یا قصاص بکشد داخل این وعید نمیگردد
پس در قصه طلب میراث یا دعوی هبه انچه مروی گشته فغضبت یعنی فاطمه و لم تکلم ازان اعتراضی
بر ابی بکر لازم نمی آید بلکه اعتراضی بر فاطمه زهرا لازم می آید مسلمانان اهل سنت و جماعت را ازان جواب
می باید داد و آن اعتراض آنست که حقتعالی میفرماید ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله
امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم و نیز میفرماید فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم
ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما پس مشهور است که ابوبکر در منع میراث بقول پیغمبر صلی الله علیه و سلم

لا نورث احتجاج کرد یا در دعوی هبه بحکم قوله تعالی فاستشهدوا شهیدین من رجالکم فان
لم یکونا رجلین فرجل وامرأتان از فاطمه طلب شهود نمود و کمتر از نصاب شهادت را رد کرد و باتباع
نصوص کتاب و سنت موافق مرضی فاطمه حکم نکرد فاطمه در غضب آمد و ناخوش چرا شد که منافیست
قوله تعالی ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما را بعضی علما ازین اشکال
جواب داده اند که فاطمه بشر بود و نفسی داشت و صفات نفس گاهی ظاهر میشود بی اختیار و تکلیف متوجه
نمیشود مگر بقدر طاقت و اختیار و حکم ابوبکر هرچند موافق بشرع بود ولیکن چون مخالف طبع فاطمه افتاد
بی اختیار بغضب آمد و ناخوش شد و این جواب نزد فقیر ضعیف است که از چنین نفوس مطهره مزکی ظهور صفات
نفسانی مستبعد است و در حقیقة این جواب نیست بلکه تسلیم است ظهور صفات نفسانی که محل جدا از شناعت
و جواب نزد فقیر آنست که در صحیح بخاری در قصه طلب میراث باین عبارت واقع شده است فوجدت و
لم تکلم حتی ماتت و وجدت لفظی است مشترک و در چند معنی بمعنی غضب و حزن و غم آمده کذا فی
نهایة الجزری و اینجا وجدت را اصل راوی بمعنی حزن یا بمعنی غم استعمال کرده بعضی رواة فرع
که روایت حدیث بالمعنی کردند وجدت را بمعنی غضبت فهمیدند همانکه قسم یاد داشتند و لفظ غضبت روایه
کرده بمعنی این حدیث در حقیقة آنست که چون فاطمه جواب ابوبکر شنید و باستماع حدیث پیغمبر یاد کرد
که سوال میراث خلاف شرع واقع شد ندامت کشید و بر سوال کردن خود میراث را غمگین شد که این
فعل چرا از من ظهور نمود و در ین صورت معنی لم تکلم حتی ماتت آنست که در باب طلب میراث باز
سخن نکرده بود تا که مرد **سوال** فاطمه طلب میراث موافق نص قرآن کرده بود و از حدیث لا نورث اطلاع
نداشت و بعد اطلاع بر حدیث دست از طلب میراث باز داشت و باز تا زندگی طلب میراث نکرد پس ندامت
و غم از چه چیز شد **جواب** فی الواقع در ینباب از فاطمه زهرا معصیتی صدور نیافته لیکن حال اخص
خواص آنست که اگر از ایشان قولی یا فعلی صادر شود که از سهو یا نسیان صدور یافته باشد و آنها در آن
معذور باشند چنانچه اکل شجره از آدم بنابر نسیان صادر شده بقوله تعالی فنسی ولم نجد له عزما
یعنی آدم فراموش کرد و برین اکل شجره عزم نداشت و چنانچه سوال نوح علیه السلام برای نجات

پسر خود که کافر بود بنا بر وعده الهی نجات اهل و بود حیث قال رب ان ابنی من اهلی وان وعدک
الحق وانت احکم الحاکمین و چنانچه اخذ فدیه از اساری بدر که از سرور پیغمبران بظهور آمده بنا بحکم الهی
که موجب اباحة اخذ فدیه بود چنانچه حقتعالی میفرماید ولولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب
عظیم واین بزرگان این افعال عاصی نبودند معذور بودند لیکن چون ظاهر شود که این قول یا فعل خلاف امر
الهی واقع شد اخص خواص آن فعل را در رنگ معصیه دانسته استغفار میکنند و ندامت می کشند و بر
آن غم می خورند چنانچه آدم گفت ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین
و نوح گفت ✤ اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم وان لا تغفر لی وترحمنی اکن من الخاسرین
و سرور پیغمبران در این قضیه بسیار غم خورده و گریست و فرمود اگر عذاب نازل میشد نجات نمی یافت از آن بجز عمر
چرا که او مشوره داده بود بقتل اساری والله اعلم لهذا گفته اند حسنات الابرار سیئات المقربین شعر
کار پاکان را قیاس از خود مگیر ✤ گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر ✤ شیر آن باشد که آدم می خورد ✤ شیر آن
باشد که آدم می خورد

فصل ثانی

در جواب مطاعن فاروق اعظم خلیفه ثانی امیر المومنین عمر بن الخطاب
رضی الله عنه و آن یازده می آرند یکی آنکه بخاری و مسلم از ابن عباس روایت کرده اند اشتد برسول
الله صلی الله علیه وسلم وجعه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایتونی بکتف اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده
ابدا فتنازعوا ولا ینبغی عند نبی تنازع فقالوا ما شانه اهجر استفهموه فذهبوا یردون علیه
فقال دعونی فالذی انا فیه خیر مما تدعونی الیه واوصاهم بثلث فقال اخرجوا المشرکین
من جزیرة العرب واجیزوا الوفد بنحو ما کنت اجیزهم وسکت عن الثالثة او قالها فنسیتها وفی
روایة وفی البیت رجال منهم عمر بن الخطاب فقال قد غلب علیه الوجع وعندکم القرآن حسبکم کتاب
الله وجه طعن آنست که آن ملعونان میگویند که عمر منع کرد قول آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ورد کرد وحی را
چرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ورد وحی کفر است ✤
وقال الله تعالی ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون ✤ و نیز تبرک او بست که کرد گفت
قد غلب الوجع و نیز در قول قائل اهجر استفهموه نسبت هذیان است بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم

که منافی عصمت است و از انکار عصمت انکار نبوت لازم می آید این چنین خرافات سست تر از خانه عنکبوت
میگویند جواب از اول آنست که چون آیه وشاورهم فی الامر نازل شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در باب کیفیت اظهار وحی و طرق مجاهده با کفار و آنچه وحی دران فرود نیامده بود مشاورت میفرمود و فقهای
صحابه بعرض مشورت مامور بودند خصوصا در حق شیخین که در حق آنها آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده
وزیرای من اهل الارض ابوبکر و عمر اخرجه الترمذی و فرموده لاغنی بی عنهما انهما من
الدین کالسمع والبصر اخرجه الحاکم یعنی مرا از ابی بکر و عمر استغنا نیست که ایشان را از خود جدا کنم باتفاق
برای تعلیم سنن و فرایض بفرستم پس ایشان همیشه عرض مشورت میکردند و اکثر وحی موافق رای
ایشان فرود می آمد چنانچه قصه اساری بدر و قصه حجاب و قصه منع کردن از نماز بر جنازه منافق
و مانند آن مشهور است پس توقف فاروق در استعداد اسباب کتابت گویا مشورت دادن است
بآنکه ترک کتابت لایق تر است و آنحضرت رای فاروق را در نیافته قبول فرموده و لهذا بقیه
یوم پنجشنبه و تمام روز جمعه و شنبه و یکشنبه و اول روز دوشنبه که آن حضرت
صلی الله علیه وسلم زنده بود باز متعرض کتابت نشد چنانچه در قصه بشارت من قال لا اله الا الله دخل
الجنة رای فاروق پسند فرموده ابو هریره را از ندا بآن منع فرموده بود و ازینجا معلوم شد که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بکتابت از حق تعالی مامور نبود و اگر مامور می بود بتاکید بلیغ باحضار قرطاس و دوات
امر میفرمود و منع کنندگان را زجر میفرمود چنانچه عایشه و حفصه را در باب امامت عمر برای نماز زجر فرموده
و بتاکید گفت مروا ابابکر فلیصل بالناس و هر که در تبلیغ امر الهی تساهل نفرمود که مخالف عصمت و مستلزم
عدم امتثال قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله یعصمک من الناس و قوله تعالی ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
علمه شدید القوی یعنی جبرئیل مراد از آن نیست که ما ینطق القرآن عن الهوی ان هو یعنی القرآن
الا وحی یوحی عام نیست جمیع منطوق آنحضرت را صلی الله علیه وسلم والا لازم آید که علمه شدید القوی
بر جمیع منطوق آنحضرت صلی الله علیه وسلم صادق آید و تیسیر قلیلی و اگر جمیع منطوق آنحضرت

صلی الله علیه وسلم وحی بودی فقوله تعالی لم اذنت لهم وقوله تعالی لم تحرم ما احل الله لک
نازل نمیشد واما پیغمبر قائل میشوند بدانکه جمیع منطوق آنحضرت صلی الله علیه وسلم وحی بود بنابر روایتی
که کرده اند از محمد بن الحنفیه از امیر المومنین که فرمود لقد کان کثر الناس علی ماریة القبطیة ام
ابراهیم بن النبی صلی الله علیه وسلم فی ابن عم لها قبطی کان یزورها ویختلف الیها فقال لی النبی
صلی الله علیه وسلم خذ هذا السیف وانطلق فان وجدته عندها فاقتله فلما اقبلت نحوه
علم انی اریده اتی نخلة فرقی علیها ثم رمی بنفسه علی قفاه وشغر برجلیه فاذا به اجب امسح
ما له مما للرجال لا قلیل ولا کثیر قال فغمدت السیف ورجعت الی النبی صلی الله علیه وسلم
فاخبرته فقال الحمد لله الذی یصرف عنا الرجس اهل البیت کذا ذکره الشریف المرتضی فی کتاب
الدرر والغرر پس اگر جمیع منطوق النبی صلی الله علیه وسلم وحی بودی علی را برای قتل قبطی نفرستادی و
مراجعه قول نبی صلی الله علیه وسلم در مقام مشاورت معصیت نیست بلکه مامور به است چنانچه نبی صلی الله علیه
وسلم در شب معراج نه بار باشارة موسی بعد امر الهی به پنجاه نماز مراجعه کرد و موسی علیه السلام بعد امر الهی
ان ائت القوم الظالمین قوم فرعون الا یتقون مراجعه کرد وگفت انی اخاف ان یکذبون الی قوله فاخاف
ان یقتلون پس مراجعه عمر چرا رد وحی باشد وقول عمر قد غلب علیه الوجع محل اشکال نیست چرا که غلبه وجع
امری است مقتضای بشریت انبیا و غیرشان درین برابر اند پس درین ترک ادب نیست بلکه
است وقول قائل اهجر استفهموه محتمل دو معنی است یکی آنکه جمعی که قاصد آوردن قرطاس بودند تقویت
قول خود کردند باین کلمه واستفهام انکاریست یعنی هجر و هذیان بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم محال است پس
آنچه میفرماید چرا نمی کنند دوم آنکه جمعی که متوقف بودند در آوردن قرطاس گفته باشند و معنی هجر در مقصود
کلامی است که بسبب ضعف آلات تکلم یا غلبه خشکی زبان خوب فهمیده نشود پس گفتند بطریق استفهام تقریری
که ما نفهمیده ایم مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم باید پرسید تا موافق امر بجا آریم و از روایه صحیح
معلوم نمیشود که قائل اهجر استفهموه عمر بوده باشد و اگر فرض کنیم مشکل آنست که مقصود آنحضرت صلی الله علیه
وسلم کتابت خلافت مرتضی بود پس باطل است بلکه جائز است که مقصود کتابت غیر استخلاف

باشند روی احمد عن نعیم بن زید عن علی بن ابی طالب قال امر النبی صلی الله علیه وسلم ان اتیه
بطبق یکتب فیه ما لا یضل امته من بعده فخشیت ان یفوتنی نفسه قال قلت انی احفظ
واعی قال اوصی بالصلوة والزکوة وما ملکت ایمانکم و اگر مقصود استخلاف بوده باشد البته استخلاف
صدیق بوده باشد بدلیل حدیث عایشه ادعی لی اباک واخاک اکتب لی کتابا الحدیث
عجب است ازان ملعونان مفتریان که خود بکذب افترا ثابت میکنند باین عظام چیزها که در ان مخالفت رسول صلی
الله علیه وسلم و حکم بخلاف ما انزل الله باشد و با اینهمه دعوی عصمت میکنند و دیگر صحابه کرام را بتاویلات
فاسده خود مخالفت رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت کرده تکفیر آنها میکنند ما اضلهم و ما اکفرهم محمد بن بابویه
در امالی و دیلمی در ارشاد القلوب هر دو اینکه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فاطمه را هفت درهم داد و گفت
که علی را بده و بگو که خرید کند برای اهل طعامی غالب شده بود برآنها گرسنگی پس فاطمه علی را داد و گفت
که ترا رسول خدا صلی الله علیه وسلم امر کرده است که خرید کن برای ما طعامی پس علی گرفت و برای
خرید طعامی برای اهلبیت از خانه برآمد پس آواز مردی سایل شنید و آن دراهم او را داد و این صریح
است در مخالفت امر پیغمبری که لا ینطق عن الهوی در شان اوست و تصرفست در مال غیر بر خلاف اذن
او و تحقیق کرده است بر اهل و عیال هم ملاحظه گرسنگی شان و ترک واجب نفقه اهل بفعل مندوب و احتمال بلکه
یقین رضا پیغمبر علیه السلام در فعل عمر و علی نظر بر بزرگی آنها متیقن است و روایت میکنند از ائمه
حکم بر خلاف ما انزل الله مثل حل وطی امه غیر باذن مالک حالانکه حقتعالی میفرماید والذین هم
لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغی
وراء ذلک فاولئک هم العادون و شک نیست که امه مستعار نه زوجه است و نه ملک یمین و جواز نماز
با رجس ملوث بخون و بول و غیرهم حالانکه حقتعالی میفرماید وثیابک فطهر و استرقاق اولاد صغار
ذمی که قتل مسلم کرده باشد حالانکه حکم الهی قصاص باشد و تخصیص بعض ورثه ببعض ترکه و نص
وارد است بر عموم و روایتی کنند از صادق که نهی کرد از آموختن زن مسئله احتلام و از کاظم نهی از
آموختن خلق اصول دین حالانکه حق تعالی حکم کرده است بتعلیم علوم دو هم آنکه قصه احراق

خانه فاطمه کرد جواب این باطل است از مفتریات روافض و کلام روافض در این مقال مختلف است
اکثر میگویند که احراق کرد و بعضی میگویند که قصد احراق کرد پس اگر احراق میکرد یا اسباب احراق جمع
میکرد متواتر می شد و اگر فقط در دل قصد احراق کرده بود پس اطلاع بر آن محال است سیوم آنکه موت آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم انکار کرد و قسم خورد که پیغمبر نمرده است جواب این محل طعن نیست و دلیل بر آن نیست که عمر را
علم نبود بجواز موت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلکه این قصه دلیل است بر فرط عشق و محبت عمر با پیغمبر صلی الله علیه
وسلم که بسبب موت آن حواس باخته و از معلومات خود ذاهل شد چهارم آنکه از مسایل شرعیه علم
نداشت امر کرد برجم زن حامله پس علی گفت ان کان لك علیها سبیل فلیس لك علی ما فی بطنها سبیل فقال عمر
لولا علی لهلك عمر و حکم کرد برجم زن مجنونه علی گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول رفع
القلم عن النائم حتی یستیقظ وعن المجنون حتی یعقل وعن الطفل حتی یحتلم و زد و پسر خود ابو
شحمه را حد زنا پس حد او تمام نشده بود تا که مرد پس باقی صد دره بعد موت زده و ندانست که میت غیر
مکلف است قابل زدن حد نیست و ندانست حد شرب خمر را پس معلوم شد که از مسایل اطلاع نداشت
پس امامت او صحیح نیست جواب امر کردن عمر رضی الله عنه برجم حامله موضوع است ثابت نیست و اراده رجم
مجنونه در کتب اهل سنت بدرجه صحت نرسیده و اگر فرضا این هر دو امر صحیح شوند پس محمول است
بر آنکه عمر رضی الله عنه بر حمل و جنون او اطلاع نداشته باشد و واجب است بر امام سوال از حمل چنانچه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم حکم کرد علی را باقامت حد بر زنی که در نفاس بود و علی حد قایم نکرد بخوف آنکه بمیرد و ذکر
کرد این معنی را پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم احسنت دعها حتی ینقطع دمها ثم اقم علیها الحد
فایده محمد بن بابویه قمی روایت کرده در فقه من لم یحضره الفقیه که علی امر میکرد باقامت حد سرقه بر صبی
قبل احتلام این روایت دلالت دارد بر آنکه قصه امر کردن عمر برجم مجنونه و اعتراض کردن علی بر او
موضوع است چرا که محال است که علی برخلاف امر رسول صلی الله علیه وآله وسلم و برخلاف روایت خود حکم
کند بحد سرقه بر صبی و اعتراض کند بر حکم کردن عمر برجم مجنونه و قصه تمام کردن صد دره بعد موت
ابی شحمه دروغ و باطل است و صحیح آنست که صد دره زد و ابو شحمه زنده ماند و جراحات او بسته و بعد مدتی

مرد و حد شرب خمر در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم مقدر نبود کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یجلد فی الخمر بالجرید والنعال وضرب مرة فی شرب الخمر بجریدتین نحو اربعین رواه مسلم
فی صحیحه ثم جلد ابوبکر اربعین ولما افضت نوبة الخلافة الی عمر استشار الصحابة فی الخمر
فقال علی اری ان یجلد ثمانین جلدة واتفق علی ذلک اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
و نیز دارامیه نیز همین روایة صحیح است و ذکره الحلبی فی منهج الکرامة زهی کور چشمی اهل عدوان که عمر را نسبت بکم علمی
کنند و پیغمبر در حق او فرموده ان الله جعل الحق علی لسان عمر وقلبه و علی گفت ماکنا نبعد ان
السکینة تنطق علی لسان عمر و عثمان در حق او میگوید هل استطیع ان اکون مثل لقمان الحکیم و ابن
مسعود میگوید لو وضع علم احیاء العرب فی کفة میزان و وضع علم عمر فی کفة لرجح علم عمر ولقد کانوا یرون
انه ذهب بتسعة اعشار العلم و بر تقدیر صحه قصه ابوشحمه چشم باطل بین شیعیان بطرف قباحت رفت
وازین بدکوری نمود که پسر خود را برای اقامت حد و حصول رضاء الهی کشت و در دین خدا سستی نکرد
طعن ششم آنکه از بسیاری مهر منع کرد و گفت که هرکه مغالات کند در مهر زیاده در بیت المال انداخته شود پس زنی
شنا و گفت حق تعالی ما را میدهاند و عمر منع میکند قال الله تعالی فان اتیتم احدیهن
قنطارا فلا تأخذوا منه شیئا عمر گفت کل افقه من عمر حتی المخدرات
فی الحجال جواب نهی عمر رضی الله عنه از مغالات در مهر موافق ارشاد آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم بود و مغالات در مهر فی الواقع مکروه است روی الخطابی فی غریب
الحدیث ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یاسروا فی الصداق الحدیث و روی
ابن حبان فی صحیحه عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر
النساء ایسرهن صداقا و روی ابن حبان عن عائشة انه صلی الله علیه وسلم
قال من یمن المرأة تسهیل امرها وقلة صداقها و روی احمد والبیهقی
اعظم النساء برکة ایسرهن صداقا و اسناده جید و تسلیم عمر قول
زن را از جهة آن بود که مغالات مهر مشروع است گو که مکروه است پس ...

آیة بر منع رجعیة دلالة دارد ولیکن بر عدم کراهیة دلالة ندارد و حکام را در اکثر امور مباحه که کراهیة داشته
باشند یا در ان ترک مصلحت بود منع از ان میرسد پیغمبر صلی الله علیه وسلم زید را از طلاق دادن زینب
منع فرمود و گفت امسك علیك زوجك واتق الله حالانکه طلاق مباح بود و قول عمر به انداختن زیادة
در بیت المال بنا بر سیاسة و مبالغه در منع از مکروه بود و قول عمر کل افقه من عمر حتی المخدرات بنا بر هضم
و هضم نفس بود نه آنکه مقاله زن حق است و مقاله عمر باطل و اگر چنین می بود عمر بقول زن از قول خود
رجوع میکرد و تحقیق آنست که عمر در ایام خلافة خود از مغالات مهر همیشه منع میکرد و میگفت ما تزوج رسول
الله صلی الله علیه وسلم ولا زوج بناته بالاکثر من اربعمائة درهم رواه اصحاب السنن الاربعة
و بر تقدیر تسلیم محل طعن نیست اگر مرد عالم و افقه در یک مسئله در جواب خطا کند و غیر او جواب
درست دهد بلکه محل مدح است بر انصاف عمر اخرج ابن جریر و ابن المنذر عن محمد بن کعب قال سال
رجل علیا عن مسئلة فقال فیها فقال الرجل لیس هکذا ولکن کذا وکذا قال علی اصبت و اخطأت
و فوق کل ذی علم علیم شعر پسندید زو شاه مروان جواب * که من خطا بودم او بر صواب
ششم آنکه منع کرد اهلبیت را از خمس که سهم ذوی القربی بود قال الله تعالی انما غنمتم من شیء فان
لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل جواب در منع و اعطاء سهم
ذوی القربی روایة از عمر مختلف آمده فقد اخرج ابو داود عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن علی ان ابا بکر
و عمر قسما سهم الذوی القربی و اخرج ابو داود ایضا عن جبیر بن مطعم ان عمر کان یعطی ذوی القربی
من خمسهم و هو حدیث صحیح نص علیه الحافظ عبد العظیم المنذری و این روایة مختار شافعی و مالک است
که خمس غنیمت نزد آنها بر پنج سهام قسمت می شود چنانچه در حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم
حصه رسول امیر راست و چهار حصه چهار صنف است ذوی القربی و الیتامی و مساکین و ابن السبیل
و روایتی است از عمر چنانچه معترض گفته و این را امام ابو حنیفه ترجیح داده و اختیار نموده و گفته
که لام در للرسول برای ملک نیست و الا واجب گردد تقسیم خمس و زکوة بر وجهی که جمیع افراد فقرا
را رسد و این محال است و کسی بدان قائل نشده بلکه لام برای عاقبت است و بیان مصرف خمس و زکوة در

قوله تعالی انما الصدقات للفقراء و علة برای استحقاق فقراء و مساکین و ابن السبیل حاجة است و برای
رسول صلی الله علیه وسلم کفایة رسول و برای ذوی القربی مناصره و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم حصه ذوی القربی
به بنی هاشم و بنی مطلب داد و بنی نوفل و بنی عبد الشمس را نداد چون بنی نوفل و بنی عبد الشمس عرض کردند
که ما فضیلت بنی هاشم انکار نداریم لمکانک فیهم اما بنی مطلب از تو با ما برابر اند پس وجه ترجیح چیست
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که بنی هاشم و بنی مطلب در اسلام و جاهلیت همچنین بودند و تشبیک
کرد در اصابع از این حدیث معلوم شد که علة در بنی هاشم و بنی مطلب مناصرة بود و چون بموت رسول صلی
الله علیه وسلم حصه آنسرور ساقط شد حصه ذکاری نیز ساقط شد لزوال علة الاستحقاق پس تقسیم کرده
شود خمس غنیمت در فقراء و مساکین و ابن السبیل و مقدم کرده شود فقرای ذوی القربی را و مساکین آنها
را و ابن السبیل آنها را بر دیگر فقراء و مساکین و ابن السبیل پس ترک عمل بر آیة لازم نمی آید که مقتضای
آیة همین است که عاقبة خمس بذوی القربی و فقراء و مساکین و ابن السبیل باشد به هر هر فرد آنها رسیدن ضرور
نیست بلکه محال است و عمر هم سهم ذوی القربی از جمیع افراد آنها منع نکرده و همین است محمل روایة جبیر بن
مطعم و مانند آن از عمر و تطبیق بین الروایتین و طعن بر عمر رضی الله عنه لازم نمی آید کما ذکرنا و مذهب
جماعتی از امامیه نیز موافق قول عمر و مذهب ابو حنیفه است و مستند هم ما روی عن الائمة و نیز امیر المومنین
در قسمة خمس غنیمت مخالفة عمر نکرده و در دیگر اکثر مسایل موافق رای خود رفته و مخالفة عمر کرده طحاوی
و دار قطنی از محمد بن اسحق روایة کرده اند قال سالت ابا جعفر محمد بن علی بن الحسین ابن علی
ابن ابی طالب لما ولی امر الناس کیف صنع فی سهم ذوی القربی قال سلک به والله مسلک
ابی بکر و عمر هفتم آنکه حد زنا بر مغیره قایم نکرد و شاهد را تلقین نمود جواب این کذب و افتراء است
و حق آنست آنچه طبری و امام بخاری و ابن جوزی و شمس الدین سبط ابن جوزی در تواریخ خود ها
نقل کرده اند که مغیره امیر بصره بود و مردم آنجا بر وی دعوی زنا کردند با زنی ام جمیل نام و این معنی بعمر
نوشتند عمر مغیره و شهود را بحضور طلب نمود چون حاضر شدند یکی از شهود بر دعوی مغیره شهادت
داد که دیدم او را در میان دو ران آن زن عمر گفت این شهادت معتبر نیست شهادت میدهی

که دخول کرد با وی مانند دخول میل در مکحله گفت اری چنین دیدم پس شاهد دوم آمد گفت شهادة
سیوم مثل شهادة اول عمر گفت فی شهادة بده آنکه دخول کرد مانند دخول میل در مکحله گفت اری
پس سیوم شاهد شهادت داد مثل شهادة هر دو پیشتر شاهد چهارم را طلبید او حاضر شد و چون حاضر شد
از نشستن برای جماع و دیگر مقدمات جماع شهادة داد و چون عمر پرسید دیدی تو کالمیل فی المکحلة
او گفت نه اینچنین ندیدم پس امر کرد عمر بزدن هر یک از شهود هشتاد هشتاد دره حد قذف پس امتناع
عمر از حد زنا عین صواب بود که نصاب شهادت تمام نشد و تلقین شهود افترا محض است فائده محمد
بن بابویه قمی در فقیه روایت کرده که مردی پیش امیر المؤمنین آمد و اقرار کرد بسرقه اقرار یکبار قطع ید او
لازم آید پس قطع نکرد امیر المؤمنین فقیر گوید ظاهر آنست که امیر المؤمنین را هم آنجا شبه پیدا شده باشد
که موجب دفع حد باشد فان الحدود تندری بالشبهات هشتم آنکه در دین زیاده کرد آنچه نبود
و آن تراویح است امر کرد مردمان را باقامة آن بجماعة و خود اعتراف کرده بانکه بدعة است وقد ثبت
عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال کل بدعة ضلالة جواب نماز تراویح بدعة نیست
سنة است ثابت شده بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود فرض علیکم صیامه وسن لکم
قیامه و هم بفعل او و تراویح مانند سایر نوافل نیست بلکه جماعة آن ثابت شده بفعل رسول الله صلی الله علیه
وسلم در سه شب کما رواه ابو داود والترمذی وصححه واحمد والنسائی وابن ماجه عن ابی ذر وعذر بیان
کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ترک مواظبة روی البخاری ومسلم عن عائشة انه صلی الله علیه وسلم
صلی فی المسجد فصلی بصلوته ناس ثم صلی من القابلة فکثر الناس ثم اجتمعوا فی الثالثة
فلم یخرج الیهم فلما اصبح قال قد رایت الذی صنعتم فلم یمنعنی من الخروج الیکم
الا انی خشیت الافتراض علیکم وذلک فی رمضان و چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر علة ترک مواظبة
یعنی خوف افتراض اطلاع داد معلوم شد که نزد زوال این علة مواظبة ضرور است پس سنة بودن ثابت شد
و قول عمر نعمت البدعة هذه از بدعة معنی لغوی اراده کرده یعنی نو پیدا و آن مواظبة است بر جماعة و آنچه
ممنوع است بدعة بمعنی شرعی است یعنی احداث در دین چیزی را که اصل آن در کتاب و سنة رسول الله

صلی الله علیه وسلم وسنت خلفاء راشدین واجماع ائمه یافته شود وانچه سنت خلفاء است واصل سنت است
نه بدعت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یعش منکم بعدی فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم
بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین عضوا علیها بالنواجذ وایاکم ومحدثات الامور
فان کل بدعة ضلالة اخرجه الترمذی وابن ماجه عن العرباض بن ساریة دلیل است بر انکه احداثیکه
در دین انچه نبود ازان در دین اصلی ونسبته می کنند آنرا بسوی ائمه مثل تخلیل فرج ونماز غدیر ونماز
ثور وروز ونماز روز وفات عمر وندادن بعض ولا و بعض ترکه میگویند که زمین زرعی بدختر نمیرسد چنانچه
در کلینی نوشته اینچنین احداثات بی اصل میکنند وطعن میکنند بر صحابه که قیام سنت از انها شده ودعوی
انکه تشریع مفوض بود بسوی ائمه باطل است چه انکار ختم نبوة کلام نهم آنکه حکم کرد در حد زنا بزدن صد شاخ جواب
اینهم دروغ ومفتری است وبر تقدیر صحت زدن صد شاخ از دو صورت خالی نیست یا انکه مجدود تام الاعضاء بود
وشاخ درست اورا زدند واین موافق سنت پیغمبر است صلعم عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم
ضرب فی الخمر بالجرید والنعال وجلد ابوبکر اربعین رواه البخاری ومسلم پس صد شاخ
بجای صد دره در حد زنا غیر محصن زده باشد یا انکه آن شخص ناقص الخلقة بود وصد شاخ عبارة
از صد شمراخ است در یک عرجون وآن نیز ماخوذ است از سنت عن سعد بن سعد بن عبادة
ان سعد بن عبادة اتی النبی صلی الله علیه وسلم برجل کان فی الحی مخدج سقیم
فوجد علی امة من امائهم یخبث بها فقال النبی صلی الله علیه وسلم خذوا له عثکالا
فیه مائة شمراخ فاضربوه ضربة رواه البغوی فی شرح السنة ومحتمل که صد شاخ در حد شرب
زده باشد در وقتیکه حد خمر مقدر نبود دهم آنکه متعه نکاح را منع کرد حالانکه در عهد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بود پس نسخ کرد حکم خدا را وتحریم نمود ما احل الله جواب متعه نکاح را پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم خود حرام کرده بود مگر آنکه جمعی از صحابه بسبب عدم بلوغ حدیث یا بسبب
تاویل آن اختلاف داشتند عمر رضی الله عنه موافق نهی پیغمبر علیه السلام نهی بلیغ کرد وسعی
فاروق حق واضح شد واجماع انعقاد یافت واختلاف مضمحل گشت ودرین مسئله وامثال آن از

مسایل اجماعیه خفی است مر عمر را برائته و منتفی است عمر از مطاعن و حرمت متعه مروی است از جماعتی از اصحابه منهم
عمر و علی و ابوهریره و سبرة الجهنی و سلمة بن الاکوع روی مالک و جماعة من المحدثین عن الزهری عن
عبد الله و عن الحسن ابنی محمد بن علی بن ابی طالب عن ابیهما عن علی انه قال امرنی رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان انادی بالنهی عن المتعة وتحریمها بعد ان کان امر بها فمن بلغه النهی انکف
عنها ومن لم یبلغه النهی کان یقول باباحتها فلما علم ذلک عمر ایام خلافته نهی عنها و بالغ
فی النهی واخرج مسلم عن سلمة بن الاکوع انه قال رخص رسول الله صلی الله علیه وسلم المتعة یوم اوطاس
ثلثا ثم نهی عنها وانما رخص المضطر من اهل العسکر المسلمین کانه کما رخص فی لبس الحریر
لدفع تولد القمل ثم نهاهم عنها مؤبدا واخرج ایضا انه صلی الله علیه وسلم قال قد کنت اذنت لکم
فی الاستمتاع من النساء وانی قد احرم ذلک الی یوم القیامة فمن کان عنده منهن شیء فلیخل سبیلها
ولا تأخذوا مما آتیتموهن شیئا و ابن عباس هم باباحت متعه فتوی نداده بود مگر در حالت اضطرار چنانچه حازمی
از طریق خطابی از سعید بن جبیر روایت کرده گفتم ابن عباس را که مردم از تو فتوی بمتعه روایت می کنند
گفت سبحان الله ما بهذا افتیت وانما هی کالمیتة والدم ولحم الخنزیر لا یحل الا للمضطر
بیشتر ابن عباس ازین فتوی هم رجوع کرده و مثل فتوی جمهور بحرمت متعه مطلقا و مؤبدا حکم کرده **سوال**
حضرت مرتضی نهی از متعه روز خیبر که در سال ششم از هجرت بود روایت کرده و احادیث دیگر دلالت دارند
بر آنکه روز اوطاس که در سال هشتم بود متعه بعمل آمده بود پس متعه تاریخ حرمت گشته **جواب** این اشکال
به دو وجه است یکی آنکه تحریم متعه در غزوه اوطاس است فقط نه در غزوه خیبر و راویان قصه غزوه خیبر تحریم
متعه ذکر نکرده اند و تحریم متعه را بغزوه خیبر مورخ نساخته مردم را این گمان از اینجا پیدا شده که علی
ذکر تحریم متعه و حمر اهلی در یک حدیث جمع کرده و تحریم حمر اهلی را موقت کرده بغزوه خیبر مردم را گمان پیدا
شد که هر دو تحریم در یک وقت شده باشند و این سهوست بی دلیل و تحقیق آنست که چون ابن عباس
در تحریم متعه و تحریم حمر اهلی اختلاف داشت برای الزام او علی رضی الله عنه هر دو تحریم را در یک حدیث
ذکر کرده دوم آنکه متعه دو بار حلال شد و دو بار حرام گشت اول در غزوه خیبر تحلیل و تحریم

آنکه دوم در غزوه اوطاس که بعد فتح مکه شده بود تحلیل و تحریم آمده و اخرا تحریم متعه است چنانچه
استدلال علی و ابن عباس بران دلالة دارد و اجماع بران منعقد گشته و نیز حجة بر حرمت متعه قوله تعالی
است والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین
فمن ابتغی وراء ذلك فاولئك هم العادون چراکه زن متعه از ازواج نیست چنانچه ابو نصیر که از رواة
است در صحیح از صادق روایة کرده انه سأل عن المتعة اهی من الاربع قال لا ولا من السبعین
و احکام زوجه از عدة و ایلاء و ظهار و احصان و لعان و ارث هیچ چیز دران ثابت نیست پس نه زوجه است
و نه ملك یمین و نیز اگر زن متعه داخل زوجات بودی احصان بمتعه ثابت شدی لقوله تعالی بعد
ذکر المحرمات و احل لکم ما وراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین و متمتع باتفاق
فریقین محصن نیست حجة روافض بر اباحة متعه قوله تعالی است فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن
فریضة گفته اند که مراد ازین آیة متعه است نه نکاح بسه وجه یکی آنکه در نکاح بمجرد عقد نصف مهر
لازم میشود و بدخول یا موت تمام مهر و مقتضای این آیة آن است که بی دخول چیزی واجب نشود جواب
ازین وجه آنست که هرچند ازین آیة معلوم میشود که بدخول مهر واجب میشود لیکن معلوم نمیشود که بی دخول
واجب نمیشود بلکه آیة ازان مسکوت عنها است و نصف مهر که پیش از دخول واجب می شود از آیة
دیگر واجب میشود قال الله تعالی وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فریضة
فنصف ما فرضتم الآیة و نیز بحدیث و اجماع واجب میشود وجه دوم آنکه متعه در شرع حقیقة عقد موقت
را گویند که دران حضور ولی و شهود شرط نیست و در غیر آن مجاز است پس اگر بر غیر متعه حمل کرده شود
لازم آید حمل بمجاز مع امکان الحقیقة جواب ازین وجه آنست که بودن متعه حقیقة شرعیه درین معنی ثابت
لازم آید که بمحض عقد متعه لازم آید و پس فلیس و حق آنست که مراد از استمتاع درین آیة وطی است
بعقد نکاح صحیح بقرینه منهن که ضمیر راجع است بسوی متزوجات که سابق در تحلیل و تحریم آنها سخن
میرود قال الله تعالی ولا تنکحوا ما نکح اباؤکم الآیات الی قوله تعالی فما استمتعتم به منهن الی قوله
محصنات چراکه متعه موجب تحصین نیست وجه سوم آنکه در قراءة ابن مسعود فما استمتعتم به منهن الی اجل

سهی واقع شده وابن عباس و ابی بن کعب بن حصین هیچ اند جواب این وجه آنکه این سخن باطلست
و بهیچ وجه صحیح و ثابت نشده و بر تقدیر تسلیم صحت متعه منسوخ است روی الترمذی عن ابن عباس
قال انما المتعة فی اول الاسلام کان الرجل یقدم البلدة لیس له بها معرفة فیتزوج المرأة
بقدر ما یری انه مقیم فتحفظ له متاعه وتصلح له شیئه حتی اذا نزلت الآیة الا علی ازواجهم
او ما ملکت ایمانهم قال ابن عباس فکل فرج سواهما فهو حرام یازدهم آنکه عمر از متعه حج منع کرده حالانکه
متعه حج از کتاب و سنت و اجماع امت ثابت است قال الله تعالی فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر من
الهدی جواب مراد عمر از منع آن نیست که عمره در اشهر حج و بعد از آن حج در همان سال بیک احرام یا احرام
جدید جایز نیست بلکه این جایز است بکتاب و سنت و اجماع بلکه مراد عمر از منع منع است از فسخ حج یعنی شخصی
احرام حج بسته در مکه داخل شود و آن حج را فسخ کرده بافعال عمره حلال شود پس تر حج از سر گیرد و این را
که عمر رضی الله عنه منع کرده موافق نص قرآن منع کرده قال الله تعالی واتموا الحج والعمرة لله چرا که امر
باتمام حج مقتضی نهی است از فسخ حج و این فسخ حج بعمره در سال حجة الوداع صحابه را مخصوص بهمان سال
جایز شده بود بجهت آنکه اهل جاهلیة عمره را در اشهر حج حرام میدانستند پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون بمکه آمد و صحابه
احرام حج بسته آمدند حکم کرد بفسخ حج و اتیان عمره مخالفة للجاهلیة روی مسلم عن ابی ذر انه قال کانت
المتعة بالحج لاصحاب محمد صلی الله علیه وسلم خاصة واخرج النسائی عن حارث بن بلال قال قلت
یا رسول الله فسخ الحج لنا خاصة ام للناس عامة فقال بل لنا خاصة پس هر دو نهی عمر از متعه نکاح
و متعه حج موافق شرع بود نه باتباع هوا و آنچه از عمر مرویست که گفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله
صلی الله علیه وسلم وانا انهی عنهما مجاز است و مراد آن است انا اظهر التحریم چنانچه میگویند نهی الشافعی
عن شرب کل مسکر قلیلا کان او کثیرا و این از آن قبیل نیست که امامیه تهمت آن میکنند بر ائمه و میگویند
که ائمه مباح کرده اند تحلیل چرا که محلله نه زوجه است و نه ملک یمین پس در تحلیل نسخ حکم خدا و تحلیل ما حرم الله
می آید

فصل ثالث

در جواب مطاعن خلیفه ثالث امیر المؤمنین عثمان بن عفان ذی النورین
رضی الله عنه و آن پانزده میگویند اول آنکه والی و حاکم ساخته بر کارهای مسلمانان کسانی [illegible]

خیانته ظاهر شد جواب عثمان رضی الله عنه علم غیب نداشت با هر کس حسن ظن میداشت او را والی میساخت
واز هر کسی خیانته ظاهر شده او را عزل فرموده والمرء انما یعرف عند المعاملة وهمچنین علی رضی الله عنه
بحسن ظن خود والی ساخته بود چه کس را که از انها خیانه ظاهر شده بود پس آنها را عزل فرموده بعضی از انها
بنی اعمام او بود چنانچه دلالت میکند بران کتاب علی رضی الله عنه که بوی نوشته اما بعد فانی اشرکتک
فی امانتی وجعلتک شعاری وبطانتی ولم یکن فی اهلی رجل اوثق منک فی نفسی لمواساتی
ومؤازرتی واداء الامانة الی فلما رایت الزمان علی ابن عمک قد کلب والعدو
قد حرب وامانة الناس خزیت وهذه الامة قد فتکت قلبت لابن عمک ظهر المجن ففارقته
مع المفارقین وخذلته مع الخاذلین وخنته مع الخائنین فلا ابن عمک واسیت
ولا الامانة ادیت همچنین بسیار شکایت نوشته تا آنکه نوشته کیف تسیغ طعاما وشرابا وانک
تعلم انک تاکل حراما وتشرب حراما وتبتاع الاماء وتنکح النساء من اموال الیتامی والمساکین
والمؤمنین والمجاهدین الذین افاء الله علیهم هذه الاموال ودر آخر کتاب نوشته لاضربنک
بسیفی الذی ما ضربت احدا الا دخل النار ویکی از انها منذر بن جارود عبدی بود علی رضی الله
عنه او را هر چند جا عامل کرده بود وچون در امانة خیانة کرده بوی نوشته اما بعد فصلاح ابیک
غرنی منک ظننت انک تتبع هدیه وتسلک سبیله فاذا انت فیما رقی الی عنک لا تدع
لهواک انقیادا ولا تبقی لآخرتک عتادا ودر ان نوشته تعمر دنیاک بخراب آخرتک وتصل عشیرتک
بقطیعة دینک فمن کان بصفتک فلیس باهل ان یسد به الثغر او ینفذ به امر او یعلی له
قدر او یشترک فی امانة او یؤمن علی خیانة فاقبل الی حین یصل الیک کتابی هذا ان شاء الله
واین دو کتاب از مشاهیر کتب علی است رضی الله عنه ذکر کرده هر دو کتاب
را رضی در نهج البلاغة واجماع اهل سنت که علی وسائر ائمه نمیدانستند آنچه بود
وآنچه خواهد بود تا روز قیامة محمد بن یعقوب کلینی از ائمه اثنا عشر بسیار

باین معنی روایة میکنند پس بر اعتقاد فاسد امامیه اعتراض بر علی رضی الله عنه لازم می آید که چنین
کسان را چرا والی کرده بوده و بر اعتقاد اهل سنت نه اعتراض بر علی لازم می آید و نه بر عثمان که هیچ
کس را علم غیب ثابت نمیکنند لقوله تعالی لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء
ونیز علی رضی الله عنه امیر فارس کرده بود زیاد را که مادرش سمیه نام داشت و در جاهلیة با ابی سفیان تعلقی داشت
و او را در آن وقت زوجه عبید بن عبید الحارث ثقفی بود و هم در آن وقت زیاد متولد شد چون بزرگ شد در فصاحت
و بلاغت و زیرکی کمال پیدا کرد روزی عمرو بن عاص گفت که اگر این جوان از قریش می بود عرب را بعصا
می راند آنگاه ابوسفیان گفت که من میدانم از وضع او در شکم مادرش علی رضی الله عنه از وی پرسید
ابوسفیان گفت که این از نطفه منست زیاد از فرط سفاهت بودن خود را زاده از نطفه ابوسفیان
فخر میکرد و غرضیکه امیر المؤمنین مصلحت دیده و بر فسق و فجور او اطلاع نداشته او را امیر فارس کرد
و کارهای ضبط و نسق آنجا از دست وی درست شد معاویه بوی نوشت تا او را بسوی خود کشد امیر المؤمنین
بوی نوشت که معلوم نمودم که معاویه بتو نوشته است تا ترا بخود کشد از وی حذر کن بدرستی که او
شیطان است از هر سوی آید و نسب تو از ابوسفیان ثابت نیست و نه استحقاق ارث از وی داری الغرض
زیاد تا حیوة علی رضی الله عنه در رفاقت علی ماند و بعد شهادت علی و صلح حسن رضی الله عنه با معاویه
معاویه زیاد را آنچه که ابوسفیان بحضور علی و عمرو بن عاص گفته بود یاد داد پس در سال چهل و چهار هجری
زیاد بمعاویه رفاقت کرد و خود را زیاد بن ابی سفیان میگویانید چون معاویه او را والی عراق کرد از بد
ترین اعداء اولاد علی بن ابیطالب بر آمد پس چون بکوفه در آمد آنجا سعید بن سرح او از دوستان
و مخصوصان علی بن ابیطالب زیاد او را تخویف نمود آن بیچاره از آنجا گریخته پیش حسین بن علی بمدینه آمد
زیاد خانه او را منهدم کرد و مال و عیال او را گرفت حسین بن علی بزیاد نوشت که چرا این حرکه با مسلمانی
کردی خانه او بنا کن و مال او بوی مسترد گردان او در جواب حسین علیه السلام کلمات بی ادبی و نفاق
نوشت حسین علیه السلام شکایت زیاد بمعاویه نوشت [illegible] معاویه بزیاد زجر و توبیخ بجهت ظلم بر سعید
بن سرح و بی ادبی با حسین علیه السلام نوشت و نوشت که خانه سعید را بنا کن و مال و زن او را پس ده

الفصه زياد در عراق خونريزيها بسيار كرد و در شبي هزار و پانصد كس را بيگناه كشت اگر امير المؤمنين
علي از خيانت نفس و مواقف امور زياد اطلاع داشتي چرا او را امير فارس كردي دويم آنكه حكم بن
عاص را رسول خدا صلي الله عليه وسلم از مدينه بدر كرده بود و ابوبكر و عمر او را در مدينه آمدن نداده عثمان
چرا چون خليفه شد او را در مدينه جا داد و جواب ازين شبهه كه مردم از عثمان پرسيده بودند او جواب داده
كه از پيغمبر خدا صلي الله عليه وسلم در مرض موت آنحضرت صلي الله عليه وسلم اجازت گرفته بودم و حكم
از گناهي كه موجب اخراج بود توبه كرده بود و ليكن چون عثمان درين مقدمه تنها شاهد بود
ابوبكر و عمر بشهادت يك كس عمل نكردند و او را در مدينه آمدن ندادند چون عثمان خليفه شد او خود
بگوش خود اجازة پيغمبر صلي الله عليه وسلم شنيده بود بر علم خود عمل كرد و او را جا داد فلا مطعن
فيه سوم آنكه اهل قرابت خود را مالهاي عظيم ميداد جواب صله رحم و سخا از خصال حميده است
و طعن وقتي راجع شود كه از بيت المال زياده از حق كسي از اقارب خود داده باشد همچنين نيست بلكه
عثمان بحضور آنحضرت صلي الله عليه وسلم هم مال بسيار داشت چنانچه تجهيز جيش عسرت كرده و نهصد و پنجاه
شتر و پنجاه اسپ بغازيان داده و در خلافت هم از مال خاص خود صله رحم و سخا بسيار ميكرد و عطا
او از بيت المال مخصوص باقارب و نبود بلكه بجميع اهل اسلام ميرسيد عن الحسن البصري قال سمعت
عثمان يخطب و يقول يا ايها الناس ما تنقمون علي وما من يوم الا و انتم تقسمون
فيه خيرا ابو عمر در استيعاب عطاياي عثمان بسيار ذكر كرده و ذي النورين خود جواب اين طعن گفته عن
سالم بن ابي الجعد قال دعا عثمان ناسا من اصحاب رسول الله صلي الله عليه وسلم فيهم عمار بن ياسر
فقال اني سائلكم واني احب ان تصدقوني انشدكم الله هل تعلمون ان رسول الله صلي
الله عليه وسلم كان يوثر قريشا علي سائر الناس ويوثر بني هاشم علي سائر قريش فسكت القوم فقال
عثمان لو ان بيدي مفاتيح الجنة لاعطيتها بني امية حتي يدخلوا من آخرهم اما قول فاروق
آنكه بترسم از آنكه بني امية بر گردن مردم سوار شوند اشاره است بآنكه راي ذي النورين در نيابت شيخين نيز
خود ابو جعفر دوي مجتهد بوده باشد چهارم آنكه اتخاذ حمي كرد با آنكه پيغمبر صلي الله عليه وسلم از حمي نهي كرده بود

و مسلمانان را در آب و گیاه برابر ساخته جواب معنی نهی آنست که بجهت مال خاص خود ها حمی نکنند
و خلفا همه متفق بودند بر اتخاذ حمی برای مواشی بیت المال و مروی است که پیغمبر حمی کرده بود و ملک خاص
عثمان بود برای مسلمانان گذاشته بود چون ضرورت پیش آمد حمی کرد برای مواشی بیت المال و نیز مروی است
که برای اسپان مجاهدان در سال قحط باجماع صحابه حمی کرده بود پنجم آنکه عبد الله بن مسعود را انقدر زد که اضلاع از
پهلوی او شکست جواب این همه کذب و افترا روافض است اگر تعزیر و تادیب فی الجمله ثابت شود در ان حق
بطرف عثمان بود زیرا که خواست که بتحقیق حق کرده مردم را بر یک مصحف جمع کند تا خلاف بر خیزد ابن مسعود
ممانعت میکرد و پس ابا از اطاعت اولی الامر و عصا اجماع المسلمین موجب تعزیر شده ششم آنکه عمار بن یاسر را
انقدر زد که او را فتق شد جواب صحیح آنست که عثمان نه خود عمار را زده است و نه کسی را امر بضرب او کرده بعضی
غلامان عثمان که از جلالت قدر عمار مطلع نبودند عمار را دیدند که بر عثمان آمده سخنهای درشت که لائق ائمه نباشد
میگوید او را زدند چون عثمان خبر یافت بسیار عذر خواهی نمود و قسمهای مغلظه خورده که بی اطلاع
من اینها شده اند و در استرضای او مبالغه کرد و او راضی شد و حدیث فتق کذب است هفتم آنکه ابو ذر را زده
و از مدینه اخراج کرد بسوی ربذه جواب این همه دروغ است ابن جوزی و ابن عبد البر روایت کرده اند که ابو ذر
بعد وفات صدیق اکبر از مدینه بسوی شام رفت و تا خلافت عثمان آنجا ماند چون ابو ذر در گفتن سخن
تنگ شده و در مزاج درشتی داشت در خلافت عثمان معاویه شکایت او بعثمان نوشت عثمان او را بمدینه طلبید
و بحسن معاشرت نصیحت فرمود ابو ذر از عثمان اذن گرفته از مدینه بقصد حج یا عمره بر آمد و بعد فراغ
از نسک برگشته بربذه سکونت کرد بی آنکه کسی او را از مدینه بدر کرده باشد و در ربذه مرد و اگر ضرب
و نفی ثابت شود وجهش آن باشد که رای او مخالف اجماع بود و کعب احبار را که سخن حق موافق اجماع
میگفت بعصا زد و بعضی میگویند که او را ازحمی ساخت در نصورت تعزیر و نفی او اگر از امام واقع شود
بجا باشد عن مالک بن عبد الله یحدث عن ابی ذر انه جاء یستاذن عثمان بن عفان
فاذن له وبیده عصاه فقال عثمان یا کعب ان عبد الرحمن توفی وترك مالا فما ترى
فیه فقال ان کان یصل فیه حق الله عز وجل فلا باس فرفع ابو ذر عصاه فضرب کعبا

وقال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما احب لو ان لی هذا الجبل ذهبا انفقه
ویتقبل منی اذر خلفی ستة اواقی انشدک الله یا عثمان اسمعته ثلث مرات قال نعم اخرجه
احمد غرض که ابوذر میگفت که مراد از کریمه الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی
سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم آنست که نگاه داشتن مطلقا جایز نیست انفاق تمام آن
مال واجبست و حق نه این چنین است وانچه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایة کرده وعثمان را بران
گواه گرفته آن محمول است بر استحباب وفرض انفاق بقدر زکوة است نه زاید ازان و چون
ابوذر از قول خود برگشته واز کعب احبار آن حرکت کرده و او را یهودی گفته شاید که عثمان او را اخراج
کرده باشد هشتم آنکه صحابه از وی تبری کردند و در حرب الدار کسی با وی شریک نشد و
چون کشته شد او را به مزبلی انداختند و تا سه روز دفن نکردند جواب این واقعه عظیم است
مثل واقعه حسین علیه السلام در کربلا بلکه اشد ازان ولکن امر الله کان قدرا
مقدورا اهل سنة وجماعة مثل روافض در هر دو واقعه بجزع وفزع و دو شق جیوب
ونوحه وغیره اعمال جاهلیة مرتکب نمیشوند بجهة ورود نهی ازان وقالوا انا لله وانا
الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم
المهتدون وتبری صحابه از وی کذب وافترا روافض است بلکه صحابه دفع فتنه وجهاد
با باغیان خواستند و جمع شده پیش عثمان آمدند در آنها عبد الله بن عمر
و زید بن ثابت بود و زید گفت که انصار میگویند که اگر بخواهی باشیم انصار الله
دوباره عثمان گفت لا حاجة لی فی ذلک و با عثمان در خانه او حسن و حسین
وعبد الله بن عمر وعبد الله بن زبیر و ابو هریره وعبد الله بن عامر در بیته همه آنها
باسلاح بودند آن همه را عثمان تاکید فرمود و قسم داد که سلاح خود بنهید
و بخانهای خود را لازم گیرید و عثمان گفت که اگر من کشته شوم پیش از خونریزی
دوست تر است نزد من از کشته شدن بعد از خون ریزی

چون آنها از خانه عثمان بدر آمدند علی رضی الله عنه پسران خود و پسران جعفر برادر خود را و قنبر
را با سلاح و زبیر و طلحه و اکثر صحابه پسران و غلامان خود ها را فرستادند تا مردم را از دخول خانه
عثمان منع کنند آنهمه بر در عثمان آمده ایستاده شدند و باغیان را از دخول خانه عثمان باز داشتند
تا آنکه حسن بن علی و محمد بن طلحه از زخم خون آلوده شدند و قنبر را زخم بر سر رسید چون از دروازه عثمان کسان
باغیان در آمدن نتوانستند و باغیان دیدند که از زخمی شدن حسن بن علی شاید که بنی هاشم
زیاده تر در غضب آیند جلدی کردند و از پشت خانه برآمده او را شهید کردند و بعد قتل عثمان فتنه
آنقدر سر خاست که دفع او با شان از قدرت صحابه بیرون شد و نیز بعد کشته شدن عثمان فایده در قتال
و جهاد باقی نمانده پس بعد قتل عثمان چون هنگامه برپا بود تمام روز تا شب عثمان رضی الله عنه همان طور افتاده
ماند زیاده ازین گذشت و چون شب شد جبیر بن مطعم با چند کس دیگر نماز جنازه خوانده پس در بقیع دفن
کردند و چون عثمان رضی الله عنه شهید شد علی رضی الله عنه بسیار حسرت کرد و حسن و حسین و محمد بن طلحه
و عبد الله بن زبیر که آنجا ایستاده محافظت دروازه عثمان میکردند آنها را زجر کرد و حسن را طبانچه بر روی زد و
حسین را دست بر سینه زد و محمد بن طلحه و عبد الله بن زبیر را دشنام داد و در نهج البلاغة ذکر کرده
که امیر المومنین علی رضی الله عنه میگفت والله قد دفعت عنه قسم بخدا که دفع میکردم از عثمان و اکثر
شارحان نهج البلاغة نوشته اند که امیر المومنین در دفع باغیان از عثمان مبالغه بسیار کرده کسانیکه
محاصره خانه عثمان میکردند آنها را بدره میزد و دشنام میداد و سخت می گفت پس ثابت شد که آنچه روافض
تبری صحابه را از عثمان دعوی میکنند باطل و مفتری است فائده ابو نعیم و ابن عساکر و خطیب و
دیلمی باسنادی صحیح از عمر بن الخطاب روایت کردند که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم یوم یموت عثمان
تصلی علیه ملائکة السماء قلت یا رسول الله لعثمان خاصة ام للناس عامة قال لعثمان خاصة
فائده و از بعضی روایات معلوم شده که صحابه در مددگاری عثمان مبالغه نکردند آنها معذور بودند آنها را
شبه پیدا شده بود عن الزهری قال قلت لسعید بن المسیب هل انت مخبری کیف کان قتل
عثمان وما کان شان الناس وشانه ولم خذله اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم فقال ابن المسیب

قتل عثمان مظلوما ومن قتله کان ظالما ومن خذله کان معذورا و در سبب معذور بودن
صحابه پیدا شد که ابن مسیب قصه طویل ذکر کرده مجمل آنکه چون اهل مصر شکایت عبد الله بن سعد بن سرح
که والی مصر بود پیش عثمان کردند و عثمان بمشورهٔ صحابه بنابر شکایت اهل مصر عبد الله را از مصر معزول
نمود و محمد بن ابی بکر را بولایت مصر رخصت کرد محمد بر سه منزل از مدینه غلامی سیاه را از غلامان عثمان
بر شتر عثمان دریافت و بعد تفتیش از نزد او کتابی بمهر عثمان برآمد در آن نوشته بود که چون محمد بن ابی بکر
و فلان و فلان نزد تو رسند آنها را بکشی و بر عمل خود بحال باشی محمد با آن کتاب بمدینه باز آمد و علی و طلحه
و زبیر و سعد و عمار و غیرهم اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم را وانمود علی نزد عثمان با کتاب و غلام آمد و
تفتیش احوال نمود عثمان گفت که غلام و شتر و مهر بر کتاب از من است لیکن والله که من ازین کتاب خبر ندارم
و کتابت بخط مروان بود پس ظن که اینهمه فتنه مروان بود و ازینجهت صحابه را بخطاء اجتهادی شبهه شد
چنانچه در محاربات علی و معاویه بجهت خطاء اجتهادی صحابه چند گروه شدند چنانچه بیاید و صحابه معذور بودند
و حق بجانب خلفای بود عثمان و علی و صحابه از عثمان تبری نکرده اند اگر میکردند بعد قتل عثمان که احتمال
مضرت از طرف او باقی نمانده بود زیاده تر تبری میکردند و اگر تبری میکردند مروی بلکه متواتر میشد حالانکه
صحابه و متبعان ایشان که اهل سنت و جماعت اند حب عثمان را از اسلام میدانند و روایات مدح عثمان از صحابه
متواتر گشته نهم آنکه هرمزان را که بادشاه اهواز و مسلمان شده بود عبید الله بن عمر کشته بود و عثمان از وی قصاص
نگرفت **فائده** سبب قتل هرمزان که عبید الله کرده آن بود که هرگاه ابو لولو مولی مغیره بن شعبه عمر بن
خطاب رضی الله عنه را شهید کرد پسرش عبید الله را خبر رسید و این خبر نزد او صحیح شد که ابو لولو این کار
باشارهٔ هرمزان کرده چون از دفن پدر فارغ شد بخانه هرمزان رفت و او را کشت کذا ذکره الثقات
من ائمة التاریخ واقره الطبری جواب آنست که ورثهٔ هرمزان را عثمان بمال راضی کرده و قصاص ساقط
گشته و نیز ثابت نگشته که ورثه او طلب قصاص بحضور عثمان کرده باشند دهم آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نماز چهارگانه در سفر دوگانه گذاردی و عثمان خلاف فعل پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز ظهر در منا چهارگانه کرد
جواب این بدو وجه است یکی آنکه مذهب ذی النورین آن بود که مسافر را قصر و اتمام هر دو جایز است

چنانچه ظاهر قوله تعالی لا جناح علیکم ان تقصروا من الصلوة بر آن دلالة دارد و به قال
مالک و الشافعی و احمد و دویم آنکه عثمان در مکه تاهل کرده بود از جهة چهار رکانه کرد روی احمد عن
عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی ذباب عن ابیه ان عثمان صلی بمنی اربع رکعات فانکر
الناس علیه فقال یا ایها الناس انی تاهلت بمکة منذ قدمت وانی سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول من تاهل فی بلد فلیصل صلوة المقیم و روی ابن ابی شیبة و الطحاوی
و ابو عمرو بن عبد البر نحوه یازدهم آنکه اقامه حد بر ولید بن عقبه نکرد جواب توقف نبود الا بجهة معرفة
حقیقة حال و بعد معرفت حقیقة توقف نکرده بود و بعد از آن حد قایم کرد و عن حصین بن المنذر
انه رکب الی عثمان فاخبره بقصة الولید وقدم علی عثمان رجلان فشهدا علیه بشرب
خمر و انه صلی الغداة بالکوفة اربعا ثم قال ازیدکم فقال احدهما رایته یشربها و قال الآخر
رایته یتقیئها فقال عثمان انه لم یتقیئها حتی شربها فقال علی لابن اخیه عبد الله بن جعفر
اقم علیه الحد فاخذ السوط فجلده و عثمان یعد حتی بلغ اربعین فقال امسک جلد رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی الخمر اربعین و جلد عمر ثمانین والکل سنة و روی ابن
عیینة عن عمرو بن دینار عن ابی جعفر محمد بن علی قال جلد علی الولید بن عقبة فی الخمر
بسوط له طرفان اخرجه ابو عمر دوازدهم آنکه محمد بن ابی بکر را بقرباز نرسید جواب
از محمد بن ابی بکر خطائی چه مصطفی نزد ذی النورین ظاهر شده که وی مستحق زجر و تهدید بود چه
سیزدهم آنکه در غزوه بدر حاضر نشد چهاردهم آنکه در بیعة رضوان حاضر نشد پانزدهم آنکه
در روز احد بگریخت جواب ایشان سه شبهه را عبد الله بن عمر گفته بخاری از عثمان بن
موهب روایة کرده که مردی از اهل مصر باراده حج بمکه آمد یک جماعتی را آنجا نشسته دید
پرسید این کدام جماعت است مردم گفتند جماعه قریش است پرسید شیخ درین قوم کیست
گفتند عبد الله بن عمر است گفت ای ابن عمر من از تو سوال میکنم از چیزی پس حدیث
کن با من ایا میدانی که عثمان روز احد بگریخت گفت ابن عمر آری گفت ایا غایب شده بود

از غزوه بدر گفت ابن عمر آری گفت آیا غایب شده بود از بیعت رضوان پس حاضر بیعت
رضوان نشده گفت ابن عمر آری آن مرد گفت الله اکبر گفت ابن عمر بیا بیان کنم برای تو جواب این شبهات را اما
گریختن او از روز احد پس من گواهی میدهم که حقتعالی او را بخشیده و اما غایب شدن او از غزوه
بدر پس سببش آن بود که نزد او دختر پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیمار بود و او را رسول خدا صلی الله علیه
وسلم در مدینه گذاشت و فرمود که ترا ثواب مردیست که حاضر بدر شده و هم حصه بگیر از غنیمت و اما غایب شدن
از بیعت رضوان پس سببش آن گشت که اگر کسی عزیزتر بودی بمکه از عثمان او را بمکه میفرستاد یعنی برای صلح
پیش کفار قریش از حدیبیه پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم عثمان را بمکه فرستاد و بیعت رضوان بعد رفتن
عثمان بمکه واقع شد پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم دست راست خود را فرمود که این دست عثمان است پس آن
دست خود را بر دست دیگر زد و گفت که این بیعت از عثمان است پس ابن عمر گفت برو اکنون با تو این جوابها
پس غیبت عثمان از غزوه بدر و بیعت رضوان موجب زیاده منقبت او شده چراکه با وجود احراز ثواب غزوه
بدر ثواب خدمت مریض و خدمت جگرگوشه رسول صلعم و رضامندی رسول خدا و امتثال امر او احراز نموده
و در بیعت رضوان دست پیغمبر برای عثمان بهتر آمد او را از دست او و دیگر صحابه از دست خود بیعت رضوان کرده
و عثمان از دست پیغمبر بیعت پیغمبر کرده و لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه . و دلیلست بر کمال وثوق پیغمبر
علیه السلام بر انقیاد عثمان که در حالت غیبت او از طرف او بیعت کرده

فصل رابع

در جواب مطاعن طیبه
طاهره مطهره الطهارة قطعا ام المؤمنین زوجه رسول رب العالمین عایشه الصدیقه الکبری بنت ابی بکر الصدیق الاکبر
ابن ابی قحافه رضی الله عنهم و آن ده می آید یکی آنکه بسوی بصره برآمد و هتک حجاب خود اورسول خدا صلی الله علیه وسلم کرده و تبرج
و سفر کرد در جماعتی زیاده از شانزده هزار کس حالانکه حقتعالی فرموده بود و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی
جواب قرن یا مشتق از وقر است و قار یا از قار یقار اذا اجتمع یا از قر یقر قرارا پس با وجود احتمال استدلال تمام نمیشود
و ظاهر آنست که اگر بمعنی استقرار هم باشد مراد از آن تستر و احتجاب است چنانچه نهی از تبرج که تاکید است بر امر
قرار داد پس این آیت منع از سفر طاعت نمیشود چه این سفر منافی احتجاب نیست و ازواج پیغمبر صلعم با پیغمبر صلعم در حج
و غزوات بعد نزول این آیت خارج میشدند پس ظاهر شد که نهی از مطلق خروج نیست و او برای اصلاح ذات البین

خارج شده بودند بقصد فتنه چنانچه اطلاق شهید که مسلم و غیره از پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق طلحه و زبیر
روایت کرده اند بران دلالت دارد چرا که آنها دران جنگ کشته شدند اگر باغی می بودند اطلاق شهید
بران نمی آید دویم آنکه عائشه حریص بود بر قتل عثمان و میگفت که عثمان فاجر شده است و چون عثمان
کشته شد بنا بر فرط عداوت علی برای قتال برخاست جواب اینهمه کذب و افترا است او حریص بود بر قتل عثمان
ونه عداوت داشت با علی بلکه عثمان را امام بحق میدانست و محبت علی را عبادت میدانست اخرج الترمذی
وابن ماجه عن عائشة انها قالت قال النبی صلی الله علیه وسلم لعثمان یا عثمان لعل الله یقمصک قمیصا
فان راودوک علی خلعه فلا تخلعه لهم وفی روایة لا تخلعه ثلثا واخرج الدیلمی عن عائشة قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حب علی عبادة سیوم آنکه مخالفت پیغمبر علیه السلام کرد ابو نعیم
در کتاب الفتن وابن مسکویه در کتاب تجارب الامم وابن قتیبه در کتاب السیاسة روایت کرده که چون لشکر
عائشه بآب حوأب رسید محمد بن طلحه را پرسید که این کدام آب است گفت آب حوأب پس گفت نمی بینم
را مگر آنکه باز گردم گفت چرا توقف ذکر حدیث آنحضور علیه السلام کرد که آنحضرت از عبور آن منع
کرده بود جواب اینحدیث صحیح نیست و بر تقدیر صحت مرویست که او قصد رجوع کرده بود و از انجا اهل عسکر موافقت
او نکردند و او را بی رضامندی او بصره بردند و بعضی روایة کنند که مروان بن الحکم پنجاه کس را
شهود قایم کرد آنها گفتند که حوأب مکانی دیگر است این آب حوأب نیست پس اهل عسکر با وی
عذر کردند چهارم آنکه لشکر او چون از مکه بر آمدند بیت المال مسلمانان را غارت کردند و جماعتی را از
عمال علی قتل کردند و عثمان بن حنیف انصاری را که از طرف علی عامل بصره بود او را بدر کردند جواب
این روایات صحیح نشده و بر تقدیر صحت عائشه بدین امور راضی نبود و برای اصلاح فیما بین برادران
بود و او باشان جمع شده نوبت تا بدینجا رسانیدند حتی گفته اند که اکثر انچه ذکر کرده می شود از
واقعه جمل آن از مفتریات ابن سبا است منافق یهودی بود در زی اروافض درامد علی را خدا گفت
و بنا رفض نهاده و دیگر روافض باو متابعت کرده بعضی قضیه خوانان و مورخان دور از تحقیق آن را ثبت
بالاخذ کردند وانچه ابن قتیبه و ابن اعثم کوفی و مسالمی که در کتب خودها آورده اند از همین قبیل است

هیچ ازان بدرجه صحت نمی‌رسید پس شمار کردن اینچنین خرافات در مطاعن طیبه که حق تعالی در شان
ام هژده آیه در سوره نور نازل کرده و ختم کرده بانکه الطیبات للطیبین والطیبون للطیبات
اولئك مبرؤن مما یقولون لهم مغفرة ورزق کریم کار کسی ست که ایمان بقران نداشته باشد
پنجم آنکه افشاء سر پیغمبر کرد قال الله تعالی فلما نبأت به واظهره الله علیه عرف بعضه واعرض
عن بعض جواب افشاء سر عائشه نکرده علماء تفسیر اتفاق دارند بر آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر فراش
با ماریه قبطیه صحبت داشته حفصه در آنوقت حاضر نبود چون حفصه آمد اینکار بروی سخت گران آمد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ماریه را بر خود حرام کرد و گفت که با کسی نگوئی حفصه در فهمید خود خطا کرد
دانست که مراد از اظهار قصه صحبت و داشتن منع فرموده است نه اظهار تحریم از جهت این خطاء اجتهادی
امر تحریم را بر عائشه ظاهر نمود پس این آیه نازل شد پس واضح گشت که این طعن بر عائشه مطلقا
راجع نیست و حفصه را هم خطاء اجتهادی عذر خواه است معهذا اهل سنت عائشه و حفصه را
معصوم نمیدانند که موجب قدح باشد نزد اهل سنت ششم آنکه عائشه گفت غیرت نکرده ام بر کسی
از زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنچه غیرت کردم بر خدیجه حالانکه من ندیده بودم او را هرگز ولیکن بود
رسول خدا صلی الله علیه وسلم که بیشتر ذکر او میفرمود جواب این هم محل طعن نیست زنان مجبول اند
بر اینچنین غیرت و برین قدر را خود نیز نمی‌کنند و این دلیل است بر فرط محبت عائشه با پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس
منقبت است مطعن نیست هفتم آنکه عائشه گفت فاتلت علیا ولوددت کنت نسیا منسیا
جواب وجه این هم طعن بر عائشه لازم نیست چرا که عادة اهل انصاف است که اگر کاری بخطاء اجتهاد یا بسهو سر زند
از ایشان بوقوع آمد چون بر خطاء خود آگاه میشوند از انجام آنکار ندامت میباشند و استغفار می نمایند هشتم آنکه خانه
خود را مقبره ساخته برای ابی بکر و عمر حالانکه آنخانه ملک او نبود جواب این باطل است اضافه بیوت
بسوی ضمیر مخاطب در قول تعالی وقرن فی بیوتکن دلیل است بر آنکه آنها را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
آنها را مالک کرده بود و نیز دلالت دارد بر آنکه شان آنکه هم وقت وفات نبود [illegible]
[illegible] دیگری و صحابه همه حاضر بودند [illegible] وقت رحلت خود [illegible]

از عایشه تا او را نیز در آنحضرت صلی الله علیه وسلم دفن کنند و عایشه بدان اذن داد لیکن مروان
که والی مدینه بود حسن را در حجره عائشه دفن شدن نداد و کذا فی فصول المهمه فی معرفة الائمة و غیر آن از کتب
امامیه و نیز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم او را بدین معنی خبر کرده بود و مرویست که عایشه گفت یا رسول الله
اذن ده مرا که دفن کرده شوم در پهلوی تو فرمود آنحضرت علیه السلام انی لك ما فیه الا موضع قبری
و قبر ابی بکر و عمر و قبر عیسی بن مریم نهم آنکه نبی صلی الله علیه وسلم خطبه گفت و اشاره کرد بسوی مسکن عایشه
که بطرف مشرق است از منبر و گفت که اینجا است فتنه سه بار از جائیکه طلوع میکند آفتاب میگویند که مراد از فتنه
عائشه بود که برای قتال امیر المومنین بسوی بصره برآمد و هزاران مسلمانان بقتل آمدند جواب این باطل
و زعم فاسد است بلکه مراد پیغمبر صلی الله علیه وسلم اشاره بمشرق بود چنانچه من حیث تطلع قرن الشمس بر این
ناطق است و روافض از کوفه و معتزله از بصره و قرامطه از سواد کوفه و خوارج از نهروان برآمدند اینهمه در مشرق
اند نسبت بمدینه و دجال هم از مشرق خواهد برآمد و ایران که منفذ روافض است هم در مشرق است اگر عایشه صدیقه
کبری مراد بودی در شان او چندین آیات چرا فرود آمدی و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از تبدیل نسا
چرا ممنوع گشتی اصل منع از تبدیل عایشه بود و دیگران اتباع او لیکن چون روافض بقرآن ایمان
ندارند اینهمه خرافات میگویند دهم آنکه تیار کرده دختری را و گفت لعلنا نصید بها بعض شبان
قریش جواب راویان این اثر از اول تا آخر مجاهیل اند و حدیث از در آمدن یک مجهول در سلسله اسناد
ضعیف میشود چه جای آنکه تمام اسناد همچنین باشد پس این حدیث حجت نیست و بر تقدیر صحت در این حدیث
مطعن نیست چرا که طلب کفو کریم برای حره مستحب است و اظهار حسن و جمال دختر بزنانی که از طرف کفو
خاطب آیند و ببینند و کفو در آن رغبت کند مندوب است جای طعن و عیب نیست و هر که از نصید بها بفهمد
که مراد عائشه صید کردن برای نفس خود بود پس او بنص قطعی خبیث است و مومن نیست قال الله
تعالی سبحانك هذا بهتان عظیم یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مومنین
قال الله تعالی الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات پس هر که این بهتان عظیم کرد در شان
عائشه و عود کرد در مثل آنچه منافقان افک کرده بودند در شان او بعد از آنکه حقتعالی او را وعظ

فرموده آن مومن نیست برای صدق شرطیه ان لنلم مؤمنین لا تعودون لمثله لکنهم عادوا لمثله فما هم بمؤمنین این قیاس استثنای مستجمع شرایط منطقی است واو خبیث هست که این کلمه خبیثه با نجس گشته **فصل خامس** در جواب مطاعن امة وسط و خیر القرون السابقون الاولون یعنی صحابه کرام یاران و مددگاران سید المرسلین و در حقیقة مطاعن که در حق صحابه کرام میگویند مطاعن اند در حق خدا و رسول خدا که چنین مردم را در قرآن مدح وستایش فرموده و قرآن را بدان مملو ساخته و رسول با چنین مردم تمام عمر صحبت داشته و فایده صحبت پیغمبر این شده که چنین مردم بر آمدند نعوذ بالله منها و خود آن ملاعنه از امیر المومنین روایة می کنند

لقد رایت اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم فما اری احد ایشبههم یصبحون شعثا غبرا الحدیث بطوله چنانچه در مقاله اولی در برهان خامس از نهج البلاغة ذکر کرده شده در مطاعن صحابه هم ده ذکر میکنند یکی انکه دو بار فرار از زحف که کبیره است کردند یکی روز احد دویم روز حنین جواب فرار از جنگ روز احد پیشتر از نهی بود و نیز حق تعالی از ان عفو فرموده * قال الله تعالی ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا ولقد عفی الله عنهم ان الله غفور حلیم * پس عفو و مغفرت از ان فرار ثابت شده و اما روز حنین پس قبایل کفار عرب پیاده و سوار با اولاد و نسا و خدام خود بر مسلمانان یکبارگی یورش کردند که ایشان آنهمه را محاربین خیال کرده زیاده از دو چند خود فهمیده فرار جایز دانستند بحکم قوله تعالی

الآن خفف الله عنکم وعلم ان فیکم ضعفا الآیة

و مقدم لشکر کفار تیر انداز ان بودند مردم بسیار را از تیر اندا ختند و مسلمانان یقین بهلاکت کردند انگاه گریختند و در حقیقت سبب فرار اظهار قدرت الهی بود که فتح از کثرت لشکر نیست بلکه تایید الهی است و تادیب مسلمانان بر کثرت عجب

قال الله تعالى ولقد نصركم الله في مواطن كثيرة ويوم حنين اذ اعجبتكم كثرتكم
الاية واما پیش ما نزد فقیهان بموت فرار جایز دارند نص علیه ابو القاسم بن سعید فی الشرایع وغیره باز چون
ساعتی ندا داد و یاری الهی دست گرفت رجوع کردند و قتال شدید نمودند پس [?] نه از معصیت متحقق
شد لعنت خدا باد بر روافض که در حق جماعتی که تمام عمر خدمتهای پیغمبر کردند و کشتند دین را بیاری
خونهای خود با کمال رسانیدند و قرآن مجید از مدح ورع و شجاعت و شدة بر کفار و رحمة فیما بینهم
و زهد و غیره فضایل شان معمور است انجماعه پاک را با چنین شبهات واهیه طعن میکنند و زلتی که در
تمام عمر یکبار یا دو بار از انها سرزده است بر زبان می ارند و از ایات مغفرة و رضاء الهی که در شان
آنها است بجهة غیظی که با آنها دارند چشم پوشی میکنند علیهم قوله تعالى ليغيظ بهم الكفار
دوم آنکه آنچنان بودند که برای لهو و تجارة نماز را با پیغمبر ترک داده میرفتند چنانچه در سوره جمعه وارد
شده جواب آنکه این حرکت هم در تمام عمر یکبار شد. در اول جمعه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مدینه آمده
خوانده و در آنوقت از مهاجرین قلیل بودند کسانیکه بودند آنهارا با تجارت کار نبود و نرفته بودند
اهل مدینه که در آنوقت از احکام واقف نبودند موافق عادة خود رفته بودند چون برین حرکة عتاب
آمد باز مرتکب این چنین حرکت نگشتند پس توبه متحقق شد و نیز پیغمبر خدا را برای استغفار آنها امر الهی
صادر شد و مغفرة الهی شامل حال آنها گشت سوم آنکه مرویست از ابن عباس آنکه نبی صلی الله علیه وسلم
فرمود آورده شود مردان را از امتمن روز قیامة پس گرفته شود جانب چپ یعنی نامه آنها جانب
چپ داده شود و بدوزخ فرستاده شوند پس بگویم چنانچه بنده صالح عیسی گفته کنت علیهم شهیدا ما دمت
فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم پس گفته شود من که اینها مرتد شدند جواب هر گاه عقل
و دین است بر وی مخفی نیست که جماعتی قلیل است از مردان که مرتد شدند بعد آنحضرت صلی الله علیه
وسلم و بر همان حالت کفر مردند یا کشته شدند از بنی حنیفه و بنی تمیم و غیره نه تمام صحابه من المهاجرين
الذين اخرجوا من ديارهم واموالهم يبتغون فضلا من الله ورضوانا وينصرون الله و
رسوله اولئك هم الصادقون والانصار الذين تبوؤا الدار والايمان من قبلهم يحبون

من

من هاجر اليهم ولا يجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا ويؤثرون على انفسهم ولو كان
بهم خصاصة الذين هم بربهم لا يشركون والذين يؤتون ما اتوا وقلوبهم وجلة انهم الى ربهم
راجعون اولئك يسارعون في الخيرات وهم لها سابقون والذين هم مع النبي صلى الله عليه وسلم
في تبليغ النبوة وهداية العالم اشداء على الكفار رحماء بينهم تراهم ركعا سجدا يبتغون فضلا
من الله ورضوانا سيماهم في وجوههم من اثر السجود ذلك مثلهم في التورية ومثلهم في الانجيل
كزرع اخرج شطئه فآزره فاستغلظ فاستوى على سوقه يعجب الزراع ليغيظ بهم الكفار وعد الله
الذين امنوا وعملوا الصلحات منهم مغفرة واجرا عظيما الذين كانوا امة وسطا لتكونوا شهداء
وكانوا خير امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنكر وتؤمنون بالله يقاتلون
في سبيله صفا كانهم بنيان مرصوص السابقون الاولون من المهاجرين والانصار والذين
اتبعوهم باحسان رضي الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات تجري تحتها الانهار خالدين فيها
ابدا ذلك الفوز العظيم منهم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد
وقاتلوا وكلا وعد الله الحسنى يعني الجنة ومنهم القاعدون غير اولي الضرر والمجاهدون في سبيل الله
باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدين باموالهم وانفسهم على القاعدين درجة وكلا وعد الله الحسنى
ومنهم المستضعفين من الرجال والنساء والولدان لا يستطيعون حيلة ولا يهتدون سبيلا
فاولئك عسى الله ان يعفو عنهم وكان الله عفوا غفورا ومنهم من خلطوا عملا صالحا وآخر سيئا عسى الله
ان يتوب عليهم اولئك الذين حبب الله اليهم الايمان وزينه في قلوبهم وكره اليهم الكفر والفسوق والعصيان
اولئك هم الراشدون الذين امنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله والذين اووا ونصروا
اولئك هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق كريم لا تجدهم يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا
آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشيرتهم اولئك كتب في قلوبهم الايمان وايدهم بروح منه ويدخلهم
جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها رضي الله عنهم ورضوا عنه اولئك حزب الله الا ان حزب
الله هم المفلحون هم الذين اجتباهم الله تعالى وما جعل عليهم في الدين من حرج ملة ابيهم

ابرهيم هو سماكم المسلمين من قبل وفي هذا ليكون الرسول شهيدا عليكم وتكونوا
شهداء على الناس الله مولاكم فنعم المولى ونعم النصير شهد لهم الله تعالى بان الرسول
والذين امنوا معه جاهدوا باموالهم وانفسهم واولئك لهم الخيرات واولئك هم
المفلحون اعد الله لهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ذالك الفوز العظيم
يوم لا يخزي الله النبي والذين امنوا معه نورهم يسعى بين ايديهم وبايمانهم يقولون
ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انك على كل شيء قدير والذين نهى الله تعالى نبيه عن طردهم وامره
بتبليغ السلام منه تعالى اليهم بقوله ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي
يريدون وجهه ما عليك من حسابهم من شيء وما من حسابك عليهم من شيء فتطردهم
فتكون من الظالمين وبقوله قل سلام عليكم كتب ربكم على نفسه الرحمة انه من عمل منكم سوءا بجهالة
ثم تاب من بعده واصلح فانه غفور رحيم الذين اشترى الله تعالى منهم انفسهم واموالهم بان لهم
الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون وعدا عليه حقا في التورية والانجيل والقران
وبشرهم بان لهم من الله فضلا كبيرا ليرزقنهم الله رزقا حسنا وان الله لهو خير الرازقين ليدخلنهم
مدخلا يرضونه وان الله لعليم حليم الذين الف الله بين قلوبهم لو انفقت ما في الارض
جميعا ما الفت بينهم ولكن الله الف بينهم رضي الله عنهم اذ يبايعون النبي صلى
الله عليه وسلم تحت الشجرة . چرا که در حق این جماعة که در قران مجید احوال شان چنین
مذکور شده گفته که آنها مرتد شدند یا منافق بودند فقط انکار بعتبر آن نیست بلکه انکار
است بتوریة وانجیل وزبور نیز وانکار است بعلم الهی از عواقب امور نیز ونمیتوان
گفت بدان کسی که او را عقل است چه جای کسی که صاحب دین یا صاحب علم است .
چهارم آنکه مخالفت کردند در مرض موت پیغمبر علیه السلام را که قرطاس نیاوردند و گفتند
اهجر استفهموه جواب این طعن در حق تمام صحابه نیست بلکه در حق کسانیست که در حجره حاضر
بودند واکثر آنها از اهل بیت بودند بلکه آنها هم دو فریق بودند بعضی می گفتند

باوردن قرطاس فلا طعن فيهم وبعضى توقف ميكردند براى تخفيف پيغمبر صلعم بعد ظهور آنكه
اين امر بالجزم نيست يا طلب ظهور جزم ميكردند ولهذا قالوا استفهموه وجواب از طرف
آنها گذشت پنجم آنكه در امتثال امر پيغمبر صلى الله عليه وسلم تهاون ميكردند وكمتر قبول مى نمودند
و مراقبه امر او نميكردند و تمام قرآن كه از مسارعه آنها در امتثال امر و محبت به آنها خبر ميدهد
فراموش كرده سند مى آرند بحديث حذيفه كه در قصه خندق روايت كرده كه رسول خدا
صلى الله عليه وسلم آواز كرد از شده سرما كسى جواب نداد پس چون فرمود
قم يا حذيفه و نام مرا بر زبان مبارك آورد ناچار شده جواب دادم فرمود كه خبر كفار
بيار كه چه كردند پس چون رفتم مطلق اثر سرما نيافتم گويا در حمام ميروم پس رفتم
و آمدم و خبر آنها رسانيدم جواب اين قصه حادثه معين است پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
تعيين نكرده باشد و امر صريح نگفته باشد و در آن توقف بسبب عروض بعضى عوارض بشرى
در جواب آن توقف شده باشد پس اين قصه دلالة ندارد بر قلت قبول آنها امر او را و تهاون
او و ترك مراقبه او و معارض نميتواند شد نصوص قطعيه را كه حقتعالى ميفرمايد
اولئك يسارعون فى الخيرات وهم لها سابقون و نيز اگر اين طعن بسائر صحابه
راجع شود به على رضى الله عنه نيز راجع شود كه او هم داخل صحابه بود ششم آنكه
مسلم روايت كرده كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم فرمود انا اخذ بحجزكم هلموا عن النار
فتغلبونى تقحمون فيها جواب ممنوع است كه اين خطاب بصحابه باشد و لفظ حديث
بران دلالة ندارد جايز است كه خطاب بامة دعوة باشد يا جماعت معين باشند كه ايمان آورده
بيشتر مرتد شدند يا جماعتى باشد از مؤلفة القلوب يا از اهل نفاق نه براى صحابه كرام كه مدح شان در
قرآن آمده و على هم از جمله آنها است هفتم آنكه مسلم روايت كرده عن عبد الله بن عمرو بن العاص كه
رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود اذا فتحت عليكم خزائن فارس والروم تنافسون ثم تتحاسدون
ثم تتدابرون ثم تتباغضون جواب اين حديث ارشاد است از

ترک تنافس و تحاسد و تباغض نزد اقبال دنیا و خبر موقع التشاجر شیعی فی الدنیا انا استفهام تبرک همزه
و نیز انخطاب جمیع صحابه نیست باتفاق چه گاه در روایتی اخری آمده ثم تنطلقون الی مساکن المهاجرین
فیجعلون بعضهم رقاب بعض پس در حدیث مطعن بجمیع صحابه نیست هشتم آنکه سعد بن ابی وقاص
روایت کرده که نبی صلی الله علیه وسلم فرمود من اذی علیا فقد اذانی و جمیع صحابه علی را ایذا کردند
و با وی عداوت کردند و با وی جنگ نمودند و ابوبکر رضی الله عنه عمر را برای طلب علی فرستاد تا با وی بیعت
کند پس علی نیامد پس عمر بغضب آمد و مردم را گفت که هیزم و آتش بردارند و بر دروازه علی آمد و آواز داد
که در بکشا او در نکشاد پس دروازه او را سوختند و شکستند پس فاطمه آمد و نام پدرش یاد کرد عمر شمشیر بر دست آ
مد در پهلوی فاطمه خلانید و علی را گفتند که برخیز و بیعت کن اگر بیعت نمیکنی ترا میکشیم و صحابه برین اتفاق
کردند و علی و دختر پیغمبر را خفیف کردند و وصیت پیغمبر را پس پشت انداختند جواب این قصه تمام کذب و ساخته
روافض است والا قدح در شان علی باثبات صحابه لازم آید و بر سر صورت تکذیب قران که در مدح صحابه
نازل شده لازم می آید و حق آنست که صحابه کرام علی رضی الله عنه را تعظیم میکردند و با وی محبت میداشتند
و یاری و مددگاری او و اولاد او میکردند قال عبد الرحمن بن ابزی شهدنا صفین مع علی فی ثمان مائة
ممن بایع بیعة الرضوان قتل منهم ثلث و ستون منهم عمار بن یاسر و شهد القضایا خمیر من المهاجرة
والانصار و شهادة داد بمناصرة صحابه و در کتابهای خود و خطبهای خود علی رضی الله عنه و ابوبکر
رضی الله عنه سخت محبت میداشت با علی و مدح او می نمود و فضایل وی را ذکر میکرد و مردم را بر محبت
او برانگیخت روی الدار قطنی عن الشعبی انه قال بینا ابوبکر جالس اذ طلع علی فلما راه قال
من سره ان ینظر الی اعظم الناس منزلة و اقربه و افضله حالة و اکثره عنایة عند رسول
الله صلی الله علیه وسلم فلینظر الی هذا الطالع و عمر نیز تعظیم و توقیر علی میکرد روی الدار قطنی
عن سعید بن المسیب قال قال عمر انه لا یتشرف الا بولایة علی و عبد الله بن عمر تاسف میکرد بر تخلف
خود از حرب با علی رضی الله عنه و طبرانی در معجم اوسط و بزار باسناد علی روایت کردند که چون ابن عمر
خبر رسید که حسین رضی الله عنه بعراق میرود از مدینه بر سه منزل راه رفت و با حسین ملاقات کرد

وگفت کجا میروی حسین گفت بعراق میروم و خطوط و بیعت نامهای اهل عراق بنمود ابن عمر گفت انجا مرو
در خطوط آنها منگر و من ترا حدیث میکنم که جبرئیل پیش نبی صلی الله علیه وسلم آمد و اورا در دنیا و آخرة
اختیار داد او آخرة اختیار فرمود و تو هم گوشت پاره پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هستی حقتعالی شما را
از دنیا باز داشته است مگر برای آخرة حسین انکار کرده ابن عمر باز گشت ابن عمر او را در کنار گرفت و بگریست
و وداع نمود و آنچه مخالفة صحابه با علی رضی الله عنه روافض میگویند محض کذب و افترا است در وقت خلافت
ابی بکر و عمر و عثمان اصلا اختلاف در میان نیامده و علی رضی الله عنه خلفای ثلثه را بطوع و رغبت خود بیعت
نموده و اندک توقفی که در بیعت ابی بکر فرموده بود آنرا عذر بیان کرده و گفته که ناخوش شده بودم مگر از جهة
که ما را در مشورت شریک نکرده بودند و اگرنه ما هم فضل ابی بکر را و را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای
دین ما اختیار فرموده بود یعنی در نماز امام ساخته بود ما برای دنیا چرا اختیار نکنیم و همیشه علی خیرخواهی
خلفای ثلثه میکرد و در حروب یاری و مددگاری آنها می نمود و در مشورتهای دینی و دنیوی شریک
و مشیر آنها می شد و تا آخر عمر خود با فضلیت ابی بکر و عمر بر نفس خود و بر جمیع مسلمانان در مجالس
متعدده و بر سر منبرها سخن میفرمود و کسی که او را بر شیخین فضیلت میداد او را زجر و تهدید می نمود و میگفت
که او را حد مفتری میزنم و تا وقت قتل عثمان علی رضی الله عنه را با صحابه کرام اصلا مخالفت و منازعت
در میان نیامده اگر مخالفت و منازعه در میان می آمد متواتر میگشت چنانچه منازعتهای علی و معاویه
متواتر گشته حالانکه متواتر نگشته بلکه بهیچ روایتی معتبر منازعت اینها مروی نشده بلکه موافقت و اتحاد
متواتر گشته اول رخنه که در اسلام افتاد آن بود که چون اوباشان جمع شده عثمان را محصور کردند
و عثمان مجوز قتال نشده و نوبت تا بحدی رسید که آتش فتنه عالم را در گرفت و از قابوی مسلمانان
بدر رفت و عثمان شهید شد و صحابه که در مدینه بودند اطفاء آتش فتنه از مقدور آنها خارج شد قاتلان
عثمان خود را بر حق میدانستند و عثمان را بر باطل و بعد قتل عثمان افتخار میکردند و اکابر صحابه مثل طلحه و زبیر
و کعب بن شیبه و محمد بن مسلمه و غیرشان بر قتل عثمان حسرت میکردند و او را بر حق و مظلوم میدانستند و مخالفانش
را بر باطل و ظالم میگفتند چون این سخن اوباشان شنیدند خواستند که انجا کشته شود و لهم بالخیر را

اذیت رسانند آنها از خوف شر او با ایشان بهم سو گردیدند چنانچه طلحه و زبیر بسوی مکه رفتند با ام المومنین
عایشه که از پیشتر بقصد حج بمکه رفته بود و ایشان را بمکه دریافتند عایشه گفت که شما را چه حال است طلحه و زبیر
گفتند که از خوف شر اعراب اینجا آمده ایم طلحه و زبیر عایشه را گفتند که اگر تو برای و با ما باشی بهتر باشد
که جماعتی که مصدر شر شده اند فوراً رجوع آرند که تو ام المومنین یعنی عایشه این سخن قبول نمیکرد
آنها حجت آوردند بقوله تعالی لا خیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح
بین الناس باین حجت عایشه سخن آنها قبول کرد و اراده کردند موضعی را که از شر او با ایشان محفوظ
باشند پس آنها متوجه بصره شدند و با ایشان بعد قتل عثمان از اندیشه انتقام مسلمانان خبر نیز خود
دران دیدند که بدامان علی در آویزند اضطراب کردند و با علی بیعت نموده چون دران وقت دیگری
مثل علی موجود نبود و قبول خلافت از فروض کفایت است و از مهمات دین علی بضرورت خلافت
قبول فرمود و از جماعت بیعت گرفت و جماعت صحابه از مهاجرین و انصار که در مدینه حاضر بودند چون
علی را مستحق این امر جلیل الشان میدانستند همه آنها با علی بیعت کردند چنانچه طلحه و زبیر هم در انوقت
در مدینه حاضر بودند و از مدینه بمکه رفته بودند آنها هم بیعت کرده بودند و علی قدرت انتقام
او با ایشان نداشت القصه چون عایشه با طلحه و زبیر بصره متوجه شد و این خبر علی را بمدینه رسید
که عایشه و جماعتی از مسلمانان مجتمع شده متوجه بصره شدند علی هم بدان سو متوجه شد و قعقاع را از اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی طلحه و زبیر فرستاد تا باهم متفق شوند قعقاع چون آنجا
رسید اول با عایشه ملاقات کرد و سلام گفت و گفت ای مادر ترا باین حرکت چه چیز آورد گفت
ای پسر اصلاح بین الناس سپس عایشه قعقاع را نزد طلحه و زبیر فرستاد و قعقاع با آنها گفت که صورت
اصلاح چیست هر دو گفتند که قاتلان عثمان یعنی از آنها قصاص باید گرفت قعقاع گفت
این نمیشود مگر بعد اتفاق همه مسلمانان درین وقت تسکین فتنه و صلح باید کرد هر دو گفتند خوب
گفتی پس قعقاع پیش علی باز آمد و قصه ظاهر کرد علی ازین سخن خوش شد و قوم متوجه
صلح شدند و شب را هم چنین گذشت و علی روز سوم به طلحه و زبیر سلام گفته فرستاد و

وآنها به علی سلام گفتند و رسولان در میان آمد و رفت میداشتند و مردم از صلح خوش و راضی بودند
قاتلان عثمان ازین معنی غمگین شدند و تمام شب با هم مشوره نمودند عبد الله بن سبا منافق یهودی
که رئیس آن جماعه بود گفت که خیریت شما در صلح نیست علی را صلح کردن ندهید و چون فردا شود
و مردم برای صلح آیند شما قتال پیش گیرید چون رای آنها برین قرار گرفت همراهیان عبد الله بن سبا از آخر
شب قتال شروع کردند و واقعه حرب که جنگ جمل نام یافته پیش آمد و دران جنگ کسی را از طرفین قصد
قتال نبود و این فتنه فقط از عبد الله بن سبا پیدا شده کذا ذکر القرطبی و جماهیر اهل العلم و هذا هو الصحیح المشهور
و دران جنگ سیزده هزار مسلمانان کشته شدند و طلحه و زبیر شهید شدند و آنچه دلالت دارد بر آنکه عائشه
و طلحه و زبیر باغی نبودند و اصلاح بین الناس منظور داشتند و قصد قتال نداشتند حدیث ابی هریره است
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علی حراء هو و ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحة و الزبیر
فتحرکت الصخرة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اهدأ فما علیك الا نبی و صدیق او شهید
اخرجه مسلم و حدیث سعید بن زید قال اشهد علی رسول الله صلی الله علیه وسلم انی سمعته یقول
اثبت حراء فما علیك الا نبی او صدیق او شهید و عدهم رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو بکر و عمر
و عثمان و علی و طلحة و الزبیر و سعد و ابن عوف و سعید بن زید اخرجه ابن ماجه چون پیغمبر صلی الله
علیه وسلم طلحه و زبیر را شهید گفت معلوم شد که ایشان باغی نبودند و از دست یاران عبد الله بن سبا
مظلوم کشته شدند انتهی و درانوقت معاویه در شام بود و اراده قصد محاربه نداشت با امیر المؤمنین مگر آنکه میخواست
که امیر المؤمنین قاتلان عثمان را بسپارد یا آنها را از نزد خود بدر کند چون امیر المؤمنین از جنگ جمل فارغ شد
و مظفر و منصور گشت این خبر بمعاویه رسید معاویه مضطر شد و از شام بر آمد و از طرف امیر المؤمنین کوچ
فرموده در صفین بمقابله اتفاق افتاد و امیر المؤمنین بشیر بن عمرو بن محصن انصاری را با جماعتی نزد معاویه
فرستاد تا بسوی الطاعة امام دعوت کنند بردی در آمد و بشیر گفت سوگند میدهم ترا بخدا که جماعه مسلمانان را متفرق
مکن و خونریزی شان مکن معاویه گفت که از علی هیچ نمیخواهیم مگر قاتلان عثمان آنها از خلق اند پس آنها گرفته شوند این سخن بعلی
رسانیدند و امیر المؤمنین قاتلان را نداد و سبب باز ماندن از تسلیم قاتلان آن بود که قاتلان کثرت و قوت بسیار داشتند

علی رضی الله عنه تسلیم آنها اصلح ندیده و دانست که اگر در تسلیم جلدی میکنم امر خلافة مضطرب میشود
تاخیر در تسلیم آنها اصلح دید تا پای خلافة استحکام گیرد و کلمه مسلمانان متفق شود آنگاه او با ایشان
بعد اجتماع کلمه مسلمانان تحقیق خواهد شد چنانچه در نهج البلاغة آورده که بعضی یاران به علی گفتند
که اگر از قاتلان عثمان انتقام کشی بهتر باشد علی گفت ای برادر من قوة ندارم و آنها پر شوکت آنند
آنها بر من غالب اند نه من بر آنها غرضکه امیر المؤمنین با نیت در تسلیم توقف کرد و معاویه گمان برد که علی
حمایة او با ایشان میکند لهذا رای معاویه بران قرار گرفت که قتال با آنها واجب است که انجماعه یعنی قاتلان
عثمان باغیان ظالمان اند و کسی که مددگاری آنها کند مثل آنهاست ازین تقریر معلوم میشود که معاویه برای
طلب خلافة جنگ نکرده بود و معتقد بود بحقیة خلافة علی رضی الله عنه و بعضی گویند که معاویه در ابتدا
طلب قاتلان عثمان میکرد و آخر طلب خلافة هم نموده بود و بصحة خلافة علی قایل نبود میگفت که بیعة اوباشان
با علی منعقد نیست و اهل حل و عقد از صحابه مثل طلحه و غیره که بیعة کرده بودند باکراه کرده بودند و لهذا
نکث بیعة نمودند و معاویه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده بود اذا ملکت الناس فارفق بهم
از حدیث او را طمع خلافة هم رسیده بود و از اهل شام بیعة گرفته بود بر هر تقدیر معاویه در اجتهاد خود
خطا کرده چرا که ظلم انجماعة بر عثمان مسلم لیکن بغی آنها تا وقتی که بود که عثمان زنده بود و چون عثمان
شهید شد و علی خلیفه شد و با وی بیعة کردند بغی نماند پس باقی نماند مگر طلب قصاص و استیفای قصاص
بعد طلب ورثه مقتول بشرط قدرة بر استیفا و ثبوت قتل بر ذمه کسی بیقین بر ذمه امام است و بر تقدیر فرض آنکه امام
در استیفای حدی یا قصاصی تهاون کرده قتال با امام جایز نیست و آنچه گمان کرده که بیعة بکره شده باطل است
بلکه سایر مهاجرین انصار بفضیلت علی رضی الله عنه معترف بودند و لهذا علی رضی الله عنه بمعاویه نوشته آورده که
بیعة من ترا هم لازم شد اگرچه تو در شام بودی چرا که بیعة کردند با من کسانیکه با ابی بکر و عمر و عثمان کرده بودند از
مهاجرین انصار و لهذا اهل سنة و جماعة میگویند که علی رضی الله عنه بر حق بود و معاویه بر باطل و باغی بود و
پیغمبر صلی الله علیه وسلم که عمار را فرموده بود تقتلك الفئة الباغیة شاهد قول اهل سنة است لیکن
چون منشأ این بغی معاویه خطاء اجتهادی بود که وجهی از صواب و نصیبی از ثواب دارد معاویه

و مانند او را عاصی میگویند و از طعن و تشنیع بری میدانند و بالفرض اگر معاویه این قتال بنا بر خطای اجتهادی
نکرده و دیده و دانسته یعنی کرده باشد دران صورت هم نسبت کفر بوی و همراهیانش کردن کفر است
که لازم می آید ازان انکار قوله تعالی کل امن بالله وملئکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد
من رسله چه مدلول این آیة آنست و همچنین مدلول دیگر آیات و احادیث و باجماع ثابت شده که در ایمان
اعتقاد و اقرار بخدا و ملائکه و کتب و رسل و الخ قطعا ثابت شده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم چنین فرموده است
می باید و از معاصی صغائر و کبائر کافر نمیشود پس بتقدیر ثبوت معصیت معاویه و همراهیانش دران جماعة
باشند که حقتعالی در شان آنها فرموده الذین خلطوا عملا صالحا واخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم
ان الله غفور رحیم خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها وصل علیهم ان
صلوتک سکن لهم والله سمیع علیم امامیه در کتب خود از امیر المومنین روایة میکنند که انما اصبحنا نقاتل
اخواننا فی الاسلام علی ما دخل فیه من الزیغ والاعوجاج والشبهة والتاویل کذا فی نهج البلاغة
اینهم بر اسلام آنها دلالت دارد بلکه لفظ شبهه صریح است درانکه بغی معاویه بنا بر شبهه و خطا بود در اجتهاد و نه بنا بر
تعنت و عناد کما لا یخفی و از صحابه با معاویه چندین کس بودند شماری و اکثر صحابه با علی رضی الله عنه بودند چنانچه
بالا گذشت و جمعی از فقهای صحابه مثل سعد ابن ابی وقاص عبد الله بن عمر و اسامه بن زید و ابو موسی اشعری
و ابو مسعود تقاعد کردند و گمان اکثر ناس آنست که متمسک اینجماعة عمومات نهی است از قتال مسلمین و نزد محققین
چنین نیست چرا که آن عمومات مخصوص اند بقتال همراه امام حق و بودن علی رضی الله عنه امام حق امریست
اظهر من الشمس نتوان گفت که بر فقهای صحابه مثل ابن عمر و ابو موسی مخفی مانده بلکه مستند شان احادیث
است که آنها بگوش خود از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده بودند و ما را هم آن احادیث بدرجه تواتر رسیده
که مضمون آن حدیث از دو صد زیاده در کتب مسند اوله مذکور است و حساب طرق منشعبه آن از حد احصاء
بیرون انه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ستکون فتنة القاعد فیه خیر من القائم
و از حدیث کسی گمان نبرد که همراهیان علی رضی الله عنه بیجا قتال کرده باشند حاشا و کلا چگونه کسی این چنین
گمان برد حالانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده ویحک یا عمار تقتلک الفئة الباغیة الخ

الی الجنة ویدعونک الی النار و عمار همراه علی رضی الله عنه شهید شده و از حدیث کفر همراهیان معاویه
ثابت نمی شود چرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آن فئه را فئه باغیه گفته و دعوة بسوی نار بنابر آنست که نهی
از امام حق عصیان است بنابر خطاء اجتهادی با معذور توان گفت و اگر نه لفظ الفعل لبغیه معصیة سیئة
و معصیة موذی است تا کفر **سوال** با چونکه قتال با امام حق عبادة است پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم چرا اشارة بقعود فرموده باشند **جواب** آنحضرت صلی الله علیه وسلم هنوز فراست دریافته باشند
که این فتنه و تشتتی نیست چنانچه امام حسن علیه السلام در تفسیر سوره قدر روشن تر بیان فرموده
ان النبی صلی الله علیه وسلم رای بنی امیه علی منبره فساء ذلک فنزلت انا اعطیناک الکوثر یا محمد
یعنی نهرا فی الجنة ونزلت انا انزلناه فی لیلة القدر وما ادراک ما لیلة القدر لیلة القدر
خیر من الف شهر یملکها بعدک بنو امیة یا محمد قال القاسم بن الفضل فعددناها فاذا هی الف شهر
لا یزید ولا ینقص رواه الترمذی ازینجا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اشارة بقعود فرمود نظر برانکه حروب
فائده معتد به نمی بخشد و لهذا حسن علیه السلام صلح کرده و بر حروب قیام ننموده غرضکه
صحابه در آن منازعات سه فریق بودند اکثر با علی رضی الله عنه بودند هیچگونه طعن بآنها راجع نیست و جماعتی قاعد بودند
معتزل از طرفین بنابر نص پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اینها ثنا حضرت مرتضی میکردند و ذکر مناقب وی مینمودند
و او را احق بالخلافة میدانستند لیکن از کلام بعضی از اینها شبه در عقد خلافه مفهوم میشود و از کلام اکثر اینها
نه و اینجماعه هم محل طعن نیستند و چند کس معدود با معاویه بودند و اکثر شان از اعتقاد وجوب بیعت علیه
رجوع کرده بودند و قتال جایز نمیدانستند لیکن در صحبت معاویه بودند بسبب خوف از شر قاتلان عثمان و آنها
در وجود حضور در قتال شریک نمیشدند غرضکه این محاربات که واقع شد دلالت ندارند بر آنکه صحابه باهم
عداوت و مخالفت داشتند چگونه تصور کند این معنی را کسی که ایمان دارد بقوله تعالی اذ کنتم اعداء
فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا و قوله تعالی والف بین قلوبهم لو انفقت ما فی
الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله الف بینهم و قوله تعالی رحماء بینهم حق تعالی
در شان صحابه پیغمبر باید الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة

وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر این آیه برهان است بر آنکه روافض انچه مطاعن صحابه ذکر میکنند
کاذب اند چرا که متقدم یعنی تمکین صحابه از ابتداء خلافة ابی بکر تا خلافة علی مرتضی و حسن مجتبی بلکه
تا خلافة معاویه ثابت شده کما یشهد بالبداهة پس اگر اهل ثابت نشود یعنی صحابه اقامت صلوة
وایتاء زکوة وامر معروف ونهی منکر نکرده باشند بلکه چنانچه روافض گمان میبرند که آنها باهم عداوت
ومخالفت ونفسانیت داشتند وخون ریزیها بناحق بی تاویل شرعی کرده اند تکذیب کلام الله لازم آید
نعوذ بالله منه پس دشمنی صحابه کردن ومناقب غیر محصور آنها را گذاشته چند چیز را مطاعن آنها
قرار دادن ودر پی آن شدن با دین خود دشمنی کردن است بلکه راه صواب اینست که اگر قولی یا فعلی
از جماعة مشهود لهم بالخیر دریافته شود که ظاهر آن مخالف شرع باشد آنرا تاویل باید کرد وحسن ظن باید نمود
که حقتعالی میفرماید لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیرا ومیفرماید والذین جاؤا
من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا
غلا للذین امنوا ربنا انک رءوف رحیم نهم آنکه بخاری ومسلم از ابی هریره روایة کرده که گفت رسول
صلی الله علیه وسلم که قایم نخواهد شد قیامت تا که نخواهند گرفت امتم اوصاف واحوال برابر اوصاف
واحوال کفار فارس وروم جواب بحدیث درصحابه مطعن نمیتواند شد بلکه بیان فساد آخر امتم است واین معجزه
پیغمبر است وبظهور آمده که روافض مثل کفار فارس یعنی مجوس شدند که میگویند بتعدد خالق وانکار
قدر وآنکه اراده غیر خدا واقع میشود واراده خدا واقع نمیشود وغیره نیز از ایشان میگویند که مردی
ام ولد خود را بدیگری حلال میکند جائز است وبعضی پارچه خود را در نماز پاک نمیکنند
ومثل کفار روم یعنی یهود ونصاری شدند که اهل حق را تکفیر میکنند وغلاة
روافض خدا را متعدد میگویند چنانچه آنها عیسی ومریم را میگویند وابن جبین در
بسیار چیزها با اهل کتاب موافق اند دهم آنکه بخاری روایة کرده که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم با عایشه فرموده که اگر قوم تو حدیث العهد نبودی بکفر در جاهلیة وترس [illegible] نداشتم از
انکار قلوب ایشان [illegible] امر میکردم [illegible] کعبه وداخل میکردم [illegible] ازان [illegible]

ماند یعنی حطیم و آنرا بزمین پیوسته میکردم و میساختم آنرا دو دروازه یکی شرقی و یکی غربی بر اساس ابراهیم علیه السلام و قوم عائشه نو بودند مگر قریش پس این حدیث از بد اعتقادی آنها چه میدهد جواب اینجا مراد از قوم عائشه آنها هستند که روز فتح مکه ایمان آوردند نه مهاجرین والتابعین لهم باحسان المشهود لهم بالخیر و بعد عهدهم من الجاهلیه پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم برای شفقت برین مردم که روز فتح ایمان آوردند این عمل نکرد برای احتمال انکار بعضی از آنها و ازین حکایت یقین بر انکار آنها نیز ثابت نمی شود چه خوف وقوع امری مستلزم وقوع آن نیست پس این حدیث را در مطاعن جمیع صحابه از مهاجرین و انصار و غیر قریش آوردن دلالت دارد بر سوء اعتقاد معترضان

فصل السادس

در جواب مطاعن تابعین و تبع تابعین و فقها و محدثین و جمیع مسلمین از اهل سنت سید المرسلین و آن هژده می آرند یکی آنکه در قرآن در وضو مسح قدمین ثابت میشود و اینها غسل میکنند جواب در قرآن قراءة نصب و جر هر دو آمده و عطف بر بعید است و در میان آوردن جمله و امسحوا برؤسکم برای افاده استحباب ترتیب است و جر بنابر جوار است لقرینة الی الکعبین و بتایید احادیث که بدرجه تواتر معنوی رسیده و زیاده تحقیق این مسئله در کتاب الاحکام ذکر کرده ایم اینجا بر آثار ائمه که امامیه روایت کرده اند اقتصار نموده میشود عیاشی از علی بن حمزه روایت کرده که از ابی ابراهیم از وظیفه قدمین سوال کردم گفت بغسل غسلا و محمد بن نعمان از ابی بصیر از ابی عبدالله روایت کرده که گفت که اگر فراموش کردی مسح سر را تا که پا را شستی پس باید که مسح کنی سر را پیشتر بار را باز بشوی این اثر بر فرضیت ترتیب دلالت دارد کما هو مذهب الشافعی رحمه الله کلینی و ابوجعفر طوسی و غیرهما از امامیه این اثر را باسنادها که نزد آنها صحیح اند روایت کرده اند و محمد بن حسن صفار از زید بن علی از آبا خود از علی بن ابی طالب روایت کرده که گفت علی نشستم برای وضو پس پیش آمد رسول صلی الله علیه وسلم پس هرگاه شستم پاهای خود را گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ای علی خلال کن میان انگشتان را الخ و رافضی نقل میکنند که اهل سنت هم مسح قدمین روایت کرده اند این دروغ محض است دوم آنکه اهل سنت با صحابه دوستی میدارند و صحابه با اهلبیت بغض میداشتند جوابش این دروغ محض است چنانچه بالا گذشته و کتب اهل سنت صحاح و مسانید مشحون از احادیث

فضائل و مناقب اهل بیت که صحابه کرام آنرا روایة کرده اند و نیز اهل سنت از صحابه حدیث پیغمبر
علیه السلام روایة میکنند من مات وهو مبغض لآل محمد دخل النار وان صلی وصام
اخرجه جمع من الحفاظ منهم الطبرانی والحاکم وحدیث من ابغضنا اهل البیت فهو منافق
اخرجه الطبرانی اینچنین احادیث بسیار روایة می کنند اگر بغض شیعه داشتند چرا در فضائل اهلبیت احادیث
بسیار روایة میکردند بلکه دشمن اهلبیت روافض اند چنانچه بالا گذشته که از اولاد نبی و سائر اهلبیت
دشمنی دارند مگر از فاطمه و اولاد فاطمه بعضی از آنها بعضی را دشمن میدارند و بعضی بعضی دیگر را چنانچه
تفصیل آن بالا گذشته سیوم آنکه اهل سنت روایة میکنند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
سوره نجم میخواند بعد قوله تعالی افرأیتم اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری بزبانش بالقاء
شیطان گذشت تلك الغرانیق العلی ان شفاعتهن لترتجی وچون سوره ختم کرد پیغمبر و مومنان
سجده کردند و کافران هم سجده کردند بگمان آنکه محمد با ما صلح کرده و ثنا اصنام خوانده و ازین روایت
تجویز جریان کلمه کفر بر زبان پیغمبر معصوم میکنند جواب این روایت شنیع است بعضی مفسران
دور از تحقیق آورده باشند و صحیح آنست که شیطان در اسماع کافران و اولیای شان صوت
لباس صوت پیغمبر علیه السلام کرده این کلمه خواند و کسی از مسلمانان این کلمه نشنیده و از ان
مطلع نشده تا که پیغمبر خدا از جبرئیل این خبر رسیده و پیغمبر ازین ماجرا مسلمانان را اطلاع داده و پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم غمگین شده و برای تسلی پیغمبر علیه السلام این آیه فرود آمد وما ارسلنا من
قبلك من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان
ثم یحکم الله آیاته والله علیم حکیم چهارم آنکه اهل سنت عمل بقیاس میکنند ولم یأذن به الله
جواب حقتعالی اذن فرموده است حیث قال فاعتبروا یا اولی الابصار حجیة قیاس از کتاب
و سنت و اجماع ثابت است و شرح و بسط آن در کتب اصول فقه مذکور است اینجا اثر مروی از ائمه
دال بر حجیة قیاس ذکر کرده می شود ابی جعفر طوسی در تهذیب از ابی جعفر محمد بن علی الباقر روایة کرده
که عمر بن الخطاب اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم را جمع کرد و پرسید که چه میگوئید در حق کسی که جماع

کنند با اهل خود و انزال نکنند انصار گفتند الماء من الماء و مهاجرین میگفتند اذا التقی الختانان وجب
الغسل پس عمر گفت علی را تو چه میگوی ای ابی الحسن علی گفت اذا التقا الختانان حد واجب می کنند و
یک صاع آب یعنی غسل واجب نکنند انچه معنی دارد پس علی قیاس کرد غسل بر حد و باقر و صادق و زید بن علی
ابوحنیفه را اجازه قیاس داده اند پنجم انکه میگویند که امامیه اندک اند و اهل سنت بسیار و حق تعالی بر اندک مردم
مدح کرده و فرموده قلیل من عبادی الشکور جواب مراد از شکور که صیغه مبالغه است اولیاء الله اند از اهل
سنت و در روافض کفور انانند نه شکور و کثرت دلیل حقیت مذهب است کقوله علیه السلام ید الله مع الجماعة وقوله
علیه السلام علیکم بالسواد الاعظم و این اثار را امامیه از ائمه روایت کرده اند ششم انکه میگویند که اهل سنت
از ابی حنیفه و شافعی و مالک و احمد اخذ مذهب کرده اند و امامیه از ائمه معصومین پس این مذهب اولی بالاتباع
است جواب ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد از ائمه اهلبیت و از اصحاب کرام و آنها از پیغمبر معصوم اخذ کرده
اند پس سلسله اهل سنت به پیغمبر منتهی میشود بخلاف امامیه که آنها مذهب از هشام بن حکم و هشام بن سالم و
شیطان طاق و عبدالله بن سبا منافقان و ضاعان کذابان اخذ مذهب کرده اند و آنها بر باقر
و صادق و غیره افترا بسته اند که از آنها کلمات کفر و مانند آن روایت کرده اند پس مذهب روافض نه از پیغمبر خود
است و نه از اهلبیت هفتم انکه جواز لواطه با غلام کس به مذهب مالک و مسائل منکره بسوی ابوحنیفه مرتضی و ابن مطهر
حلی و ابن طاوس نسبت کرده اند جواب این همه کذب است چنانچه خیرها بر صحابه افترا بسته اند لعنة الله علی الکاذبین
هشتم انکه انچه در فضائل علی وارد است متفق علیه است میان اهل سنت و روافض و انچه در فضائل
خلفای ثلثه وارد است مختلف فیه است پس مختلف فیه برای متفق علیه ترک کرده شود جواب ترجیح
نمیباشد مگر عند التعارض و در فضائل علی و غیره صحابه تعارض نیست بلکه فضائل همه مسلم است و اگر
این قول روافض صحیح باشد نصاری نیز مانند روافض گویند که فضائل عیسی نزد مسلمانان و نصاری
متفق علیه است و فضائل محمد صلی الله علیه وسلم مختلف فیها است و بطلان این قول ظاهر است
نهم انکه شیعه بر نجات خود یقین دارند بخلاف اهل سنت که در نجات خود شک دارند و الجازم احق بالاتباع
من الشاک جواب در حضور موت بر ایمان مومنان یقین دارند بر انکه بعید نیست معاصی با بعد عفو انجام

به بهشت خواهند شد و عقاید اهل سنة البته صحیح است و ایشان را درین شک نیست و شک نیست مگر بر انجام کار
خود و روافض اگر یقین دارند که انجام کار ما البته به بهشت باید حتماً خواهند شد این دعوی علم غیب بدیهی
البطلان است نمی بینی که بعض روافض آخر کار کافر می شوند یا سنی و بعضی سنی آخر کار
رافضی میشوند یا مانند آن و انکار این انکار بدیهیات است و اگر یقین دارند که حقتعالی از معاصی ما سوال
نخواهد کرد این مذهب مرجیه است و درین انکار آیات قطعیه لازم می آید و هشتم آنکه اهل سنة
اقتدا می کنند ابوحنیفه و شافعی را و جزم ندارند بر حسن خاتمه آنها و اقتدا بکسی که جزم
بر نجات او نباشد ضلال است بخلاف امامیه که اقتدا میکنند بائمه و جزم می کنند به نجات آنها
جواب اهل سنة ابی حنیفه و شافعی را راوی احکام نبی معصوم می دانند پس مقتدای
ایشان بحقیقت نبی معصوم است لاغیر بخلاف روافض که مقتدای ایشان وضاعان اند و نقالان
که بر ائمه افترا کرده اند نه ائمه مثل نصاری وغیره که عبادت عیسی و ملئکه می کنند چون
حکم کنند حقتعالی که هر که غیر خدا را عبادت کرده بود آن عابد را با معبود او بدوزخ ببرند
آنگاه حق تعالی شیطانی را بر صورت عیسی کرده او را پیشوای نصاری کرده بدوزخ برد
بل کانوا یعبدون الجن اکثرهم بهم مؤمنون ✤ یازدهم آنکه اهل سنة
ابوبکر را امام میدانند و ابوبکر در امامت خود شک میداشت که وقت وفات خود گفته بود
لیتنی کنت سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم هل للانصار فی هذا الامر حق
جواب این موضوع است و افترا ابن مطهر حلی احمد روایت کرده از ابی بکر انه سمع رسول الله صلی الله علیه
یقول الائمة من قریش چنانچه این حدیث بر روی سعد بن عباده سید خزرج خوانده و او تسلیم نموده دوازدهم
آنکه اهل سنة نامرد را بر شجاع ترجیح میدهند و مراد از شجاع علی را دارند رضی الله عنه و نسبت نامردی می کنند
بصدیق اکبر و سند می آرند بقوله تعالی لا تحزن ان الله معنا جواب نسبت نامردی بصدیق اکبر باست
قوله تعالی لا تحزن ان الله معنا در حق صدیق اکبر مثل قوله تعالی لا تخف انی لا یخاف لدی
المرسلون در حق موسی است بلکه در حق موسی فاوجس فی نفسه خیفة موسی قلنا لا تخف انک

انّا الا علی وارد شده آری همچنین دلالت بر خوف و همچنین قوله تعالی فاوجس منهم خیفة قالوا
لا تخف وبشروه بغلام حلیم در حق ابراهیم علیه السلام وقوله تعالی ففزع منهم قالوا لا تخف
خصمان بغی بعضنا علی بعض در حق داود علیه السلام وقوله تعالی فخرج منها خائفا یترقب
نیز در حق موسی علیه السلام صریح است بر وقوع خوف وفزع که مقتضی بشریت است انبیا را و دلیل چنین نیست
که انبیاء از رذائل صفات منزه اند و حزن ابی بکر اگر فرض کرده شود برای جان پیغمبر بود نه برای جان خود
چنانچه قصه وقت هجرت بر آن دلالت دارد که ابوبکر پیغمبر را از دخول در غار منع کرد و اول خود داخل شد غار
را جاروب کرد و رخنه های آنرا بپارچه چادر خود بند کرد و دو سوراخ باقی ماند در آن دو را بهر دو پای خود داد
آنگاه پیغمبر را در غار طلب کرد و همانجا لدغ بپای او رسید و آخر کار بهمان لدغه شربت شهادت چشید بخاری و مسلم
و در آن قصه از حدیث براء بن عازب از صدیق روایت کرده قال بکیت قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لم تبکی قلت اما والله ما علی نفسی ابکی ولکنی ابکی علیک الحدیث فائده و
علی رضی الله عنه قاتل خود میدانست از پیغمبر خدا صلعم شنیده بود پس اگر در حروب جراتها میکرد گنجایش
داشت که او را خطره جان و احتمال قتل از دست غیر آن قاتل نبود و ابوبکر با وجودیکه او را این علم نبود
در حروب چه جراتها میکرد و روز وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم تنها قصد مقاتله اهل ارتداد از قبائل
عرب فرمود مرویست از محمد بن عقیل بن ابیطالب روزی علی مرتضی رضی الله عنه خطبه خواند و گفت که ای
مردم اشجع الناس کیست من گفتم توئی ای امیر المومنین گفت اشجع الناس ابوبکر صدیق است که چون روز
بدر شد عریش برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم برپا کردیم و گفتیم که کیست که استاده شود نزد عریش تا نزد او
نیاید او را کسی از کفار پس آنجا قایم نشد مگر ابوبکر ابوبکر شمشیر برهنه کرده بر سرش استاده ماند هرگاه کسی از کفار
نزدیک می آمد ابوبکر بروی قصد میکرد دیگر وهم آنکه اهل سنت چیزها به پیغمبر افترا کرده اند که از شان نبوت
بعید است یکی آنکه در صحاح اهل سنت مرویست که عائشه بازی میکرد به بنات نزد پیغمبر در خانه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم حالانکه نزد اهل سنت ثابت است که ملائکه داخل نمیشوند در آنخانه که در آن صورت باشد
و پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون صورت ابراهیم و اسمعیل در کعبه دید آنرا محو کرد جواب عایشه در ابتدا

صحبت صغیره بود و تکلیفات شرعی از صغیرات ساقط اند و تحمل که بنات از پارچه ساخته باشند در آن صورت
انسان نباشند و تحمل که آن قبل تحریم نگاهداشتن صورت باشد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم محو صورة
ابراهیم در فتح مکه بعد هشت سال کرده و تحمل که مراد از حدیث آن باشند که بنات انصار وغیره نزد عائشه
آمده باشند با آنها لعب کرده باشد دوم آنکه اهل سنه از عائشه روایت می کنند که پیغمبر خدا مرا در حجره خود می پوشید
و من بسوی حبشه میدیدم و حبشه در مسجد لعب میکردند و در این چند قباحت لازم می آید یکی مقرر داشتن پیغمبر صلعم
حبشه را بر لعب کردن در مسجد دوم خود لعب را دیدن و اهل لعب کنندگان شده است سوم آنکه زوجه خود را مقرر داشتن
بر آن که مردم نامحرم را ببیند منافی غیرت است جواب مراد از لعب حبشه استعمال آلات حرب است نه چیز بیهوده چنانچه در
حدیث آمده لعب المسلم باطل الا ثلثة تعلیمه لقوسه وتادیبه لفرسه وملاعبته مع نسائه
پس آن لعب حرام نبود بلکه عبادت بود به نیت جهاد قال الله تعالی واعدوا لهم ما استطعتم من قوة
و دیدن صغیره از پس پرده منافی غیرت نیست و ظاهر است که این قصه پیش از نزول آیه حجاب باشد و نزول آیة
حجاب بعد نکاح زینب شده رواه ابو داود والدارمی وغیره و آنچه از عمر مرویست که زجر کرده گمان کرده بود که این
لعب حرام است چون دید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنرا مقرر داشته عمر هم از آن ساکت مانده و بی غیرتی آنست
که روافض ملعونان بر روات اهلبیت افترا می کنند که صادق گفته خدمته جوارینا لنا و فروجهن لکم
سیوم آنکه اهل سنه روایت میکنند که چون ملک الموت برای قبض روح موسی آمد موسی تپانچه بر روی ملک الموت
زد و یک چشم او کور شد از این معلوم میشود که موسی بقضای الهی در موت خود راضی نشده و لقاء خدا را مکروه
داشته حالانکه اهل سنه این حدیث مرویست من کره لقاء الله کره الله لقائه جواب این تپانچه زدن نه برای
عدم رضا بموت بود اگر چنین میبود آخر کار چرا اذن بقبض روح میداد بلکه برای آن بود که او میدانست که اول
او را حقتعالی در موت و حیوة اختیار خواهد داد و آن زمان قبض روح او خواهد شد کذا ذکره البخاری وغیره مرفوعا
گویا موسی از ملک الموت سوء ادبی دید که بی اجازت او روح او قبض میکرد و آخر کار راضی بموت شد و سوال
کرد که از زمین مقدس یک تیر پرتاب سنگ نزدیک کنند چهارم آنکه اهل سنه روایت می کنند که نبی صلی الله علیه وسلم
فرموده نحن احق بالشك من ابراهيم اذ قال رب ارني كيف تحيي الموتى چه شک منافی ایمان است

پس نسبت شک به ابراهیم و سید الرسل محال است جواب مراد از شک اینجا تردد قلب در حصول زیاده
یقین و قوة طمانینه است که مقتضای نزول تم است و صوفیان آنرا میدانند نه عوام و آن منافی ایمان
نیست چنانچه نص قرآن بدان ناطق است قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی .:. بلکه
مقتضای ایمان کامل است و معنی حدیث آن است که ابراهیم طالب زیاده علم و یقین بود و پس بالائق
تر ایم بان زیراکه ما مورتیم بطلب زیاده علم حیث قال الله تعالی وقل رب زدنی علما با آنکه گفته شود که معنی
حدیث اینست که سوال ابراهیم از جهت شک نبود اگر برای شک بودی نحن احق به منه لکننا لم نشک
فکذا ابراهیم هفتم آنکه اهل سنت روایت میکنند عنه صلی الله علیه وسلم انه قال لم یکذب ابراهیم الا ثلث
کذبات اینجا نسبت کذب شد بسوی ابراهیم و انبیا معصوم اند از کذب جواب لفظ کذب مجاز است از
تعریض و استعمال مجاز در کلام خدا و رسول علیه السلام بسیار است و آن ملاعنه حقیقة کذب بر پیغمبر صلی الله
علیه وسلم ثابت می کنند بنا بر تقیه و آن مستلزم است عدم وثوق را از اقوال کما لا یخفی و کذب ابراهیم
از این قبیل میگویند و آن باطل است هشتم آنکه اهل سنت در صحاح از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت میکنند
که فرموده شیطان میگریزد از سایه عمر ازین تفضیل عمر بر انبیا لازم می آید چرا که شیطان آدم را وسوسه کرده
قال الله تعالی فوسوس الیه الشیطان قال یا آدم هل ادلک علی شجرة الخلد و ملک
لا یبلی و در موسی عمل کرد حیث قال هذا من عمل الشیطن و در ایوب اثر کرد حیث قال انی
مسنی الشیطان بنصب و عذاب و در قرأة محمد صلی الله علیه وسلم القا کرد و نازل شد و ما ارسلنا
من قبلک من رسول و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطن فی امنیته جواب فرار شیطان کنایه است
از خوف و عدم تسلط او بجهت حفظ و حمایت الهی دوستان خود را حیث قال الله تعالی ان عبادی
لیس لک علیهم سلطان و فرار بمعنی خوف آمده در قوله تعالی قل ان الموت الذی تفرون منه
مراد شدت خوف است نه فرار بمعنی حقیقی و این شدت خوف که شیطان را از عمر است و از انبیا بطریق اولی
ثابت است منافی آن نیست که جنابانرا وسوسه کند چنانچه با وجود شدت خوف شیاطین از رجم آسمان
احیانا باستراق سمع میکنند قال الله تعالی وحفظا من کل شیطان مارد الا من استرق

السمع فاتبعه شهاب ثاقب و اینهمه آیات که بر زلات انبیا دلالت دارند همه ماول و مصروف از ظاهر اند
چنانچه در کتب تفسیر بشرح و بسط نوشته شده و اعتراف انبیا بمعصیة خود از راه هضم نفس است که امر لازم هفتم
آنکه اهل سنة روایت میکنند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده که داخل بهشت شدم خش خش نعلین بلال
را پیش خود شنیدم این حدیث دلالة دارد بر فضیلت بلال غلام ابی بکر صدیق بر آنسرور علیه السلام نعوذ بالله
منها لان السابق افضل من المسبوق جواب این باطلست و ناقص فهمی چرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
صورة مثالیه بلال و هم چنین صورة مثالیه دیگر مومنان را دیده چنانچه طبرانی روایت کرده از ابی امامه
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود داخل بهشت شدم شنیدم پیش خود آواز حرکة بلال و بالا نظر در بهشت
دیدم فقرا امة خود را و پائین نظر دیدم اغنیا را حالانکه اینهمه بعد قیامت داخل بهشت خواهند شد هشتم آنکه اهل سنة
روایت کرده اند که پیغمبر آخر روز عرفه بسوی عمر نظر کرد و تبسم فرمود و گفت که حقتعالی مباهات می کند
به بندگان خود عامة و بعمر خاصة از این حدیث افضلیت عمر بر پیغمبر لازم می آید چه خود را از خواص نشمرده
جواب این قول باطل است چرا که این حدیث دلالة ندارد بر آنکه حق تعالی بغیر عمر خاصة مباهات نکرده
باشد پس از این حدیث افضلیت عمر بر ابی بکر هم لازم نمی آید چه جای انبیا هم طعن چهار دهم آنکه اهل
سنة نماز بر پلیدی خشک جائز میدارند جواب این بهتان محض است چرا که طهارة بدن و ثوب و مکان
شرط جواز صلوة است نزد تمام اهل سنة بلکه نماز بر پلیدی مذهب امامیه است + ابن مطهر حلی
در ارشاد و ابوالقاسم در شرایع و طوسی و غیره نوشته اند که نماز در نجس جایز است اگر نجاست
متعدی نباشد و طهارة موضع سجود فقط شرط میکنند یازدهم آنکه میگویند لعب شطرنج نزد اهل
سنة جائز است جواب این هم کذب و افتراء است لعب شطرنج نزد ابی حنیفه و مالک و احمد
حرام است و نزد شافعی بر یک قول او مکروه است بشرطیکه اخلال در نماز و غیره واجبات نکند و
نزاع و کذب نگردد و صورت حیوانات از اسپ و فیل و مانند آن در آن نباشد و اصرار بر آن
نباشد چرا که با اصرار کبیره می شود و صحیح آنست که شافعی از این قول رجوع کرده و بقول ائمه
ثلثه فتوی داده و دیگر منه شطرنج قائل شده دوازدهم آنکه اهل سنة سرود را حلال میگویند

جواب مبهم اقرار است علماء هر چهار مذهب بحرمت آن قائل اند و جمهور مشایخ سلاسل از آن تنزه دارند و بعضی
بزرگان که استعمال غنا کرده اند لفقهم شرایط دران کرده اند که اثبات حرمت غنا با آن شرایط محال است
و غنا با آن شرایط عقلا و شرعا ممنوع نیست و داخل لهو نیست هفدهم آنکه اهل سنت وضوء به نبیذ تمر جائز میدارند
حالانکه حق تعالی میفرماید فان لم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا جواب وضوء به نبیذ تمر
نزد مالک و شافعی و احمد و ابویوسف و محمد و جمهور اهل سنت جائز نیست و نزد ابوحنیفه هم بروایتی مفتی بها جائز نیست مگر بروایتی
از ابوحنیفه جائز است و مستند او درین باب حدیث لیلة الجن است ولکم فی رسول الله اسوة حسنة هژدهم
آنکه اهل سنت بر لواطه حد واجب نمی کنند حالانکه لواطه از زنا افحش است جواب در حکم لواطه اختلاف است نزد شافعی
حد واجب است و نزد ابوحنیفه واجب نیست چرا که لواطه را در لغت زنا نمیگویند و حدود و قیاس ثابت نمیشود و دلالة
النص گفتن ممنوع است چرا که دلالة النص آنرا می گویند که هر لغوی از آن بفهمد چنانچه از حرمت تافیف حرمت ضرب
و درین مسئله فقها اختلاف دارند چه جای هر لغوی و نیز دلالت النص مفهوم اولی یا مساوی باید با منطوق و لواطه
مساوی زنا نیست چرا که زنا در معنی قتلست بجهت انتفاء نسب مولود بخلاف لواطه و لهذا از صحابه در تعزیر
لواطه اقوال شتی وارد شده والله اعلم **مقاله خامسه** در اثبات فضیلت خلفاء اربعه بترتیب
خلافت و فضیلت خلفاء اربعه بر دیگر اصحاب و افضلیت دیگر اصحاب بر تمام امت و در مواد فضیلت و در آنکه از
مشاجرات صحابه کف اللسان و در آن تاویل نیک باید کرد بدانکه اهل سنت و جماعت اتفاق دارند بر آنکه افضل الناس
بعد الانبیاء ابوبکر الصدیق ثم عمر اما فضیلت شیخین بر غیر شان پس ماخوذ است از کتاب و سنت و اجماع امت و
معقول و آثار صحابه و تابعین و ائمه که مرجع آن بسوی اجماع است اما کتاب پس استدلال بقوله تعالی
لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد
وقاتلوا امام محی السنة بغوی در معالم التنزیل گفته که محمد بن فضیل از کلبی روایت کرده که این آیة در حق ابی بکر صدیق
نازل شده و این آیة بعبارة النص و دلالة وارد بر فضیلت صدیق بر صحابه که پیش از فتح مکه اسلام آورده
و انفاق و قتال در راه خدا کرده اند بر آنانکه بعد از فتح مکه انفاق و قتال نموده اند و به دلالة النص دلالت دارد
بر آنکه شیخین افضل اند از دیگر اصحاب چرا که معنی موجب افضلیت درین آیه در ایشان متحقق است و انفاق

وثانیا اسلام و سبقت اسلام هرچند در مرتضی هم یافته شده اما چون اتفاق علما است برانکه حضرت مرتضی
در مبدء اسلام صغیر بود در حجر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ذلک ثابت کما هو مبسوط فی سیر ابن اسحق واخرج
ابو عمر فی الاستیعاب عن عمر مولی غفرة قال سئل محمد بن کعب القرظی عن اول من اسلم
علی ام ابو بکر قال سبحان الله علی اولهما اسلاما وانما شبه علی الناس لان علیا اخفی اسلامه
من ابی طالب واسلم ابو بکر فاظهر اسلامه ولا شک عندنا ان علیا اولهما اسلاما و چون
افضلیت شیخین بر مرتضی ثابت شود بر غیر مرتضی بطریق اولی ثابت شود اکنون احادیثی که دلالت
دارند بر سبقت انفاق و تائید شیخین دین را بیان نمائیم منها حدیث ابی هریرة قال قال رسول الله
صلعم ما لاحد عندنا ید الا وقد کافیناه ما خلا ابی بکر فان له عندنا یدا یکافیه الله تعالی
بها یوم القیامة وما نفعنی مال احد قط ما نفعنی مال ابی بکر اخرجه الترمذی ومنها حدیث
هشام بن عروة عن ابیه قال اسلم ابو بکر وله اربعون الفا انفقها کلها علی رسول الله صلی
الله علیه وسلم وفی سبیل الله اخرجه ابو عمر ومنها ما رواه البخاری فی حدیث طویل ثم بدا
لابی بکر فابتنی مسجدا بفناء داره وکان یصلی فیه ویقرأ القرآن ومنها ما روی ابو عمر فی
الاستیعاب قال اعتق ابو بکر سبعة کانوا یعذبون فی الله منهم بلال وعامر بن فهیرة ومنها
ما قال ابو اسحق انه لما اسلم ابو بکر اظهر اسلامه ودعا الی الله عز وجل والی رسوله صلی الله
علیه وسلم وکان ابو بکر رجلا مؤلفا لقومه محببا سهلا فجعل یدعو الی الاسلام من وثق
به من قومه ممن یغشاه ویجلس الیه فاسلم بدعائه فیما بلغنی عثمان بن عفان وزبیر ابن العوام
وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص وطلحة بن عبید الله فجاء بهم الی رسول الله صلی
الله علیه وسلم حین استجابوا له واسلموا وصلوا بدانکه عثمان رئیس بنی عبد الشمس بود و زبیر رئیس
بنی اسد و سعد و عبد الرحمن رئیس بنی زهره و طلحه رئیس بنی تیم پس اسلام اینها اکثر شوکت قبایل قریش
دریهمی سوره کفر شد ومنها ما ذکره الواحدی فی تفسیر قوله تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح
وقاتل که جبرئیل نزد پیغمبر صلعم آمد وابو بکر را دید که بروی عبائی است بر سینه پاره شده گفت

که چه حال است گفت آنچه مال داشت در راه خدا صرف کرده جبرئیل پیغمبر علیه السلام را گفت که ابو بکر را بگو که خدا
بر تو سلام میرساند و میگوید که درین فقر از من راضی هستی یا نه ابو بکر گفت اعلی ربی اسخط انا عن ربی راض
انا عن ربی راض این حدیث را محیی السنة بغوی در معالم التنزیل در تفسیر همین آیه بسندی متصل آورده
از ابن عمر که بودم من نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم ونزد او ابو بکر بود که جبرئیل آمد الحدیث ومنها حدیث ابی اروی
الدوسی قال کنت جالسا عند النبی صلی الله علیه وسلم فاطلع ابو بکر وعمر فقال رسول
الله صلی الله علیه وسلم الحمد لله الذی ایدنی بهما اخرجه الحاکم ومنها حدیث ابن عباس ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم اعز الاسلام بابی جهل بن هشام او بعمر بن الخطاب قال
فاصبح فغدا عمر علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فاسلم اخرجه الترمذی ومنها حدیث ابن مسعود
نحوه فقال فجعل الله دعوة رسول الله صلی الله علیه وسلم بعمر فبنی علیه ملک الاسلام وهدم
الاوثان اخرجه الحاکم ومنها حدیث عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم
اعز الاسلام بعمر بن الخطاب خاصة اخرجه الحاکم ومنها حدیث ابن عباس قال لما اسلم
عمر قال المشرکون الیوم انتصف منا اخرجه الحاکم ومنها حدیث ابن عباس قال لما اسلم
عمر نزل جبرئیل فقال یا محمد لقد استبشر اهل السماء باسلام عمر رواه ابن ماجه ومنها حدیث ابن
مسعود قال ما زلنا اعزة منذ اسلم عمر وفی روایة والله ما استطعنا ان نصلی عند الکعبة ظاهرین
حتی اسلم عمر اخرجه الحاکم [illegible] البغوی با ضم کردن این احادیث دلالت وارد بر افضلیت شیخین اما
سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از انجمله آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ابی بکر را امام در نماز گردانید
و از امامت دیگری باشد وجوه انکار فرمود چنانچه بالا گذشت و فرمود لا ینبغی لقوم فیهم ابو بکر
ان یؤمهم غیره اخرجه الترمذی من حدیث عائشة وله شواهد کثیرة عند الشیخین ومنها
حدیث ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من نبی الا وله
وزیران من اهل السماء ووزیران من اهل الارض اما وزیرای من اهل السماء فجبرئیل ومیکائیل
واما وزیرای من اهل الارض فابو بکر وعمر اخرجه الترمذی ومنها حدیث سعید

ابن المسيب مرسلا قال كان ابو بكر رضي الله عنه الصديق من النبي صلى الله عليه وسلم مكان الوزير
فكان يشاوره في جميع اموره وكان ثانيه في الاسلام وكان ثانيه في الغار وكان ثانيه في العريش
يوم بدر وكان ثانيه في القبر ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يقدم عليه احدا
ومنها قوله صلى الله عليه وسلم لابي بكر وعمر هذان سيدا كهول اهل الجنة من الاولين
والاخرين الا النبيين والمرسلين وفي بعض روايات انهما سيدا كهول الجنة وشبابها رواه الترمذي
من حديث انس وعلي بن ابي طالب وحارث وابن ماجه من حديث ابي جحيفة انه حديث بحد تواتر
رشيده ومنها قوله صلى الله عليه وسلم لقد هممت ان ابعث الى الافاق رجالا يعلمون
الناس السنن والفرائض كما بعث عيسى حواريين قيل فاين انت من ابي بكر وعمر قال انه لا غنى
لي عنهما انهما من الدين كالسمع والبصر وفي رواية كالراس من الجسد اخرجه الحاكم
عن حذيفة وابن عمر والطبراني عن ابن عمر وعمرو بن العاص وانس وابو نعيم عن انس وابن
عدي عن حذيفة ومنها ما طلعت الشمس على احد منكم افضل من ابي بكر
رواه الطبراني عن جابر والحاكم والطبراني وابو نعيم وابن النجار عن ابي الدرداء
والحاكم عن انس ومنها حديث سعد بن زرارة قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم ان روح القدس جبرئيل اخبرني ان خير امتك بعدك ابو بكر
رواه الطبراني ومنها قوله صلى الله عليه وسلم لو وزن ايمان ابي بكر بايمان
اهل الارض لرجحهم رواه ابن عدي عن ابن عمر وابن راهويه عن عمر موقوفا
بسند صحيح ومنها قوله صلى الله عليه وسلم اتاني جبرئيل فقلت من يهاجر معي
قال ابو بكر وهو يلي امر امتك من بعدك وافضل منك رواه صاحب مسند الفردوس
عن علي ومنها حديث ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما انك يا ابا بكر
اول من يدخل الجنة من امتي اخرجه ابو داود والحاكم ومنها حديث ابي بن كعب قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اول من يصافحه الحق عمر واول من يسلم عليه واول من ياخذ بيده فيدخله الجنة اخرجه ابن ماجه والحاكم

ومنها حديث جابر بن عبد الله قال قال عمر لابي بكر يا خير الناس بعد رسول الله صلى
الله عليه وسلم فقال ابو بكر اما اذا قلت ذلك فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما طلعت
الشمس على رجل خير من عمر اخرجه الترمذي وروى الجزء الثاني ابن عدي من حديث ابي بكر الصديق
وروى ابو سعيد بن الهيثم في سننه قوله صلى الله عليه وسلم ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء
بعد النبيين خيرا منك يا عمر وروى ابن ماجه من حديث ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ذلك الرجل ارفع امتي درجة في الجنة قال ابو سعيد والله ما كنا نرى الا عمر
بن الخطاب **فائده** احاديثے کہ بر افضلیت عمر بن الخطاب بغیر او دلالت دارند محمول اند بر آنکه
او افضل الناس است بعد ابی بکر بدلیل اجماع کہ مذکور خواهد شد و بحدیث منزلت کہ مذکور خواهد شد و بدلیل
حدیث عائشة قالت قلت یا رسول الله هل یکون لاحد من الحسنات عدد نجوم السماء قال
نعم عمر قلت فاین حسنات ابی بکر قال انما جمیع حسنات عمر کحسنة واحدة من حسنات ابی بکر
رواه رزین وتخصیص حدیث انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن ولد عبد المطلب سادة
اهل الجنة انا وحمزة وعلی وجعفر والحسن والحسین والمهدی رواه الترمذی والحاکم وقوله
صلی الله علیه وسلم الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة وقوله صلی الله علیه وسلم انا سید
ولد آدم وعلی سید العرب رواه الحاکم عن ابن عباس وعائشة وصححه واشار اکثر المحدثین
الی ضعفه وله شواهد کلها ضعیفة مراد سیادت اهل الجنة علی العموم نیست والا لازم آید افضلیت
حمزه وعلی وجعفر وحسن وحسین ومهدی بر انبیا ومرسلین پس این احادیث مخصوص اند بالبعض بخلاف حدیث
ابو بکر وعمر سیدا کهول اهل الجنة وشبابها الا النبیین والمرسلین کہ آن بر عموم خود است لوجود الاستثنا
بقوله الا النبیین والمرسلین پس تخصیص کرده شوند آن احادیث ظنی الدلالة باین حدیث متواتر قطعی
السند قطعی الدلالة وگفته شود کہ مراد سید اهل الجنة بعد ابی بکر وعمر و در حدیث علی سید العرب مراد
سیادت من حیث النسب است والا تخصیص با عرب ظاهر نشود کہ در آن وقت در عرب اسلام بودند و در عجم پس سید
عرب مرادف سید ولد آدم باشد کما لا یخفی پس وجه تخصیص همین است کہ عرب بنسب تفاخر میکردند

علی سید عرب است من حیث النسب لهذا در بعضی احادیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده علی و عباس
هر دو را انهما سید العرب رواه ابن عدی عن ابن عباس و هو ضعیف والله اعلم و دیگر احادیث بر مناقب علی
دلالت دارند لیکن با این احادیث تعارض ندارند منها قوله صلی الله علیه وسلم لعلی انت منی وانا منک رواه
البخاری و مسلم من حدیث براء بن عازب و حاضر کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاطمه و علی و حسن
و حسین در مباهله بعد نزول قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم
و قوله صلی الله علیه وسلم من سب علیا فقد سبنی و من اذی علیا فقد اذانی چرا که مراد ازین
احادیث یگانگت علی رضی الله عنه با آنحضرت علیه السلام من جهة النسب و همچنین کلمات در حق دیگر اقربای
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیز مروی گشته در حق عباس مذی روایة کرده من اذی عمی فقد اذانی فان عم الرجل
صنو ابیه و نیز در حق عباس و در بنت ابی لهب و مع غیرشان انت منی وانا منک وارد شده و عادت عرب بود
که در وقت مباهله اولاد و اقربای خود را حاضر می ساختند و همچنین در وقت عهد بستن و شکستن والی امر خود
متصدی می شد یا کسی از اهل بیت او پس از تبلیغ آیات سوره برات افضلیت علی بر شیخین رضی الله عنهم
لازم نمی آید فافهم و حدیث حذیفة ان تامروا ابا بکر تجدوه امینا زاهدا فی الدنیا راغبا فی الآخرة
وان تامروا عمر تجدوه قویا امینا لا یخاف فی الله لومة لائم وان تامروا علیا ولا اراکم فاعلین
تجدوه هادیا مهدیا یاخذ بکم الطریق المستقیم رواه الحاکم و روی من حدیث علی ایضا
قاصر فهمان ازین حدیث افضلیت علی بر شیخین فهمیده اند که هدایت صراط مستقیم بوی حواله فرموده و حق آنست که این حدیث
بر افضلیت دلالت ندارد بلکه این حدیث دلیل است بر آنکه این سه بزرگ مستحق خلافت اند و اشاره است بآنکه استخلاف
اولا ذهن انتقال میکند بسوی ابی بکر ثانیا بسوی عمر ثالثا بسوی علی و اشاره است بآنکه در خلافة ابی بکر و عمر کسی
را جای دم زدن نخواهد بود و چون علی را خلیفه کنند در خلافت علی مردم تنازع و اختلاف کنند لیکن حق وران
بجانب علی و متبعان او باشد پس اگر او را امیر گیرند بهدایت رسند والا از هدایت دور باشند و ابی کرده باشند
و اشاره بهمین مدعا کرده حیث قال من اطاع علیا فقد اطاعنی و من عصا علیا فقد عصانی و حیث
قال والذی نفسی بیده لئن اطاعوه لیدخلن الجنة اجمعین اکتعین اخرجه الطبرانی من حدیث

ابن مسعود توجیه دیگر در این حدیث آنست که قوله علیه السلام لا اراکم فاعلین ای لانه تولک الاولی
یعنی امیر ساختن علی با وجود شیخین از شما نخواهد بود وقوع آید که در بنصورت ترجیح مفضول با وجود فاضل
لازم می آید پس این حدیث در معنی آن حدیث است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده یابی الله والمؤمنون
الا ابا بکر و آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شان ابی بکر زهد در دنیا و رغبت در آخرة فرموده این مستلزم
هدایت است صراط مستقیم را چه هدایت صراط مستقیم محض برای آخرة است و آنچه در شان عمر فرموده
قوی امین لا یخاف فی الله لومة لائم این دلالت میکند بر کمال هدایت و قوت در دین و عدم خوف
ملامت پس افضلیت علی رضی الله عنه بر ایشان کجا مستفاد میشود والله اعلم واکثر احادیث اند که
روافض در امثال شان آنرا وضع کرده اند و محدثین آنرا معتبر ندارند و کذب و افترا میگویند دیگران حضرت
واما اجماع و آثار صحابه و تابعین و ائمه اهل بیت و غیره که مرجع آن بسوی اجماع است فمنها اثر ابن عمر قال کنا
نخیر بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فنخیر ابا بکر ثم عمر ثم عثمان بن عفان
اخرجه البخاری وفی روایة کنا فی زمن النبی صلی الله علیه وسلم لا نعدل بابی بکر احدا ثم
عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم لا نفاضل بینهم ومنها
اقوال عمر بن الخطاب منها قوله فی قصة سقیفة بنی ساعدة یا معشر الانصار یا معشر المسلمین ان اولی الناس
بامر رسول الله صلی الله علیه وسلم من بعده ثانی اثنین اذ هما فی الغار ابو بکر السباق المبین
اخرجه ابن ابی شیبة عن ابن عباس عنه وقوله حین جلس علی المنبر وذلک الغد من یوم توفی
رسول الله صلی الله علیه وسلم وفیه فان یک محمد قد مات فان الله عز وجل قد جعل بین
اظهرکم نورا تهتدون به بما هدی الله محمدا وان ابا بکر صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم
وانه اولی الناس بامورکم فقوموا فبایعوه اخرجه البخاری عن انس عنه وقوله فی قصة سقیفه
بنی ساعدة فایکم تطیب نفسه ان یتقدم ابا بکر قالوا یعنی الانصار نعوذ بالله ان نتقدم
ابا بکر وقوله کان والله ان اقدم فیضرب عنقی لا یقربنی ذلک من اثم احب الی من ان
اتامر علی قوم فیهم ابو بکر اللهم الا ان تسول لی نفسی عند الموت شیئا لا اجده الآن

اخرجه البخاری عن ابن عباس عنه وقوله ابوبکر سیدنا وخیرنا واحبنا الی رسول الله صلی
الله علیه وسلم اخرجه الترمذی عن عایشة عنه وما روی الدیلمی فی الفردوس وابونعیم
فی الحلیة ان عمر بن الخطاب صعد المنبر فقال الحمد لله الذی صیرنی لیس فوقی احد
ثم نزل فقیل له فی ذلک فقال انما فعلت ذلک للشکر ومنها اقوال عمر ابن الخطاب که او در سقیفه بنی
ساعده بحضور جماعتی از انصار وغیره گفته وانصار در جوابش گفتند نعوذ بالله ان نتقدم ابا بکر
وبر سر منبر روز دوم از وفات آنحضرت صلعم بحضور اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته وکسی انکار آن
نموده ودر مجالس متعدده بر سر منبر وغیره گفته وسامعان تسلیم آن نمودند وکسی انکار آن نکرد ودلیل
است اجماع ومنها اثر ابوعبیدة بن الجراح چون هنگام بیعت بعضی مردم نزد ابی عبیدة بن الجراح
آمدند وخواستند که با وی بیعت کنند ابوعبیده گفت تاتونی وفیکم ثالث ثلثة یعنی ابا بکر اخرجه ابن
ابی شیبة عن محمد بن سیرین واخرج احمد معناه غیر انه ذکر استدلال ابی عبیدة
لاستخلافه فی الصلوة ومنها اثر عبد الرحمن بن عوف که بعد وفات عمر در مجمعی عظیم شرط کرد که بر سیرت
شیخین عمل کند وحاضران تسلیم نمودند واثر عثمان بن عفان بعد قبول این شرط بل استطیع
ان اکون مثل لقمان الحکیم اخرجه ابوعمر وفی الاستیعاب وعلی مرتضی در افضلیت عثمان بر خود مناقشه
کرد ودر شرط عمل کردن بر سیرة شیخین مناقشه نکرد وهیچکس از حاضران مجلس که مهاجرین
وانصار وامراء اجناد جمیع بودند مناقشه نکرد وانکار بر آن ننمود واین دلیل است قاطع بر افضلیت
شیخین ومنها اقوال علی مرتضی در ایام خلافت خود که مجالس متعدده افضلیت شیخین
را به ترتیب بیان نمود وجمعی را که درین مسئله طعن فاسد بود زجر فرمود وفقهاء صحابه
حاضر بودند واز کسی منعی واعتراضی ظاهر نشد واین آثار بحد تواتر رسیده وذهبی
گفته که هشتاد وچند کس از علی رضی الله عنه افضلیت شیخین به ترتیب روایت
کرده اند انتهی وفی الواقع این مسئله را بهتر از خاتم الخلفاء کسی دیگر تقریر
نکرده واعتماد کلی اهل سنت بر تقریرات اوست از انجمله قول او

خير هذا الامة ابو بكر ثم عمر وله طرق منها حديث محمد بن حنفية قال قلت لابي اي الناس خير بعد النبي صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر قلت ثم من قال عمر وخشيت ان يقول عثمان قلت ثم انت قال ما انا الا رجل من المسلمين رواه البخاري ومنها حديث ابي جحيفة وله طرق احدها عن زر بن حبيش عنه قال سمعت عليا يقول الا اخبركم بخير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر ثم قال الا اخبركم بخير هذه الامة بعد ابي بكر عمر واخرجه احمد ثانيها عن الشعبي قال حدثني ابو جحيفة الذي كان يسميه علي وهب الخير قال لي علي يا ابا جحيفة الا اخبرك بافضل هذه الامة بعد نبيها ابو بكر وبعد ابي بكر عمر وبعدهما ثالث آخر ولم يسمه اخرجه احمد ثالثها عن ابي اسحق السبيعي عنه قال قال علي خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر وبعد ابي بكر عمر ولو شئت اخبرتكم بالثالث لفعلت اخرجه احمد رابعها عن عون ابن ابي جحيفة قال كان ابي من شرط علي وكان تحت المنبر فحدثني ابي انه صعد المنبر يعني عليا فحمد الله تعالى واثنى عليه وصلى على النبي صلى الله عليه وسلم وقال خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر والثاني عمر وقال يجعل الله تعالى الخير حيث احب اخرجه احمد خامسها ما اخرج الدارقطني والحافظ ابو ذر عبد ابن حميد بن محمد الانصاري الهروي من طرق متنوعة عن ابي جحيفة رضي الله عنه قال دخلت على علي في بيته فقلت يا خير الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال مهلا يا ابا جحيفة الا اخبرك بخير الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر ويحك يا ابا جحيفة لا يجتمع بغضي وحب ابي بكر وعمر في قلب مومن واخرج الدارقطني عن ابي جحيفة انه كان يرى ان عليا افضل الامة ثم اقوا ما نجا الفونه فحزن حزنا شديدا فقال له علي بعد ان اخذ بيده وادخله بيته ما احزنك يا ابا جحيفة فذكر له الخبر فقال له الا اخبرك بخير الامة خيرها ابو بكر ثم عمر قال ابو جحيفة فاعطيت الله عهدا ان لا اكتم هذا الحديث بعد ان شافهني به علي ما بقيت سادسها اخرج الحافظ ابو بكر محمد بن الحسين الآجري البغدادي عن ابي جحيفة رضي الله عنه قال سمعت عليا على منبر الكوفة يقول خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر ثم خيرهم عمر انتهى

ازالفاظ این روایات ظاهر شده که حدیث ابی جحیفه از دو واقعه روایت است یکی بر منبر کوفه دوم در خانه
علی یعنی در خلوت و آنچه روایت کرده شده است که خطب علی فقال ان خیر هذه الامة بعد نبیها
ابوبکر و عمر فقام رجل فقال و انت یا امیر المؤمنین فقال نحن اهل بیت لا یوازینا احد این
زیاده باطله موضوعه است و مناقض روایات صحیحه و منها حدیث علقمة قال ابراهیم النخعی ضرب علقمة
بن قیس هذا المنبر وقال خطبنا علی علی هذا المنبر فحمد الله واثنی علیه وذکر ما شاء الله
ان یذکر فقال ان خیر الناس کان بعد رسول الله صلعم ابوبکر ثم عمر ثم احدثنا بعدهما احداثا
یقضی الله فیها اخرجه احمد ومنها حدیث النزال بن میسرة عن علی قال خیر هذه الامة
بعد نبیها ابوبکر و عمر اخرجه ابو عمر فی الاستیعاب ومنها حدیث عبد خیر وله طرق
کثیرة احدها عن حبیب بن ثابت عنه عن علی انه قال الا انبئکم بخیر هذه الامة بعد نبیها
صلی الله علیه وسلم ابوبکر ثم عمر اخرجه احمد ثانیها عن المسیب بن عبد خیر عن ابیه قال
سمعت علیا یقول ان خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر ثم عمر اخرجه احمد ثالثها عن ابی اسحق
عنه قال سمعت علیا یقول علی المنبر خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر و عمر ولو شئت ان اسمی
الثالث لسمیته اخرجه احمد رابعها عن عبد الملک بن سلع عنه قال سمعت علیا یقول قبض
رسول الله صلی الله علیه وسلم علی خیر ما قبض نبی من الانبیاء واثنی علیه صلی الله علیه وسلم
قال ثم استخلف ابوبکر فعمل بعمل رسول الله صلی الله علیه وسلم وبسنته ثم قبض ابوبکر علی خیر ما قبض
علیه احد وکان خیر هذه الامة بعد نبیها ثم استخلف عمر فعمل بعملهما وسنتهما ثم قبض علی
خیر ما قبض علیه احد وکان خیر هذه الامة بعد ابی بکر ومنها حدیث عبد الله بن سلمة
قال سمعت علیا یقول خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوبکر وخیر الناس بعد ابی بکر
عمر اخرجه ابن ماجه و از انجاست آنکه امام جعفر بن محمد الصادق رضی الله عنهما از پدر خود روایت کرده که گفت
گفت مردی بعلی ابن ابیطالب که می شنوم ترا که در خطبه خود میگوئی اللهم اصلحنا بما اصلحت به الخلفاء
الراشدین المهدیین آنها کیستند پس چشم مبارک او اشک ریخت و گفت هم حبیبای ابوبکر و عمر

امامی الهدی و شیخا الاسلام رجلا قریش المقتدی بهما بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم من اقتدی بهما عصم ومن اتبع آثارهما هدی الی الصراط المستقیم ومن تمسک بهما فهو من حزب الله اخرجه الحافظ ابو طاهر احمد بن السلفی اصبهانی بسنده و از انجمله است تعزیر او کسی را که بافضلیت شیخین معتقد نباشد عن الحکم ابن جحل قال قال علی لا یفضلنی احد علی ابی بکر وعمر الا جلدته حد المفتری اخرجه ابو عمر فی الاستیعاب و از انجمله است قول علی رضی الله عنه سبق رسول الله صلی الله علیه وسلم وصلی ابو بکر وثلث عمر ثم خبطتنا فتنة ویعفو الله من یشاء اخرجه الحاکم من حدیث قیس المازنی عنه و از انجمله قول علی ما من الناس احد احب الی ان القی الله بما فی صحیفته من هذا المسجی یعنی عمر وله طرق منها حدیث ابن عباس قال وضع عمر علی سریره فتکنفه الناس یدعون ویصلون قبل ان یرفع وانا فیهم فلم یرعنی الا رجل آخذ منکبی فاذا علی فترحم علی عمر وقال ما خلفت احدا احب الی ان القی الله بمثل عمله منك وایم الله ان کنت لاظن ان یجعلك الله مع صاحبیك وحسبت انی کنت کثیرا اسمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول ذهبت انا وابو بکر وعمر ودخلت انا وابو بکر وعمر وخرجت انا وابو بکر وعمر اخرجه البخاری ومنها حدیث سفیان بن عیینة عن جعفر الصادق عن ابیه محمد الباقر عن جابر بن عبد الله ان علیا دخل علی عمر وهو مسجی فقال صلی الله علیك ثم قال ما من الناس احد احب الی ان القی الله بما فی صحیفته من هذا المسجی اخرجه الحاکم واخرجه محمد بن الحسن فی الآثار عن ابی حنیفة عن ابی جعفر الباقر مرسلا ومنها حدیث ابن عمر قال وضع عمر بن الخطاب بین المنبر والقبر فجاء علی حتی قام بین یدی الصفوف فقال هو هذا ثلث مرات ثم قال رحمة الله علیك ما خلق الله احدا احب الی ان القاه الله بصحیفته بعد صحیفة النبی صلی الله علیه وسلم من هذا المسجی ثوبه اخرجه احمد ومنها حدیث ابی جحیفة قال کنت عند عمر وهو مسجی ثوبه وقد قضی نحبه فکشف علی الثوب عن وجهه ثم قال رحمة الله علیك ابا حفص فوالله ما بقی بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم احد احب الی ان القی الله بصحیفته منك اخرجه احمد و از انجمله آنکه حاکم بروایت صعصعة بن صوحان روایت می کند

که علی رضی الله عنه وقت مردن خود وقتیکه ابن ملجم او را زد چون مردم بوی گفتند یا امیر المومنین
استخلف علینا فقال ان یعلم الله فیکم خیرا یول علیکم خیارکم قال علی فعلم
الله فینا خیرا فولی ابابکر اخرجه الحاکم غرضکه اقوال مرتضی درباب افضلیت شیخین بترتیب
بحد تواتر رسیده کسی مجال انکار آن ندارد مگر آنکه روافض آنرا حمل کنند بر تقیه و ابطال تقیه
سابق مذکور شده خصوصا تقیه درین احادیث متوهم نیست چراکه علی رضی الله عنه در جواب پسر
خود محمد بن حنفیه افضلیت بیان کرد آنجا احتمال تقیه نیست و در حدیث ابی جحیفه در یک قصه وارد است
که بر منبر کوفه گفته و در کوفه داخل نشده بود مگر بعد فتح و فراغ از جنگ اهل
بصره و درآن وقت حکمش نافذ تر و امر او قوی تر بود و ابوبکر و عمر را مدتها گذشته بود
که فوت شده بودند پس تقیه برای چه باشد و در یک قصه دست ابی جحیفه گرفته
در خانه خود در تنهائی افضلیت بیان کرده و ابوجحیفه معتقد افضلیت علی بود و از مخالفت
عقیده مردم درین مقال حزن شدید داشت پس اینجا تقیه چه احتمال دارد و اگر تقیه میکرد
با بعضهم بنفس نفیس خود چرا با معاویه مناقشه کرد و بعضهم نقض نه نمود بلکه فرموده
انی عبد الله واخو رسول الله وانا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کاذب
صلیت قبل الناس بسبع سنین ومنها اقوال ابن مسعود قال اجعلوا اماما لکم
خیرکم فان رسول الله صلی الله علیه وسلم جعل ما منا خیرنا
بعده وقال لو وضع علم احیاء العرب فی کفة میزان ووضع علم
عمر فی کفة لرجح علم عمر ولقد کانوا یقولون انه ذهب بتسعة اعشار العلم ولمجلس کنت
اجلسه من عمر اوثق عندی من عمل سنة این اقوال را ابو عمر و در استیعاب روایت کرده
ومنها قول حذیفة کان علم الناس قد دس فی جحر مع علم عمر اخرجه
ابو عمر فی الاستیعاب ومنها قول سعد بن ابی وقاص کان عمر ازهدنا فی الدنیا
اخرجه ابن ابی شیبة ومنها اشعار حسان بن ثابت روی الحاکم عن حبیب بن ابی حبیب

قال شهدت على رسول الله صلى الله قال لحسان بن ثابت قلت في ابي بكر شيئا قل حتى اسمع قال
قلت شعر وثاني اثنين في الغار وقد طاف العدو به اذ صاعد الجبلا وكان حب رسول الله
وقد علموا من الخلائق لم يعدل به بدلا فتبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم واين حديث را از احاد
مرفوعه بايد شمرد كه تبسم آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد استماع تقرير است وعن مجالد بن سعيد قال سئل
الشعبي من اول من اسلم فقال اما سمعت قول حسان رضي الله عنه شعر خير البرية اتقاها واعدلها
بعد النبي واوفاها بما حملا الثاني التالي المحمود مشهده واول الناس منهم صدق الرسلا ومنها اشعار
ابي محجن الثقفي كه ابو عمر در استيعاب آورده شعر سميت صديقا وكل مهاجر سواك يسمى باسمه غير منكر
وقول ابن عمر وقول سعيد بن مسيب بالا گذشته ومنها قول مسروق حب ابي بكر وعمر ومعرفة فضلهما من السنة
اخرجه ابو عمر ومنها قول سفيان الثوري من زعم ان عليا كان احق بالولاية منهما فقد خطأ
ابا بكر وعمر والمهاجرين والانصار رضي الله عنهم وما اراه يرتفع معه هذا عمله الى السماء رواه
ابو داؤد واگر کسی گوید که ابو عمر میگوید ذکر عبد الرزاق عن معمر قال لو ان رجلا قال عمر افضل من
ابي بكر ما عنفته وكذلك لو قال علي عندي افضل من ابي بكر لم اعنفه اذا ذكر فضل الشيخين
واحبهما واثنى عليهما بما هما اهله فذكرت ذلك لوكيع فاعجبه واشتهاه ومیگوید که اختلف السلف
في تفضيل ابي بكر وعلي جواب گفته شود بچند وجه یکی آنکه ابو عمر هر چند قول معمر ذکر کرده است لیکن
آثار مرفوعه و آثار و احادیث که بر افضلیت ابیبکر بر فاروق و بر مرتضی دلالت دارند آورده پس قول معمر متلاشی
شد ونیز ازین قول معمر معلوم نمیشود که مذهب معمر عدم تفضیل یکیست بر دیگری بلکه جائز است که تفضیل شیخین
نزد او بدلیل ظنی ثابت باشد چنانچه قول باقلانی و امام الحرمین است پس بنا بر عدم اطلاع بر دلیل قطعی لم اعنفه
گفته باشد وآنچه ابو عمر گفته اختلف السلف في تفضيل ابي بكر وعلي سیاق کلام ابي عمر بر ان دلالت دارد
که غرض ابی عمر ازین قول اثبات افضلیت علی است رضی الله عنهما بر جمیع ناس بعد خلفاء ثلثه چنانچه مذهب
اهل سنت و جماعت است وحاصل کلامش آنست که چون از سلف اقوالی که موهم تفضیل علی باشد بر صدیق
منقول شده پس ظاهر آنرا صرف کنیم بجهت ادله قویه موجبه افضلیت شیخین لیکن آن اقوال البته بر است

تفضیل مرتضی بر خلفاء ثلثه حجت نخواهد بود دوم آنکه معتبر در اجماع قول فقهاست که اهل حل و عقد اند نه قول
عامهٔ ناس پس در مقابله فقهاء صحابه مثل ابی بکر و عمر و عثمان و علی و ابن مسعود و ابو موسی اشعری و ابن عمر
و سعد بن وقاص و زبیر بن العوام و عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیدة بن الجراح و طلحه و انس و ابو هریره
و جابر و حذیفه و عائشه و حسان بن ثابت و ابو جحیفه و امثال ایشان و از تابعین مثل سعید بن مسیب و سفیان
ثوری و سفیان بن عیینه و شعبی و حسن بصری و ابراهیم نخعی و علی بن حسین و محمد باقر و جعفر صادق و عبد الجبر
و ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل و امثال ایشان قول یکی از احاد که مجتهد نباشد روایت کرده شود
نقض آن اجماع نمیکند بلکه در اکثر مسائل اجماعیه در بدو حال اختلاف را دیده شد چنانچه در حد شرب خمر و در جمع
قرآن در مصاحف اختلاف اقوال مروی گشته بیشتر بعد از رد و بدل چون حق ظاهر شد اجماع متحقق میگشت
و اختلاف برهم میخورد وجه سیوم آنکه قول بعضی از سلف در باب افضلیت بر خلاف قول جمهور اگر یافته
شود و بدرجهٔ صحت رسد آنرا بر فضل جزئی حمل باید کرد پس قول مالک رضی الله عنه که در حق فاطمه علیها السلام
گفته لا افضل بضعة رسول الله صلی الله علیه و سلم احدا چه این قول دلالت دارد بر آنکه فاطمه علیها السلام افضل است
از علی علیه السلام حالانکه کسی از مخالف و موافق باین قول قائل نشده پس محمل این قول همان فضل
جزئیست پس معنی قول عمر آن باشد که لو ان رجلا قال عمر افضل من ابی بکر یعنی من وجه لا اعنفه و لو ان
رجلا قال علی افضل من ابی بکر من وجه لم اعنفه و لا نزاع فیه و اما دلیل عقلی بر افضلیت شیخین پس باین
تقریر گفته شود که فضل عبارتست از زیادهٔ یکی بر دیگری در وصف مشترک بینهما پس اگر وصفی مشترک را اعتبار نکرده
شود زیاده نباشد فضل نتوان گفت فضل کلی عبارتست از زیادهٔ یکی بر دیگری بحسب اوصافی که در اکثر اوقات
و احسن احوال متکلم بآن اعتنا نماید پس فضل کلی باعتبار عرف عام آنست که اکثر عقلا و اشرف آنها بآن اعتنا
نمایند چنانچه الماس را فضل کلی بر بلور میگویند چرا که اگرچه بلور در سهولت نحت از الماس بهتر است اما معتبر نزد
عامهٔ عقلا فضل من حیث القیمه است و هم چنین اسپ از گاو بهتر است که گاو من حیث الحرث از اسپ بهتر باشد
و باعتبار عرف خاص فضل کلی نزد هر طائفه جدا است نزد سلاطین فضل کلی کسی را است که بجمیع رجال
و نصب مکائد قتال و جمع و خرج اموال و سیاست مدن و دیگر اوصافی که بریاست متعلق باشند از سخاوت

و شجاعة و حسن تدبیر و اصلاح امور ناس و وفای عهود و احذق و اقدر و اکمل باشد و نزد علما
کسی که در عقل و فهم و حفظ و سعة علم و قدرة تحریر و تقریر اکمل باشد و در عرف آهنگران
افضل کسیست که آلات حرب و ادوات ارتفاق ناس با حسن وجه میتوان ساخت پس در صنفی
دیگر که نزد آن قوم بآن عنایت کسی را افضل باشند چون علو نسب یا فصاحة زبان یا براعة جمال اطلاق
فضل جزئی بر آن نمایند نه فضل کلی و چون دانستی که فضل کلی باعتبار هر قوم جدا است پس
نزد اهل ملتی که جامع باشند همت خود را بر پیغمبری مبعوث من عند الله تعالی بعلمی و کتابی
و معتقد باشند بآنکه سعادت منحصر است در اتباع این پیغمبر و این پیغمبر میزان فضل و کمال است
و فضیلت از بشر و ملائکه در مراتب قرب عند الله و در اجر و ثواب فی دار الجزاء پس فضل کلی
در اصطلاح این مردم نباشد مگر کسی را که اشبه بود با پیغمبر در صفاتی که پیغمبر را من حیث الرسالة ثابت است
و اکثر بود در مصاحبت و در یاری و مددگاری پیغمبر و در تحمل بار محنت ترویج دین و واسطه بودن
میان پیغمبر و امة در علوم پیغمبر و تربیت کردن امة بر منهاج تربیت پیغمبر پس هر که این صفات
در وی اتم و اکمل باشد او افضل باشد و هر که در دیگر صفتی از صفات کمال مثل شرافت نسب یا حسن و جمال یا
لحن داودی یا قطع لی رغبتی در دنیا از دیگران بهتر باشد آنرا فضل جزئی توان گفت
نه فضل کلی پس اول اوصاف پیغمبر علیه السلام که من حیث الرسالة او را ثابت هست
و آنچه سبب قربت اوست عند الله تعالی و سبب اکثریت ثواب است باید فهمید تا بر آن میزان
افضلیت دیگران باید سنجید بدانکه حقتعالی خواست که مردم را هدایت کند و بمعرفة خود و بانجب
فلاح و بهبود آنها است در دنیا و آخرة آگاه سازد و هر چند در بنا مرد و در هیچ امر محتاج باسباب نبود
اگر میخواست بیواسطه همه را هدایت می کرد حیث قال و لو شئنا لآتینا کل نفس هداها لکن بنا بر
عادة الهیة که امور دنیا منوط باسباب ساخته است برای هدایت شان رسل و انبیا از جنس بنی آدم فرستاد تا با ایشان
اتحاد نوعی تاثیر و تاثر اتم و اکمل باشد و او را حقتعالی واسطه رحمت و جارحه ید قدرة خود کرده در حق او
فرموده و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و فرموده الذین یبایعونک انما

یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم ولهذا اطاعة او را عین طاعة خود و متابعت او را محبت خود فرموده حیث قال
من یطع الرسول فقد اطاع الله و فرمود ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و باطن او را بر طریق
مستقیم آفریده که در اخذ فیوض الهی انحراف نکند و زیغ و میل ننماید و علوم لدنی و شرعی از مبدا
فیاض کماهی بگیرد و ما زاغ البصر و ما طغی اشارة بآنست و او را عقل کامل و قلب سلیم داد تا در علوم
و معارف خطا نکند ما کذب الفؤاد ما رأی و عقل او را مطاوع علوم ربانی و نفس او را تابع عقل
و جوارح او را تابع نفس او ساخته است وانک لعلی خلق عظیم کنایه از آن است و لطف الهی
شامل حال او گشته که بواسطه ملک مرسل و هم بی واسطه از حق تعالی علوم حضوری رسید و وجدک
ضالا فهدی اینهمه صفات که مذکور شده راجع بابتدار و کمال است و نیز باطن او را قوة موثره داده
که بآن قوت باطنی مصاحبت او و بواطن مستفیضان را در رنگ مفیض گرداند و کج طبعان را براستی آرد
تا از و اخذ فیوض کنند و زیغ و انحراف ننماید و قلب او را جذبی عطا فرموده که مردم را بآن جذب بوی
محبت و از وی دهشت پیدا شود تا از امتثال اوامر و انتهاء مناهی او سر نپیچد من رآه من بعید
هابه و من رآه من قریب احبه مقتضای همین تاثیر است و همت او را بران مصروف گردانیده
که احکام الهی و علوم ربانی را بقوة قلب و قالب و فصاحة زبان بی واسطه و با واسطه رسل و جفاکشی جهاد
و تحمل اعباء دعوة بخلق رساند و او را اعوان و انصار داده که مثل جوارح پیغمبر برآمدند در دین او را هم بحضور
او و هم بعد رحلت او آبیاری کرده بکمال رسانیدند کزرع اخرج شطئه فآزره فاستغلظ فاستوی علی
سوقه یعجب الزراع و اشارة باین نعمة و احسانست که فرموده و ایدک بنصره و بالمومنین والف بین قلوبهم
لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله الف بینهم این صفات راجع اند بصفات هدایت
و تکمیل و این صفات کمال و تکمیل سبب افضلیت او است بر انبیاء دیگر یکی آنکه طینت پاک آفریده که صلاحیت
عصیان نداشت اگر بالفرض او را هدایت الهی در نمیگرفت چندان از حق کجی نمیکرد یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه
نار نور علی نور و اشارة باین معنی است قوله تعالی و لولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا یعنی اگر ثابت نمیکردیم
ترا بر کلمه حق قریب بودی که میل میکردی بسوی کفار چیزی اندک یعنی بی هدایت الهی هم بسیار میل نمیکردی

دویم آنکه فیوض الهی او را بلا واسطه میرسند و دیگرانرا بواسطهٔ او پس فیوض الهی در وی اتم و اکمل باشند چنانچه زمینی که مقابلهٔ آفتاب بلا واسطه مستنیر شود اقوی و اتم خواهد بود در نور از زمینی دیگر که بسبب مقابلهٔ آن زمین اول روشن شده باشد و اشاره باین معنی قوله صلی الله علیه وسلم ان اعلمکم و اتقیکم بالله انا سیوم آنکه اعمال صالحهٔ امت از ایمان و اخلاق و افعال جوارح چون بواسطهٔ تربیت او ست عمل او ست از اعمال او پس ثواب جمیع امت در نامهٔ اعمال او ست زیاده از اعمال ذات خود من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا قال علیه الصلوٰة والسلام من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا و چون اوصاف پیغمبر صلعم دانستی و میزان افضلیت بدست آوردی ازین میزان افضلیت صحابه بر غیر آنها و فضلیت بعض اصحاب بر بعضی و فضلیت شیخین بر جمیع اصحاب میتوان دریافت بدانکه اصحاب پیغمبر را صلی الله علیه وسلم هم بسیاری از افضلیت بسبب چند چیز است یکی آنکه بر طینت خوب آفریده شده اند که خیر القرون گشته اند و باین پاکی طینت اشاره است بحدیث ان الله اختارنی واختار لی اصحابا و اختار لی منهم اصهارا و انصارا دویم آنکه صحابه در رنگ اعضا و جوارح پیغمبر صلی الله علیه وسلم گشتند برای ترویج دین و هدایت خلق بسوی رب العالمین پس گویا شریک دولت رسالت اند قوله تعالی هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین و قوله تعالی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین شاهد این معنا اند سیوم بسبب اخذ فیوض از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بلا واسطه و تاثیر صحبت سراسر برکت او بتزکیهٔ قلب و تصفیهٔ نفس و عناصر در رنگ پیغمبر برآمدند پس مطاع و امام خلائق گشتند لهذا فرمود صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و بهمین سبب که در صلاح باطن در رنگ پیغمبر برآمدند در حدیث صحیح وارد شده لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه چهارم آنکه چون ایشان واسطه اند میان پیغمبر و میان امت و دیگرانرا ایمان و اعمال بواسطهٔ ایشان رسیده پس اعمال تمام امت داخل نامهٔ اعمال اصحاب است من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا و ثواب اعمال ذات خود که انفاق یک شعیر بهتر از مثل احد ذهب است علاوه و چون سبب افضلیت صحابه بر غیر صحابه دانستی بدانکه تفاوت در مراتب افضلیت اصحاب بعضی بر بعضی نیز زیاده ازان است که در عرش و فرش گفته شود و آن بچند وجه است یکی من حیث الخلقة و الجبلة که اشاره بآن است که الناس

معادن کمعادن الذهب والفضة خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام اذا فقهوا این
تفاوت در مرتبه تاثیر و هم در مرتبه تاثیر ظاهر میشود بشرط اجتماع اسباب و شرائط و کمال عقل و فراست که غالبا
مطابق وحی افتد چنانچه در فاروق بود و سلامت طبع در قبول کلمه حق بلا تردد و توقف و بلا طلب معجزه چنانچه در صدیق
بود راجع باینهمه فضیلت است دوم کثرت صحبت با پیغمبر صلی الله علیه السلام که موجب صبغ و انصباغ باطن است
و اصل صحبت باعث فضیلت اصحاب است بر غیر آنها سیوم صرف همت بر نصرت دین و تائید سید المرسلین
تا مثل اعضا و جوارح پیغمبر گردد چهارم اجتماع اسباب و شرائط تائید الهی که نصرت و ترویج دین بر دست او از قوة
بفعل میاید یعنی که در فتح قلعه خیبر اکثری از اصحاب همت صرف کردند و جهد بلیغ بکار بردند اما مقدر چنان
بود که آن فتح بدست حیدر کرار بظهور آید و درین صورت هر یک ثواب صرف همت و جهد خود یافتند اما ثواب حقیقت
فتح در نامه اعمال حیدر نوشته شده والله یجعل فضله حیث یشاء و دیگر باید دانست که در نصرة دین و تائید سید المرسلین
اصحاب رسول الله صلعم بر چند قسم گشتند بعضی را این دولت میسر شد که در اول بعثت ایمان آورده بقدر حوصله
خود در نصرة دین صرف همت کرده و آنچه مقدر بود کار از دست او بر آمده و باز پیش از هجرة یا بعد هجرة در غزوه بدر
یا احد یا مثل آن وفات یافتند یا شهید شدند بقدر عمل خود ثواب یافتند و بعضی را این دولت میسر نشده بلکه در آخر
ایام رسالت پیش از فتح مکه یا بعد فتح مکه بشرف اسلام مشرف شدند و بحضور پیغمبر و بعد رحلت پیغمبر آنچه مقدر بود کار
از دست آنها بر آمده اینها هم بقدر عمل خود ثواب یافتند لیکن فریق اول ازین فریق ثانی افضل است که در حالت
ضعف اسلام تائید و ناصرة افضل و اشرف است از حالت قوت بلکه اعمال لاحقین هم داخل نامه اعمال سابقین است
چه اینها بعد قوت اسلام اسلام آوردند قال الله تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک
اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا شاید این مقال است باز تفاضل صحابه از شهود و در مشاهده
و مغازی مثل غزوه بدر و احد و خندق و خیبر و بیعت رضوان و جیش عسرة و امثال آن که فضائل هر یک
از آن مشاهد را کلام رسول الله ناطق است باید فهمید باز یک خوبی بر دین آمده که هنوز جزیره عرب هم از کفار
بکلی پاک نشده بود و شیوع اسلام پادشاهان فارس و روم و شام را بر غضب آورده بود که وفات
سید المرسلین پیش آمده و قبائل عرب مرتد شدند اگر دران وقت تائید الهی و دستگیری اصحاب نمیکرد

ودین برهم می شود که مسلمانان مقابله هرقل و کسری و قیصر چندان نبودند درآن وقت این دولت هر کس را
که حق تعالی نصیب کرده تا تائید دین اسلام نمود و آنچه مقصد بود کار به دست او برآمد تا که اسلام در عرب و عجم
شایع شد و محتاج حمایت ما و شما نماند و بعضی صحابه را حق تعالی چنان فضیلت داد که جامع این هر سه
مناصره و تائید گشتند چنانچه خلفاء راشدین که هم به اسلام مناصره کردند و در توسط در هر معارک و مغازی
حاضر شدند و هم بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنچنان کردند که مذکور کرده شود ان شاء الله تعالی
پس بعضی از اصحاب فقرا بودند که عبادت مالی آنها را میسر نشده و بعضی را عبادت مالی میسر شده
عبادت بدنی کم میسر شده و کسی که عبادت بدنی کرده بعضی زاهد بودند عابدین ساجدین مستضعفین
فی الارض و بعضی مجاهدین فی سبیل الله و علماء هر سه فریق قراء و محدثین و فقهاء از زهاد بهتر اند
لقوله علیه السلام فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم و قوله صلی الله علیه وسلم العلماء
ورثة الانبیاء فان الانبیاء ما ورثوا دینارا و لا درهما و انما ورثوا العلم و فرمود انما بعثت
معلما و بعضی از اصحاب در ایشان همه اصناف عبادات سر فضائل یافته شد چنانچه خلفاء راشدین که هم عبادت
مالی چنانچه باید کردند و هم زهد و عبادت بدنی و هم رای و مشوره و هم شمشیر زنی در جهاد فی سبیل الله
و هم روایت قرآن و حدیث و فقه چنانچه مذکور کرده شود ان شاء الله تعالی پس باید دانست که خلفاء راشدین
از جمیع اصحاب افضل گشتند بجهت اینهمه جامعیتها که مذکور کردیم و تفصیل آن مذکور کرده شود ان شاء الله
و بجهت آنکه در حیات آنحضرت خلفاء اربعه خصوصا شیخین بسبب قوت رای و کثرت حقوق بر اسلام و مسلمین
معتبر و صاحب جاه بودن ایشان در ناس بیشتر بوده زیرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بودند و بعد وفات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم منصب خلافة یافتند و چون خلیفه در وقت خلافت خود امیر مسلمانان و مطاع
میباشد و دیگر موافق فرمان او میروند و موافق اشاره او کار می کنند و نباید او پیش میروند
از جهت اعمال حسنه ایشان چون بامر آنها صادر می شد در اعمالنامه آنها می شد و اعمال ذات آنها
علاوه از جهت خلفاء اربعه از همه اصحاب افضل گشتند اکنون فضیلت شیخین بر ختنین در باب در تقویت
اسلام هر چند ختنین شریک شیخین بودند اما در آن وقت علی رضی الله عنه صغیر بود و مناصره

ابن مسعود و عائشه مجاهدین فی سبیل الله از قاعدین افضل اند لقوله تعالی لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر

از اطفال نسبت بر جال کمتر می آید و مال نداشت که در راه خدا صرف کند و ابوبکر مال بسیار داشت
و همه در راه خدا خرج کرده و از جان و مال مناظره نموده و ظهور اسلام و قوة دین از ان روز شده
که عمر اسلام آورده و از عثمان رضی الله عنه مثل عمر مروی گشته و اسلام عثمان هم گویا یک حسنه از حسنات
ابی بکر است که ابوبکر عثمان را بشرف اسلام رسانیده پس در بدو اسلام شیخین سبقت بردند و در اواسط ایام رسالت
از علی و عثمان کارهای عمده بظهور آمده از دست علی رضی الله عنه شمشیر زنیها و از دست عثمان تجهیز جیش عسرت
و مانند آنها دادن مال و از جان و اسطه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از حال شیخین خبر داد انه لا غنی بی
عنهما انهما من الدین بمنزلة الراس من الجسد و چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم هیچ کار بدون مشورة
ایشان نمیکرد پس گویا در ثواب هر کار ایشان شریک بودند لا غیر و لهذا وزارت در آنها منحصر گشت و در موضع
وزیرای من اهل الارض ابوبکر و عمر و بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم اول نگاهداشت
اسلام و قتال با اهل ردة و کفار از صدیق آمده و باز چون عمر را خلیفه کرد انما حسنات عمر حسنة
واحدة من حسنات ابی بکر که در حدیث آمده است صادق آمده و عمر رضی الله عنه در خلافت
خود آنچه نشر علوم و ترویج دین و فتح بلاد کرده کرده دیده شد انشاء الله تعالی و بعد عمر رضی الله عنه بنا بر سنت و
عمر تا شش سال خلافة عثمان بر نهج مستقیم شد و بلاد مفتوح گشتند و اینهمه گویا داخل اعمال فاروق است
لیکن بعد از ان چون حلم و حیا در عثمان زیاده از حد بود و ایشان نظر بر صله رحم کردند و در اجتهاد معذور
بودند بود در تقدیر مروان و دیگر بنی امیه کار خلافت را از نسق شیخین بر انداختند و نوبت تا بجا رسید
که عثمان شهید شد و چون نوبة خلافة با میر المؤمنین علی رسیده اگر زمانه فرصت میداد ایشان در تائید
دین قاصر نبودند لیکن مقدر چنان بود که در ایام خلافت ایشان قتال مسلمانان در میان ماند و جهاد
و ترویج دین و نشر علوم بکلی موقوف ماند در ین امر علی رضی الله عنه معذور بودند و تقصیری
نکردند لیکن از دست شیخین آنچه از قوت بفعل آمده از دست ایشان نیامده پس شیخین در هر
سه حال اول و اوسط و آخر گوی مسابقت بردند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم چنانچه علی رضی الله عنه خود فرموده بجعل الله تعالی التحیة حیث احب

اینهمه مراتب و مواد فضیلت بین الاصحاب و بین الخلفاء که مذکور کردیم هر که خدمت علم حدیث کرده باشد
بروی مخفی نیست کالشمس فی رابعة النهار اکنون اثار جمیله هر یک از خلفاء اربعه ذکر میکنیم که تصدیق
این کلام ظاهر شود **ماثر جمیله ابو بکر الصدیق** اول کسی که از مردان احرار اسلام آورده ابوبکر
بود قول اکثر علما همین است و بعضی گویند اول کسیکه اسلام آورده علی بود لیکن علی بخوف ابی طالب
اسلام را مخفی میکرد و ابو بکر هر وقت که اسلام آورد اظهار اسلام کرد و مسجد متصل خانه خود بنا کرد اول
قول جمهور است و ثانی قول محمد بن کعب قرطبی و پدر و مادر و پسران و دختران و نبیره او ابو عتیق و نواسه
او عبد الله بن زبیر همه اصحاب بودند مگر محمد بن ابی بکر و در جاهلیه مروی رئیس از روساء قریش بود مردم
از وی محابا میکردند و از پاکی طینت و کمال عقل بت را سجده نکرد چنانچه بالا گذشت و در جاهلیه او و
عثمان خمر را حرام کرده نخوردند اینهمه دلیل طینت پاکی او است و چون اسلام آورده اسلام خود را اظهار کرده
و مردم را بسوی دین خدا دعوت می کرد پس بسبب دعوت او عثمان بن عفان و زبیر بن العوام و عبد الرحمن
بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحه که هر یک در قبیله خود رئیس بود اسلام آورده گویا کسر شوکت قریش
از سبب اسلام اینها شکسته شده و دین را تائید عظیم از دست ابی بکر شد و وقتیکه ابو بکر اسلام آورده کثیر المال
بود چهل هزار درهم داشت همه را در راه خدا و رسول خدا صرف کرده و چون قریش بایذای آنحضرت صلعم
برخاستند جان خود را فدایه جان آنحضرت ساخته چنانچه بخاری روایت کرده که عقبه بن معیط پیغمبر خدا را در نماز
دیده چادر در گلوی مبارک انداخته مخنوق کرده ابو بکر آمده و او را دفع کرد و گفت اتقتلون رجلا ان
یقول ربی الله وقد جاءکم بالبینات و ابو عمرو در استیعاب آورده که مشرکان در مسجد حرام نشسته و ذکر
پیغمبر خدا و گفتن او و بد و دشنام بتان میگفتند ناگاه رسول علیه السلام آمد آنهمه بسوی آنحضرت برخاستند
و گفتند تو میگوئی در حق الهه ما چنین و چنین پیغمبر خدا بجز راستی نگفتی آنحضرت فرمود میگویم آنهمه کفار پیغمبر را
در گرفتند مردم بابی بکر خبر رسانیدند که دریاب صاحب خود را پس ابو بکر بمسجد در آمد و گفت ویلکم
اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله وقد جاءکم بالبینات من ربکم آنهمه پیغمبر را گذاشتند و ابو بکر
را گرفتند و بسیار زدند پس چون ابو بکر بخانه آمد بهر جا که از موی سر خود دست میبرد آن موی

همراه وی شد او فرود می آمدند و ابوبکر میگفت تبارکت یا ذا الجلال والاکرام عوضی که ابوبکر در آن
غربت و تنهائی از جان و مال خود آنقدر خدمت آنحضرت کرد که آنحضرت فرمود ما نفعنی مال احد قط
ما نفعنی مال ابی بکر رواه ابو عمرو و فرمود ان من امن الناس علی فی ماله و صحبته ابوبکر اخرجه البخاری
و فرمود ما لاحد عندنا ید الا وقد کافیناه ما خلا ابی بکر فان له عندنا یدا یکافیه الله بها یوم القیمة
و ما نفعنی مال احد قط ما نفعنی مال ابی بکر اخرجه الترمذی و از اول اسلام تا وفات آنحضرت صلعم
ابوبکر گاهی از پیغمبر خدا جدا نشده نه در سفر و نه در حضر مگر گاهی که پیغمبر خدا او را برای حج یا غزوه فرستاد
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا در مکه بود هر روز صبح و شام بخانه ابوبکر می آمد و در همه مغازی و مشاهد یار و
مددگار پیغمبر مانده و روز احد و روز حنین که لشکر اسلام گریخته بود او نگریخته و ثابت قدم مانده و هر چه پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم فرمود ابوبکر بلا توقف آنرا قبول کرده و ایمان آورده چنانچه در اول دعوی نبوت بی طلب
معجزه ایمان آورده و از استماع قصه معراج مطلق استبعاد نکرده و لهذا رسول صلعم فرمود دعوا لی
صاحبی فانکم قلتم کذبت و قال صدقت و لهذا نام او صدیق شد این دلیل پاک طینتی و بلند فطرتی او است
گویا باطن او نمونه ما کذب الفواد ما رای است و با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هجرت کرده و زن و فرزند
خود را در مکه گذاشته و ثانی اثنین اذ هما فی الغار شده و در غزوه بدر پیغمبر خدا در عریش بود او تنها
متصل عریش نگاهبانی کرده چنانچه بالا گذشت و در جنگ بدر ابوبکر و میکائیل بر یمین آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بوده و علی و اسرافیل بر یسار آنحضرت صلعم و تمام قرآن را یاد میداشت و آنچه گفته اند مات ابوبکر
و لم یجمع القرآن کله پس این قول موضوع است یا ماول است باآنکه مراد آنست که در مصحف تمام جمع نکرده
شده بود بحضور او و در علم و فقاهت مرتبه داشت که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتوی میداد
و در روز احد چون ابوسفیان از احوال فوج آنحضرت تفحص کرد نام سه کس بتصریح بر زبان آورد گویا از همین
سه کس بقیه داشت ابن اسحق وغیره گفته اند لم یسال عن هذه الثلثة الا لعلمه و علم قومه ان قیام الاسلام بهم
گفت سه بار افی القوم محمد افی القوم ابن ابی قحافة افی القوم ابن الخطاب کسی جواب نداد ابوسفیان
گفت اینهمه کشته شدند عمر مالک نفس خود نشده و گفت کذبت یا عدو الله ابقی الله ما یخزیک رواه البخاری

فائده اگر گفته شود که چون ابوسفیان پرسید افی القوم محمد الی آخره آنحضرت فرمود جواب ندهید
کذا فی البخاری ولهذا جواب ندادند پس عمر گفت کذبت یا عدو الله فقد تنتج جواب داد که آنحضرت
منع کرده بود از جواب اول و اذن داد سیوم بار و حاکم و احمد و طبرانی روایت کردند که عمر گفت یا رسول
الله الا اجیبه قال بلی و در غزوه خندق یکجانب بدست صدیق داده بودند والی الآن مسجد صدیق نزد
خندق موجود است و بمقتضای صفائی باطن در روز صلح حدیبیه چون بسبب تاخیر دخول مکه حالانکه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم وعده دخول مکه و طواف بیت الله فرموده بود مردم را تشویش آمد و از صلح تنگ
دل شدند ابوبکر را تشویش نیامد و جواب ثانی گفت انه رسول الله ولیس یعصی ربه و هو ناصره انه
صلوعدک ان تاتیه العام فانک آتیه مطوف به و چون پیغمبر خدا فرمود که حق تعالی بنده خود را
در دنیا و آخرة اختیار داده مراد حضرت کسی نفهمید ابوبکر فهمید که مراد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و بگریست و در مرض موت قراره پیغمبر خدا صدیق را امیر ساخت و در سال نهم از هجرة امیر حج کرده و در مرض
موت او را بامامت نماز فرمود و از امامت دیگری راضی نشد و بعد وفات رسول الله صلی الله علیه
وسلم غم و اندوه ابوبکر را آنقدر شد که دو سال و چند ماه زیست و لذة زندگی نیافت و روز بروز
زار و ناتوان می شد آخر بهمان غم مرد رواه الحاکم عن ابن عمر با اینهمه غم و اندوه استقامت از دست
نداد و خطبه خواند و مردم را تسلی نمود و جمیع صحابه او را افضل ناس بعد رسول الله صلی الله علیه
وسلم دانستند و بوی بیعت کردند و در همان جا ته تجهیز جیش اسامه نمود و برای قتال اهل ردة قیام
کرد تا که مسیلمه کذاب و مرتدان کشته شدند یا اسلام آوردند حالانکه صحابه در آنوقت توقف در قتال
مصلحت میگفتند انها را زجر فرمود آخر جمیع صحابه رای ابی بکر را صواب دیدند و چون بیشتر قرا
صحابه در جنگ یمامه کشته شدند ابوبکر مصلحت دید که قرآن را برای صواب ابی بکر صورت گرفته که اختلاف
و برشده و سد باب تحریف گشته باز ابی بکر لشکر برای جهاد بسوی عراق و شام فرستاد و اوائل
عراق و شام در خلافت او مفتوح شد و از قوت تاثیر نفس او هست که مردم در خلافت او چه مسائل
اختلاف نکردند و از تائید الهی ست در حق او که کبار صحابه یاران و مددکاران او گشتند چنانچه

ابو عبیده بن جراح صاحب شتر طاو بود و بازاو امیر لشکرها بود و عثمان بن عفان وزید بن ثابت کاتب او
بودند و عمر بن الخطاب نایب خلافت و قاضی او بود و خالد بن ولید امیر لشکر عراق بود و آخر مناقب او آنست
که وقت مردن عمر بن الخطاب را خلیفه ساخت و کسی را از اقربای خود خلافت نداد و چون مرد از دنیا درم و دینار
هیچ ترکه نگذاشت و چون مرد در مدینه ماتم شد مثل ماتم رسول الله صلی الله علیه وسلم و علی گریان و استرجاع گویان
آمد و گفت امروز خلافت نبوت منقطع شد و بسیار مدح و ستایش او کرد و گفت احسن الخلافة حین ارتد الناس
وقمت بالامر لم یقم به خلیفة نبی نهضت حین وهن اصحابک برزت حین استکانوا وقویت حین ضعفوا ولزمت منهاج
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ کنت خلیفته حقا کذا فی نهج البلاغة این قول علی رضی الله عنه که در نهج البلاغة آمده امامیه انکار آن
نتوانند کرد که اصح کتب آنها است و مصدق جمیع مآثر مذکوره است و چون مآثر مذکوره دانستی آن شنی که ابوبکر جامع جمیع صفات
افضلیت و بکمال مشابهت پیغمبر است من حیث الرسالة کسی با وی برابری ندارد که پاکی طینت و کمال صفای باطن و قوة
فراست و کثرت صحبت بلکه دوام صحبت از اول تا آخر و صرف همت بر نصرة دین بر وجه اتم و اجتماع اسباب ... رابطه ثابت شد
الهی آمدن تا بعد و این دست از قوت [illegible] بابتدای اسلام و توسط و آخر یعنی بعد وفات رسول و ظهور جمیع انواع عبادات
بدنی و مالی درست او بکمال در قراءة و علم و فقه است که او را میسر شده و دیگری را میسر نشده و لهذا شافعی گفته که مردم مضطر
شدند در بعد پیغمبر کسی را زیر آسمان بهتر از وی نیافتند از کمالات شریفه صدیق آن الجمع بین [illegible] و [illegible] و نیز
اخلاق خالص حب الله شغله ذلک عن طلب الدنیا **مآثر جمیله عمر الفاروق** او اسلام آورد بعد سی و نه مرد و یا
بعد از چهل یا چهل و پنج مرد و در سال ششم از بعثت لیکن بحقیقت گویا ابتدای اسلام همان بود که پیش از آن مسلمانان خفیه در
خانهای خود نماز میخواندند و نظر بر همین پیش از اسلام عمر مردم کم کس و خفیه مسلمان شده بودند علی [illegible] قبل الناس بسبع سنین [illegible] اسلام
عمر ترویج اسلام شروع شد و در یکسال آن ترویج بکمال رسید این هفت سال مراد علی است چون عمر اسلام آورد نماز علانیه خواندن گرفتند
پس آیت نازل شد یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین لهذا نام او فاروق شده طبرانی از ابن مسعود روایت کرده کان اسلام
عمر فتحا وکانت هجرته نصرا وامارته رحمة ولقد رایتنا وما نستطیع ان نصلی الی البیت حتی اسلم عمر فلما اسلم قاتلهم حتی
ترکونا فصلینا و بخاری از ابن مسعود روایت کرده مازلنا اعزة منذ اسلم عمر و ابن عساکر از علی مرتضی روایت کرده که کسی نمیدانیم که
هجرت کرده باشد مگر خفیه بجز عمر بن الخطاب هرگاه که قصد هجرت کرد شمشیر در گردن انداخت و تیر و کمان گرفت و نزد کعبه آمد قریش

آنجا حاضر بوده بهفت بار طواف بیت الله کرده دو گانه نزد مقام ابراهیم ادا نمود پس تر بحلقه کفار آمده و واحدا واحدا را گفت شاهت الوجوه یعنی خوار و زار شدند روبا هر که خواهد که مادرش بگرید و فرزندش یتیم شود و زنش بیوه گردد پس باید که برروی من بیاید در تمهیدان کسی پیروی او نکرده و پیش از هجرة کردن پیغمبر علیه السلام بمدینه رسیده در بیست کس اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و عمر بن الخطاب جمیع مشاهد را با پیغمبر علیه السلام حاضر شده و در روز احد و روز حنین بر قول صحیح ثابت قدم مانده و حق تعالی او را صفاء باطن و عقل سلیم آنقدر داده بود که اکثر از بیست جا در قرآن موافق رای او نازل شده ابن مردویه از مجاهد روایة کرده که آنچه عمر بعقل میگفت قرآن موافق آن نازل می شده طبرانی و حاکم از ابن مسعود روایة کرده اگر علم عمر در یک پله میزان کرده شود و علم جمیع قبایل عرب در پله دیگر علم عمر راجح آید و صحابه چنان اعتقاد میکردند که عمر نه عشر علم برده در اساری بدر عمر مشورت بقتل داد و پیغمبر علیه السلام موافق مشورت صدیق فدیه گرفت عتاب نازل شد لولا کتب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم فیه عذاب عظیم آنحضرت صلعم فرمود اگر عذاب می آمد نجات نمی یافت مگر عمر و بجهة کمال ذکا و بلند فطرتی و پاک طینتی عمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده لقد کان فیما قبلکم محدثون فان یکن فی امتی احد فانه عمر و علی مرتضی فرموده ماکنا نبعد ان السکینة ینطق علی لسان عمر و رسول علیه السلام فرموده ان الله جعل الحق علی لسان عمر و قلبه و از کمال تایید و حفظ الهی است که پیغمبر علیه السلام در حق او فرمود که شیطان میگریزد از سایه عمر و چون پیغمبر علیه السلام وفات یافت از کمال عشق و محبت حواس در باخت چون ابوبکر تسلی نمود بهوش آمد سعی بلیغ در خلافة صدیق کرد و در ایام خلافة صدیق نایب و مشیر و قاضی او بود و در تالیف قرآن شریک صدیق شد لیکن اتمام این حسنه بعثمان میسر گشت و چون نوبت خلافة بوی رسید این مهم جلیل القدر را بر نهجی سرانجام داد که زمانه مثل آن یاد ندارد مگر آنکه از انبیا یا صدیق اکبر هم باعتبار ترویج علوم شریعت و هم باعتبار فتح بلاد و نصر ملت اما باعتبار ترویج دین و شریعت پس ترتیب ادله از کتاب و سنت و اجماع و قیاس وی آورده و با وجودیکه در علم مرتبه داشت که فقهای صحابه ابن مسعود و مانند آن بودن او عالم زمان خود شهادت میدادند معهذا هر قضیه از قضایا و هر مسئله از مسایل

که پیش میآید جماعه صحابه را جمع میکرد و مشاوره می نمود و دران مشاوره و مناظره اختلاف از میان دور
میشد اکثر مسایل اجماعیه بسعی فاروق مجمع علیه گشته و در هر مسئله که در خلافة فاروق اختلاف باقی ماند
تا قیامت خلاف دران باقیست الا ما شاء الله و در هر شهری مقری و محدثی فرستاد تا مردم را
کتاب و سنت اموزند و در استیعاب از حسن بصری آورده که عبدالله بن مغفل یکی از ده کس بود که عمر آنها
را برای اموختن فقه مردم بسوی ما فرستاده بود و دارمی از ابی موسی روایت کرده که چون ابو موسی
ببصره آمد گفت که مرا عمر فرستاده است بسوی شما که شما را کتاب خدا و سنت پیغمبر بیاموزم و در خطبه های
خود مسایل دین می اموخت چنانچه حدیث انما الاعمال بالنیات که بنای تمام دین است و صد کس از عمر
روایة کرده اند که در خطبه گفته بود و نیز در خطبها مردم را از علما نام شان میداد چنانچه در یک خطبه فرموده
هر که خواهد از قرآن سوال کند باید که نزد ابی بن کعب رود و هر که خواهد از حلال و حرام سوال کند پس پیش
معاذ بن جبل رود و هر که از مسایل فرایض تحقیق کند نزد زید بن ثابت رود و هر که خواهد از مال سوال کند
پس نزد من آید که من خزینه دارم رواه الحاکم و دارمی روایة کرده که عمر گفت قیدوا العلم بالکتاب
گویا بتصنیف کتب دین ارشاد فرموده و امرا و حکام بجز علما و فقها نمی فرستاد و در امر معروف و نهی منکر
همت مصروف میداشت و دارمی از تمیم داری روایت کرده که گفت که مردم در زمان عمر در تطاول
بنا شروع کردند عمر ازان منع کرد و فرمود یا معشر العریب الارض الارض انه لا اسلام الا بجماعة ولا جماعة الا
بامارة ولا امارة الا بطاعة فمن سوده قومه على الفقه كان حيوة له ولهم ومن سوده قومه
على غير فقه كان هلاكا له ولهم و کتب و خطوطی که شیخین بامرا می نوشتند اکثر دران امر معروف و نهی منکر
و حفظ حدود و نماز و ذکر مقادیر زکوة و غیره مسایل شرعیه می بود چنانچه مقادیر زکوة را کتابهای ابو بکر
دست اوبراست اگر شرح آنها ذکر کرده شود سجل بسیار میخواهد شیخ ولی الله قدس سره روایة مسایل
هر باب از عبادات و معاملات فقه از عمر بن الخطاب نوشته برای خود کتابی ساخته است اما آنچه بتدبیر
و فتح بلاد تعلق دارد پس اظهر من الشمس و بیرون از حد حصر است در عرب بادشاهی و فوج کشی نبود و رسوم
سپاهیان نمیدانستند و مقابله کسری و قیصر در خیال شان نمی گذشت فاروق مردم را تعلیمیت

سپاهیان آموخت و لشکرها ساخت و تیغی که در دل ایشان بود دور کرد و کسری و قیصر را برانداخت
بعد از آن اگر خلفا جهاد کردند یا فتح بلاد نمودند بر اساس عمر بنا نهادند پس اجر و ثواب آن همه
داخل نامهٔ اعمال عمر است سیوطی گفته که عمر اول از تاریخ از هجرة نوشته و اول بیت المال مقرر کرده
و دفتر نوشته و وظایف اهل لشکر مقرر کرده و اول طعام از مصر به مدینه آورده و برای حد و تعزیر دره
اخذ کرده و اول کسی است که بر هجو عقاب کرده و کذا و کذا انتهی و در سختی و نرمی بقسمی بهم استعمال کرده
که شاید لقمان این قسم کرده باشد چنانچه عثمان بن عفان گفته هل استطیع ان اکون مثل لقمان
الحکیم و علی مرتضی گفته لدرة عمر اهیب من سیفکم و از قوة نفس موثره اوست که مثل زمان پیغمبر
در خلافت او کسی از حکم او سر نپیچیده و دو کس در خلافت او اختلاف نکرده و کسری و قیصر را برهم زده گویا فتح
تمام عالم بر دست او شده هرمزان پادشاه اهواز بر دست عمر مسلمان شد عمر از وی مصلحت جهاد با کفار
عالم پرسید هرمزان گفت تمام عالم بمنزله یک مرغ است سر او عراق است ملک کسری و دو بازوی او فارس
و روم است و یک پای او ترکستان و دیگر مغرب و فرنگستان سر را اگر بشکنی تمام مرغ می میرد و اگر بشکنی
یک بازو و یا هر دو یا یک پا یا هر دو تمام نمیشود بنابران عمر جهاد با کسری در پیش کرد آخر عراق و شام بر دست
اعوان عمر مفتوح گشتند و ضابطه هزار و سی و شش شهر با توابع و لواحق آن در خلافت عمر مفتوح گشت دمشق
و بعلبک و حمص و انطاکیه و اهواز و موصل و طوس و تستر و مصر و آذربیجان و نهاوند و دینور و همدان و طرابلس
و جرجان و حلب و اصفهان و کوفه و مانند آن و چهار هزار مسجد ساخته شد و چهار هزار کنیسه خراب شد و یکهزار
و نهصد منبر برای خطبه نهاده شد و سواد عراق را پیمود و جزیه و خراج نهاد و عطا با لنظر بر فضائل
و سوابق هر یک میداد و قرابت پیغمبر صلی الله علیه و سلم منظور میداشت نه قرابت خود و خود را در بیت المال
بمنزله یکی از مسلمانان میداشت و او را حق تعالی تائید کرد که بهترین مردم اعوان و انصار او شدند کاتب او
عبد الرحمن بن خلف خزاعی و زید بن ثابت بودند و داروغه بیت المال زید بن ارقم و در آخر عمر چون از حج
فارغ شد در میدان مکه فرود آمد و چادر خود بر زمین انداخته پشت بر زمین نهاد و دست بسوی آسمان
برداشت و گفت اللهم کبرت سنی و ضعفت قوتی و انتشرت رعیتی فاقبضنی الیک غیر

مضیع ولا مفرط پس در آخر ذی الحجه در مدینه آمد و خطبه خواند و گفت ایها الناس قد سننت لکم السنن وفرضت
لکم الفرایض وترکتکم علی الواضحة الا ان تضلوا بالناس یمینا وشمالا وضرب باحدی یدیه
علی الاخری وپیش از تمامه ذی الحجه شهید شد رواه مالک عن سعید بن المسیب واحمد از معدان بن ابی طلحه
روایت کرده که عمر خطبه در جمعه آخر عمر خود خواند ودران خطبه ذکر پیغمبر وذکر ابوبکر وذکر موت خود کرد و خلافت
را شوری میان شش کس که رسول صلی الله علیه وسلم تا وفات از ایشان راضی ماند فرمود و نیز گفت انی قد
علمت ان قوما سیطعنون فی هذا الامر انا ضربتهم بیدی هذه علی الاسلام فان فعلوا فاولئك
اعداء الله الکفرة الضلال و ذکر کلاله کرد و نیز گفت اللهم انی اشهدك علی امراء الامصار فانما
بعثتهم لیعلموا الناس دینهم وسنة نبیهم صلی الله علیه وسلم ویقسموا فیهم فیئهم ویعدلوا علیهم
ویرفعوا الی ما اشکل علیهم من امرهم چهارشنبه بیست وششم ذی الحجه از دست ابو لؤلؤ که غلام مجوسی بود
مغیرة بن شعبه را شهید شد یعنی زخمی گشت و بعد سه روز مرد و روز یکشنبه غره محرم در جوار پیغمبر صلعم مدفون
شد از کلمات شریفه اوست ایاکم ومواخاة الاحمق فانه ربما اراد ان ینفعك فیضرك
و نزد وفات او بعد زخمی شدن او ابن عباس گفت ابشر بالجنة یا امیر المومنین اسلمت حین
کفر الناس وجاهدت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم حین خذله الناس وقبض رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهو عنك راض ولم یختلف فی خلافتك اثنان وقتلت شهیدا
و بعد وفات علی مرتضی ابر اعمال او غبطه کرده گفت ما من الناس احد احب الی
ان القی الله بما فی صحیفته من هذا المسجی چون ایشان از عمر دا سنتی و اسنتی که بعد
ابی بکر رضی الله عنه کسی در مناصرة دین و مشابهت سید المرسلین در پاکی طینت
و کمال عقل و علم و ظهور تایید دین از قوة بفعل برد ست او و غیره او صاف که موجب
بودن شخص جارحه پیغمبر و شابهه پیغمبر من حیث الرسالة باشد مثل عمر نیست
وافضل الناس بعد شیخین عثمان بن عفان است پس علی بن ابی طالب
و سفیان ثوری گفته که علی ابن ابی طالب از عثمان افضل است و حجت آن است

که در مناقب علی رضی الله عنه اکثر احادیث مروی گشته چنانچه احمد ونسائی وغیرهما گفته اند که وارد شده
در حق کسی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم از احادیث جیده مسنده آنچه در حق علی مروی گشته وسببش
آنست که حافظ ابن حجر عسقلانی گفته که سببش آن بود که در زمان خلافة علی اختلاف بسیار شد جماعتی بروی
خروج وبغی کردند ومحاربه نمودند وتنقیص وبدگوئی او بر سر منابر میگفتند وفرقه خوارج برآمد که در تبغیض نمودند
وتکفیر او میکردند لهذا اهل سنت برای ابطال مذهب خوارج والزام بنی امیه واتباع شان در نشر مناقب
علی رضی الله عنه کوشش بلیغ نمودند ودر حقیقت در حق هر یک از خلفاء راشدین احادیث مناقب برابر مروی
گشته واعتبار کثرت احادیث مناقب را نیست بلکه افضلیت را احادیثی که بر افضلیت دلالت کنند میباید ونظر
بر آنکه افضلیت بنا بر کثرت ثواب است عند الله این از عقل نتوان دریافت واحادیث در مناقب هر یک وارد است
واز اختصاص علی بعضی صفات کمال عثمان چون حلم وحیا وبعضی بعلی چون ذکاء ذهن وعلم وشجاعت
فضل کلی ثابت نمیشود وابو حنیفه در افضلیت ختنین توقف نموده ومالک نیز در قول اول توقف
میکرد ولیکن شافعی واحمد بن حنبل ومالک وابو الحسن اشعری وجمهور اهل سنت بر آنند که عثمان افضل است از
علی وحجه شان سنت واجماع است اما سنت فقوله صلی الله علیه وسلم رایت قبیل الفجر کانی اعطیت
المقالید والموازین اما المقالید فهذه المفاتیح واما الموازین فهذه التی تزنون بها
ووضعت فی کفه ووضعت امتی فی کفه فرجحت بهم ثم جیء بابی بکر فوضع فی کفه
ووضعت امتی فی کفه فرجح بهم ثم جیء بعمر فوضع فی کفه ووضعت امتی فی کفه فرجح بهم ثم جیء
بعثمان فوضع فی کفه ووضعت امتی فی کفه فرجح بهم ثم رفعت الموازین رواه احمد والطبرانی
عن ابن عمر ورواه احمد وابن قانع وابن منده عن ابی بقال له الحر المحاربی ورواه ابن عدی عن ابن
عباس وعن ابن عمر وابی امامة الباهلی نحوه والطبرانی عن معاذ بن جبل نحوه وعن اسامة بن شریک
مثله این حدیث هر چند بعض طرق آن حسان اند وبعضی ضعاف لیکن طرق کثیره وارد حکم کرده میشود
بصحت آن ونیز در احادیث داله بر خلافت غیر آن هر جا که ذکر عثمان وعلی مجتمع آمده عثمان را بر علی مقدم
ذکر کرده شده چنانچه فرموده ارحم امتی بامتی ابو بکر واشدهم فی امر الله عمر واصدقهم حیاء

عثمان وافضاهم علی رواه ابو یعلی عن الحسن و شیخین بسیار اند اما استدلال باجماع بدو وجه است یکی بحدیث
ابن عمر قال کنا نخیر بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فنخیر ابا بکر ثم عمر ثم عثمان
ابن عفان اخرجه البخاری وفی روایة کنا فی زمن النبی صلی الله علیه وسلم لا نعدل بابی بکر احدا
ثم عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم لا نفاضل بینهم وجه دوم آنکه عمر رضی الله عنه
خلافة را در شش کس شوری بگذاشت لیکن دو کس را یعنی عثمان و علی را بتخصیص صیغه کرد و این دو کس را گویا از جمله
شش کس انتخاب نمود لیکن استخلاف نفرمود چون از دفن عمر فارغ شدند هر شش کس یعنی عثمان و علی و طلحه
و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص برای مشورة جمع شدند زبیر گفت که حق خود بعلی گذاشتم
و سعد گفت که حق خود بعبد الرحمن گذاشتم و طلحه گفت که حق خود بعثمان گذاشتم پس عبد الرحمن بن عوف گفت
که من اراده خلافت ندارم از شما هر دو هر کسی که خواهد او را مقرر کنیم والله علیه والاسلام لینظرن افضلهم
فی نفسه یعنی خدا و اسلام بر وی است که فی نفسه افضل دیده برای خلافة اختیار کند علی و عثمان هر دو خاموش
ماندند پس عبد الرحمن بن عوف گفت این کار را بطور من گذارید والله علی ان لا آلو عن افضلکم یعنی قسم
خدا بر من است که من ملاحظه افضل تقصیر نخواهم کرد هر دو این معنی را قبول نمودند و چون همه اصحاب این هر پنج
کس نصب خلافة باختیار عبد الرحمن گذاشتند عبد الرحمن شبانه روز با اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
مشورة کرد چون روز چهارم شد آنهمه جماعه نزد منبر رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع شدند عبد الرحمن هر که در مدینه بود
از مهاجرین و انصار همه را جمع کرد و همه امرای لشکرها که دران حج با عمر جمع شده بودند آنهمه را طلبید چون تمامی
جمع شدند عبد الرحمن نام خدا و کلمه شهادت ذکر کرد و گفت ای علی دیدم در حال مردم یعنی از صحابه مشورة
نمودم اینها را ندیدم که برابر عثمان کسی را دانسته باشند یعنی عثمان را از همه افضل میدانند پس تو بر نفس خود
ناخوشی نبری اینقدر دست عثمان بگرفت و بیعة کرد و گفت بیعة میکنم ترا بر سنة خدا و سنة رسول خدا صلی الله
علیه وسلم و سنة خلیفه هر دو پس عبد الرحمن بیعة کرد پس علی پس سائر مردم از مهاجرین و انصار و امرای اجناد و جمیع
مسلمانان بیعة کردند سیوطی گفته که عبد الرحمن بن عوف در مشورة اول با عثمان خلوت کرد و گفت که اگر با تو بیعة
نکنم مشوره ده مرا با که بیعة کنم عثمان گفت با علی باز با علی گفت که اگر با تو بیعة نکنم با که بیعة کنم مشوره ده مرا علی

گفت علی با عثمان پیشتر از سعد مشورت پرسید سعد هم گفت عثمان را بیعت کن پیشتر عبد الرحمن با اعیان
صحابه مشاوره نمود رای اکثرشان بر عثمان قرار یافت پس بعد انبهمه مشاوره سه شبانه روزی چون
عبد الرحمن این سخن بحضور جمیع مهاجرین و انصار گفت لم ارهم یعدلون بعثمان و کسی دران انکار
نکرده و در وی قدح ننمود و این صریح است بر اجماع بر افضلیت عثمان بر علی اگر کسی گوید که علی رضی الله عنه در
افضلیت عثمان بر خود مناقشه کرد و گفت انشدکم بالله هل احد فیکم اخا رسول الله صلی الله
علیه وسلم بینه و بینه اذ اخا بین المسلمین غیری قالوا لا پس اجماع بر افضلیت عثمان منعقد نشد
جواب فی الواقع علی رضی الله عنه مناقشه کرده و بر افضلیت خود بر عثمان استدلال بقضیه مواخاة نمود
اما چون این استدلال ضعیف بود زیرا که مواخاة در اصحاب بنا بر سهولت رفق و تعهد بود نه مبنی بر مماثلت
در فضائل مثل علم و مانند آن و لهذا در یک مواخاة بعضی انصار را با قریش مواخاة داد و در یک مواخاة
بعضی موالی را با صریح عرب و فاضل را با مفضول چنانچه از تفحص دفتر مواخاة از سیرة ابن اسحق معلوم میشود
زیرا که بسا است که دو کس از موالی و عرب باهم موافق مزاج باشند نه دو کس از عرب و دو همسایه متفاوتین
در فضل باهم ارفق باشند از نظیرین در فضل که خانهای شان متباعد باشند پس مواخات دلیل افضلیت
نیست و لهذا جماعه صحابه با وجود اقرار بمواخاة علی عثمان را بر علی ترجیح دادند و علی از رای خود رجوع
نمود و رای دیگر اصحاب مقرر داشت و بیعت کرد پس بر افضلیت عثمان البته اجماع منعقد شد و قول
علماء اهل سنت و فضلهم علی ترتیب خلافتهم ثابت گشت و نیز از ترتیب خلافت ترتیب افضلیت با ثبات
میتوانیم کرد باین وجه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من استعمل رجلا من عصابته و فی تلک العصابة
من هو ارضی لله منه فقد خان الله و خان رسوله و خان المؤمنین اخرجه الحاکم من حدیث
ابن عباس و نیز رسول خدا صلعم فرمود من ولی من امر المسلمین شیئا فامر علیهم محاباة فعلیه
لعنة الله لا یقبل الله منه صرفا و لا عدلا حتی یدخله جهنم اخرجه الحاکم من حدیث
ابی بکر الصدیق از این احادیث معلوم می شود که اگر مفضول را با وجود فاضل خلیفه کنند گو خلافة
او صحیح باشد چنانچه مذهب اهل سنت و جماعة است لیکن خلیفه کننده آثم باشد و خائن و بحکم لا یجتمع انتهی

على الضلالة اجماع اهل اتباع بر معصیته محال است پس ترتیب خلافة که باجماع ثابت شده دلیل ترتیب افضلیت است کما لا یخفی واگر برای اسکات روافض دلیل الزامی عقد کنیم گوییم که خلافة خلفاء ثلثه از قول علی رضی الله عنه که امامیه در کتب خود روایت کرده اند ثابت شده چنانچه رضی در نهج البلاغة آورده که امیر المؤمنین در کتب خود بمعاویه نوشته اما بعد فان بیعتی یا معاویة لزمتك وانت بالشام لانه بایعنی القوم الذی بایعوا ابابکر وعمر وعثمان وعلی ما بایعوهم فلم یکن للشاهد ان یختار الحدیث وقد مر من قبل وچون خلافة آنها پیش از علی رضی الله عنه ثابت شد پس بنابر قاعده مسلمه امامیه که امامة مفضول باوجود فاضل صحیح نیست ونه امامة مساوی بلکه امام را افضل بودن واجبست افضلیت خلفاء ثلثه بر علی رضی الله عنه ثابت می شود وهو المقصود **سوال** اگر خلافة دلیل افضلیت باشد لازم آید که معاویه از حسن وحسین وعبد الله بن عمر وعبد الله بن زبیر وامثال آنها افضل باشد حالانکه نه چنین است **جواب** بحکم الخلافة ثلثون سنة ثم یکون ملك عضوض خلافة نبوة بر حسن مجتبی تمام شد ودر افضلیت حسن مجتبی بر اهل زمان خود دلالت دارد نه بر افضلیت کسانی که بعد حسن امیر شدند ووجه فرق آنست که اگر اهل اجماع باوجود افضل دیگری را خلیفه گیرند آثم شوند واین در صورتیست که باختیار خود خلیفه گیرند ودر صورتیکه اندیشه فتنه باشد بالضرورة مردم را اطاعت اولی الامر واجبست وآثم نشوند لان الضرورات تبیح المحظورات وانعقاد اجماع بر خلافة معاویه برای دفع فتنه شده است نه باجتهاد علماء اهل حل وعقد خلافة باجتهاد علما منحصر در مجلس است خلفاء اربعه وحسن چنانچه حسن بعد صلح معاویه خطبه خواند وگفت ان معاویة نازعنی حقا هو لی دونه فنظرت صلاح الامة وقطع الفتنة وقد کنتم بایعتمونی علی ان تسالمون من سالمت وتحاربون من حاربت فرایت ان اسالم معاویة واضع الحرب بینی وبینه وقد بایعته ورایت ان حقن الدماء خیر من سفکها ولم ارد بذلك الا اصلاحکم وبقائکم وان ادری لعله فتنة لکم ومتاع الی حین والله اعلم

و علی افضلیت از جمیع صحابه بعد خلفاء ثلثه چنانچه احادیث که بر مناقب و دلالة دارند بالا گذشته و عمر از جمیع
صحابه شش کس را از شش کس یک کس را انتخاب نموده و شش تن عبد الرحمن بن عوف بجز عثمان و علی دیگر برای این
کار ندیدند اکنون ماثر جمیله ختنین بیان نمائیم **ماثر جمیله عثمان ذی النورین** او از اول مردمان است
که اسلام آورده بعد ابی بکر و علی و زید بن حارثه بدعوة صدیق اکبر کذا ذکره ابن اسحق و چون اسلام آورده عم او
حکم بن ابی العاص او را محکم بسته و اذیت داده که دین نو بگذار عثمان گفت والله لا ادعه ابدا ولا
افارقه چون حکم او را محکم دید بگذاشت و او با اهل خود رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم اول بحبشه هجرة
کرد پس تر بمدینه و در جمیع مشاهد با پیغمبر خدا حاضر بود مگر در غزوه بدر بسبب بیماری رقیه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
او را در مدینه گذاشت و او را حصه اهل بدر و اجر و غنیمه مقرر داشت ولهذا او را از بدریان میشمارند در ایام غزوه
بدر سنه دو هجری رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم وفات یافت بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ام کلثوم دختر دوم بنکاح عثمان داد و در سنه نهم هجری ام کلثوم هم فوت شد و وقت بیعة رضوان عثمان
برسالة از طرف پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مکه رفته بود پیغمبر از طرف او بدست خود بیعه کرد و بجهة فرار او در جنگ
احد در حق او نازل شد ولقد عفی عنکم و خریدن و وقف کردن بیر رومه و تجهیز جیش عسرت و زیاده
کردن در مسجد و جمع قرآن و صبر بر بلا هنگام شهادت از مناقب علیه او هست و در اشاعة اسلام و ترغیب مسلمانان
در روایة قرآن و حدیث و حیا و حلم و جود و سخا او را نصیب وافی بود و در خلافة او سواحل روم و بلاد ارمنیه و جمیع
افریقیه و جمیع خراسان و در طرف مشرق تا نواحی کابل و از جانب روم تا شهر قسطنطنیه مفتوح شد و از خشیة
او هست که چون قبر را میدید انقدر میگریست که لحیه مبارک او تر میشد و از فضائل اوست که رسول علیه السلام
در جماعتی بود از کبار مهاجرین پس فرمود لینهض کل رجل منهم الی کفوه پس نبی صلی الله
علیه وسلم بسوی عثمان ایستاده شد او را در کنار گرفت و گفت انت ولی فی الدنیا والآخرة و گفت
ای طلحه هر نبی را در جنة از امته او رفیقی باشد و رفیق من در جنة عثمان است و در آخر خلافة او چون مروان
دخل یافت از شر او فتنه برخاست و در ایام تشریق شهید شد و لفظ شهید از پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق او
مروی گشته چنانچه بالا گذشت **ماثر جمیله علی مرتضی** او اول کسی است که اسلام آورده

و در وقت هجرت بر فراش آنحضرت صلعم خفته تا مردم گمان برند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر آنجا است و در وقت
مواخاة با آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشرف مواخاة مشرف شده و در جنگ بدر او و حمزه و عبیده با پهلوانان کفار
قریش مبارزت کردند و غالب آمدند هذان خصمان اختصموا فی ربهم در حق آنها نازل شد و در روز احد در ثبات
بود در معرکه و در غزوه خندق عمرو بن عبدود پهلوان را کشت و قلعه خیبر بدست او مفتوح گشت و در حق او پیغمبر علیه السلام
فرمود سابعث غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله و در مواطن بسیار حامل لوای آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بود و در غزوه تبوک جانشین آنحضرت بود در مدینه و در آن باب انت منی بمنزلة هارون
من موسی صادر شد و در سال خیبر از حجره رسول صلی الله علیه وسلم بکوفت بین میمنت او و قلعه بدست او مفتوح گشت
و چون جاریه از خمس تسری نمود و مردم قیل و قال کردند پیغمبر صلی الله علیه وسلم برای او غیرت کرد و مردم
را از ایذای او منع فرموده و فرمود هو منی و انا منه و برای رفع ناخوشی مردم در غدیر خم خطبه فرمود و گفت
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و در وقت مباهله در زمره اهل بیت
حاضر شد و در دعای اللهم هولاء اهل بیتی فطهرهم تطهیرا داخل شد بلکه رئیس آنها گشت و لا یحب
علیا منافق و لا یبغضه مومن در حق او وارد گشت و روایت قرآن از وی شده و از کثرت سنت او و در روایت
حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم تعلیم او گواهی داد و فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و فرمود اقضاکم
علی و بسبب کثرت علم میگفت سلونی عن کتاب الله فوالله ما من آیة الا و انا اعلم ابلیل نزلت
ام بنهار ام فی سهل ام فی جبل و در سرعت انتقال ذهن در قیاسات دقیقه و تنبیه یافتن مسئله از کتاب
و سنت و قضایای تصیب او فی داشت و در زهد و احتیاط بیت المال و تجوز در کل و شمار بیت المال بسیر پهلو نکردن
بسوی قرابت خود و در قسمت بیت المال فرود علیا القصب او شد و دلیل افضلیت او است بسیار صحابه بعد خلفای ثلثه
قول انی عبد الله و اخو رسوله و انا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کاذب صلیت قبل الناس
بسبع سنین و حذیفه در حق او گفته که بایع بعدک الا اصغرا و از مناقب او است که خوارج حروریه را
قتل کرد چنانچه بآن اشاره در حدیث آمده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تطعن الطائفه
فقال له جبرئیل و علی و ابن ملجم از خوارج او را شهید کرده و در حق قاتل علی و عاقر ناقه صالح علیه السلام

اشقی الناس در حدیث آمده و احادیث در مناقب او بسیار است اینجا گنجایش آن نیست والله تعالی
اعلم و جمیع صحابه یعنی هر یک از ایشان از غیر ایشان افضل اند بمقتضای کتاب و سنت و اجماع و معقول و آثار
مرویه از ائمه اما کتاب فقوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس و قوله تعالی امة وسطا لتکونوا
شهداء علی الناس و مثل این آیات که سابق ذکر یافته و اما سنت فقوله صلی الله علیه وسلم خیر القرون
قرنی و مانند آن و قوله صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و سابق مذکور شده
که بصحت این حدیث امامیه اعتراف دارند گو تاویلات واهیه میکنند و قوله صلعم لو ان احدکم انفق مثل احد
ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه و امثال آن که بالا مذکور شده و اما اجماع پس فقها و محدثین هر چند
روایت بعض اصحاب را بر بعض من حیث الضبط یا فقاهته ترجیح میدهند اما من حیث العدالة در روایت
حدیث و احتجاج بآن همه را برابر میدانند و در بخاری و مسلم اصح کتب است نزد اهل سنت چنانچه از ابی بکر و علی
روایت می کنند همچنین از معاویه و عمرو بن العاص نیز روایت میکنند و احادیث کسی را از ایشان رد نمی کنند
اما معقول پس بودن صحابه بمنزله اعضا و جوارح آنحضرت و مستنیر شوند بلا واسطه از آنحضرت و واسطه
بین الرسول و الامة که موجبات تفضیل اند در همه ایشان موجود است اما آثار مرویه در کتب امامیه پس مثالش اول
گذشت که امام ابی محمد حسن العسکری در تفسیر خود نوشته ان الله قال لموسی یا موسی اما علمت ان
فضل اصحاب محمد علی اصحاب جمیع المرسلین کفضل آل محمد علی آل جمیع المرسلین و ان
ادم قال بحق محمد و آله الطیبین و خیار اصحابه المنتجبین و مانند آن و بعضی صحابه بر بعضی افضل
اند بسبب صفاتی که سابق مذکور گشته اما چون اجماع امت بر ترتیب افضلیت دیگر صحابه بعد خلفاء راشدین منعقد نگشته چنانچه بر ترتیب خلفاء
راشدین منعقد گشته لهذا اهل سنت بتعیین افضلیت یکی بر دیگری حکم نمی کنند مگر باوصاف کلیه چنانچه میگویند که سابقین
بهتر اند از لاحقین و اصحاب بدر و احد و حدیبیه از غیر ایشان و مانند آن و بعد صحابه کرام در امت محمدی
سبب افضلیت همین چیز است علم و عمل علم بر دو قسم است یکی علم باطن یعنی علم بالله که عبارت است
از دوام حضور و پاکی قلب از تعلق بغیر خدا و پاکی نفس از رذایل اخلاق و چون این علم بتاثیر
صحبت پیغمبر بصحابه و هم چنین از صحابه بتابعین و هکذا واحد بعد واحد رسیده و بتعلیم و تعلم زبانی

و تعلیم زبانی را در آن دخل نیست لهذا این علم را علم باطن میگویند دوم علم ظاهر که بتعلیم و تعلم زبانی تعلق
دارد و از عقاید و فقه و تفسیر و حدیث و وجوه قرائت و تجوید و همچنین عمل بر دو قسم است یکی انواع ریاضات
و عبادات بدنی و مالی که اصحاب آنها را عباد و زهاد گویند دوم جهاد فی سبیل الله که اصحاب آنها را غازیان میگویند
و اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم این همه انواع علم و عمل مستجمع بودند گو بعضی در بعضی صفات اتم و اکمل آمدند
و بعضی در دیگر صفات و بعضی در همه اتم و اکمل بودند اما بعد صحابه اصحاب یک یک از اقسام علم و عمل جدا جدا
شدند و جدا جدا نام یافتند صوفیان و علما و زهاد و غازیان افضل این همه صوفیان اند که بسبب صفائی
قلب اخلاص بهم رسانیده اند که بمنزله روح است جمیع اعمال را و نسبت کیفیت اکسیر است اهل خلاف شده
اند بسیار علما ظاهر بیشتر زهاد و غازیان و تفصیل هر یک از آن بسط بسیار میخواهد و چون در مقاله دوم مطاعن
صحابه ظاهر شده که منازعات و مشاجرات که در صحابه واقع شده بنابر خطاء اجتهادی واقع شده
و بکفر نمیسازد چنانچه امیر المؤمنین گفته انما اصبحنا نقاتل اخواننا فی الاسلام علی ما دخل فیه
من الزیغ والاعوجاج والشبهة والتاویل کذا فی نهج البلاغة و رسول علیه السلام در حق حسن
علیه السلام فرموده ابنی هذا سید لعل الله یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین پس مشاجرات
آنها منافی نیستند بودن معاویه و عمرو بن عاص از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و چون اصحاب پیغمبر بودند
پس افضلیت شان بر غیر صحابه در ضمن عمومات لازم آمد اگرچه افضلیت تا افضلیت تفاوت زیاده از عرش
تا فرش دارد و هو المقصود پس آنها را بخیر و نیکی و دعاء خیر یاد باید کرد و با آنها کینه و عداوت نباید داشت
قال الله تعالی والذین جاؤ من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل
فی قلوبنا غلا للذین آمنوا و مرویست از علی بن الحسین در صحیفه کامله که برای صحابه دعا می کرد و درود
بر آنها میفرستاد و مدح آنها میکرد چنانچه در مقاله اولی گذشت و از مشاجرات آنها کف اللسان باید نمود
و تاویل نیک باید کرد و قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم و قال الله
تعالی لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیرا و قال علیه السلام الله الله فی اصحابی
لا تتخذوهم غرضا من بعدی و قال علیه السلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا

وقال علیه السلام اکرموا اصحابی فانهم اخیارکم وقال علیه السلام لا تسبوا اصحابی
فلو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه اینها احادیث صحیح اند و در این باب
احادیث بسیار وارد شده لیکن نباید فهمید که چون ما را نسبت پیغمبر برای محبت خداست و محبت صحابه برای محبت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و همین معنی ناطق است قوله صلی الله علیه وسلم فمن احبهم فبحبی احبهم پس بعضی از
اصحاب یعنی معاویه و اتباع او که آنها را محبت با آل پیغمبر نظر نمی آید بلکه بخلاف آن مروی گشته طبیعت اسلامی
مقتضی نیست که ما را با ایشان محبت باشد بلکه نظر به بعضی روایات مشعر و عداوت با آل پیغمبر می بایستی که عداوت
بودی لیکن چون روایات مذکوره آحاد شدند یقینی نیست خصوصا درین معرکه ها و اکثر روایات احتمال افراط و تفریط
است و ما ماموریم بحسن ظن و جهت صحابی بودن آنها مقتضی ترک کینه و عداوت است با آنها و قوله تعالی
ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا از جهت عداوت با کسی از صحابه نتوان کرد که دلیل ضلالت است
اما محبت با هر یک از آنها بقدر محبت هر یک از آنهاست با رسول خدا صلی الله علیه وسلم **فصل** در لعن بر یزید
اعوان او جماعتی از اهل سنت توقف کرده اند نظر به آنکه او خود را مسلمان میگفت و اطلاع بر خاتمه شخصی معین
متعذر است پس تا آنکه کفر کسی را از قرآن یا متواترات من السنة ظاهر نشود لعن بر کافر معین هم جایز نیست
چه جای کسی که خود را مسلمان گوید لیکن مختار نزد فقیر آنست که لعن بر یزید جایز است و همین است مذهب
محققان از اهل سنت از اهل حدیث منهم ابو الفرج ابن الجوزی که او از اکابر علما و جلّهٔ اوست کتابی نوشته
مسمی بالرد علی المتعصب العنید المانع من ذم یزید در آن کتاب نوشته که سائلی از من سوال کرد از یزید بن معاویه
جواب دادم که کفیه [illegible] گفت لعنه بر یزید جایز است یا نه گفتم علمای متقین آنرا جایز داشته اند منهم احمد بن حنبل
که ذکر کرده در حق یزید آنچه از لعنت هم زیاده باشد پس ابن جوزی از قاضی ابی یعلی روایت کرده که او در
کتاب خود معتمد الاصول باسناد خود از صالح بن احمد بن حنبل روایت کرده که صالح گفت ای پدر قومی ما را نسبت
میکنند به دوستی یزید احمد گفت ای پسر کسی که ایمان بخدا دارد دوستی یزید هم میتواند کرد و چرا لعنت نکرده شود کسی
که خدا لعنت کرده بر وی در کتاب خود گفتم ای پدر کجا حق تعالی یزید را در قرآن لعنت کرده گفت جائیکه گفته
فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله

فاصمهم واعمی ابصارهم ابن جوزی گفته که قاضی ابی یعلی کتابی نوشته و دران کسانی را که مستحق
لعنت اند ذکر کرده و یزید را هم از انها شمرده پس ابن جوزی ذکر کرده حدیث من اخاف اهل المدینة
ظلما اخافه الله وعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و خلافی نیست درانکه یزید بر مدینه لشکر
فرستاده و مردم مدینه را خوف داده اما سعد الدین تفتازانی در شرح عقاید نسفی نوشته که رضاء یزید بقتل حسین علیه السلام
و خوش شدن بدان و اهانت کردن او اهل بیت نبوت را بدرجه تواتر رسیده من حیث المعنی گو تفصیل آن
احاد باشد پس ما در حال او توقف نمی کنم و نه در ایمان او بلکه او کافر است لعنة الله علیه وعلی اعوانه
وانچه صریح است بر کفر یزید آنست که چون سر مبارک حسین علیه السلام نزد یزید آوردند و پیش آن لعین انداختند
بسیار خوش شد و چوبی در دست داشت آن را در سر مبارک او بخلانید و ابیات ابن زبعری میخواند و دران ابیات
دو بیت که صریح بر کفر دلالت دارد زیاده کرده و دیگر آنست که چون یزید مرد پیش از مردن خود معاویة بن یزید
را خلیفه ساخت معاویة بن یزید مرد صالح بود جوان بعمر بیست ساله چون معاویة بن یزید خلیفه شد بر منبر
بر آمد و حمد و ثنای الهی و نعت و درود بر رسالت پناهی بر خواند پس گفت ان هذه الخلافة حبل
الله وان جدی معاویة نازع الامر اهله ومن هو احق به منه علی بن ابی طالب ركب بكم
ما تعلمون حتی اتته منیته فصار فی قبره رهینا بذنوبه ثم قلد ابی الامر وکان غیر اهل له
ونازع ابن بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقصف عمره وانبتر عقبه وصار فی قبره رهینا
بذنوبه ثم بکی وقال ان من اعظم الامور علینا علمنا بسوء مصرعه وبئس منقلبه وقتل عترة
رسول الله صلی الله علیه وسلم واباح الخمر وخرب الکعبة وانی لم اذق حلاوة الخلافة فلا اتجرع مرارتها
فشأنکم امرکم والله لئن کانت الدنیا خیرا فقد نلنا منها حظا ولئن کانت شرا فکفی ذریة
ابی سفیان ما اصابوا منها فشأنکم امرکم خذوه ومن رضیتم فولوه فقد خلعت بیعتی عن اعناقکم
والسلام ازین خطبه ظاهر شد که یزید خمر را مباح میگفت پس انکار نص قرآن کرده و کافر شده چنانچه روافض
و خوارج انکار اکثر آیات قرانی میکنند و تکفیر صحابه خصوص بهترین آن که صدیق و فاروق و ذو النورین
در ضمنش اندمی نمایند چون حسن ظن ما و خلوص نیت شان از نصوص قطعیه ثابت است پس انکار قرآن کرده

کافر میگردند و نزد فقیر دلیل بر جواز لعنت بر یزید و روافض و خوارج آنست که اینها بصحابه و اهلبیت اذیت
رسانیده‌اند و میرسانند رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده من اذاهم فقد اذانی و من اذانی فقد
اذی الله و حقتعالی فرموده والذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة اکنون
خرافات روافض که موجب کفر اینها و مستلزم انکار آیات قرآنی است بیان کنیم تا استحقاق لعن اینها
ظاهر شود **مقاله سادسه** در ذکر خرافات آن ملعونان و بعضی مسائل فروع اینها که موجب فضیحت
اینهاست از انجمله آنکه حضرت شیخین را میگویند که معامله‌شان با پیغمبر از نفاق بود و اینها را از اصحاب
عقبه میگویند و اینها که چون از غزوه تبوک پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم رجوع بمدینه فرمود در شبی که عقبه پیش آمد
آنجا چند کس از منافقان قصد کردند که پیغمبر خدا را بکشند و میگویند که ابو بکر را آنحضرت وقت هجرت همراه خود
گرفته بود مگر از خوف آنکه مشرکین را خبر دار نکند لعنة الله علی الکاذبین این عداوت آن کفره با شیخین عداوت
است مر پیغمبر را و انکار است مر قرآن را چه اینکه بروایت متواتره ثابت شده که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
مردی امی و یتیمی بود دعوی نبوت کرده و علم اولین و آخرین بر عالم ریخته و معجزات ظاهر کرده همان مردم بهمان
کثرت روایت کردند که محمد چون تنها بود و تمام اشرار قریش بعداوت او بر خاستند اول ابو بکر رفاقت کرد
و بعد از آنکه چهل کس یا کم زیاده مسلمان شده بودند عمر اسلام آورده و از اسلام عمر دین اسلام قوت گرفته
و محالست که رفاقت اینها با پیغمبر علیه السلام بنفاق باشد که در آن وقت شوکت مر کفار را بود و هر که مسلمان
میشد او را کفار اذیتها میرسانیدند چنانچه این معنی بتواتر معنوی رسیده گو هر یک قصه از اخبار احاد
باشد پس عقل قبول نمیکند که با وجود تنهائی محمد و غلبه کفار رفاقت مغلوب کنند بنفاق و خصومت با غالبان
نمایند و خود را بکشتن دهند و در باطن دین کفار داشته باشند پس انکار شیخین بعینه انکار محمد است صلی الله علیه و سلم
و بالعکس هر که از انکار شیخین باک ندارد از انکار محمد صلی الله علیه و سلم هم باک ندارد و هر که درین هر دو
تفرقه کند منکر بدیهیات است قابل آن نیست که متصدی جواب او باید شد قال الله تعالی اذ یقول لصاحبه
لا تحزن ان الله معنا پیغمبر صلی الله علیه و سلم معیت خدا خود را و ابو بکر را ثابت کرد و نهی از حزن کرد
بنابر معیت الهی پس هر که عداوت ابی بکر کرد گو یا عداوت خدا کرد و در قصه اصحاب عقبه حقتعالی میفرماید

یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم وماویهم جهنم وبئس المصیر یحلفون بالله
ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ینالوا وما نقموا الا ان اغناهم الله ورسوله
من فضله فان یتوبوا یک خیرا لهم وان یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا والاخرة وما لهم
فی الارض من ولی ولا نصیر این آیه صریح براینکه منافقان اصحاب عقبه اگر توبه نکنند آنها را در دنیا عذاب
آید و کسی در زمین یاری و مددگاری ایشان نکند و نیز حقتعالی درین آیه پیغمبر خود را امر فرموده بجهاد کفار
و منافقان و غلظت برایشان نه بدوستی و محبت و رفق و خلیفه کردن در نماز و مانند آن و شک نیست که تمام اصحاب
ابوبکر و عمر را یاری و مددگاری کردند و حقتعالی تائید ایشان اینقدر کرد که ایشان قبایل عرب را که مرتد شده بودند
از بنی حنیفه وغیره بسعی و تشکر ایشان بهدایت یا قتل در آوردند و ملک قیصر و کسری را برآنها مفتوح ساخت
و حقتعالی در حق منافقان میفرماید یحذر المنافقون ان تنزل علیهم سورة تنبئهم بما فی قلوبهم قل استهزءوا
ان الله مخرج ما تحذرون و نیز حقتعالی میفرماید سنعذبهم مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم
یعنی منافقان را دو بار عذاب خواهم کرد یکی در دنیا بفضیحت دویم در قبر پس باز گردانیده شوند بدوزخ پس
آخر کار حقتعالی همه منافقان را فضیحت کرد و حال منافقان بر پیغمبر خود ظاهر ساخت و حقتعالی میفرماید
ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب یعنی خدا مومنان را
با منافقان مخلوط نخواهد گذاشت تا که تمیز دهد خبیث را از طیب و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر جنازه
عبدالله بن سلول منافق بخاطر داشت پسرش که مخلص بود نماز کرد و عمر آنحضرت را از نماز کردن بر وی
منع میکرد حقتعالی نازل فرمود ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره الآیة
پس بعد نزول این آیات چون پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ابوبکر را برای نماز که عماد دین است امام گردانید
یعنی بر موافق و مخالف ظاهر است پس آن قول شیعه در حق ابوبکر و عمر انکار است بآیات مذکوره کما لا یخفی
و از انجمله است آنکه در حق عایشه صدیقه میگویند که حقتعالی روز قیامت حد او بکند و اصحاب بهشت [illegible] خواهد کرد پس
آنها منکر شدند قول تعالی را الطیبات للطیبین والطیبون للطیبات اولئک مبرءون
مما یقولون لهم مغفرة ورزق کریم ۞ و از انجمله است آنکه میگویند که ابوبکر

و عمر و تمام اصحاب بعد نبی صلی الله علیه وسلم مرتد شدند چنانچه بالا گذشته و این کفر صریح است و انکار است
آیات قرانی لاتعد و لاتحصی را که دلالت دارند بر حسن خاتمه صحابه و بودن آنها احق بتقوی و اهل آن بر وعده
کردن حقتعالی همه آنها را به بهشت رضی الله عنهم و رضوا عنه و قومی را که حقتعالی خیر امة اخرجت للناس نامید و پیغمبر آنها
را خیر القرون گوید و خود از ائمه روایت می کنند که اصحاب محمد افضل اند از اصحاب سایر انبیاء و عرف و نقل و عادة حکم میکند
که حال هر واز حال یاران او دریافت می شود با اینهمه او ران ملاعنه کتاب و سنت و عقل را گذاشته آن قوم را
شر القرون و بدترین ناس میگویند و سب و لعن در حق آنها تجویز می کنند و بر امام جعفر صادق افترا کردند که آنها
را امة ملعونه گفته لعنهم الله انی یوفکون ای برادر هر قدر قبایح و شنایع که در دعوی ارتداد تمام صحابه لازم می آید
در دعوی ارتداد ابی بکر و عمر آنهم بلکه زیاده از آن لازم می آید چرا که ملاعنه خود معترف اند که جماعه صحابه همه آنها
با ابی بکر و عمر موافقت کردند و آنها را امام گرفتند و افضل از خود میدانستند و مثل پیغمبر با آنها سلوک میکردند
بلکه بزعم فاسد آنها آن جماعه ابو بکر و عمر را بر پیغمبر ترجیح دادند که از دین پیغمبر بخاطر داشت ابی بکر و عمر برگشتند
و علی حیدر و فاطمه و حسن و حسین را همراه گرفته خانه بخانه مهاجرین و انصار گشت بجز چهار کس کسی رفاقت او نکرد پس باتفاق
اهل سنت و روافض ثابت شد که جماعه صحابه مثل ابی بکر و عمر دیگر را از خود ها میدانستند پس هر شناعتی که در سب
و لعن و تکفیر آن جماعه لازم می آید در سب و لعن و تکفیر شیخین نیز لازم می آید با زیادت انکار آیاتی که بخصوص شیخین
اند و از جمله انکار متواترات بدیهیات است الذان کفره فجره میگویند که عمر بن خطاب بعد وفات پیغمبر علیه السلام
دعوی ربوبیت نمود و دروازه شهر را بگشاد و کفر را بر پا کرد و از دین مرتد شد و برای سلطنت دامن بر چیده
و تحریف قرآن کرد و خانه وحی را سوخت و دین را تغییر داد و سنته را دور کرد و بدعه را ظاهر آورد لعنهم الله
دروغ بافیدند و اینهمه انکار بدیهیات از غیر روافض نتوان آمد مگر از یهود که با وجود ذکر پیغمبر در توریت ضد آن اظهار
میکردند چون اصل روافض عبد الله بن سبا یهودی و بعضی نصرانیان بودند چنانچه گفته شد که در زی مسلمانان
آمده خواسته بودند که دین محمد را برباد دهند اما مراد شان از مراد الهی غالب نیامد چنانچه مذهب اهل سنت است
یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکفرون شعر
چراغی را که ایزد بر فروزد ❊ هر آنکس تف زند ریشش بسوزد ❊ و شک نیست که در زعم سود و نقصان

ومجوس تقویت دین محمدی شر و کفر است یجعلون اصابعهم فی اذانهم من الصواعق حذر الموت
والله محیط بالکافرین و شک نیست که چراغ دین محمدی که بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جزیره
عرب روشن شده بود و هنوز جزیره عرب از کفر بکلی پاک نشده بود و از وفات آنحضرت و ارتداد قبائل عرب
از بنی حنیفه و غیره بادهای تند با آن چراغ رسیده بود و نزدیک بود که آن چراغ فرو نشیند رحمت الهی
ازان اباء فرمود و بتایید ابی بکر و عمر جزیره عرب هم از کفر پاک شد و آن چراغ آن قدر روشن شد که ظلمت کفر
از تمام عالم برداشت کسری و قیصر که رئیس پادشاهان روی زمین بودند و پادشاهان هفت اقلیم با آنها
باج میدادند بسعی فاروقی به تیغ محمدی بجهنم رسیدند و اکثر بلاد چنانچه بالا مذکور شد مفتوح گشت و شیوع
اسلام در تمام روی زمین بر روی کار آمد البته در زعم یهود و نصاری و مجوس دروازه شر از دست
فاروق مفتوح گشت لیغیظ بهم الکفار و هر که انکار این متواترات و بدیهیات کند از و باید پرسید
که اینهمه اسلام که از مشرق تا مغرب و از قطب شمالی تا جنوبی منتشر شده از دست که منتشر شده و در وقت پیغمبر صلعم
تمام جزیره عرب را اسلام در نگرفته بود و در وقت علی قتال بین المسلمین مانده بلکه قتال با معاویه هم
بفتح نه انجامید و یکی از ائمه اثنا عشر کسی مصدر این امر نشده و محمد مهدی از خوف دشمنان در سرداب
سر من رای مختفی است یا ورای کوه قاف پس اینهمه شیوع اسلام از دست صدیق و فاروق و ذی النورین
شده یا از دست ناخوانان آنها که در حق آنها آمده الذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا
ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان الایة و اگر گویند که اینهمه شایع شده است مذهب سنیان است
اسلام نیست اسلام چیزی دیگر است گفته شود که درینصورت وعده خدا که باظهار دینهم الذی ارتضی
لهم کرده بود متخلف شده و بهر حال ازینقولهم روافض کافر شدند که انکار قوله تعالی الذین ان مکنا
هم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر لازم آمد تعالی
میفرماید که مهاجرین اگر در زمین قدرت یابند نماز و زکوة و امر معروف و نهی منکر کنند و این کفره میگویند
که چون اینها تمکن شدند شر و فساد کردند الا لعنة الله علی الکافرین و از جمله کفریات آنها است که سب
ابی بکر و عمر و عائشه و حفصه را عبادت میدانند بلکه تمام احوال مجسمه ملعون از صادق روایت می کنند

که لعن عمر از ذکر خدا افضل است و ابو جعفر طوسی شیخ گمراهان اقرار بر صادق میکنند و میگویند که گفته هر که
آنها را لعنت کند او را ده حسنه نوشته شود و ده گناه دور شوند و ده درجه بلند شوند لعنة الله علی الکاذبین
زهی ایمان و عبادت که سب وزیران و اهلبیت پیغمبر را عبادت شمارند حقتعالی در حق کفار صفیر را بدو ما کان
صلوتهم عند البیت الا مکاء و تصدیة یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم چون نزد بیت نماز میخواندند
کفار برای تخلیط در قراءة دستک و صفیر میزدند حقتعالی در حق کفار فرمود که نماز عبادت شان همین
مکاء و تصدیة است یعنی صفیر و دستک و انقص از کفار هم بتر آمدند که عبادت شان سب و لعن شد را یافته
که البته از صفیر و دستک که صوت بی معنی است بدتر است پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون عل و ذکوان قبائل
کفار عرب را سب کرد جبرئیل از حقتعالی آمد و گفت یا محمد ان الله ما بعثک سبابا و لا لعانا انما بعثک
رحمة لیس لک من الامر شیء او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون و در نهج البلاغة بروایت
صحیح از امیر المؤمنین روایت می کنند که چون امیر المؤمنین از اصحاب خود شنید که اهل شام را لعنت میکنند
گفت انی اکره لکم ان تکونوا سبابین مصر علی بر مذهب باطل هزاران لعنت و از جمله کلمات
خبیثه آنها است که میگویند که عمر غصب کرد دختر فاطمه را و قول شنیع بصادق نسبت میکنند که از صادق
پرسیده شد حال نکاح آن طاهره را صادق گفت هو اول فرج غصبناه ان ملاعنه از عرق شیمه مرتضوی
نمی اندیشند و از غیرت صادق باک ندارند که چنین افعال و اقوال که ارذل ناس آنرا گوارا نکنند بآن طیبین
و طیبات نسبت میکنند خود ملعونان میگویند که عمر شیعه علی را یکبار بیدی یاد کرده بود که علی را ناخوش
آمد و با او مخاصمه کرد و قوس که در دست داشت بزمین زد و اژدها شد تا آخر قصه که سابق ذکر کرده ایم
عجب که علی یاد کردن شیعه بدی گوارا نکرد و غصب کردن دختر را گوارا کرد و از جمله کلمات خبیثه کفریه
رفضه فجره آنست که افراط در شان علی میکنند غلاة روافض میگویند که علی خدا است یا خدا در وی حلول
کرده یا علی رسول است جبرئیل بغلط پیش محمد آمده بود یا علی شریک است محمد را و در رساله اثنا عشریه مثل آن
در شان علی افراط میکنند گو اطلاق لفظ اله و رسول بر علی نمیکنند لیکن حکم ثبوت معنی الوهیت و رسالت
می کنند و اعتبار معنی را است نه الفاظ را لیکن آنها هم در زمره غلاة کافر شدند اثنا عشریه میگویند

که قوله تعالی انهم ملاقوا ربهم وانهم الیه راجعون وقوله تعالی وکان الکافر علی ربه ظهیرا
وقوله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک مراد از رب علی است و شک نیست که رب الهی است
و رجوع بسوی اوست تعالی انا لله وانا الیه راجعون و جماعتی از محدثین فرقه ضاله از امیر المومنین روایت میکنند
آنکه علی رضی الله عنه در خطبه خوانده انا اخذ العهد علی الارواح فی الازل انا المنادی الست بربک
انا منشی الانام این اول صرح است در کفر و نیز از امیر المومنین روایت می کنند انا المتقدم علی غیره
این افضلیت علی از پیغمبران بلکه از سرور پیغمبران و لا له دارد و میگویند الرسل کانوا بعلی یدینون و بحبه
کانوا یشهدون ذکره ابن طاوس سبط محمد بن الحسن الطوسی و میگویند ان الله بعث الرسل
والنبیین علی ولایت علی رواه محمد بن العباس بن مروان و میگویند لولا علی لما خلق الانبیاء
رواه ابن المعلم عن محمد بن الحنفیة عن علی و میگویند که آدم بر علی و ائمه حسد برد و ابراهیم از شیعه بودن
خود علی را درخواست کرد و در قرآن نازل شد وان من شیعته لابراهیم و مثل این کلمات بسیار میگویند
ازین کذابات مفترات آنها که نسبت به علی و ائمه میکنند تفضیل علی بر رسل لازم می آید بلکه اطلاق
رسول هم ترقی کردند و معنی رسالت ثابت کردند لوجود کمالات المفضول فی الافضل و میگویند
که حق تعالی محمد را اهدنا الصراط المستقیم در فاتحه تعلیم کرده است مراد از صراط
مستقیم حب علی است و میگویند که معنی لئن اشرکت لیحبطن عملک این است لئن اشرکت یا محمد مع علی
غیره فی الخلافة لیحبطن عملک است و هم چنین دیگر آثار مفترات آنها چنانچه پیغمبر صلی الله
علیه و سلم در شب معراج علی را نزدیکتر از خود بخدا دید ازین اقوال تفضیل علی بر محمد
صلی الله علیه و سلم لازم می آید وانچه میگویند که حاکم بین العباد یوم الدین محمد است و علی ازین
تشریک علی با محمد و تشریک هر دو بخدا در مالکیة یوم الدین لازم می آید و ازان جمله است آنکه بعضی
فصحاء آن ملعونان کلمات سب و لعن شیخین وضع کرده با امیر المومنین نسبت می کنند چنانچه
دعای قنوت بوی نسبت میکنند اللهم العن صنمی قریش وجبتیهما وطاغوتیهما الذین
خالفا امرک وانکروا وحیک وجحدا انعامک وعصیا رسولک وقلبا دینک وحرفا کتابک [illegible] لعنة الله علی الکافرین

واین هردو مرد را باین اوصاف فی جود نیست مگر در ذهن ناپاک آن جماعهٔ خبیثه وجناب شیخین از آن بریست
کفار و ذم آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکردند وبجای نام پاک وی مذمم میگفتند آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود که حقتعالی مرا از سب ملعونان محفوظ داشته که سب می کنند مذمم را ومن محمدم واز جمله کفریات آنها است
که اسقاط شرایع از خود می خواهند ومیگویند که شیعه محب علی بدوزخ نخواهد رفت وسوای شیعه کسی داخل
بهشت نخواهد شد چنانچه یهود ونصاری میگویند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری ومیگویند
نحن ابناء الله واحباؤه ومیگویند که از معاصی صغایر وکبایر هیچ چیز شیعه را ضرر نرساند واز هیچ چیز
سوال نکرده خواهد شد ابن بابویه در علل الشرایع از صادق روایت کرده حب علی لا یدخل النار وحب
علی حسنة لا یضر معها سیئة وهم روافض روایت می کنند لا یدخل الجنة الا شیعة علی وابن بابویه
از نبی صلی الله علیه وسلم روایت کرده من والا علیا لا یعذبه الله وان عصاه واز این مقالات مفتریات و(فی) فص
انکار جمیع شرایع لازم می آید چه درینصورت نماز خواندن هیچ فایده ندارد وزنا کردن هیچ ضرر ندارد ومحب
علی را حاجت نماز نیست وشیعه اگر با دختر خود هم زنا کند باک ندارد واگر شیعه ومحب علی نیست که نماز خواند
وتقوی گزیند داخل بهشت نمی شود پس مرجئه هم شدند بلکه منکر جمیع شرایع ومنکر قوله تعالی فمن یعمل
مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره ودیگر خرافات آنها در فروع اعمال بسیار اند
از انجمله آنکه جهاد در حالت غیبت امام مهدی (نا)روا است وفصل خصومات فی اقامت حدود وتعزیرات کسی را جایز
نیست وهر که کند فاسق باشد ودرینصورت تمام نظام عالم برهم میخورد واصلح ولطف که بر حقتعالی واجب میدانند
از حقتعالی فوت شد پس ظاهر شد که اصلح ولطف واجب نبود وچون اصلح واجب نبود پس بر وجوب
نصب امام دلیلی دیگر نیست پس آنهم ثابت نشد پس مذهب امامیه باطل شد ان الباطل کان ذهوقا
لیکن میگویند که اگر مجتهد جامع شروط نیابت باشد که در زمان وی کسی عالم تر از وی نباشد او را فصل خصومات
واقامت حدود وتعزیرات جایز است نه جهاد وشک نیست که علم باینکه در هر وقت کسی از فلانی عالم تر نیست
محال است ونیز از یک مرد یا دو مرد فصل خصومات جمیع بلاد اسلام ممکن نیست کما لا یخفی واز انجمله است آنکه
میگویند که اگر کسی قبل یا دبر کنیز مملوکه خود یا ام ولد خود را بکسی حلال کند او را حلال میشود واین عمل را

موجب اجر و ثواب میدانند و روایة می کنند از ائمه که آنها یاران خود را و شیعه خود را میگفتند فروج جواریکم
و نحن نهبهن لنا و لهذا سلاطین و امرا و علما آنها اکثر کنیزان و امهات اولاد خود را برای زنا وقف میکردند
انیملا عنهم یوشت اند و اعدای ائمه که این امر شنیع را بائمه نسبت میکنند و ازانجمله است آنکه میگویند اگر ذمی
مسلمان را بکشد زن و دختر وی بر ورثه مقتول حلال میشود و ازانجمله است آنکه میگویند که در غیبة امام چون جهاد فاسد
باشند آنچه از زنان کفار در قید آیند آنهمه کنیزان امام اند و امام کنیزان خود را بر شیعه حلال کرده است پس هر شیعه
را جماع با هر همه از انها جائز است و مال غنیمت آنچه آید ملک غازیان نیست ملک صاحب الزمان است پس شیعی
از غازی اگر غصب کرده بگیرد او را گرفتن جائز است که امام بدان اذن داده است و ازانجمله است آنکه جائز
میدارند متعه دوری را که ده کس مثلا با یک زن در یک عقد بعوض مهری معین متعه کنند بر ده ساعت هر یک
از انها یک ساعت با وی جماع کنند و ازانجمله است آنکه عبث در نماز جائز دارند و بودن نجاست غلیظه بر مکان
مصلی یا موزه یا عمامه یا بخیه و مانند آن جائز دارند و معانقه کردن با جمیله در نماز جائز دارند و ازان جمله است
آنکه خوردن بچه مرده که از شکم جانور مرده بر آید جائز دارند و ازانجمله است آنکه زکوة در ذهب و فضه غیر
مسکوک واجب نمیگویند و ازانجمله است آنکه میگویند بر زن از احتلام غسل واجب می شود ولیکن میگویند
که امام صادق منع کرده است از آموختن زنان مسئله احتلام را و ازانجمله است آنکه میگویند که ائمه از تعلیم
اصول دین بخلق منع کرده اند و ازانجمله است آنکه محمد باقر و جعفر صادق را خدا در کتاب مختوم بترک تقیه امر
کرده بود و انها بران عمل نکردند ازین قول عصیان آنها ثابت میشود که منافی عصمت است و ازانجمله است
آنکه میگویند که اگر کسی طعام خود بدیگری ندهد و آن دیگر مضطر باشند او را حلال است که صاحب طعام را بکشد
و طعام از وی بگیرد و همچنین اگر صاحب طعام قیمت گران طلبد جائز است که او را بکشند و طعام از وی بگیرد و ازانجمله
آنکه قصاص را مخصوص بغیر اعمی دارند و ازانجمله است آنکه زنرا گریبان دریدن و مانند آن نزد موت
والدین و اولاد و اولاد اولاد و اولاد پدر جائز است و مردان بر بعضی از انها گریبان دریدن و مانند
آن جائز داشته اند **فصل** امامیه با یهود و نصاری و هنود و مجوس در عقاید و اعمال مشابهت دارند مشابهه
غلاة و چند فرقه امامیه باطنیه و سبعیه و قرامطه و نزاریه و غرابیه و ذمیه که منکر کافرند ظاهر است و اثنا عشریه

که بیشتر نزاع با اینها است بعضی عبارات تنها قائل اند چنانچه ذکر کردیم دیگر مشابهت اینها با یهود اینست
که یؤمنون ببعض الکتاب و یکفرون ببعض چرا که قرآن را محرف میدانند و مثل شهر الی من امنا ایمان
ندارند و چنانچه یهود میگویند که تا خروج دجال جهاد جائز نیست امامیه میگویند که تا خروج مهدی جهاد
جائز نیست و نماز مغرب را تاخیر میکنند تا اشتباک نجوم و تعجیل سحور میکنند و یهود قتل مسلمان را و امامیه قتل
سنی را از حسنات میشمارند اگر مردی زن خود را گوید طلقتک ثلثا نزد امامیه و یهود طلاق واقع نشود
و چنانچه یهود می گویند لیس علینا فی الامیین سبیل امامیه میگویند لیس علینا فی المسلمین سبیل یهود عیسی
و حواریین مقربان خدا را سب می کنند امامیه صحابه و بعض اهل بیت را سب کنند یهود ظاهر خلاف
باطن ظاهر میکنند همچنین امامیه تقیه میکنند و مشابهت اثنا عشریه با نصاری اینست که نصاری تحرز از نجاست
نه دارند امامیه هم بعد بول نتر قضیب سه بار میکنند و بعد از ان از خروج بول بلکه اگر چه تا زانو رسد پاک ندارند
و از نجاست موزه و عمامه و تکه و مانند آن پاک ندارند نصاری نماز بر چهار سو می خوانند همچنین امامیه در
نماز نفل استقبال جهات اربعه جائز دارند و بعضی ایام را بی تشریع الهی عید کنند نصاری عید گرفته اند
چون عید غدیر و عید روز قتل عمر و مشابهت اثنا عشریه با صابیان آنست که صابیان بعض مخلوقات را مثل
کواکب مؤثر و قادر میدانند امامیه حیوانات را خالق افعال خود میدانند و مشابهت اثنا عشریه با مجوس آنست
که مجوس خالق خیر یزدان را میگویند و خالق شر اهرمن را و میگویند که مراد اهرمن اکثر حاصل می شود
و مراد یزدان کمتر همچنین امامیه میگویند که خالق خیر حق است تعالی و خالق شر شیطان است و گنهگاران
و مراد ابلیس اکثر حاصل میشود نه مراد خدا پس ایشان از مجوس زیاده شرکا ثابت کردند و چنانچه
مجوس میگویند که در جماع کردن با مادر و خواهر و دختر باک نیست لیکن بشرط نکاح امامیه میگویند
که اگر محب علی باشند کو بی نکاح هم با اینها جماع کنند باک نیست چه محب علی از هیچ گناه عذاب نخواهد
شد و چنانچه مجوس کنیزان و امهات اولاد خود را بر دیگران حلال میکنند و این عمل عبادات میدانند
همچنین امامیه و مشابهت امامیه با هنود آنست که هنود هم از نجاست پاک ندارند و سجده چهار سو می کنند چنانچه
امامیه در نوافل و سجده تلاوت و هنود و روافض قی را پاک میدانند و چنانچه هنود خوردن

بعض اشیاء در روزه جایز میدارند امامیه هم در روزه خوردن چیزی که خوردن آن معتاد نیست جایز میدارند و نزد قائل بزکوة
نیستند امامیه بر غیر مسکوک قائل بزکوة نیستند و شهود در نکاح نزد ایشان شرط نیست نزد امامیه شهود در متعه شرط نیست **مقاله
سابعه** در بعض مسایل شتی از فروع که اهل سنت و جماعت بدان اختصاص دارند چون امام را عصمت شرط نیست و تقوی صفت
کمال است امام را بنا بر آن نزد اهل سنت و جماعت امام یعنی بادشاه اسلام اگر چه فاسق و ظالم باشد خروج بروی جایز نیست
و هیچ قتل و اسیرست و طاعت او فرض است مگر در آنچه امر کند بمعصیت لعموم قوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول و قوله تعالی فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی
تفیء الی امر الله و قوله علیه السلام اذا بویع الخلیفتان فاقتلوا الآخر منهما و قوله علیه السلام لا طاعة للمخلوق فی معصیة
الخالق پس با پادشاه فاسق و ظالم با اهل حرب از کفار و بغاة جهاد کردن جایز است و نماز خواندن خلف امام صالح و فاسق جایز است
اگر چه بهتر است که امام عالم بالسنة و اقرأ لکتاب الله و اتقی باشد چنانچه در کتب فقه مذکور شده و حجت بر جواز جهاد و نماز با امام
صالح و فاسق اجماع امت است سلف صالح از صحابه و تابعین و علمای مجتهدین و ائمه اهل بیت با ملوک خصوص از بنی امیه و بنی
العباس جهاد میکردند و نماز می خواندند ابو ایوب انصاری صاحب رحل رسول صلعم در خلافت معاویة بن ابی سفیان در
لشکری که یزید بن معاویه امیر آن لشکر بود در فتح قسطنطنیه شهید شد و امام حسن بن علی علیه السلام همواره با امام سعید بن العاص حاکم مدینه را
که از طرف معاویه بود امام کرده نماز میخواند و فرمود که اگر نشستی چنین نمی بود ترا امام نمیکردم و در کتب زیدیه امیر المؤمنین گفته لا بد للناس
من امیر بر او فاجر چنانچه بالا گذشته ذکره الرضی فی نهج البلاغة و مسح بر موزه جایز است بقیاس و کسی از صحابه از پیغمبر عم روایت کرده
پس هر چه بتواتر رسیده و تفصیل کل سب بخبر مشهور که دون متواتر است جایز است و قرائت جر با مسح قدمین حال آنکه قدمین در
خفین باشند حمل کرده میشود و مسئله وضو بنبیذ و غسل رجلین در وضو و حرمت متعه و مانند آن بالا گذشته و نکاح زیاده از چهار
زن جمع جایز نیست زیرا که اباحت نکاح مقصورست بر آنچه خوش کنید یکی از دو دو و سه سه و چهار چهار و مقابله مجموع با مجموع مقتضی
انقسام احاد را با حاد و بر این معنی اجماع منعقد شده و بسط این کلام در کتب فقه هست کرامات اولیا حق است چنانچه قصه مریم
در کتاب الله وارد شده کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا قال یا مریم انی لک هذا قالت هو من عند الله و قال الذی
عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک و جایز است که ولی را بولایة خود علم نباشد و معنی ولایت و آنچه بآن تعلق
از مراتب و احوال و مقامات که از کتب سنت و کشف اولیا ثابت شده در کتابی علحده مسمی بارشاد الطالبین ذکر کردیم هر که خواهد رجوع الیه بر وقص
و خوارج و اهل بیت محبت و دوستی دشمن حرام است قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانة من دونکم لا یالونکم خبالا ودوا

وقال تعالی ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار وقال الله تعالی لا تتولوا قوما غضب
الله علیهم اگر کسی گوید که مراد ازین آیات منع از موالات و دوستی کفار است نه اهل قبله گفته شود که اکثر روافض
و خوارج را کفر لازم میآید و قطع نظر ازان اعتبار عموم الفاظ است نه خصوص موارد و در او شک نیست که کلمه من
و نکحهم لا یالونکم خبالا الی آخر الصفات المذکورة فی الآیة و کلمة الذین ظلموا و قوما غضب الله علیهم چنانچه کفار را شامل
است روافض و خوارج را نیز شامل است تا آنکه گوئیم که الحاق کرده میشود روافض و خوارج را درین حکم با کفار
بقیاس پس آنچه موجب ازدیاد محبت است از سلام گفتن و هدیه فرستادن و همنشینی آنها کردن و عیادت بیماری آنها
نمودن روا نباشد و نماز باقتدار آنها خواندن و نماز بر جنازه آنها خواندن مکروه است عن انس ان النبی صلی
الله علیه وسلم قال ان الله اختارنی واختار لی اصحابی واصهاری وسیاتی قوم یسبونهم وینقصونهم
فلا تجالسوهم ولا تشاربوهم ولا تناکحوهم رواه العقیلی و رواه الشیخ محی الدین عبد القادر
الشریف الجیلی رضی الله عنه وزاد ولا تصلوا معهم ولا تصلوا علیهم حلت اللعنة و نیز نکاح کردن
با زن رافضیه یا خارجیه مکروه است بقوله علیه السلام لا تناکحوهم وقوله تعالی لامة مؤمنة خیر من
مشرکة ولو اعجبتکم و از احادیث صحیحه ثابت شده که در مناکحه نظر بر جمال و مال نباید کرد بلکه بر دین و تقوی
باید کرد و قوله تعالی علمت نفس ما قدمت واخرت دلالت دارد بر آنکه در هر چیز جانب دین و تقوی را مقدم باید
داشت بر فواید دنیوی چنانچه حق تعالی پیغمبر را فرمود لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة
الحیوة الدنیا و قال الله تعالی المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر
عند ربک ثوابا وخیر املا اگر بحضور قاضی ثابت شود به بینه یا اقرار که کسی تفضیل علی بر شیخین
کرده علی رضی الله عنه در حق وی فتوی داده که او را حد مفتری باید زد چنانچه بالا گذشته و اکثر علما در
فتوی داده اند با آنکه او را تعزیر کرده شود از جهت آنکه در چیزیکه حد شرعی وارد نشده باشد او را به تبلیغ حد رسانیدن
جائز نیست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ازان منع فرموده و از حدیث احاد و قیاس حد ثابت نمیشود پس
نزد فقیر یکدره از هشتاد کم کرده تعزیر او بهفتاد و نه دره گفته شود و بر قول ابی حنیفه سی و نه دره و اگر کسی
سب شیخین العیاذ بالله ثابت شود او را قتل باید کرد عن علی قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم

يا ابا الحسن اما انت وشيعتك في الجنة وان قوما يزعمون انهم يحبونك يصغرون
الاسلام ثم يلفظونه يمرقون منه كما يمرق السهم من كبد القوس لهم نبز يقال لهم الرافضة
فان ادركتهم فاقتلهم فانهم مشركون رواه الدارقطني وروى ايضا عن علي عن النبي
صلى الله عليه وسلم انه قال سياتي بعدي قوم لهم نبز يقال لهم الرافضة فان ادركتهم
فاقتلهم فانهم مشركون قال قلت يا رسول الله ما العلامة فيهم قال يقرظونك بما ليس
فيك ويطعنون على السلف واخرج الدارقطني من طريق اخر نحوه وزاد فيه ينتحلون حبنا
اهل البيت وليسوا كذلك وآية ذلك انهم يسبون ابابكر وعمر واخرج ايضا من طريق اخر
عن فاطمة الزهراء وام سلمة رضي الله عنهما نحوه وعن علي انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الا ادلك على عمل اذا فعلته كنت من اهل الجنة سيكون بعدي اقوام يقال لهم الرافضة اذا
ادركتهم فاقتلهم فانهم مشركون قال علي قلت ما علامة ذلك قال انهم يسبون ابابكر وعمر رواه الطبراني
والبغوي وعن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في امتي قوم يسمون الرافضة
يرفضون الاسلام رواه البيهقي وعن فاطمة الزهراء رضي الله عنها قالت نظر النبي صلى الله عليه وسلم
الى علي فقال هذا في الجنة وان من شيعته قوم يرفضون الاسلام لهم نبز يسمون الرافضة يا علي
اذا ادركتهم فاقتلهم فانهم مشركون رواه الطبراني والبغوي وروى البغوي في المعالم عن علي
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان سرك ان تكون من اهل الجنة فان قوما ينتحلون
حبك يقرؤن القرآن لا يجاوز تراقيهم نبزهم الرافضة فان ادركتهم فجاهدهم فانهم مشركون
وروى الهروي عن ابراهيم بن حسن بن حسن بن علي بن ابي طالب عن ابيه عن جده قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم يظهر في امتي في اخر الزمان قوم يسمون الرافضة يرفضون
الاسلام وروى الحافظ ابو موسى المدني والحافظ رضي الدين احمد بن اسمعيل بن يوسف بن الحاكم
عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لعلي يا علي انت في الجنة وسيكون بعدي
قوم يقال لهم الرافضة فاذا ادركتهم فاقتلهم فانهم مشركون قال علي يا رسول الله ما علامتهم

هؤلاء قال علیه السلام لا یرون جمعة ولا جماعة ویشتمون ابا بکر و عمر
واخرج الطبرانی والحاکم والمحاملی عن عویم بن ساعدة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الله اختارنی واختار لی اصحابا وجعل فیهم وزراء وانصارا
واصهارا فمن سبهم فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین انتهی حدیث
هر چند اکثر طرق آن ضعیف اند اما باعتقاد حکم بصحت یا حسن آن کرده شود دارقطنی گفته
که این حدیث را طرق بسیار است و اگر ثابت کرده شود بر کسی سب شیخین اکثر علما میگویند که
او را تعزیر شدید کرده شود و قتل واجب نمی شود و مختار نزد فقیر آنست که از سب شیخین و عائشه
و فاطمه و مانند آنها که سب شان راجع است بسب رسول الله صلی الله علیه وسلم چنانچه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده من سب علیا فقد سبنی ومن اذی علیا
فقد اذانی و فرموده یریبنی ما ارابها قتل واجب می شود والله اعلم ٭ و از
نکوهش عامه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم زجر و حبس و تعزیر واجب است
قال الله تعالی والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد
احتملوا بهتانا واثما مبینا اگر کسی گوید که در حق جمیع صحابه وارد شده الله الله
فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن
ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد
اذی الله پس باید که از نکوهش ادنی از اصحاب قتل واجب شود بعین ما قلتم
فی الشیخین واشباههما گفته شود فی الواقع این حدیث در حق جمیع صحابه وارد
شده است اما لفظ اصحاب دو احتمال دارد یکی آنکه هر که پیغمبر را دیده باشد با ایمان گرچه
یکبار و دوم آنکه کثیر الصحبة باشد چنانچه مقتضای عرف است و کثرة صحبة را بعضی بشش
ماه تقدیر کرده اند پس بجهة مکان شبهه حکم بقتل آن نتوان کرد آری کبار صحابه
از مهاجرین وانصار که صحابی بودن و مناقب آنها بدرجه تواتر معنوی رسیده مثل ابن مسعود

وابن عمر ومعاذ بن جبل وابو موسی اشعری وابو هریره وانس بن مالک وزید بن ثابت
و مانند آنها که بسیارا ند اگر کسی تکفیر آنها کند یقین است که منکر کلام وعد الله الحسنی
باشد با وجود دخول آنها در بیت وعده بخیر منتوا تر پس حکم بقتل ومینوان کرد اما از کسی
از فقها این فتوی مروی نگشته ﴿ مسئله امام محی السنة بغوی در معالم التنزیل
در سوره حشر از امام مالک فتوی نقل کرده که گفت که هر که یکی را از اصحاب پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بغض کند یا در دل او کینه ازوی باشد او را در مال فی مسلمانان حصه
نمی رسد و این آیة برین فتوی سند آورده وخوانده ﴿ الفقراء المهاجرین الاية والذین
تبوؤ الدار والایمان الاية والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا
اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا
للذین امنوا ربنا انک رؤف رحیم مراتب مسلمانان همه سه مرتبه است که درین
آیة مذکور شده هر که خارج ازین سه مراتب است مسلمان نیست وکذا ذکر صاحب
الفصول من الامامية عن محمد الباقر علیه السلام کما ذکرنا
فی ما سبق ﴿ و باید که تمام کنیم این مبحث را بخطبه امیر المومنین علی رضی الله
عنه اخرج الحافظ ابو سعید اسمعیل بن علی بن الحسین بن
سمان عن سوید بن غفلة انه قال قلت لعلی انی مررت بقوم من
الشيعة یذکرون ابا بکر وعمر وینتقصونهما ولولا یعلمون
انک تضمر هم ما علیه لم یجترؤا علی ذلک فقال علی اعوذ بالله
عز وجل ان اضمر لهما الا الحسن الجمیل اخوا رسول الله صلی الله
علیه وسلم ووزیراه ثم نهض دامع العین یبکی قابضا علی
یدیه حتی صعد المنبر فابضا لحیته ینظر فیها وهی بیضاء
وقد اجتمع الناس فقام وخطب خطبة موجزة فقال ما بال اقوام

يذكرون سيدي قريش وابوي المومنين بما انا عنه متنزه ومما يقولون بريء وعلى
ما يقولون معاقب فو الذي فلق الحبة وبرء النسمة انه لا يحبهما الا مومن ولا يبغضهما
الا فاجر ردي من لكم بمثلهما من احبهما فقد احبني ومن ابغضهما فقد ابغضني وانا
منه بريء وقال ان قوما يفضلوني عليهما في قلوبهم بقية من النفاق يريدون بذلك
فرق اهل الاسلام واختلاف الامة قد نبأني بخبرهم رسول الله صلى الله عليه
وسلم وامرني بقتلهم اخوان العلانية اعداء السريرة يحسن الكذب عندهم ويظهر
الفجور بينهم يبطلون المصاحف ويتواصلون الفجور ويتفكهون بشتم اصحاب رسول
الله صلى الله عليه وسلم ورضي عنهم والوقيعة فيهم واتباع ما شجر بينهم ما قد غفر الله
تعالى لهم يتعلم الصغير من الكبير ويربوا ذلك الصغير حتى يكون كبيرا فيندرس
السنة ويحيى البدعة المستمسك بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك افضل
المجاهدين فطوبى لهم لم يدرج على وجه الارض ابغض على الله من الرافضي رض الله
سبحانه عليهم غضبا والسماء تظل كارهة لهم علمائهم يومئذ شر من اظل عليهم السماء من
عندهم يخرج الفتنة وفيهم يعود اولئك يسمون في ملك السموات الارجاس والانجاس
ازين اخبار اگرچه روافض منكر باشند اما چون آيات قرآني و آثار مرويه اماميه از ائمه مويد اين احاديث
اند پس روافض را مجال انكار آن نيست بدانكه انچه شرط كرده شده كه درين كتاب
استدلال باحاديث مرويه اهل سنت كرده نشود مگر آنكه روافض بصحت آن معترف باشند
اين شرط در مقاله اولى كه در ابطال مذهب روافض و اثبات مذهب اهل سنت اجمالا و در
مقاله دويم كه در ابطال مذهب روافض و اثبات مذهب اهل سنت است تفصيلا مرعي گشته
ودر مقاله سيوم كه در مسئله امامت است چون روافض نصب امام بر خدا واجب ميگويند و در امام
بودن معصوم و محدث و منصوص عليه از پيغمبر يا امام اول و اظهار او دعوى امامت و معجزه
شرط ميدانند و اهل سنت منكر اين امور اند نصب امام بر خدا واجب نمي گويند و عصمت و

بامام خبر و ایمان نمیدانند و نصب امام را شنده دیگر فروع واجبات بر بندگان واجب میگویند
و در امام سوای اسلام شرطی لازم نمیدانند پس درین مقاله روافض در مقام دعوی و استدلال
اند و اهل سنت در مقام منع و جواب اند و در مقام منع آوردن دلیل الزامی برای خصم ضرور نیست و
همچنین در مقاله چهارم که در جواب مطاعن سلف است نیز اهل سنت در مقام جواب مطاعن اند لهذا درین هردو
مقاله احادیث معتمد الیه از کتب اهل سنت نیز آورده شده و در مقاله پنجم که در افضلیت است و مقاله
هفتم که در بعض مسایل فروع اهل سنت است چون این دو مقاله بعد اثبات مذهب اهل سنت
وابطال مذهب روافض اجمالا و تفصیلا و عدم ثبوت امامة بمعنی مخترعه روافض واقع شده لهذا درین
هردو مقاله هم احادیث کتب اهلسنت آورده شد چراکه بنای این هردو مقاله بر صحت مذهب اهلسنت
است درین هردو مقاله نزاع با روافض نیست بلکه با بعضی مخطیان اهل سنت است والله اعلم

خاتمه در ذکر ائمه اهلبیت رضی الله عنهم بدانکه امامة چند معنی دارد یکی بمعنی مخترعه روافض
که اصلا آنرا ثبوت نیست و بطلان آن بیان نمودیم دویم بمعنی خلیفه و ذکر آنهم سابق
رفته و باین معنی هم اطلاق لفظ امام بران اکابر سوای علی مرتضی و حسن مجتبی و محمد مهدی کذب
دروغ و افترا است سیوم بمعنی پیشوای ملت و باین معنی اطلاق بر اکثر اکابر امت کرده می شود چنانچه
امام ابوحنیفه و امام شافعی پس بر ائمه اهلبیت هم بطریق اولی کرده شود که دیگر اکابر امت را در علوم
ظاهر و باطن بیشتر رجوع بآن اکابر افتاده خصوصا امام محمد باقر و امام جعفر صادق و بعضی از اکابر اولیاء
الله را کشف صریح که یکی از اسباب علم است و سابق در اسباب علم مذکور شده امامت بمعنی دیگر ظاهر
گشته و آن اینست که فیوض و برکات کارخانه ولایت که از جناب الهی براولیاء الله
نازل می شود اول بریک شخص نازل می شود و از ان شخص قسمت شده بهریک از اولیاء عصر
موافق مرتبه و بحسب استعداد او میرسد و هیچکس را از اولیاء الله بی توسط او فیضی نمیرسد
و کسی از مردان خدا بی وسیله او درجه ولایت نمی یابد و اقطاب جزئی و اوتاد و ابدال و نجبا
و نقبا و جمیع اقسام اولیاء عزلت بوی محتاج میباشند صاحب این منصب عالی را امام و قطب ارشاد

بالاصالة نیز خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور آدم علیه السلام بروح پاک علی مرتضی
کرم الله وجهه متعلق بود که پیش از نشأهٔ عنصری آنحضرت هم در امم سابقه هرکرا درجهٔ ولایت
میرسید بتوسط روح پاک آنحضرت میرسید و بعد وجود عنصری تا وقت رحلت او از صحابه و تابعین هم
را این دولت بتوسط او رسیده و بعد رحلت او این منصب عالی بحسن مجتبی و بعد از وی به حسین
شهید کربلا پسرش به امام زین العابدین پسرش به محمد باقر بعد از ان به جعفر صادق پسرش بموسی
کاظم پسرش به علی الرضا پسرش به محمد التقی بعد از ان بعلی النقی پسرش بحسن العسکری
علیهم السلام آن منصب عالی مفوض گشته و بعد وفات عسکری علیه السلام تا وقت ظهور سید الشرفا
غوث الثقلین محی الدین عبد القادر الجیلی این منصب عالی بروح حسن عسکری علیه السلام متعلق بود
چون حضرت غوث الثقلین پیدا شد این منصب مبارک بوی متعلق شد تا ظهور محمد
مهدی این منصب بروح مبارک غوث الثقلین متعلق باشد و لهذا آنحضرت قدمی هذه
علی رقبة کل ولی الله فرموده و این بیت ترنم نموده شعر افلت شموس
الاولین وشمسنا ابدا علی افق العلی لا تغرب یعنی فرو رفتند آفتابهای
دیگر اولیای کرام پیشین و آفتاب ما یعنی ائمه عظام همیشه بر افق بلندی باشد
غروب نشود و چون امام محمد مهدی ظاهر شود این منصب عالی بوی مفوض گردد و تا
انقراض زمان بوی مفوض باشد و این قول که روح امیر المومنین علی رضی الله
عنه و ائمه همراه انبیای پیشین بود بحکم الکذوب قد یصدق امامیه هم گفته اند
لیکن با خلطهای بسیار دران و قول غوث الثقلین واخی و خلیلی کان موسی بن
عمران نیز بران دلالت دارد و این مدعا بکشف و الهام ثابت شده و استنباط
این مدعا از کتاب الله و از حدیث سرور پیغمبران صلی الله علیه و علیهم و سلم نیز
میتوانیم کرد قال الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی یعنی سوال نمی کنم از شما بر تبلیغ اجرة و نمی خواهم لیکن می خواهم

از شما دوستی اقربای من وجه استنباط آنست که انبیاء سابق لا اسئلکم علیه اجرا
ان اجری الا علی الله گفته اند اصلا اجرة بر فریضهٔ تبلیغ رسالت درخواست نکرده
اند وچه احتمال درخواستن اجرة بود پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم حق تعالی بتغییر اسلوب
کلام امر فرموده حکمت در ان آنست که شرایع انبیاء سابق بعد وفات آنها منسوخ میشدند و
این شریعت مؤبد است پس امتان را باید که بعد رحلت پیغمبر به نائب پیغمبر رجوع آرند
لهذا آنسرور علیه السلام برای شفقت بر امة خود رهنمونی کرده بمحبت آل خود و اشارة
فرموده به تشبث دامان پاک آنها که وارثان پیغمبر و دروازه علوم وی اند و لهذا نیز قال
علیه السلام ترکت فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی الحدیث یعنی گذاشتم در شما
دو وسیله محکم قرآن مجید و آل خود را و قال علیه السلام انا مدینة العلم وعلی بابها من
شهر علم ام و علی دروازه آن شهر است مراد ازین علم علم ظاهر نیست که همه اصحاب دران
شریک بودند بلکه مراد علم باطن است پس محض برای تحصیل علم باطن اشاره بسوی
علی و آل پاک او رفته و محبت آنها امر صادر شده حیث قال من کنت
مولاه فعلی مولاه و قال حب علی عبادة و غرض از محبت آنست که محبت
مرید را در رنگ پیر میگرداند قال علیه السلام المرء مع من احب اگر کسی
گوید که چون دیگر اصحاب را ولایت بتوسط علی رضی الله عنه رسیده پس افضلیت
علی رضی الله عنه بر خلفاء ثلثه لازم می آید و این خلاف اجماع است گفته
شود که چنانچه بکشف قطعیه کمالات ولایت که آنرا امامت گویند بعلی و ائمه ثابت
می شود همچنین از کشف ثابت می شود که از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دو قسم
کمالات باینها رسیده یکی کمالات ولایت که بعلی و اولیاء رسیده و این کمالات
تا قیام قیامت جاریست و نظر بر کثرت ارباب این کمالات حق تعالی فرموده
ثلة من الاولین وثلة من الآخرین مراد از اولین انبیاء سابق اند و امتان ایشان

ومراد از آخرین امت مرحومه پیغمبر ما علیه السلام و کمالات دویم کمالات نبوة است که بطفیل آنحضور علیه السلام
بجمیع صحابه کرام رسیده و از تابعین و تبع تابعین بکمتر کسی رسیده و بسبب قلت
ارباب کمالات نبوة درین امت حق تعالی فرموده ثلة من الاولین وقلیل من الآخرین
چرا که در زمان پیشین انبیا بسیار پیدا شدند و درین زمانه بجز یک پیغمبر پیغمبر دیگر نشده و کسی را درین
امت این دولت رسیده بطفیل و تبعیت است و طفیلی را در جنب متبوع چندان اعتبار نیست نظر
برین ثلة من الاولین وقلیل من الآخرین فرموده و این کمالات بعد قرون ثلثه رو باستتار
آورده و ضرور نیست که در زمان آخر باز آن نسبت کمالات نبوة بمنصه ظهور آید لقوله علیه السلام
مثل امتی کمثل المطر لا یدری اولها خیر ام آخرها او کحدیقة اطعم فوجا منها
عاما و فوجا منها عاما لعل آخرها فوجا هو اعرضها عرضا و اعمقها عمقا و احسنها
حسنا یعنی حال امت من مانند حال باران است دانسته نمی شود که اول آن بهتر است یا آخر آن
یا حال آن مثل حال باغ است خورانیده می شوم فوجی ازان سالی و فوجی دیگر ازان سالی دیگر شاید
که آخر آن افواج بهتر باشد در پهناوری و عمیق تر باشد در عمق و نکوتر در نکوئی کنایت از
همان ظهور کمالات نبوة است در آخر زمان و اگرنه کمالات ولایت گاهی کم نشده پس
بدانکه از کشف ثابت شده که قطب ارشاد کمالات ولایت علی مرتضی است کما مر و عبارت
از همان قطبیه است و دیگر صحابه درین کمالات ولایت بوی محتاج اند و لهذا ارباب
کمالات ولایت هر چند بنابر عقیده اهل سنت به فضیلت شیخین قایل اند لیکن بحکم الانسان
عبید الاحسان شکر علی زیاده تر میکنند و گرویدگی بوی بیشتر دارند و قطب
ارشاد کمالات نبوة حضرت صدیق و حضرت فاروق اند و قطبیه ارشاد کمالات نبوة
بوزارت تعبیر یافته حیث قال علیه السلام وزیرای فی الارض ابوبکر و عمر و حضرت
عثمان از قطبیة کمالات نبوة و ولایت از هر دو نصیب دارند و لهذا او را ذو النورین گفته
شده و چون کمالات نبوة که در ان تجلی ذات بحت است بی پرده صفات بهتر

از کمالات ولایت است که دران تجلی صفات است یا تجلی ذات در پرده صفات است مرتضی دروازه علم قرار یافته که علم از صفات است و ابوبکر و عمر از دین بجای سر از جسد گشته و جماعت صحابه را بیشتر نظر بر کمالات نبوة بود و کمالات ولایت در جنب کمالات نبوة اعتبار نداشت لهٰذا تمام اصحاب رضی الله عنهم حتی خود علی رضی الله عنه به افضلیت شیخین قائل شده اند و بر آن اجماع کردند و دیگران متابعت آن اجماع کردند پس افضلیت خلفاء ثلثه بر علی رضی الله عنهم اجمعین ثابت شد فافهم و لا تکن من القاصرین ۞

فصل

در بیان نعوت و شمائل محمد مهدی بدانکه موافق مذهب اهل سنة محمد مهدی مردی خواهد بود از اولاد فاطمه اکثر بر آنند که از اولاد حسین رضی الله عنه باشد و در روایتی از ابی داود آمده که از اولاد حسن مجتبی باشد و ظهور او و تعیین علما از خطا بهره باطن در اول صد سیزدهم از هجرة گفته اند لیکن این سنی یعنی تاریخ ظهور از پیغمبر صلی الله علیه و سلم ثابت نشده احمد و ماوردی از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کردند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم مهدی از عترة من باشد به آید در حالت اختلاف مردم و لغزش پس پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده بود از ظلم و راضی شوند از و ساکنان آسمان و ساکنان زمین و در روایتی از ابی داود و ترمذی آمده که نام او نام من و نام پدر او نام پدر من باشد یعنی محمد بن عبد الله و قسمت کند مال را برابر و پر کند دلهای مردم را توانگری و در روایتی از حاکم آمده که در آخر زمان بلای سخت که نشنیده شده بلای سخت تر از وی بنیابند مردم جای پناه پس بر انگیزد حق تعالی مردی را از عترة من و اهل بیت من پس پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده بود از ظلم دوست دارند او را ساکنان آسمان و ساکنان زمین آسمان باران فراوان ببارد و زمین روئیدنیها بر آرد و در زمین هیچ فتوری نشود و زندگانی کنند مردم هفت سال یا هشت سال یا نه سال و طبرانی و بزار روایت کرده اند آن

روایت کرده‌اند و در روایتی از طبرانی بیست سال آمده و ابونعیم روایت کرده که رسول فرموده
صلی الله علیه وسلم برانگیزد حق تعالی از عترة من مردی افرق الثنایا اجلی الجبهة یعنی پیوسته
دندان کشاده پیشانی و در روایتی از طبرانی در روایتی روی او درخشان باشد
مانند کوکب دری رنگ او مانند رنگ مردم عرب باشد و جسم او مانند جسم اسرائیلیان
باشد و در روایات آمده که عیسی علیه السلام نازل شود در وقت خلافت او و نماز گذارد
خلف او و مدد کند او را بر قتل دجال در زمین فلسطین والله اعلم و جمهور امامیه که ایشانند
کلهم میگویند که مهدی صاحب الزمان زنده موجود است مگر آنکه از خوف دشمنان
پوشیده و قول ایشان را نه عقل مساعدة می کند و نه نقل و باعث ایشان برین قول نیست
مگر دعوی ایشان که نصب امام بر حق تعالی در هر عصر واجب است و امام معصوم می باید
و این هر دو مقدمه باطل است کما مر و الا در وقت جاهلیه پیش از بعثت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم هم باید که امامی معصوم موجود بودی و ادله که می آرند بر وجوب نصب امام
معصوم بر تقدیر تسلیم همان ادله نفی میکند امامی را که مختفی باشد لا یضر و لا ینفع پس
این ادعای ایشان لغو و لاطایل است و بعد اتفاق اینها بر آنکه مهدی مختفی است در ان اختلاف
کثیر دارند اثنا عشریه میگویند که آن محمد بن حسن عسکری است و او در سر من رای
در عمر چهار ساله یا پنج ساله مختفی شده و دیگران انکار این معنی میکنند پس بعضی می گویند که عسکری پسری نگذاشت
و میراث او برادرش گرفته و امامت بوی منتقل شده و بعضی میگویند که عسکری را محمد نامی
پسری پیدا شده بود پیش از موت پدر بدو سال لیکن محمد وفات یافته زنده نمانده و افتراق کرده‌اند
امامیه در این باب بر بیست فرقه و کیسانیه میگویند که مهدی محمد بن حنفیه است و فرقه از اسمعیلیه میگویند
که اسمعیل بن جعفر است بعضی میگویند محمد بن اسمعیل بن جعفر است و فرقه از امامیه میگویند که مهدی محمد بن علی الباقر است و بعضی
جعفر صادق را و بعضی موسی کاظم را گویند و بعضی گویند محمد بن الحسن المثنی بن الحسن المجتبی
است و یک فرقه میگوید که محمد بن الحسین است که او را معتضد قید کرد تا یکسال در قید ماند بیشتر

او را برادری بود پسر خبرش معلوم نیست و یکفرقه میگویند که آن محمد بن عبد الله بن حسین است
و یک فرقه میگویند که آن یحیی بن عمر است از نبیره های زید بن علی بن الحسین و کلما کان من
عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا و چون این کتاب بذکر ائمه اهلبیت تمام کردیم پس باید
که این ذکر را بابیات حسین علیه السلام که در کربلا هنگام شهادة بآن رجز کرده و ترنم فرموده شهید شده
اختتام نمائیم قال رضی الله عنه انا ابن علی الخیر من آل هاشم * کفانی بهذا مفخرا حین افخر *
وجدی رسول الله اکرم من مشی * ونحن سراج الله فی الارض نزهر * وفاطمة امی سلالة احمد
وعمی یدعی ذو الجناحین جعفر * وفینا کتاب الله انزل صادقا * وفینا الهدی والوحی والخیر
یذکر * وشیعتنا فی الناس اکرم شیعة * ومبغضنا یوم القیمة یخسر اللهم صل وسلم وبارک
علی سید الخلق ورسول الحق محمد واله واصحابه وازواجه امهات المؤمنین وعترته
الطیبین الطاهرین کما صلیت وسلمت وبارکت علی ابراهیم وعلی ال ابراهیم
انک حمید مجید **قطعه** وبدلک ان احببت نیل المطالب ۞ فلا تقعد عن ترتیل ای
المناقب ۞ مناقب آل المصطفی قدوة الوری ۞ بهم یبتغی مطلوبه کل طالب ۞ مناقب
اصحاب النبی المهتدی بهم ۞ الی اوج العلیا ونیل الرغائب ۞ علیک بها سرا وجهرا فانها ۞
تحاول عند الله اعلی المراتب ۞ وجد عندما تتلو لسانک بها ۞ بدعوة قلب حاضر غیر غائب ۞ فمن
سال الکریم باجابه فقد جاءه الاقبال من کل جانب ۞

شکر خدای که مالک دو جهان خالق کون و مکان و دارنده زمین و آسمان و بزرگی بخشش بزرگان است
که کتاب مستطاب مسمی بالسیف المسلول علی مبغض اصحاب الرسول که هر النقش چوبی است دندان کوب برای
مخالفان و عصائی است راه نمای موافقان و برین سه قیاس کن زگلستان من بهار مرا * از تصنیف زبدة الافاضل
خلاصة الکاملین جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول لاهل الموجد لکل العلوم بحر العلوم عالی بارگاه قاضی
مولوی ثناء الله پانی پتی که روح پاکش در باغ رضوان جهان باد در مطبع احمدی واقع دهلی باهتمام ظفر علی طبع گردید
ع

عن

عبد الله بن مغفل قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم الله الله اصحابی لا تتخذوهم
غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم
فببغضی ابغضهم ومن آذاهم فقد آذانی ومن آذانی
فقد آذی الله ومن آذی الله فیوشك ان یاخذه

رواه الترمذی